

استاد علی اکبر بنا^س

تاریخ عشق آباد

۱۹۴

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
شید الله ارگانه، بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر
شده است ولی از انتشارات مصومه امری نمبیا شش
شهر السلطان ۱۳۳ بدیع



باسم ربنا الاقدس الاعظم البهائم

پس عجز از حمد و ثناء مالک و جود و سلطان غیب و شهود جمال قدم جلت عظمت
 و کبریانه و اظهار عجز و فنا بساحت انوار اقدس من اراده الله فرغ التوب
 من اصد القدریم من طاف حول الاسماء عبد البهائم ارواحا و ارواح العالمین
 لعبودیتهم الفدا مقصد اینک جموع از شار بیان کاسن ایقان و ثابتان
 بر پیمان رحمت اراده نموده اند که اسر بعضی از نفوس که فیوم
 حکوم الناس رب العالمین از اجلاش قیام غوغه بحالک یوم وین
 اقبال کرد و کلمه مبارکه الت برکم را بکفته و لاجل ان رود و انام و
 رسای خاص عام شده زیت در بلاد و اوطان خود نتوانستند
 از خضراء علماء، جاہل و از بلوا و تعدیات و صیبان اهل باطل چشم
 از بار و بار خود بپوشید و دل از اعوان و انصار برداشته دست از مال
 و منال و زخارف فانیه شسته سر با بر جهان ما فیها زره بوطن اعلی
 حقیق که حصن حصین آله است در شده اند علیهم صلوات من ربهم
 و اولادک هم العائزون در این کتاب اساس انان مرقوم

نوعی مختصر از وقایع احوالی او منهم الذییم با جو و غن الا و طان ایشان
 میتفرقیست البلاد من ظلم اهل العناد الذییم سکنوا فر العیش اباد
 علیهم بهاد الله مالک المبدء والمعاد و مقصود از ذکر اسامی ایشان در
 این کتاب آنکه از بر اقوام و انقباط و انسال و اعقاب
 ایشان اسامی آنرا و اجدادشان مشهور و معلوم باشد و از این بگویم
 فیه ایام است ببعد انساب خود را حفظ نمایند زیرا که
 مهاجرین فریبند الله را عند الله قدر عظیم است بهم ظهرت الآثار
 فالاقطار و نصبت رایات التوحید فی الدیار علیهم بهاد الله
 الملك العزیز المقدر الجبار چون بنده نکارنده در آمدن بعضی آید
 سبقت داشته ام و اکثر وقایع و حالات اربک را اطلاع داشتم لهذا
 چنین مقرر فرمودند که این غلنه فانی عا کبر بناد یزد در قوم
 نمایم حقیر ام بکمال ممنونیت این خدمت را قبول نمودم و
 عمده مقصد اینک انچه مرقوم میشود صحیح و بیان واقع باشد
 و حسن سبقت و قودعات مندرجه شود نه صرف آرایش عباد

و کلمات قاصیه اندیشم و لدا من گویدم مندرجین جزو بیدار من از سنه
 هزار و سیصد و یک که این فانی یعنی ابد آمده ام ۱۲۱۱ ابتداء بحجیر که

پنجم و یقینده ۱۳۱۹ اسامیها جزینج بیدار من عشق مرقوم میفرم
 ک نیکم بر رحمت ایند و پیوسته اند و چه نفوسیکه در قید حمله تنه از
 اهل شهر و بلاد مرقوم میبود ابتداء اینج بشده نگارند مختصر از
 شرح حالات خود را موقوف بیدار من و مفضلان در کتاب
 علییه از زمان طفولیت ۱۲۱۱ و قایح و حواش فرمایین در
 ان کتاب ذکر شده برین طالب اکابر بکتاب باشد بان کتب
 رجوع فی بیدار این کتاب هم مختصر عرض میشود اقل الاحقر
 علی اکبر بنایند در این مرحوم که محمد باقر ابن اسما عید ابن عبداللہ
 ابن محمد ابن عبداللہ کرمانی تولد فانی ۱۲۱۱ بعد از رشد
 و نحو چند سنه باقتضای ایام شباب باهستان صورت افسوس و
 و مالوف و با معنوقان بجای از هر از و دسان چون ملا حظه
 کرد و رت و صفا و جفا و قاسانرا نمودم که با هر فوشند قسین

و با بر طر حارس نشین در حال کلال و لال جاهاش بجای
از آنان بپزار و بر کما شدم خید آسا را احب الالفین گفته
رانب فوق را جو یا و در طریقت بودا شدم بجاست (الله) و عباد
و با و اهل کمال مایل شدم و بر یافت و عیانت مغول بطوخ این
کو کب خانغ شده هذرا بت گفته غتها کمال را در ان پنداشتم حمد خدا
که نیم عنایت از هبت موهبت آفرینید و این حجاب غلیظ
را دیده در مقام مجامده و تحقیق بر آدم با بر کرد هر از و با
بر طائفه انباز شدم شرح ایام مجامده و طلب را در کتاب مستغنی
مفصلاً ذکر نموده ام تا آنکه از عنایت پروردگار و معاونت اختیار
و ابرار بیدید و آثار اگاه شدم و از مدد خضر ایام بسر چشم
حیات دیدم و از ان آب نوشیدم صهار ظهور از دید ساقی
ظهور چشمم و زلال کاس گمان من از جاها کافور آشا میدم نشدم
ان شبان آرد و خارش بیدار چشم بینا شد کوشم شنوا
ز طقم کویا شد قدم پویا عوالم ملک ملکوت جبروت لایوت
را ~~ط~~ کسرم مراط و میزان را معاینه مشهور دیدم اصحاب
کبر و غور را در تحت سلاسل و اغلال در درکات جهنم بعباد

ایستیم و دیدم مودت مبین و موافقان را در راهت بسیمت خا سر سر سعادتین ملائکه
 نمودم نقره ناقه و نقره صور اصفا کردم شمع نقره فیبه انحرار استماع
 نمودم و از انوار و اشرفت الارض بنور ربها متور کردیدم و بکل ما و عدنا
 الرحمن فرافقان فائز و نائل شدم ملائکه کر و مبین و ملائکه عالین را
 ملائکات نمودم بمقام قاب قوسین او ادنر سیدیم عرش کبر و لوح
 قلم را مشاهده کردم بمقام عرش جلال حاضر شدم بزیر است جمال خود الجلال
 مشرف شدم من و ن واسطه باصفا کلمات رب الارباب فائز شدم
 از ید عنایتش رحیق مختوم اشفا میدم و بحقیقت بیان بسقون
 ربهم شراباً طهوراً بر خور دار شدم بانوار ساطعه لامع شمس حقیقت
 منور شدم و اشرفت الارض بنور ربها شهو معلوم مشاهده کردم
 و جاد ربک و الملک صفا صفا بارب در صفوق ملائکه داخل
 بودم و هم در یوم عظیم یوم یقوم الناس لرب العالمین حاضر
 بودم کتاب ابرار را ملاوت کردم کتاب فجار را مشاهده نمودم
 بعد از وصول بر آفتاب مذکور از سکر حریق مختوم شد ملتوم
 معلوم و از زنهان عیان شد اسرار آشکار شد بزیر است جلال

بگردم که سر عشق بپوشم ~~بلود بر سر آشی میسرم که خوب شدم~~
 خورد خورد پرده از زو سگار برداشتم شد شهرو کور و بازار
 شدم و انگشت غما بر دست و بشمار مرود و علماء عظام شدم
 و مطاورد خاص و عام در ستانم نصیحت نمودند و خوبیتانم
 زبان ملائمت کشودند چون نصیحت آنان سو نبخشید محبت
 عداوت تبدیل شد و ملائمت بلالیت انجامید در محضر علمای
 بر کفم شهادت دادند و رقم قلم صادر نمودند چون حکم لازم
 اجرائی عاجز بودند از ازل و الواط را بر فنایم ~~تک~~ نمودند
 هر هنگام بلوائی کردند و هر روز فتنه و غوغای نمودند چه قدر از
 هوسان جان که قصد جانم نمودند و با مدعیان محبت که معدوم عداوت
 و شرارت شدند حمد خدا را که پس مبادت اقربا و بجانیت اهل هوا
 هوسان صادق و یاران موافق پیدا و هویدا شدند در وجه بیرون
 رود فرشته در آید هم وقت بداعاتشان مسرور و از فیض
 صحبتشان ملذوم مستحوظ بودم چه شبها قدر که بوحال یاران
 بیایان رسانیدم و چه روزها خوشتر که با ایشان تالوف و مانوس

بودم با وجود عدم علم و سواد کتابت و سوال و جواب بر اینهاست
 امری که ایچر نوشتم از کلمات تورات و انجیل و فرقان که علی بر اینهاست
 بودم قوم غوهم و از احادیث و اخبار آنکه اظهار نظر و مزینم
 غوهم و اینج بفاعت مزجات لا بحضور سلطان ظهور تقویم نمودم
 بجز قبول مریت غوهم از خریداران یونستم محبوب نمودند این
 ضعیف کم نام شهر ایام شد و معروف نزد خاص و عام کلمه و میراث
 ام محل ذهاب و ایاب احباب شد اهل نفاق بر اذیت اتفاق
 نمودند و برابر اتحاد ایام ناراهنار کذب و افترا جار نمودند بارانزه
 باخراج نمودن از بلدم همداستان شدند نزد حکومت بلاد اجماع نمودند
 حکومت را بدیده امر باخراج نمود جناب الامجد قاسم فاضل علیه هاء الله
 هم در ان ایام بیزد آمده در مسایک حقیر منزلی داشتند ایشان هم از
 پرتو صدقات بهره یافتند و امر باخراج نمودند با اتفاق جناب این
 باصفهان سفر نمودیم ایشان در اصفهان توقف نمودند حقیر
 ببطهران رفتم و در ان سفر چه سودها از ملاقات احباب
 بودم مثل جناب سلطان الشهدا و محبوب الشهدا و ملاک کاظم شهید

و جناب در بیج و سایر اجاب سابقین که ملاکانشان اعظم
 از بر نعمت و دولت بود چند روز طهران مانده بعد بسم و اهتمام
 منسوبان و الی مراجعت نمودم و چند سینه دیگر در بزرگ با اعدا مقاموت
 نمودم بالاخره با جناب مستطاب حیرت برزنا حیدری و جناب استر
 محمد رضا بنیاد بنم عشق ابراهیم از بزرگ بیرون آمدیم در طون طین
 بجهت خیر تلکرافت که از ساحت قدس رسیده بود جناب حاج فرسخ ^{بنام}
 نمود این واقعه استر محمد رضا بنم عشق ابراهیم روم ۱۰ جمادی الثانی ^{۱۰۸۰}
 وارد عشق ابراهیم مدت ۳ سال چیزی کم مشغول بعمل بنام شدیم
 اذن تشرف بقاء حاصل نموه با جناب استر محمد رضا با ساحت قدس
 مشرف شده بشرف لقا فائز شدیم شرح شریفانه مفصلاً آنچه در مجالس
 عدیده واقع شده در کتاب مذکور مرقوم است مراجعت بعشق ابراهیم
 چند مشغول گاشده بعد بیزد مسافرت نمودم چند ماه در بزرگ توقف
 کرده بعشق ابراهیم مراجعت نمودم بعد از چند اهل عیال حقیر مع عبد البر
 و اخرا استری اصغر و استر محمد رضا فی ۱۰ پانزدهم رمضان ۱۰۸۰
 وارد عشق ابراهیم شدند و سنه بعد از صعوف جمال قدم جل ^{الاعظم} استر
 بنم زیارت تربت مطهره و تشرف ببقا مبارکی حضرت ^{عبد الباق}

شرف ششم مدت مسافت هفت ماه سه ماه معوانه در ارضی اقدس بشف
 نقاشی اراده الله فائز بودم و عم ماه هم در راه بودم چند روز در وقت
 رفتن در عده و در وقت مراجعت یکماه در مصر و چند روز در اسکندریه
 و یکماه در اسلامبول و باز مدینه عشق مراجعت نمودم خلاصه تا پنج
 ولادت روحانی اقل که بشرف ایمان فائز شده ام در ۱۳۱۴ نفوسه
 تبلیغ نمودم که از اولاد روحانی حقیقین سیر صد نفر الواحکم از جمال
 قدم باسم این فایز نازل شده ۲۴ بیت و هفت لوح است مخ
 جمله لوح بخت است که تزلزل و احوالی هم در نزد حقیق است در حقیقت
 در پیش دارد بهیست و اسلوب عجیب مرقوم شده از الواح مبارک حضرت
 شیخ اراده الله که بافتنی را اینم فلان نازل شد لایحین بحیره لوح است
 اکنون بخط مبارک مرقوم شده از شعرات مبارک جمال قدم و شرف
 حضرت نعص الله الاعظم و بعضی از آثار نزد اینم فلان بیه مقدار موجود
 است نسئل الله بان یوفقنا و یؤیدنا علی شکر نعماته و آلاته و
 علی ما ینجزی یا قهر انه یعباده ردوف رحیم و الحمد لله رب العالمین
 زوجه حقیقینت مرحوم حاج حسین ابن حاج محمد اولاد و اسامی آنها
 در نغمه اول در کتاب اسامی مرقوم است

در این کتاب از اسامی و احوال و صفات و غیره در این کتاب
 در نغمه اول در کتاب اسامی مرقوم است

بشباب اسلام علیهم السلام برود اینج مرحوم کا محمد باقر انوار احمدی است
 ولادتش فی سنہ ۱۲۷۲ نوگدر و حلا و اقبالیس بانر سماخ فی ۱۲۹۲
 چندر مجادل بعد از مجادل و مباحثه در مقام مجاہدہ برآمده و بعبادت
 و ریاضت مشغول شدہ و دفعہ پیادہ بکر بلا رحلا و نجف اشرف و کاشغریں
 رفتہ و در ان سفر صدقات فوق العادہ کثیدہ و زحمات نہ اندارہ متحمل شدہ
 و مراجعت بوطن نمونہ بعد از طلب و مجاہدہ بمصدق و مفاد آیت مبارکہ
 الذین جاہدوا فی سبیل اللہ لیسئلنا منہم اجرنا کما سئلنا منہم لیسئلنا منہم لیسئلنا منہم
 مؤمن و موقن شدہ و در زمرہ ثابتین و اسخین پنج لوح از جمال قدم جل
 اسمہ الاعظم باسمش نازل و بر صدق ایمانش شایہ و من صدق منہ اسمہ
 قیل در ہنگام غوغا و صوفیاء اہل عند در دار العباد با این فانی
 ایشان ہم ہدف تیر ملاحت و شقاقت بودہ اند و بلہ یا و زنیابار محمل
 بعد از خروج این فانی از بزد چند در ^{بلد} توقف نمونہ عاقبت از ظلم
 اہل طغیان و مخالفت اخوان کہ اشڈ از ان است لا بد شدہ از وطن بوجت
 نمونہ بعشق اہل مدہ است و در ویش بیدینہ عشق فی ۱۵ رمضان ۱۳۰۵
 بعد از چند ہم اہل و عیالشان آمدند لیلۃ الحمد جناب مذکور و متعلقا
 از عیال و اولاد کل جمال قدم مؤمن و بچہ و بیاق ثابت و اسخ ۳ لوح از
 منہ ارادہ اللہ باسمش نازل و وجہ اش بنیت مرحوم آسن

داخل شدہ

عدد اولادش از مذکور و اناش در عمر ۲۵ رقم آسن

مختصر از شرح حالات اسرار زینب العابدیه

اسرار زینب العابدیه بنیاد بنیاد است از اسرار من اهد فرید ابی اسرار جناب ملا محمد علی ده اباد
 ایشان را تبلیغ نموده اند و ۱۲۶۹ تصدیق با مبارک جمال قدم جل ذکریه نموده
 چون جناب مایه ایشان از سابقین اجاب و از شهدای قبایب باشند بر این شکر و شکر
 این و رفه را با اسم ایشان مزین میفکنیم جناب شهید از علماء بود و در قریه
 ده اباد امام جماعت بود و بعد از اقبال با مر حفر ^{اعلی} و ایمان بجمال ابر
 چند بطور حکمت و مدار سلوک و نموده عاقبت را از پنهان آشکار شده او را از
 امامت معزول نموده و وظیفه او را قطع نمود و در شهر نبرد آمده بشغل کتابت مشغول
 و امر معاشی خود را میگذرانید با وجود قتل داخل قناعت نموده و مخارج سفر و خیره
 کرده با ساحت قدسی خود نموده بشرف لقا یافتن شده مراجعت بنزد و بشغل کتابت
 آیات مشغول حقیق از خط ایشان بسیار داشتیم در نبرد مانده مگر کتاب اقدس که
 از خط ایشان موجود است با وجود کبر سن و کبر جماعت هم وقت بیسوس
 مشغول و مجذوب بودند و در نبرد بعد از سن هشتاد و یک او را بضرر کلوم شهید نمود
 اسرار زینب العابدیه از اول در روحانی ایشان است بعد از تصدیق و اذعان مجز
 شده شب بیرون اطلاع از خاتم بیرون رفته غایب شده که ۱۲ سال احد از جانی
 مطلع نبود در سال سیم بنزد مراجعت نمود و احوالات مدت سفر با اقربا و خویش
 خود مکتوم نمود و نزد میستان داستان خویش را اظهار نمود چنانچه از بهر حقیقت
 کرد که بعد از شرف با ایمان اشکالی در منم پیدا شد که قرار و آرام از منم قطع شد

و حرارت و عطش عادی شکم رفیع آن جز لال و حال ممکن نه لاید در بول نه وار
 بدون خجسته و تدارک سفر از بلذ بیرون تا ازاد ^{شدم} جنس توکل و توفیق جرح غشقت ^{نهم}
 از سمت عراق عرب بشام و حلب رفتم و در مقام وصول و طلب برآمدم
 مدت ۲ سال در مملکت عثمانی بشمار مشغول بودم و رایحه روح بخش بود رحمان را
 از نظر مصر جانان استنفاق می نمودم تا آنکه بخدمت جناب حاج امین منافی
 علیه هاء آتیه رسیدم و بدستور العمل و معاونت ایشان با در نظر رفتم و در آن
 مکان بلفا که هو الجلال فائز شدم و بعد از ۹ یوم مرخص شده بود طی این شدم
 بعد از مراجعت بطور حاکمت و سکوت و ملائحت رفتار می نمودم باز معاندت دست
 از او بر نمی داشتند مخصوص آخوند ازرق ملاک ابر کبوتر باش در مقام معاندت
 برآمده همه روزه بر منبر آمده این مطلب را عنوان کرده در سخنم ذکر
 از استاذ مذکور می نمودم تا اینکه آن بیچاره را منور نمودم لکن زوجه زلیخه العابدینم
 بکمال مصلحت با آن آخوند کرد که هم سبب رسوائی و افشاح آخوند شد و هم سبب
 هجرت استاذ مذکور و آن عمل این بود که آن زن قدر از قازورات و نجاست
 در ظرف نهنوع در زیر چادر خود مخفی کرده مرآید در کویه خلوتی که محل عبور
 آخوندز بوده مرآید جناب آخوند که مرآید مگوید مسئله دارم آخوند هم باور کرده
 بر روی سر کوب در خوابه بکمال ناز و تبتحج جانس می نمود میگوید پیرس مسئله خود را
 آن زن هم پیش رفته فوراً با دست آن نجاسات را میمالد بصورت و ابرو
 و ریش و سبیل آخوند و زود بیدر میرود آخوند احمق بیچاره با این حالت

مراد از ازدواج است میگویند بیدار میخ علونم خبیثه گامه روجه ریح العی بدین
 بان با من چه کرده و چه نوع این نجاسات لایبورت و ریش من مالیده جماعت
 میخواهند که آخوند را بجمام برده او را طاهر نمایند قبول نمیخاید که من باید از همین حالت
 بشهر رفته نزد حکام شرع و عرف خود نشان دهم تا آنچه جزای آن علونم و شوهر
 اوست بایشان داده شود خلاصه جماعت اهل قریه که نیم فرسخ بیشتر مسافت دارد
 با اتفاق آخوند نجاست پناه بشهر آمده ابتداء نزد شیخ حسن سبزواری میزند
 بان حالت شیخ میگوید او را بیدار بجمام او را طاهر نموده بیائید چند نوا خون
 نجاست مآب را بجمام برده او را مسحت شود آه سر من جناب شیخ سبزواری با ایشان
 بنزد حکومت بیرون رفت کیفیت لا معروض میدارند شخصی حکومت و حاضران
 خنده زهیر بینی بنزد شخصی حکومت میگویند با این زن ناقص العقل که این
 کار را برای آخوند آورده چه میشود؟ همین عیسی دلیل بر سفاهت و دیوانگی است
 فاطمه ستمه استر زین العابدین بگرفته آورند ایشان را چند روز در اجس
 کرده مبلغ بیست ^{تومان} او را جریمه نموده مرخص میخایند بعد از آن هم روزه
 و رحد از بیت ایشان بودند لابد ایس معی است لاجت خوف در
 ۱۳۱۲ وارد عشق ابر شد و مشغول عمل بنام بود در شش ماه از مرض استفا
 از این عالم فانی در کزنت و طیر و حقی باشما قدسی پرواز نموده علیم
 بها آیه و رحمت و الطاف در عقبه ابرها مدفون است از اولاد
 و افضال و اعیان او گما هرگاه نیستیم زوجه ایشان از اهل ایما ^ن نبوده
 و آن عمل فضیلت را خود سوانه کرده و از این عمل مردود طرفین شده عمره

استر غلام خان در کربلا بم مرعوم حاجز ابوالحسن یزدی و والده اش اهل مشهد
 بود در ایام حضرت امیر قاصد بنی بامر نقطه او در ^{معمود} مباح او جناب ملا رفقا مشادی
 که جمال قدم ایشان را بر روضه طوق ملقب فرموده اند بجهت و الا ظهور جمال قدم ایشان
 بجمال قدم آورده و آن زن خدمات مردانه در امر شمع که شرح و صفت آن در
 این اوراق کتبی پیش نرود اطفالی از نذر ایشان شیر خورده و در ظل عنایت
 تربیت شده اند منتهی جماعت و روحانی و والده بجهت بعد از رشد و نمو بر کلام را
 بشغل مشغول نمود استر غلام محبت بجهت صفای مشغول کرده ایشان زریک را بر آن
 افزوده لا اسدانه را بشغل زراعت مشغول کرده استر غلام خا را بجهت بنای
 مشغول کرده و آن شبیه زن تا حین صعودش نسبت اجاب خدمات شایسته
 شورش حاجز ابوالحسن ابراهیم جمال قدم نداشته لکن مرد سالخورده بزوجه خود بر امر
 متوجه نداشته و در ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ وفات نمودن اولاد لا تربیت نمود و آنها را نیز
 رسانیده در ۱۳۱۳ بر رحمت این مرد واصل شد بعد از وفات انرحو در سلیم ایشان
 از ام کسینه متفرق شده استر غلام محبت چند مصفیات تربیت و نشا بود
 کلب صفار و زریک مشغول بود در ۱۳۱۴ در ماه صفر بعشق ابر آمده با
 و پسرش عبدالرباب و عبدالمنانقی اسدانه اخور وسط ایشان ام با و پسرش در
 چند ماه قبل از آنکه غلام محبت آمده در او آخر ۱۳۱۳ مشغول کلب شدند و در
 ۱۳۱۵ در بیهارخانه بسرا جاوید شفافیت در مقبره بر ابراهیم مدفون است
 استر غلام خا اخور کبیر ایشان ام با پسرش یداله در ۱۳۱۵ بعشق ابر آمده اند
 عدد اولاد و اخوان از ذکر و انانث در ۳ ۱۶ ۵ مرصع

مرقوم است

بلا احمد و جانا محمدی انور بوده اند و از مؤمنان او نیز ابورایشان مرحوم حاجی محمد جعفر ابن مرحوم حاجی محمد علی ابن
 زعباد و زینب و عیسی و عاصم و عابد و رتاضی مردم او را از اولاد نبی الهی بداندند و بدین هم
 هم شاگرد صدق اینهمه مقال از اولاد او و بنیاد و نتایج ایشان معلوم هم از اولاد ایشان اند از کوزه و اما برون
 بود که در اوست چنانچه این واقعه آنکه یک در ظهور اعظم افعال مومنان از اصحاب اهل تقوی و ارحام مطهره بوده اند اولاد
 بعضی نفوس او نیز که سلسله اقبال با در نقطه او در زده جواب کمال است بر این تقوی اند و اما بعضی
 اما میان مدنی رحمتی و عیسی و عابد و رتاضی اهل بها مدفون است و علیه بها دانسته و شانه

این چهار نفوس نفرایشان از یک پدر و یک مادرند جناب حاج عبد الرسول و حاج احمد و
 قوامین علی از مادر همیشگی و از پدر دیگر ابوریشان اصحاب خورشید آقا احمد است و ابور
 ان هم نفر احمدی و جانا محمدی از سابقین اجاب و از نفوس او نیز است
 حقیر فکر بجزدت ایشان رسیده ام بکلمات و اخلاق انسانیت مزین بودند
 الواح زبده از حضرت اعلی و طهت بهایک ابها مرقوم نموده شیوه خطشان مرغوب
 و مطلوب است الحال هم کتاب بیان از خط ایشان نزد فرزندان موجود است
 در مرآت عرفان و نطق و بیان تمام و کامل بودند مقبره سلسبیل که از آن
 محال قدم به بقعه الحظ افتاد است از آنست و تشریح و تزیین ایشان حضرات
 افتان بنا نمودند و ابتدا جناب ایشان در آن مقبره مدفون شده اند بعد از
 رحلت جناب فرزندان ایشان ترقی و غوغا کرده در سبزوار بتی رت
 مشغول بودند در اینجا اسباب زنگار و خانه فراهم نموده بکب و کار خود مشغول
 بودند معاشدین و مفیدیم بجهت اجاب استباقتنه و شورش و بلوای فراهم کرده
 هجوم عام نموده با جناب خاست زبده وارد مسکن فرزندان ایام جناب احمد و
 عشق اهل و جناب حاج احمد در خوبشان بودند و حاج عبد الرسول در سبزوار ایشان را
 گفتند فراوان میزند جناب حاج عبد الرسول ذکر نمودند در شهر لوهکو شهر من سنگین شده
 بقوه و قوه سامع ناقص بود بر چند محالجه کردم غم و فائده حاصل نشد در آن هنگام
 بلوای چند مشتمل بودم زدن آن اخوان بر طرف شد خلاصه بعد از اینم از فضائل حضرات
 از اهل سبزوار تجیده قطع علاقه نموده عشق اهل آمده اند عدد و نحو سبب خیر خدا

جناب حاج عبد الرسول را با حکومت با خبر ما مورسند و سبب زدن خلاصه معنی با قدر و مقام او در این شهر است

تقصیر اسامی اولاد و امثال بر یک و نحو ۲
 ۱
 ۹
 بی مرحوم بلوای معودت شرفی و مطهر است هم اخوان مذکور در ایام حال مبارک بشرف لقا فائز شده
 بلوای از جمال قدم و غضن اعظم دارند از آثار مبارک که نزد در یک موجود است بعد از حصول شرف

اسرار حسن بناد یزید در این مرحوم ملا رحیمی خطیب ملقب با سید حسن پیم و وجه
 تسمیه این انکه جناب مذکور بد طولی در کتک خوردن و قوه عجیب در تحمل شداید
 و اذیت محاندیم و اشترار داشته اند مگر ایشان جهت نسبت باین اسمها کتک کار
 مضبوط نموده اند چه ابد مراعات حکمت را منظور نمیداشند بعد از کتک خوردن
 اجاب که او را حلاقت مرغود نر و از او جو یا بندند کم شما را چگونه و چرا زدند
 ایشان مثل اینکم فضا نریند میل نموده باشند مگر پیم پیم میفرمودند لذا با این لقب
 ملقب شده اند در ایامیکم اجاب را در یزد شهید نمودند که جمعا از اجاب از یزد
 بخت نمودند ایشان هم چند روز در بیرون شهر مع چند نفر در کار نیز حاضر شدیم
 حضرت مولانا در بقوت لاجوت کذب ان غوم از بعد از کلام بسم الله قرائت
 ایشان هم بقیه تکرمان توجه نموده عاقبت بعد بنه العاق آمده در ۱۳۱۱
 چند توقف نموده و بعد بشرف قدر شریف برده زوجه اش مؤمنه است سوار یک
 دختر اولاد در چرخ اولاد کور ندارد در کمالین صفی زمرش کافر است
 استرعا ابر تراز و حوزا بید است محمد یزد در ۱۳۹۱ تصدیق با مرهم جمال
 قدم نموده است از اولاد در حان حقیق است بعد از اذعان و ایمان مشغول شده
 با کسر از آشنای و بیگانه بنا بر صحبت و تبلیغ گزارده باندرک زمانه شهر خاص
 و عام شد و مورد شامت و ملاعت و اذیت و الام لکن صدقاتش بیجا صدق شده
 نفوس متعدده تبلیغ نموده من جمله یک نفر از علما کبریا ام جماعت است اولاد

بمبلغ نهم و ست ار عا و اهل زمانه و مسافر اقوام و آشنا یان بیجان نه بهر آد
 و قصبات اطراف کروش میفرمود بهر بیست سلطان ابره رخصه بعد از مدتی
 مراجعت نهم در ایام بلوار نبرد حکام شهادت شهید او دیر زد بجهت بعد از واقعه
 حادثه چند ساله حسن مذکور در کلا میرزا خاها و غارها مختص بجمع و قریب بخانه
 خود جمع نهمه اهل و عیال از خوف او را بخانه راه نروده اند لایب شده بخانه
 شخصی از اغیار که حسن ظن در باره او داشته میروان شخصی هم مردان کرده مدتی
 او را حفظ می نمایند بعد از فرو رفتن شعله فتنه و بلای بیرون آمدن لاکم هم روزه
 از ازل ناس نفاست او را از نیت و آزار می نمودند چنانچه شوه این خلی بیت
 فطرت بل کلاب است که هم وقت بر فقر آد و ضحفا جمله منما سید عاقبت
 لایب شده از وسط بجهت کوره بعلی ابر آمدن ۱۳۱۵ از وجه اش بنف نیزانگر
 مؤمنه است اولاد بایش هم اندا هم ایمان میمند اسام ایشان و عددشان
 از خود کور و اناست در نغزه ده ۱۰ مرقوم است

جناب استرعی علی شیره یاف ابر مرحوم محمد رضا نیز در محمد رضا ابتدا
 از طائفه زرد شتر جمع بشرف دین اسلام مشرف شده ۳ اولاد از
 ایشان فائده یک دختر و ۲ پسر ۳ اولادش بشرف ایما کسخته
 اعی و جمال اقدس ابر مشرف شده اند پسر کوچک ایشان محمد صبی در
 در نیز در حرم شد اولاد و انسال ایشان در نیز در بیاشند جناب اعی علی
 قبل از از عان با مر بار کباز جمله عباد و زهاد بوده اند و هم وقت
 با علما و فقها مانوس مالوف بعد از ارتقا صیحه و صوت صور و قیام

من من القبور لمالک یوم النور از مرقد پیام سرخا بنده و حیات پریش
 مفتخر و معزز بیژند و جمع از دوستان و اقوام و آشنا با نرا از خواب
 غفلت بیدار نموده ایشانرا شفاعت کرده بروضه رضوان ایمان و جنت
 ایقان داخل سرخا بنده هم وقت نزلشان محل ذاب و ایاب احباب
 بهد حق در بدایت قصه یق با ایشان آشنا شدم و هم وقت خدمت
 ایشان میرسیم زوجه ایشان بنت جناب ناسید محمدی سروسش که جناب
 سید مذکور که آب جناب حاج سید جواد و جناب حاج سیدی که در بدایت
 ورود و جمال قدم در عکاهم وقت طائف حویل بعد اندر کار هم سفر نمودند
 لامر و اسکندریه بوده همه وقت پروانه وار طائف اندر جمال فی الجلال بوده
 اندر حلیه مطلب اینک جناب استرعی عکرمذکور رخ جمع الجهات عرصه
 برایشان تک شده با جمع اهل و عیال از یزد در محبت غمخ بختن ابرو اندر
 و در ماه صفر سال ۱۲۱۲ وارد مدینه عشق شدند بتزویج امورات ملکه ایشان
 منظم شد لکن از فوت فرزندش حیدری صدمه شد بیدر برایشان
 و متعلقان وارد بعد از صحو جمال قدم جل اسم الاعظم که در اکثر بلاد
 ناخوش و یا حادث بود در عشق ابر هم چند اینم مرض شلیخ جناب حیدر
 عی باین مرض مبتلا شده بفاصله بدت ساعت در گذشت و قلب کل
 را محرق نمودم بدمه خوارین فاذ اسرار از نفوس میدانند که قوه محمل در

بلایا و مصیبات را تا چه در صدمه دارم چنانچه در مصیبت اولاد و فرزند و فغان
 و تریب و زاری ای از منم ظاهر نشد لکن در مصیبت این جوان تا اختیار صدمه زدم
 و فریب فغان کردم و زاری و بیقرار نمودم و هنوز داغش بر دل دارم
 و سوز همجو و فراقی در سینه بخندانم چه نوع وصف کلمات و اخلاق و صفات
 اولاد نمایم عکس مبارکش نزد فغان موخو است صاحب نظر از قیام او کمال
 را ادراک مرغمانند که چگونه ادب و جفا و محبت و صفا از وجانشی ظاهر
 در سینه بسنجیده سالک طریقه ^{شماره} این دار فنا با شیطان بقا پرور از نمود
 والده اش از آن بوم ای جوی اصدب و داغ آن فرزند از نبین برضی قلب و لغوه
 مینماید و زمین بر از زنها را ضربه مرصیه است و بهر حال شاکر و صابر است
 از جمال قدم الواح متعدد با فحشش نازل شده و از حضرت من اراده است
 الواح دارد و همچنین جناب اشرف عک صاحب الواح عدیده است از جمال
 قدم و با کنز از حضرت من اراده است در ^{عاشق} زویش عرش مقام اعلی نمود
 عدد اولاد و وصال ایشان از ذکر و انان در غره ^{رقوم}

لاجرم صادق این مرحوم لاجعفر یزدی ^{بمنزله} زاده جناب ای عک
 مذکور است که خاور ایشان است زوجه اش بنت جناب لایر محمدی سروش
 که باز وجه ای عک از ^{بیک} پدر و مادر میباشد جناب ایشان هم بعد از تصدیق
 جناب خال تصدیق بنمایند صبیبه ایشان زوجه جناب ^{اعلی} انوشیروانی
 از شهدا ^{سبع} یزد است که با اخویش لاجسن بعد از شهادت آن بیخ نوا این
 هم برادر را ^{بید} بیخ عذاب شهید نمودند در این مقام فخره از کیفیت
 شهادت آن دو نوکل بوستان آتش ^{کر} میگویند که مقام تلاوت کنندگان

از روح قدسشان معطر کرد و چون این جوان بجنب من کوچک تر از
 سایر شهدا بوده اند شهادت ایشان تا خیر من اندازند که شاید سایرین
 را که شهید یعنی یمنیانشان عبرت گرفته تبرائی یمن هر یک شهدا را در هر یک از
 مقابل چشم ایشان شهید یعنی یمنی و ان جمعیت خلق و غوغا و علاوه آنچه
 میتوانستند از سنگ و جوب بریزند ایشان میزنند و آنانکه سر بر نهاده اند
 منت و بیدار طلباً کلمات الله بر آنها میزنند و آوازی بر صورت ایشان اندازند
 و شادمان و کف زنان هر یک را بقربان گاه رسانیده شهید یعنی یمنی تا اینکه فوت
 باین ۲ برادر میسر ایشان تلبیس بر میدان خان که وسط شهر است و با رخت و روغن
 مرآورند بعد از این صدمات و زحمات که بر حین آن شهدا تر بوده از برای
 ایشان میگویند تبرائی نماید میگویند ما بیزاریم از شما و طریقه شما که این افعال
 را حیات میدارید شما بعل خود مشغول شوید و ما را بر فقر خود ملحق نماید
 بخشم آمده جناب لایق اصغر مقابل چشم لایق شهید یعنی یمنی و آحسن میسر نکست
 دیگر از میدان بعضی از نفوس از اجزاد حکومت و غیره جمع شده او را نصیحت
 مینمایند چون هنوز خطش ندریده بوده است ۲ ماه قبل صمیمه اندر جوادند
 که یکس از اجاب است از براس ایشان عقد بسته بودند در هم اهرار یعنی یمنی
 میفرمایند بکار خود مشغول شوید یک نفر از اجزاد حکومت بخشم آمده شمشیر
 بر کمر داشته کشیده و بی تمام شجاعت بقصد آنکه بگردن او زده سرش را از تن
 جدا کند آن شمشیر بر صورت مبارکش فرودمر آید با و چون آن زخم مندر ایستاده

و ابدان چهارم بجز عا و فرعون از او طاهر می شود و میوه های کار خود را تمام نماید و دیگر از اجزاء
 حکومت می گوید من میخواهم دل نابخوان را تا شایانیم ظالم جور و ستمگر قدم جبرعت پیش
 نذارده با جنتی بود او را شکافته قلب بیرون آورد و آن سرفروشان الهی
 بیشتره سلم از پامس اندازد و شیعیان و دلاورا او را پاره پاره میسختا
 آثار بابت و نجات ایشان در صفحه روزگار باقی ماند و بعد از شهادت
 سردار کشتی را از بدخ جدا کرده مرآه در رب خانه عروس و از او در هفت
 خانم اندازند و بوم بعد چند نفر از رهنما همیشه بعنوان تعزیه بنام استر جواد
 نزد عروس می آیند و بعد از ورود در دایره از زیر چادر با بیرون آورده
 میوازند و تصنیف میخوانند *ع لعنة الله على القوم الظالمين* مقصود اینکه جناب *اعلا* صفر
 و اما جناب *امجد صادق* بوفه و بعد از شهادت طفل صغیر از ایشان باقی بود چون
 زیت جناب *امجد صادق* بعد از این واقعه در بلد دشوار و نوح ایشان با هم مع عبال
 و اولاد و والده از بند شجرت نوحه بعشق ابد آمدند و زوجه *اعلا* صفر جناب شهید
 مع ان طفل صغیر صبیحه شهید با ذبح من اراده الله بارحق اقدس توجه نمودند در منزل
 خال خود جناب *عبد سید جواد* سابق شد و والده جناب *عبد مادر* در *۱۳۱۳* ابر حجت
 آه بیوست در مقبره بهائیان مدفون است اسامی اولادشان *۱۳۱۳* عدد
 آنها از ذکور و انثا *۱۳۰* فرقه *۱۳۰* فرقوم و مطول است
 جناب *آسید یوسف* این جناب *آسید صادق* نیز در *۱۳۱۳* ابر *عبد* فریه خرید
 که حضرت شهید جناب *ملا محمد* شیخ الشهداء علیه بهاء الله از ان فریه است

چون اهم مبارک ایشان ذکر شد مختصر از کیفیت حالات ایشان و کربتو
 در جنبه در محضر جلاله و له نفوس سبوعه را حاضر بینا^{بند} هم نماز علماء خلف
 پرده جاس شده و جلاله و له از یک سؤال میجویم و اقرار به برودن آنها را از ایشان
 میگرفته و علماء در خلف برده اقرار ایشان را استماع نموده فتوا^{فتوا} فتوا^{فتوا} ایشان را
 از روی یقین دادند جلاله و له از جناب ملا مهتر سؤال میباید که ملا مهتر
 بانه هشتاد و پنج سال است میگوید نیکو سر با این جرأت اقرار میباید که
 میفرماید آرزوی من این نذارم همه وقت از خدا خواسته ام که این ریش سفید را
 فی سبیل الله بخون خضاب غایم میفرماید تاجدست را با شش میوزا نند میفرماید مصداق
 احادیث آمده هر ظالم بدخواه و منح از او بیایه محسوب خواهیم شد چنانچه در حدیث
 وارد شده یقینون و یحقرن الی اخر الحدیث اولئک اهل النار حقاً پس با ایشان
 هم حاضر بوده اند شایسته میگویند بر سر هر نقاشی میباید از خوف تلف شدن
 جان اشکاری میباید استند و در حین شهادت مرتجع بر روی زمین جاس شده
 کار و بخت مبارکش که میکنند زلف و دست خورا نگاه داشته نیر کردن و خونها را بر
 بر صورت و ریش مبارک میباید و حمد و شکر آری بی آن در بعد از هر وقت
 نفقت بر آن جسد مبارک ریخته آنگاه بنزد تان میجویم که اهم قبل من خیر شعور از
 انبیا کسوف طلب نمودند در ایام الله سلامه غایبند چنانچه در قرآن مجید مذکور
 قالوا ان الله شهد الینا ان لا نؤمن برسول حتی یاتنا بقربان ناکلمه القار الی آخر القول

و احضرت از برابر اهل بصر اعظم در لیل و اقوی بیان است که فتوس باین
 نجات و احکامات بهر خوف نور قریب نگاه فداحاضر شو نرو باین قسم جانفنا
 نمایند و بعد جدا آنها را با نفس بوزانند این است که میفرماید قد جانکم رسل
 من قلب بالنبیات و بالذکر قلتم فلم یقلتم ان کنتم صاد قیوم والا وعدہ انہم یمنون
 قسم است که در این ظهور این نوع قریبها ظاهر شد و تا کلمه اللہ محقق گشت و این
 ان قریبان سوختن که بر آنچه ان حیات جنی اهرامکان است شخص از محبوبین
 میگویند که بجزیه تقصیر در حبس بودم که این حضرات بانا وارد مجلس نمودند
 و چند روز با ایشان هم زنجیر بودم تا یوم آخر که فرط آن حضرات باشهرت نمودند
 ان شب آخر چون قرار شده بود که مرا هم از حبس بیرون برده چوب بنزنند
 و نسخ نمایند بسیار عالم پریشان و متوش بود در ان شب ان پیره مرد بارفکار خود
 صحبت میفرد و اظہار سوز و بیاشت میفرد که رفقا منزل نرو و یک شده در این
 چند قدم دیگر بیا و دست غنیمت و همه اظہار بیاشت و سوز میفرد در حالات از این
 در بدم که صحبت و فیالات خوف را فراموش نمودم سی جناب ملا محمد شفیع از
 پشدر نبی و زوجه اخلاق و صفات حمیدہ ایشان زایم از وصف و توفیق
 اقل مگر بجزیت ایشان شرف شده ام باین جناب آسید یوسف از اہران قریب
 و داماد جناب لایع عکر مذکور با اتفاق لایع عکر بعشق اہم آمده اند
 ابو ایمن جناب اسید صارق علیہ بہا و النہ ان اجاب قدیم است
 در برایت امر صدمات و زحمت فریبہ النہ محقق شدہ و مدتی است
 یعقوب و اربراق یوسف بل است اسام او را و عدد در انہا در غرہ ۱۳۳ مرقوم است
 بعد از صعود جمال قدم بساحت قدس شرف شرف الواح عدیدہ از جمال قدم و عض النہ
 الا اعظم دارد

جناب اسید صارق ابو ایمن اسید صارق جنی فرقی از کلب از بزرگت نفس حقیق ابو ابرو در شرف ۱۳۳۰
 وارد عشق اہل بصر گشتی ان را می فرزند است بیفرط بر در وقت وفات خانگان مغفور شہنشاہ سے طلال شہزادہ
 ابو جعفر شرف سے ان اسید صارق

جناب آخیر الله نیز داماد جناب لعل عسکری است ایشان جناب ایشان
از جماعت زر و شمشیر اهل بهرام اهل وطنی کرمان اسم ایشان مهربان ابن بهرام
علو طبع و سمو همتش زینت در فرار محراب و عمارت نمودن بکتابین مندرسه قبول نفوذ و
دست از کل برداشته قدم در راه سلوک نهاده از پدر مادر و برادر اقوام شهردار
چشم پوشیده بویا و بویار وطن اصل شده پس از مجاهده و طلب بمقصد اهل قاصد و برادر
خوبش ناگزیر در زمره اهل ایمان داخل شده بعد از صعب و محال مقصود بحدت قدس
بزیارت روضه مطهره فائز شد و بشرف انوار حضرت منتهی اراده الله شرف شده از
جمال قدم و عصی الله الاعظم الواح دارد در عشق اورد عشق ابر شده بشرف مصابرت
جناب اعلی عسکری مفتخر گردیده صاحب کمالات و اخلاق مرضیه است الهی جان خدای
از ایشان صادر شده پدر و مادرش کارزار بر او نامه مینویسند عدد اولادش در روزه ^{غالب} مرقوم است
جناب لاسید کاظم ابرم مرحوم لاسید جعفر نیز در ایشان هم داماد جناب لعل عسکری بودند
در یزد بامر بدیع اقبال نموده اند بعد از چند بعثت ابرم آمده اند در ۱۳۰۵ هجری وارد عشق
ابو شده اند سفر بسین در رفته باز مراجعت نموده اند از جمال قدم و حضرت منتهی اراده الله
الواح با فنی رشان نازل است از الواح و آیات بسیار تخریر نموده اند صاحب
سجایا مرضیه اند عدد اولادشان در روزه ۱۵ در کتاب مرقوم و مطور است
جناب آسید سین ابرم مرحوم لاسید جعفر اخو جناب آسید کاظم عسکری است
ایشان هم در ۱۳۱۱ هجری وارد عشق شدند نیز در ارجمند جناب آسید رضا
چند در عشق آباد توقف نمودند مناسب حالشان بستر نشد در فصل بهار
جهت طراب کبر چون استقامت ما برود و در سید رضای نیز در هم خود لاسید کاظم گذارده

بمشهد مقدس شریف بردند متحول بعبط کعبه و کباب از غنی شدند بعد
 از قبل بدتر مرضی بر ایشان منوال شده عطر و حش بهوار قدسی
 را مکان صعود نمود و الحال جو نخل جلیبش در مدینه عنق ^{الله} موجود و چون که کل رفت
 کلمه شاد خراب بود که از آن که حوسیم از کباب جناب آسید رضا و جناب
 آسید فضل الله ۴ فریاده از آن که بهی باضی رسانیدند بعد از آنکه روح افزا از
 اخلاق و اطوارشان متفویع است اسامی ایشان در غره ^{عوا} مرقم است
 جناب استاد شاد رضا بنادیزد این مرحوم آحمد ابراهیم ابن آحمدی و محمد یزدی
 سخ اهل خرمشاه و اجدارشان از طائفه زرد شکیما بوده اند ولادت ایشان در
 شکر ۱۳ در طفولیت آثار شد از ایشان ظاهر و نور ایمان از جبینشان ساطع
 در اختیار و بدون سبب محبت اجاب بعمه و راغب و طالب مجازات اهل با
^ب لذل بمقتضای مستحبت و فرط محبت از پدر و مادر و اقوام بکل دردت برآ
 مدتر مدید و در خدمت جناب مستطاب آقا محمد جواد اصفهانی علیه بها الله بنزده
 جناب آحمد جواد مرحوم از اجاب او بیسته و ره حضرت اعلا بودند فر اخصیه
 جمیع صفات و اخلاق کایسته را دارا بودند معدن حلم و وقار و منبع آداب
 ادب و جفا بودند ملاک ایشان بکسر واقعه در آخر ایام در ارض مقصود مجاور
 بودند ۳ سنه بعد از صعود جمال قدم بجوار قرب آتش نشانی فتند در آن ایام فانی
 در ارض مقصود مشرف بودم ایشان بریض بودند حضرت من اراده الله روح
 له القدر و زینت مرتبه بیادش تشریف فرما شدند در آن ایام ناخوش بنوع تسلیم
 و ساکت و صابر بودند که محل حیرت بود و وقت حضرت غصن الله الا عظم

روح و زان لعلنا بینه القدر فرمودند اگر جمیع عالم جمع شوند میتوانند مثل جناب امیر
 جواد را خلق نمایند باین قبیل و رضا صاحب و شاکر در روایتی محمدی که ان ایام خادم مسافر
 خان بود مذکور نمود که حین اجتنافش حاضر بودم عرض کردم چه سبب دارد برید فرمود
 کار من تمام است بجز رسیدنم اگر ممکن شود دفعه دیگر زیارت جمالی سیدگار آقا
 که در ایام دم آخر ملاقات شود خوب است من فوراً بیرون آمدم که اگر ممکن است
 خواهم او را انجم دهم همان حین بک نواز مجاورین آمد که روح ایشان معالمان بال
 صحت و عفو حال آنکه ابراهیم انقلاب و اضطراب نظر بر نبود مگر اینکه طل کتبم در حالت
 خوش و راحت بخواب رود در نشیمن جواره اش حاضر بودم مع جمیع اجاب حضرت
 من اراده الله بدست مبارک او را دهنی نمودند شیشه عطر بر کفش ریختند و بعد از
 فراغت از دهنی اظهار مرحمت و عنایت و رضا شد در حق او نمودند نعم ما

قال زنده کدام است بر موشمار انکه بعبودت کور یار

بار مقصود اینک جناب امیر مذکور در ظل تربیت جنبی شخصی جلیل تربیت
 شده بعد از رشد و بلوغ با وجود سکونت و حکمت مشرفه خاص و عام شده زیرا
 که با بانه بودن جناب امیر جواد بقدر شهرت داشتند که اگر کسی با ایشان بک
 وضع ملاقات نمود مردم آن شخصی را با بریدند چه چاره آنکه کسی و از ره
 سنه در خانه ایشان باشد خلاصه است که محمد رضا از جو را اعلا و مخالفت
 اقوام و اقرای سوار اخور ایشان زین العابدین که ایشان هم به طور جناب
 امیر جواد سبب ریشاد و مهتر شده بودند تا بقدر همه مخالف و معاند بودند
 و مکرر اسباب اذیت فراهم میشدند چند مرتبه او را لعام ناس از وسواس
 خناس الذریوسوس فرستادند و ناس در کوچه و بازار اذیت و آزار نمودند

اند عاقبت لا بد شده ببلاد دیگر توجیه نموده مدسرس در رضیجان کرمان و دیگر
 در خراسان و روس از برابر قاسم خان بنای نفعه و باز مراجعت بیزد نموده بعد از
 خروج حقیر و جناب فاضل قاسم از بیزد بعد از چند بوم ایشان هم با صفهان
 آمدند خدمت اجاب صفهان رسیده فائز زیارت القاسم که شده مخصوص
 جناب سلطان الشهداء و محبوب الشهداء و جناب ملا کاظم شهید که سه شب ایشان
 و حقیر در خدمت ایشان بودیم و مدسرس مبارک که چنانچه از قبور کمرشده چندی
 با طراف بلاد از ظلم و تعدس اهل عناد آواره و سرگردان بوجه تان مانیکه جناب
 حاج میرزا حیدری و حقیر و ایشان عازم عشق ابره شدیم با اتفاق اقل وارد عشق
 ابره شدیم ^{۱۳۰۳} بعد از چند با اتفاق بارض اقدس مشرف شدیم ^{۱۳۰۳}
 مراجعت بعشق ابره نمودیم در عشق ابره چند مشغول بنای شده باز با هم بیزد مراجعت نمودیم
 حقیر بعشق ابره مراجعت نمودم ایشان چند توقف نموده بعد با اخوان استراحو و عبد الوهاب
 و امیر سید اقل بعشق ابره آمدند و صبیحه حقیر را تزویج نمودند بعد از انقضای دهه
 ان راضیه مرضیه بجوار جمال ابره مکن و ماوا گرفت چنانچه شایدهایم مطلب از قلم مبارک
 حضرت مرطوف حوله الاسرار و حوله الفلا مرقوم است جوخ در ان ایام فرزند
 عبد الوهاب لاجل زیارت و شرفیاب خدمت عبد البهائ و حوله الفلا بارض اقدس
 مشرف بجهت بعضی از متعافان را بحضور من را اجزب عشق خلو مشرف بجهت
 من جمله فرکر اسم همیشه را مینا بدیاسم بر یک لوح نازل بفرمایند من جمله
 اونه همیشه اوست از ان بیانات و لونیجات معلوم است که در وقت نزول این
 لوح روحی بافق اعلا در ظل جمال ابره صوفی نموده بوده است همان لوح مبارک
 مرقوم میگردد آمنه الله زهرا علیها سماء الله الابرار هو الله آریه الله
 در حضور نور الانوار در ملکوت اسرار جمال پر و کار غیب اکوان جهان بینها

در وقت شهادت
 جان ما را
 رفا و یوم
 انظار نزد
 سوخته خونی
 احوال از حال
 مبارک و صفا
 سازاده است
 چند ناله از کمال
 و در این حال
 قدم و عجز
 از آثار الهی
 عقیق از صحر
 سازاده است
 در روز و چندین
 در مقام صفت
 یعنی سینه از کمر و دیده
 نغمه بود از بند
 نوازند تا آنکه نظر
 ایضا را اعظم نامند

معبود و مشرف فضل و لطیف بی پایان دیگر چه جوش و چه طایب این طفل که جمیع اهل الرحم
 از پدر و عالم تا بحال آرزو مینمودند حال تو بان فائز و واصل و البهائم عبدک و روح
 چند اولاد از ایشان متولد شده در ایام طفولیت در گذر شد با عنده الله خیر و ابق است در حرم
 در ۱۳۱۳ مع الهییت خانه بنیارت تربت جمال قدم و حضرت عصب الله الاعظم بمیدین
 منوره عکا مشرف شده بعد از توقف چهارم یوم مراجعت نمودند بهنج لوح از جمال قدم و
 ۳ لوح از حضرت عصب الاعظم شاهد بر ایمان و ایقان و ثبوت و رسوخ بر خرد و بهیمن
 جمال رهنه دارند عدد اولاد و اساس در نهمه ۱۱۱ مرقوم و مستورا

اسد سلیمان ایبم مرحوم الامجد باقر یزدی اخور حقیق کبر بنیادین در چندین بند تصدیق
 نمودن خانه بظهور امر رحمان اقبال نمود و بعد از چند اغراض الی حین بمقام یقین واصل
 شده کار مقید منکار معوض تا عاقبت امرش بجه حالت ختم شود لکن اینجالی سعیش
 تلافی نمودند غلام پیر بخانم ز منخ مرغی اشغی چرا که وعده تو کردی او بجا آورد
 ایشان پنج اولاد پسر دارند عبد الکریم و عبد الله نصر الله اسد الله محمدی

ولادت عبد الکریم ولادت عبد الله ولادت نصر الله ولادت اسد الله ولادت محمدی
 ۱۳۹۲ ۱۲۹۵ ۱۲۹۸ ۱۳۰۵ ۱۳۱۱

عبد الکریم و عبد الله و نصر الله در میان اطفال و اقربان خود امتیاز کلام دارند
 سه پنجم در لامع اندر افاق سستی و صحبت ساطع از انوار اعمال و اخلاق و سجایای
 رفیه ایشان محافل و انجمنه باران تباروش و منور کرده هیچ عمل خیر تا بسین
 نشد مگر اینکه ایشان بران سبقت گرفتند تعمیر بناها خیریه از بناها اشکول و غیره
 بسوا اشتهام ایشان است بعضی از اطفال و بناها خیریه که مؤسسه
 آنها عبد الکریم هم ذکر میشود که ذکر خیرش در صحنه روزگار باقر و برقرار
 ماند در ایام طغیان عدوان و شهید نمودن در یک روز هفت نفر از اهل

ایمان جناب مدکور در نزد بودان قیامت بر و محشر عظمی را چشم خود ملاحظه کرده
 غوغای آن قوم شرور و جوش فتنه صبور او را بهی اهل قیوم منتنبه نموده در مقام مجاهد
 و طلب قیام نموده شیاطین مارد و وقایعین فرامی اصد از آفتاب و بیگانه طایع بودند
 بعزم زیارت مرقدی این مومنان میروند سر آمد بعد از زیارت بعشق اهل آن
 در سنه هزار سیصد و یازده وارد می شود بانکه زکات برین مطلب گماهر آگاه می شود بعد از
 تکمیل محض تبلیغ والدین و اخوان و رفقاء و دوستان بیزد مراجعت می نماید با اشکان
 تمام بر تبلیغ دوستان و اقوام قیام مینماید والدین و اخوان و بعضی از دوستان
 را به بوستان حضرت اعیان و جنت ابر در لالت می نماید اندک اندک اغیار و اشهرار
 بیدار شده در صد اذیت و آزار بر می آیند مجد و با اخو عبد الله بعشق اباد آید
 چند سنه در عشق ابر توقف نموده مراجعت بیزد نموده لاجل سقایه اشجار مقدسه
 در سفر قهر و ایضا غریب اشجار توحید در اراض قلوب مستعدّه با ابرار
 و اشهرار و یار و اغیار بنام مراد و تبلیغ می نماید چند نفسی اقبال می نمایند
 و اگر اعیان و اشهرار و مشورت نموده بر فکاش احمد استان می شوند شخصی فناد از آن
 نفوس متحده آمده با و اطلاق میدهند ازاده مفیدان چنین و چنان است
 و خود همان شخصی در زمره مؤمنین و مومنین داخل می شود چون واقف از اراده
 معاندان شده چند گاه بر بطور حزم و احتیاط رفتار نموده عازم عشق اباد
 می شود از عشق ابر بدره جز سفر کرده چند نفر را در آنجا تبلیغ مینماید بنا و مجامع
 و تشریفات آن مجامع و شرکت کباب از آنجا دیر از ناسبات ایشان است حقیر قبل از
 تصدیقش از سیمایش نور ایمان مشاهده نمودم اسم او را بحضور من لا یعزب عنی
 علمه شیخ عرض نمودم ۲ لوح مبارک از جمال قدم با ستمی نازل بعد از تصدیقش
 با و فکیم نمودم از حضرت من اراده روح و ذرات لعل بیت الفدا لوح دارد

و در بعضی از الواح اخیر که از قلم حضرت عبدالعزیز فارسی شده است اسامی مذکور است اسم
 جناب ایشان و اخوان ایشان در رنجه ۱۱ - ۱۱ مرقوم و مطلق است
 زوجه او بنت اخو اسناد کاظم از مؤلفات است قبل از این هم با حقیق محمد معاشرت
 داشتند بعد از دو سال روحه اش بجز صل سل این خانه نر ابرار اول کرده بعالم باقر
 ابراهیم ابیخ حرم عبدالله سلمان بنی در سن اهل قصبه مریز در رنجه ۱۱ و در حصن
 حکم ابریم وارد شده و محضرا از شر شیطان فارغ و تشبیب تصدیقش ذکر مینماید
 که روز در حجام جو آب یک نفر از علماء سگال نمود که نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله
 باید اثبات نمود که خصم از جواب عاجز شود مثل یهود و نصاری و سایر مذاهب
 جناب آخونم چند کلمه ذکر نمودند ان جوان بیاناتی ذکر نمود که در جواب جنبین و جهان
 میکند بنده تمام حواس را جمع نموده و بیانات طرفین را اصفا مینماید آخونم فرمودند این
 حرف با بیهاست و الا حقیقت رسول الله صلی الله علیه و آله ظاهر و من الشمس است محتاج بدیگر نیست ضم دانستم
 که جناب آخونم از جواب باز مانده جوان ام ساکت شد بعد از خروج از حجام نترسد
 ان جوان رفتیم و جناب مطالب نمودم ایشان مرا بنزد جناب امیر عبدالکریم بر رنجه
 و از صیقل دلیلی و اقبیه و بیاناتی نیز زنگ حوانات و زنگ تولید آیات و امهات از آینه قلم
 سفره نند و از شجرات بیانات اشبار تمام سیمات و جبهات را سوختند ایم چند بیت تمهید
 این مقام است از با ف ذکر می شود چون خود را معاینه در محضر ابرار و آغا میر محمد
 فتنوم خوشگوار موافق این اشعار دیدم و شش از شور عشق و جد به شوق بر طرف مینماید فتم حیران
 آخر کار شوق دیدارم سوز در میخان کشته غمیان چشم بدو در خلوت دیدم
 روشن از نور حق نه از نیران بر طرف دیدم انشی کان طب و بد در طو فرشته عمران
 پیر الجا باشه افروز باد بگردید معجزگان میخ زاده مؤبد و سوز

همچون کنگر و بند و بند چاره فدا او را جود و کدا شدند در مراجعت خان از راه
 در ۱۳۱۹ با اتفاق حقیق یعنی ابد آمد از آن زمان که این مهم وقت شفق با
 حرارت است در محبت و خدمت خدام ارباب اختیار است جناب فاضل قاری
 میفرمودند جناب لارضا در میان اجابیه بمنزل ادویه طعام اسم بشف
 زیارت طلعت قدم جلز کوه مشرف شده ۹ لوح از جمال مبارک بر لیلین
 صدق ایمانش شاهد دارد بعد از صعود جمال قدیم نیز بار صی اقدس بنیاد
 تربیت مقدس و همکل ملک فائز شده در مقامات موفق با و قولت
 از سخنان زیر و بم الحیات ملیح دارد مکرر در محضر مبارک حضرت عبدالعزیز
 بالحنان خوش تلاوت آیات نوحه همه وقت بر خدمات امیر از سایش
 سبقت گرفته خارج ساختن مرقه حضرت شهید صاحب محلی خا پنجه فئات از
 وجه ایشان باذن جمال مبارک بتوسط اینج ^{نقده} محلی شده از حضرت من
 اراده اسم العوج دارد زوجه ایشان بنت انور استر کاظم در ۱۳۱۹
 بر محبت ایزد پرور است بسیار ایمانی کامرانی فرزند بعد از رحلتش باقر بود
 یک پسر و یک دختر پسرش شیر خوار بود ماه بعد از فوتش باور شد در گذشت
 چند طفل هم قبل از فاضل در ایام شیر خوار و در گذشتند در غره ۲۱ مرقه
 جناب استر حین اینج مرحوم استر علی اکبر نیز در اینج هم جناب لارضا مذکور است
 مدتی در مقام مجابده و طلب بود عاقبت بمصداق من طلب شیاً فجد وجد
 بمقصد خویش نائل و بکنج زاد و اصل شده در ۱۳۰۵ تولد تازه یافته

در بیشتر دیده از بیشتر معنوی عرف تمیزی یوسف نهانی استنفاق شوق
بعد از آن بجزیره عشاق آمده و از مدینه عشق بمقام مقدس طوسینا و
و بقمه بیضا سفر نموده بنزایات روضه مطهره و جمال مبارک حضرت
عبدالبهادر فائز شده مردیت غبور و از صفات زرایل نهجور زوجیه اش
بنیت اسرار علی اکبر نزار و حوزامت که از قبیل فرکرش گذشت مؤمنه است
اسرار اولادش و عدد آنها از اناث ذکور در غره ۴۴۰۰۰ مرقوم است
انخوان محترم ابناء مرحوم جناب آقا علی جناب له میرزا مهدی و جناب حاجی
در نجیم لامع و مکتوب صاحب اندک که از افاق سائر محبت طالع مجلیس و محافل
و ستان بانوار اخلاقشان منور و بوجودشان مزینیم از نذر مرحمت
نوشیده اند و در جهد عنایت پرورش یافته اند بیرون زحمت و رنج بکنج روان
په رسیده اند و نازحمت سفر منزل مقصود رسیده اند جناب میرزا مهدی در سن
شباب بنظر رب الارباب توجیه نمود و بقصود خود فائز شد و در اسکندریه
سأله توفیق نمود و همی ساله با حجت قدس شرف شده بقبض لقا فائز
میگشت از جمال مبارک و حضرت شیخ اراده الله الحاج دارد صاحب کمالات
صورت و معنویت دارا چند اناث است عزیزه ترکیه عشقانی فرسای روی
اینها لیکن فارس زرد عشقی کوه ققاز و تبرکات جناب حاجیان علی اخوان ایشان
از نفوس نغمه او نیمه اند که از اکت ایشان بعضی اعزازات خیریه اجرا شده جو مرتبه
بعد از صعود جمال قدم بر راه حوست قدم زده بنزایات روضه مطهره اقدس
ابست فائز شده و قبله اهل تقرا سجده نموده از حضرت عبدالبهادر نواز شایسته یافته
و مورد الطاف شده اسرار اولاد ایشان و اخوان میرزا مهدی در زند اسم جناب علی علی
مرقم است از جمال قدم و غرض الله الاعظم الولع دارد

جناب آبرو حبيب الله ابن روحم لارو بين من اهل البيت صلوات الله عليهم اجمعين
 بوده اسان عبر و کلدان را خوب نند و قتر در محضر جناب آبرو ابراهيم حافظي
 و جناب لايزر اسد الله اصفهان کفکوکو فرمود در بيان مرآيد در ايم امر يرس با ايشا
 صحبت ميني نند ايشان فتنه شده در مقام مجامده و طلب و جنبو بر آيند لا دست
 و مقام تفحص و طلب بوده اند منفر سوالي الی الله نديده که در مقام نقطه افوا
 و جمال ابره ميني بدي في ۱۳۱۳ بعد از از عان و ايقان بطور سينارفته و نار
 موسرا از همايون غصن سدره اهرديده بزيارت بقعه مبارکه و عتبه مقدسه فاکتر شده
 با مبارکي حضرت عبدالستار مجدريته العتق آمده از برابر اثبات امر جلالا بها برهان ندي
 دارد ولا اجر دفع موهومات و رفع شبهات دلایل چون شعبان مومر صاحب اخلاق
 جند است و دارا صفت ينديره در عقل نچ جوراب با ما شين با در است
 حال که ۱۳۱۹ است سن شريفش ۲۲ سال است ۲۴
 جناب لا ابراهيم سلبي جليل جناب لا خدا داد از ابناء خليل است من اهل همدان جناب
 خدا داد از اجاب او ريه همدان است که از باب حطه وارد مصر ايجان شده و آيم ولف
 هدايه و من قوم موسر الله يدعون الی الحق را مصداق شده و از لالی حکمايق سعاس
 نورات که در اقداح کلمات و ربوع است شروب کشته نفوس کثيره را از ما و عذب حیات
 نهيات با فرسافر شده الواج جمال قدم و عطف الله الی اعظم في هداينه مقال ابيز ايشا
 سر خليل الله با ذرخ ابرو چشم سياحت بلد از همدان برشت و از رشت بعنق ابله آمده
 في ۱۳۱۸ فرالحين بضع جوراب با فر شغول سنش حقی في ۲۲ سال است
 صاحب سواد فارس است در امر الله ثابت و رايخ و در عهد و همچنان انهر قائم
 ۲۴

میرزا علی ابراهیم مرحوم حاج میرزا محمد باقر از بزرگان مشهد را اجل زیارت نامه از مشهد
 بعشق ابدا آمده مشغول بنای شده مجامعت و مراقت با بنای صاحب سبب شده او را
 بمقام ایمان و ایقان با مر خداوند رحمن آورده در ۱۳۱۵ با این خلع مزین شده
 روحیه اش بنیت استاد جعفر منکی باف والده کس هم از یزد چند ماه است آمده در ۲۵
 جوان مکرم جناب استرغلام محبیبی و استاد عبد الرسول ابنه کاکلی محمد یزد در جناب استرغلام
 در ۱۳۱۵ در نجارا حقیق او را تبلیغ نمودم عبد الرسول هم بعد از چند روز در مقابل
 با رغبت مشغول نموده است گاه گاه در اسرار خیر عیش اهدا مدامینند بر حرد و بیجا
 ثابت و راسخ انداز حضرت منج اراده استه الواح دارند نمره ۲۶ در کتاب است
 بمناهی ابراهیم مرحوم حاج میرزا محمد باقر از قبل از یزد بیرون آمده و چند روز در مشهد
 و بعد برو و چارچو و غیره مشغول بنای بود در ۱۳۱۷ بعشق مآی ملاحظه منمایید
 تمام بناها را اول و لایت او اهل ای نند لایه در مقام تحقیق بر آمده تصدیق بنمایید
 را این بسیار اهل زهد و ریاض بودیم چون مقصودش تبه بودم بنده عمل خود نمانده بعد از
 از اقبال و ایمان اظهار نمود که سبب باید بجای جو مرا جعت نمودم فقا و آشنایان خود را تبلیغ
 غایم حقیق ایشان کفتم ابع در اصل طغونه ام و آیه مبارکه ولا تهل من احببت و لکن الله
 بهد من یشا را ملاقات مردم بالاخره روانه شد در آنجا قدر گفتگو نمودم جز در مسکای
 شده روانه چارچو بنفود در آنجا نماند برده بنای تبلیغ میگذارد او را بخانه حاج ملا جوادی
 میرزا با جناب اخوند ام و پیرانه صحبت میفایید بعد از خروج رفقا شورت نمودم که بمناهی و
 رفیقش عبدالحقین یزدی را بهجوم نمودم پس این ۳ نفر فتمه ایشان را اجل صواب و تقرب
 بر باب بضرر شک و لکد ملای نماینده خلاصه کفایت اجتماع بدر منزل
 ایشان آمده ایشانرا از منزل بیرون آورده ملک فراوان برانها محضی بنده نیز نند

و عهده فاد از حسن کرد کرکافا بر سر رئیس اشترار که آستر شینه فاسها جمع بعد از از اینها همان
 حسن کرد با جمع بیولوسیم میروند و عرض مری بند یک تقریبی فیض نام سر و پنج غنات بیک نفر
 مفروض است حال رفته مطالبه وجه غایب علاوه که وجه او را نداده با آن شخص دعوا و نزاع
 کرده خواهش میباشیم ایشان را آورده نگاه دارید تا آن وجه را بر مهر و بود از دیوانخانه عهده
 این م مظلوم مکرر خورده را اتمام و خیزان برده بدون جواب سوال در محلی نگاه میدارند
 بعد از ۲ یوم ایشان را طلبیده بهیضه میگویند که هر چه این شخصی را غنیمت میگویند طلب از سر ندرد میگویند
 که سر شینه و چند نفر شهادت میدهند میگویند در فرسخ نهادت میدهند ایشان را مرخصی میگویند
 اگر طلب دارد بود عرض میبرند ایشان بر میگردد در کار و اشترار بمنزل کار و اشترادار میگویند
 اذن نمیدهند که بمنزل خود یا بنید بر طرف میروند کسی این نزاره نمیدهند و مرتبه حسن کرد
 با چند نفر آمده بقصد از بیت ایشان ابتداء میگویند بر سر پنج غنات را با بر میدهند
 و وجه م م م چون نوشته اند استر حین بنا کارخانه سر و پنج غنات را با ایشان فرضی میدهند
 انوجه را داده از آنجا فرستیدند در آن حین که وارد اطان ما شین شدند حفیر از بنی را آمدیم
 ایشان م در هنگام اطاق وارد شده کیفیت را ذکر نمودند و اینم بیچی را با چند عریضه دادند کسی
 براد ایشان نرسید اول تقصیر را نفرین کردیم بعد فند عریضه نمودند جواب قسم نمود که بیضا را
 عریضه بر مید عریضه بقنصل بنی را دادند جواب آمد که بود چار جواب عریضه
 میدهند عریضه بیچاره جواب دادند جواب صادر نشد دیگر تا بعد چه شود لکن همان
 از آن صدقات کتب کمالات کرده چون فریب ابریز از بوسه اشکان بیرون آمده نموده ۲۷
 عبدالرحمن ابن آنته حینی بنای نزدیک بر رفیق بجای مذکور که کنگر را بشراکت خورده اند
 از طرف والده با حقیر قرابت دارد در محلات نیز در محله کل منتهان محله کویچه
 ذقاست که باید از چند محل مار یک گذشت تا و در آن ان کویچه طولانی

شدن را در باغ میگویند میگویند جمع موشی در آن کوه ساکن اند چه در آن کوه
 لاکن نوعی در تقلید آباد ثابت و راستند که از وصف بیرون است الی جینی از آن کوه
 کسی ایمان نیاورده است شخص آن کوه را تا بوقت نامیده و اینها را اهل تابوت
 و مخصوص بدان علمای کبیر مدعی که یک از فتور و هندکان قمار شهادت
 این جماعت سوخته او را آورده در آن کوه در خانه حاجی او را منزل
 داده اند که با سه حاج آن شخص از چاه و پشته آمده و در آن کوه مذکور چهارده
 خانه است که اهل تابوت حساب نموده اند از آنجا هم در یک از آن منازل
 سکنا دارند آنکه او را دیده اند میدانند که عملش منحصر بود و کس فرموده اناس است
 مقصود اینک عبدالحقین مذکور از تأییدات رب غفور از ایمان اهل شکر و رنجت
 بحم یافتند فی الثور از تفتیح صور بین اهل القبور قیام نموده بجا لک ظهور اقبال کرده
 بود در سرتیتر داخل شده جهانش بعلم و ضعف بقوت و فقرش بغناء تبدیل شده و تمام
 این مراتب را در مدینه الحاق تحصیل نموده فی ۱۳۱۵ باین امر بدین اقبال نمودم ۲۸
 جناب استاد علامه میرزا شهاب بره بالا ای ابرم مرحوم ملا عبدالعزیز خطیب از فصحا
 و بفاخران خود بوده از عیسوی و فاضل بنیادیت بر مقام خطبهها رسیدنشان
 نموده استوری که ابر که ارشد اولاد او است در ۱۲۹۲ بایرزم حج جمال قلم اقبال نمودم
 حقیق او را تبلیغ نمودم از جمال مبارک و حضرت غلنی الی الاعظم انواع دارد
 نفوس عذریه را تبلیغ نمودم زوجه اش بنت آحیی مؤمنه موقنه ثابته را فیه مرفیه
 بوده است بر حمت اینک و اهل جناب مذکور مدتهاست از یزد و اجرت نمودم
 در ۱۳۰۵ بجنتی آمد بعد از چند توقف بیزد مراجعت کرده ملاکرا از عازر جمال

و از ظلم اهل ضلالت زیست در بلد نتوانسته از وطن هجرت کرده از اینجا

بخراسان آمده مدتی در اینجا بعد از ساعت مشغول شده در شکار با و در شکارش

آباد آمده صاحب کمالات صورت و معنویت اسامی او را در شی در غم ۲۹

استدلال جهت ساز ابرم مرحوم استدر حین حین غیره ۳۰ سال از عرش گذرشته

چهارده سال قبل بشریعه باقیه الهیه وارو شده و از کاس ایمان و ایقان آشنای

چون ناظر بحکمت بود و با مردم بطور مدارا رفتار بنموده چندان متعرض او

نبوده اند و در ایام امتحان عظمی که آن هفت نفر در یک یوم شهید نمودند

در حقیقت حساب تمام خلق یزد در آن روز گنبد شد و ایوم ختم عا

در کون ابرار و اشکار پنهان بود آشکار شد بغض و عداوت معاندین عا

مرا بدهم معلوم شد و ما کذا استقامت و جان نثار شد و اضطراب بعضی

از اجباب و انقطاع کرد و از موقنین در آن زمان ام جناب لقا در کور و کنار

کار سطحی بر اظهر رین و ند که مدلی بر اینها ایشان عمل اینک میفرمودند که بر اینم کوا

همان قسمها بوده سیدک آنها را از دین خارج میدانند خلاصه از امثال ایام بیانات

ذکر میفرموده تا زمان شهادت جناب اغلا محیی که بعد از شهادت جناب اغلا محیی

خلق بنا بر فرض و بلوا میگذارند و اجباب را از بیت بیایند و بیفیت شهادت

اغلا محیی این است که چون عمل ایشان تحت کیوه درست کردن بوقه ختم

چند زوج تحت کیوه بیابا که نامکم ابرم حاجر سفر طواف است فروخته عزیز

بجا کافو
یکسویون افلاهم و تکلمنا ایدیم و شهدار جلدیم معداقش در آن روز اشکار شد و اینهم
معلوم شد

وجه طلب کار بجهت داده اوجه را اصلاحیه می نماید میگوید تو با بر منسب بمانه
 میفرماید از چه منم و خلد بنق نزار و وجه مرا بده ان بهیجا فریاد میکنند اهل بازار جمع می شود
 جناب آغلام حسین ام چون ایام هنگامه را ملاطفت می نماید که از دست ایام تجارت
 و اهل فوق سخ اهل السوق جان بدر بیرون برون مشکل است تو کل نموده با شکاف است
 تمام نیام میفرماید و میگوید که من باین شخصی اظهار با بیرون کرده ام لکن حال ملکیم
 با برستم بر چه بخواهید بکنید خلق اجماع نموده ایشان را مراد و نذر و رب خانه میرزا
 سید حسین جناب میرزا هیاهو و غوغا و ضوفا را شنیده بادها رخ میگوید اگر ممکن است
 این بیجا رو را از دست خلق نجات دهید و الا بگوید آقا کس طرف نزار نذر نزار
 جناب آقا هر قسم بود او را از دست ایشان نجات داده بستر و انست منی بنزرا این
 ان کرگان خون خوار از عقب او داده او را با جمعیت و اذحام بخانه شیخ جعفر
 ابن شیخ حسن سبزواری آوردند و کل شهادت بیدهند که خود اقرار نمود که من با برستم
 شیخ جعفر از شهر سمرقند که تو با برستم بیفرمایند بهایه هشتم جناب شیخ میگوید اگر از کشتی
 میجا بر نجات بیابید باید تبر غایب و لعن غایب میفرمایند زار میجویم از انانکه خدا از
 ایشان بیزاریست و لعنت بینا یم کن نیاه خداوند ایشان را لعنت نموده عا لعنه عا القوم
 الظالمین شیخ بنار زار و یاوه گوید نیکزار و نسبت بحال قدم و حضرت اعلا
 روحی است که سببها الفلاکله سؤی ذکر بینا یدان مؤمن غیور از جان گذاشتم
 میفرماید که شوق دریا بنوز سک فحسی کوشی خورشید از یف منتظمین
 صفت نر تو سک عو عو کند هر کس بر فطرت خود نیستند

جناب شیخ قنوار صاحب مبدعین جناب اشعلی محبت طلب اب سید سحر مشق
 قدر اب غلبان منصفی آورد ایشان اب را قبول فرمایند و بکر قدر
 اب کدیر از حوضی آورد و اعتنا فرمایند معلوم است از این طلب اب نمودن مراد
 ایشان این همه نباشد و بر همان جماعت را واضح و آشکار نمایند و افعال نیز بدو شمر
 در آن نظر بر سبب نشان دهند سید بنز کواری پیش رفته میگوید بگذارید مشق او را
 آب در هم قلم بیسی نهاده چاقو ابدار در دست داشته بمثل اینکه شتر را نه فرمایند
 بر کلور آن ناقصه الله میزند که یک دفعه خلق بهجم نموده او را از خانه شیخ بیرون
 آورده آن جماعت جو ر چوخ کلاب عقور آن جد مبارک را پاره پاره مینمایند
 الحق شیخ عان در آن رو رسالت و نیز خود را ظاهر بینی نیز انانکه حربه نداشته از بادوم
 بید اعضا و مفاصل از هم مفرق نموده حاجر اقاء عطار هم در میان جماعت
 حاضر بود و یک چمکت نقت با سیدانکه خداوند عالم باین صواب او را عذاب
 ننمایند آورده بر آن جد پاره پاره ریخته اش نیز نند و در حین سوختن بکمر اظهار
 سرور و بهجت مینمایند بعد از فراغت اجزاء و اعضا آنیم سوخته را مثل پاها و دستها
 و سر و بعضی از عضوها را دیگر برداشته بدو خانها بعفر از اجاب کرم معود
 بوده اند میرند منجمله یک پار مبارک او را در ب خانم جناب افغان حاضر بدو خان
 میرند و یک پار دیگر هم در ب خانم استوری عذرا کور میرند و در هم چا بنار رسالت
 و از بیت و صد صرا اجاب بگذارند بعد از آن حکومت در صد بر آمده خلق ساکت
 مینمایند لکن باز گوشه کنار بدلت آذینت مینمودند حاجت عبدالحقین است و جهت سازها

بوده میخواهد اسباب معلوم آورد که جمادات چیست سازد با لایق باشد تا بین اسباب هم
 فراهم آورد لکن بعد از مهیا شدن اسباب پیشین میشود که مبادا بگردن او وارد
 آید و حکومت او را موافق خواهد نمود و حکومت ملکات او را ضبط نماید لکن در این مضمون
 زده را ملاحظه فرمایید و قرار بر این میدهند که اولاً نوحه میکنند که قائل او معلوم نباشد لکن اطلاع
 باین امر یافته از نزد فرار یعنی در ۱۳۱۳ وارد عشق بر شده مشغول کتب شده
 سفر حدیثه عکا مشرف شده و بزبانت روضه مطهره و بشفاف کفا حضرت
 عبدالعزیز و حر محبوسین الفدا فائز عدو شود سبب آنکه خدا خواهد که از حضرت
 منج اراده الله فوازشات و عنایات یافته لوح دار و نوره بسیار در کتاب اسما
 جناب امیر از سیم العابدیم کمال این مرحوم که میرزا حسین زین العابدین و قزوینی
 المکن جناب امیر از سیم العابدین در نزد جناب ملا حسن معروف بهمانه که در زمان
 ظهور نقطه اولی تصدیق نموده است مکتب میرفته چنانچه خود ایشان تقریر میباید
 که در آن ایام ذکر بماند بنشینم لکن نمیدانستم که مقصود چیست بعد از رشد در مقام
 تفتی بر آدم لکن از غیر محل از اخبار طلب یار میخوادم و از غفاری صنف طلعت انساب
 جهانناب طلب میگردم از عالمان جاهل و زانندان خافل و لائل حق و باطل میجویم
 اینان هم از زخارف اقوال و موهومات اهل ضلال را ذکر نمودند و نوع عنوان
 می نمودند و آنها را و افراها باین فقه بابیه اسناد میدادند که حقیر ابدار غبت اینکه باید
 نغز این نفوس سوال جواب نمیدادم من غیر دلیل ایشان اهل باطل میدانستم لکن این
 بیانات کسرت رفع عطش غرضی داریم در این خیالم که باید بحدت صاحب الامر

مشرف شوم چند بنیاد با صفت سر عکس کرده عاقل نامم را چهار یک روز نمودم
 خواندم که خدمت حضرت مشرف شوم اثر نظار نشر تدارک سفر دیده بگر بار معولا رفت
 در آن مقام مقدس بهمال صدق ایضا چهار یک روز عاقل نامم را خواندم صدقه الهی را شفیق
 نمودم که خدمت صاحب الامر مشرف شوم بازام اثر نظار نشر بنحفا مشرف و سرفه را می رفت
 کسی را ندیدم بخود میگفتم ایته دیده ام و نشناختم ام از خود مایوسی شدم که یا من کابل نیستم
 یا اینکه مطالب قسم دیگر است مراجعت بفرمایم موعده تا اهل اختیار کردم و همین قسم در این
 خیال هستم که چگونه خود را از این ورطه حیرت و سرگردانی برهانم شبها این خیال آمد
 که این حضرات باید میگردید صاحب الامر ظاهر شده خوب است قدر با این جماعت
 صحبت نمایم و مطالب ایشان را بدانم لکن از بس کلمات نامشایسته در باره ایشان
 شنیده ام خائفم که با او چاره یا خیر بخورد من و هند و مرا از دینم خارج نمایند چندین خوف
 و رجا بودم تا آنکه توکل بر خدا کرده غم ملاکات ایشان نمودم و عجب تر از همه
 اینکه با جناب اشعخ کاظم سمدر هم قرابت دارم و همسایه خانه هم هستیم اب در کوره
 کاشنه بیان میکردیم لکن اقوال معاندینم جهان حجاب شده بگویم قرابت بعینه بودیم و با این
 اشنازه بیگانه عاقبت بواسطه لایزال حق طیب شبها سمندر رفیم طرف بیرون
 جناب حاج شیخ محمدی شهید شریف را شنیدم و بعد جناب سمندر شریف فرما شدند فرمودند
 بعد از تعارفات رسم که یکی اراده ورود با این امر مبارک دارد باید از جمیع تعارفات
 و عوارضات بگذرد از جان مال زن فرزندان رسم آبرو بگذرد و الا رسم عاقل نیست
 با یکدل کرد لبردا خلق من خدمت ایشان عرض کردم ایته بعد از دانستن و شناختن حقیق
 باید هم چهر را در راه دست نشان کرد سر که نه در راه عشق بران در مبارک است کینست بروی

در شهر بناب سمن رسالت تمام اعضا چشم پوش شده با ایشان متوجه و
 بیانات ایشان را اعفا میکردم نوعی محبت و دوستی بودم که ندانم حقد را از منب گذشت
 که ناگاه بانگ مؤذن بلند شد ملتفت شدم که صبح شده فرا سراسیمه حرکت نمودم
 و بجا نه رفتم و در محبت و تقدر مستغرق چندان طولی نگذشت که غرق جهالت و کف
 سبقت نمودم و با مردم اقبال کردم و خورد خورد بنا بر تلبیح گذاردم و چند
 نفر را تلبیح نمودم و بعضی از نفوس در صد دعوات بر آمدند من هم چون
 در زنجان ملک مورثی داشتم و عیال هم ملک مورثی در زنجان اراده آمدن بزنجان کردم
 اهل بیت را روانه زنجان نمودم و خود رفتم در راه که فراموشی تو و بین و زنجان
 واقع است هر برادر من در راه بودند یک نفر که بزرگتر بود حداد را میگفت
 و دیگر طبابت چند مانده ایشان را تلبیح نمودم لاکن برادر دیگر که از من کوچک
 تر بود بنا بر دعوات میگذارد تا بمقام کسی خیال داشته که بحقیق هم بخوراند
 او هم شکر الهی عاقبت سینه شده در زمره مؤمنین و موقنین داخل شد در راه
 مردم بنا بر دعوات گذاردند چون اخوان ملاحظه حکمت را نمینمودند روزی منزل
 اخور رفتم بعد از آمدن حقیق بزنجان جمعین آیات و کتاب را برداشتم ببرند
 نزد علماء در وقتیکه در مجلس تهنیت بجمع جماعت در آنجا جمع بودند علماء امر یعنی بندگان
 او را بیاورند و خوانند اش را تا راج نمایند جماعت بخانه او ریخته اسبابها را غارت
 مینمایند و او را سر پا برهنه با نواج از بیت و صدقه نزد علماء حاضر میکنند
 و سر صدقه و منظر که فتوا قتل دارد او را شهید نمایند حکومت از این تفصیل مطلع
 شده چند نفر را نزد علماء میفرستد که او را بدرد رسید بیاورند تا من خود چند او را

بدیم محمد شخص حکومت سرازاجاب است لاکھی احمد را این گمان را گذارسته خلد و هم
 با جماع او را مراد نند و حکومت حاکم هم جهت اسکات جماعت فوراً امر مینمایید
 که خوب و نیک حاضر نمایند و اولاً خوب کار بنویسند و بعد او را در حبس نگاه دارند تا
 من جز او را در دست بکنم ریشم گذارم مردم متفرق میشوند او را چند روز در حبس
 نگاه داشته بعد حکم با خراجش مینمایند ایشان با اهل و عیال روانه فرسین میشوند خلق
 هم بعد از تاریخ غوغای اسباب خانه اسباب دکان هم تاریخ مینمایند و دکان هم چون
 هر خود ایشان بیهم خراب مینمایند و جویهایش با شش میوزا نند حقیقاً چند روزی
 ماندم و خیال شرف شدن داشتم جناب لایزالین هم خیال شرف شدن لاکھی به حکم هم
 نداشتیم مخ با ایشان عهد کردم که سفر بقیعاً زبیه میروم هر وقت مخایج مهتابا شد اطلاع
 میشی بدیم بیایند با هم رفته شرف لقا فائز شویم بجهت قفقاز زبیه آدم باندرک نماند
 مخایج مهتابا شد با ایشان اطلاع دادم شرف آورده با اتفاق بگذریم بجهت مقصود
 متوجه شدیم و بنیارت جمال خوالجبال فائز هینما لقا و مزینا مدت سر و مدت روز
 شرف بودیم بیشتر اوقات بعد از یکدیگر فاصله مشرف میشدیم حمد خدا را که دعاها مستجاب
 شد و بمنزله آلاء فائز شدم با فقه آرزو مقربین بود بان رسیدم لاکھی اید و از مردم که
 وقت حین نزول آیات شرف شوم تا اینکه یوم از ایام حین نزول آیات مشرف
 شدم دم در جوی کالبد روح ایستادم فرود فرسبم الله وارد شده ایستادم
 اثره فرودند بنفین نشتم فرودند جا آوردند لاکھی متصل نزول آیات است
 بندرخ علم انرا از اجاب حاضر شدند و بهمان قسم که عرض شد وارد شده جالس شدند

در حضور مبارک و چارمناسق نمودند و در حقیقت خندقم آرکوس بیانات منوع تو سید من
 و بحقیقت یقون ربهم شرأط ظهور را بر خوردار شدند چه عرض نمایم که آن
 روز چه حالت از بر اهل محض دلالت من لم یذوق لم یدرک شکر خدا که بر صلب
 مردم از خدا بر منتها مطلب خود گامان شدم بعد از انقضای بیفایات
 از حضور مریض شده بوطنی راجع شدم چند روز در زنجان توقف نموده
 سفر بطرف ابرافشا و هائین قاصد که محل جناب سلیمان خان که پیش رضا
 قلی خان که از احباب معروف شهر بود که چند روز در اردبیل و کت حبس نموده
 محل حکم رضا قلی خان فریاد است سما به بوقون آقا جاکز ابرافشا قرینه
 بتوسط جناب رضا قلی خان ابرافشان بودند چند روز بیان ایشان بنزد
 و از فیض ملاکامشان بهره مند شدم و باز مراجعت بنزنجان نمودم چند روز در زنجان
 زیست نمودم در شبها موازده با اهل عیال حرکت کرده وارد عشق ابرافشیم و آن
 میرزا کاظم در زنجان فراموش تصدیق نمود لکن در عشق از موفقات تا بهات شد
 در شبها هزار و سیصد و شانزده روحی بافق اعلا صوره نمود رحمت اله علیها
 این است که جناب آبریز زینب العابدینم بخط خود مرقوم نموده بودند لکن حقیقت
 چون مطالب مطول بعضی را مختصر کردم تا اجمالاً بعضی عبارات را تغییر دادم
 شش لریح از جمال قدم دارند و معراج از حضرت غصن الله الاعظم آثار
 تبرک در خزینة این موهوب شوات جمال مبارک شوات حضرت عبدالباق
 شانه که جمال مبارک محاسن مبارک را بان شانه نموده اندم عدد و شمال تبرک از جمال

قدم و عن الله الا عظم دار بر اسامی او را در و اعلا و ایشان در عرف اسم مراد

انوان محرم جناب لاسر حسین عی و جناب اسرار حسین ابتداء جناب اسرار حسین بنی
 سن اهل اردکان بنزد کم در بدو ظهور حضرت ای نفوس چند از آن قریه مبارک با در
 حضرت ای اقبال نموده اند همه وقت نفوس مقدسه در آن ارض قیام بر خدایت
 ام فرموده اند جناب امین علیه بهاء الله رب العالمین از اهل اردکانند ابو اسرار حسین
 و اسرار حسین جناب اسرار حسین شیخ بنی بوعه لاکین نوعی بود که اکثر اهل اردکان اول
 مطیع بوده اند مخصوص در ایام تعزیه دار سید الشهداء در ماه محرم حکمش نافذ بود
 در بدایت امر اجاب از او خائف بوده اند بنیاب شاطره فاجسی تدبیر و تدبیر
 ایشانرا تبلیغ مینماید بعد از اقبال با مرغ غنچه متعال در تدارک ما نایب قیام مینماید
 بعضی از نفوس را تبلیغ مینماید معاندین سباب قیام آورده اولادش در بلیده بنزد
 محبوس مینماید ۱۲۹۳ وفات مینماید فرزندش شیدش اسرار قاسم چند بعد از
 وفات ابوسر حضرت ابنزیر و اضر میشود اسرار حسین عی و اسرار حسین هم در احوال
 شهادت نفوس سیم در شهر بنزد بوده اند بعد از وقوع این حادثه که احباب
 جمیع مفرقا و مخفی شدند ایشان هم در خانه کوردیز زر زشتن چون بتأید مکر دند
 در آنجا مخفی بوده اند تا زمانه جناب سید طالب حاج ملا ابراهیم شیدرا

را وارد کرد یعنی بینه کور در رنده کور خالک شد و عذر ایشان را میخوبی آمد
 حکایت جناب حاج میرزا ابراهیم شهید مختصر عرض میشود بعد از وقوع زلزله عظمی
 و قتل شهدا جناب حاج میرزا دشتی میر نوری در منازل اجاب پنهان
 بوده اند اشرار ملتفت شده در صد و اخذ ایشان بر سر آمدند اجاب لا بد شده
 ایشان را از میرا هم وارد گفت سرخا بینه در خانه جناب لاکریم که از اجاب
 است منزل میدهند چون جناب لاکریم از جمله کس نرفتی که قبل از تصدیق
 و ایمانش اکثر از نفوس از او حساب برده اند و بعد از تصدیق نری لوطی
 نموده بجا حکم الله عادل بود حاج میرزا حسین هم یکی از الواط گفت بعد مطلع میشود
 که جناب حاج میرزا در خانه لاکریم است بخدمت محل اطلاع میدهند حکومت فرستاد
 جناب حاج میرزا اخذ بینه و هم بشا بزاده جلال الدوله این فتح نمایان بشا
 میرزا بزاده امر بینه که ایشان را روانه شهر نمایند آن پیره مرد ضعیف که سن
 مبارکش از هفتاد میجا و زوجه باغل و زنجیر سوار بر اسب نموده پاها مبارکش را
 در زیر شکم استر بینه خبر ورود جناب حاج میرزا که بشا بزاده میرسد بر قدر
 سر باز در ریزد و موحو موحو بالا این و بنفورا همه را مسلح و مکمل جلو جناب
 حاج میرزا ستر و اکثر خلاق هم جبهه میمانند از شهر بیرون می آیند دیگر حق عالم است
 که آن یوم چه افعال از آنها ضلالی صادر شد و بدو سنانا چه از آن ازل
 و اشرار بروز نمود خلاصه با ساز و نواز و دستگاه تمام او را وارد بلد نمودند
 و بارگ حکومت برده وارد محبس نمودند و او را مفقود نمودند لکن
 از بعد معلوم شد که روز طرف عصر جناب بشا بزاده با چند نفر از خاصان
 خود بجز کفج از شهر بیرون میرود جناب حاج میرزا را هم بطور خفا از شهر

بیرون ببرند بارش از زاده ایشان را بر سر سوار یعنی بند خا زاده قدر با جناب ایشان
 محبت میدارد و بعد با ایشان میگویند شما مرخصی استید بروید حاجت هم همین قسم سواره
 بارش از زاده غم مراجعت یعنی بد همی که چند قدمی میشود تا زاده شجاع تفکر
 بطرف حاجت یعنی بد و سایر هم با و تا شش نوبت بر یک نیک کلیم بر او میزنند و این رجعت
 و بابت در صفر روزگار بیادگار میکنند و بعد از تیر کولم انداختن او را بفرست
 قدره و شمشیر پاره پاره یعنی بند و مراجعت بشهر مینمایند بعد از مدتی بعضی از اسرار و اعضا
 از اجاب یافته و ضمن مینمایند خلاصه استخوان مذکور حین عیاش بعد از ورود دختر
 باین تفصیر و اضطراب کودرز را بد شد نصف شب از بند بیرون رفتیم هم جابطور
 خفا وارد دکان میشوند ملا خطه مری میزند که اردکان هم از بند بدتر است و اگر
 ایشان را ببینند ایشان را تلف خواهند نمود اهل و عیال ایشان هم بسیار مضطرب میشوند اینان
 مخفی از اردکان بیرون رفتیم بسمت طهران عازم می شویم چون حجاج راه نداشتند
 در قریه نرسیدند شخص بنامی داشته چند روز منتول شده روانه طهران می شود
 بعد از چند که امنیت حاصل شده بیزد آمده اند در عا سماء استر حینی و
 و استر حسن مع فرزندش عبدالوهاب وارد عشق ابر شده همین ایام از اردکان خبر رسید
 که جناب استر کاظم ابن مرحوم مغفور استر خاندان حداد که صبیته ایشان زوجه
 حاجت عی است عازم عشق آباد نزد چون ذکر جناب مرحوم استر خاندان شد خنده
 از و قایع مجد شش و باره دکان عرض می شود در بهم سنه قبل از یوم نهم ربیع الاول
 که یوم قبل خلیفه فانی است ک نیله در ایران بوده اند افعال ناشایسته

که از عوام کالاتیام صادر میشود ملاحظه نموده اند و نزد صاحبان حد معلوم
 است که غره ای که کونن احوال چه بوده است و چقدر نفوس را بمعرض هلاکت انداخته
 و چه قدر غارتها نتیجه این فعل منکر شده البته اگر علماء ملاحظه کمال این احوال را مینمودند
 مردم را از این کونن احوال نهی میدادند خلاصه در آن بوم بعضی از ارازل اردکان
 بود و جزئی تیب داده چند کلبه را عیاشی بستند در آن بود و ج گذارده جمع آن بود و ج
 بدوش حمل نموده با جمعیت کثیر از صخره کبر بادف دایره بدرب خانه هر یک از
 اجباب برفته اند و آنچه زناست و هرزه کونن مقدم برشان بوجه به عمل آورده اند
 و آن مظلومان در خانهها خود خجسته در ب خانهها را از اندرون بستند بودند این
 ارازل بعد از این حرکات با هم اتفاق مینمایند که هجوم عام نموده در ب خانهها اجباب
 را شکسته وارد منازل ایشان شوند خانهها ایشان تاراج و تالان نمایند چند نفر را
 مقتول نمایند بعد از ظهر آن بوم در ب خانهها را شکسته بخانهها ایشان میریزند
 و اموات را غارت مینمایند و بعضی را آتش نیز نهند که گرام توانستند فرار مینمایند و بعضی
 بقوه اقوام واقربا خلاص مینمایند و بعضی از ضعفا و فقرا که بر زمین و یا وز بوده
 اند مورد صدمه و از بیت زبیر میخوانند عادت خلق در انصاف اهم وقت این است
 که فقرا و ضعفا را از بیت مینمایند جناب کل محمد علیه بها الله چون از همه اجباب ضعیف
 و پیر و ناتوان تر بوده او را در میان معبر عام آورده هر یک ضربت بجهت تقرب
 الی الله بران همگی ضعیف شریف وارد آوردند بقیه مدهوشی شده بر روی زمین
 افتادند نواز از اهل پیش آمده با کفلهها از کس مسامراتش بملایم فعل الاغ است بر
 سر و صورت او مگردن نند و برد بان مبارکش لکن زده دندانهایش را میشکنند از
 صدمه و لطمه آن طایم طیر و وحشی از نفس تنم پرواز نموده بعالم قدس طبران

میباشد بعد از آن در میان بسیار کوشش بنشیند بجهت صحرا محراب حفر کرده او را در آن
 کوه را انداخته خاک بر بالایش میریزند و زمانه دیگر ۲ دفعه آن جسد را زیر خاک میرود
 کرده در جمیع کوهها و بارها میکند و در آخر برده در صحرا اندازند و اجاب در شب
 رفته او را برداشته مخفی در ضمن مینی پنداریم بعد ششم از ذکر شهادت جناب شهبان کمال محمد
 مؤمن است علیه و عود و غیره استرحین عی ابع استرحین نیز در جم جناب استرحین ام بنت جناب امجد استرحین
 آبا باست که از اجاب معروف اردکان است از ابتدا امر از حین نسبت با مر خدمات
 لایق نموده است از شهر مینی و راست لایق حرارت محبت + نه اول بحالت جوانی نگاه داشته

نفر ۳۲ در کتاب اسامی مرقوم است اسم جناب
 استرحین و استرحین عی ثبت شده جناب استرحین فی یوم ۲۱ صفر ۱۳۳۱
 بر حمت این نزد واصل شد در مقبره اهل بهای مدفون است علیه رحمة ایزد غفرا

اسد الله ابی مرحوم جناب استرحین عی تداف که از نفوس متقیه در ز حالیف ز من اول
 شهاب اهل اردکان نیز در خدمات زهد در این امر مبارک بخت شده یک نواز اولاد ایشان
 جناب امجد عی مدت زمانیت بارض مقصود رفته در آن مقام مقدس
 رحل اقامت انداخته در حقیقا بخدمات لازمه مشغول است گاه گاه بر اسد الله
 اخو است بنامه و بنام سلام با مرغاید اخو در یکام جناب انصاریه چند در
 علیه و بعد در عکا در ایام جمال قدم مشرف بهم حال در نیز در میباشد اسد الله
 ام مدتیست در عشق ابر است چند بر طرف مرو که سفر نموده در انجی ناخوش
 اجوال شده مراجعت مرغاید هندو بعد از سو سیر بگلر ناخوش او رفته نشده

جناب بارون ابیح ایما هو من اهل امدان از ابناء خلیل کنه النوم یا بر اطمینان اول
 بیضا مند بعد از فوت پدرش او را در نزد شخصی عطار ۲۰ ساله در میان هندو بر رخ از اجاب
 از نجات عطر ایمان شام جانس مستطع میگردد چون آئینه قلبش صفا بمم
 تجلیات انوار رحمان در آن منطبق میگردد بدون مجادله و مکابره بحضرت اعلی
 و جمال اهل ایمان مرآه و حضرت مصطفی و او همی آوا را بر حق میدانند
 در امورات خیریه بقدر القوه املا میدی در سه بیای شرف ایمان مشرف شده
 بعد از صحیح جمال قدم بعشق اهل آمده و بسبب خویش مشغول الی حین خلافت از
 ایشان صادر شده سواد عبید را در بیانات تورات که لاجل ورود روم است
 ذکر شده بیان مینماید **عمره ۵**

دری جناب کاهن عزیر الله و جناب آرحمت الله و جناب مرفوع شهید آسدا الله اینها جناب استماع
 من ابناء خلیل اگر خواسته باشم و قایم این عم برادر را بنما مه عرض نمایم این اوراق
 کفایت نمیشود لذا محض عرض مینماید جناب شاه در در که اخوس کبر ایشان باشد
 در احوال از صدرایق بیضا بند و ایمان خوف و تحف و پنهان مرغی بدراخوان از اطلال
 و رفتارش اثار و بکر مشاهده مینماید در صدر تفنیش بر آمده بر کما بر اطلال بیضا
 و با برادر برابر میشوند و جناب شاه در در جناب لا عزیر الله سفر سعک رفقه مشرف
 میشوند و ایشان آنرا و کات در بلاد بعنوان بی بی سائیر بودند مدتی در عید الله
 کابری و بخارا و خراسان بوده اند مگر بشرف ملک کاشان فائز شده اند لکن جناب
 کاهن عزیر الله بعد از تصدیق و ایمان و شرف بلقاس حضرت رحمت منجرب و مشغول شده
 و با علای کلمه الله قیام نموده کفر را از نار سدره بیضا مشغول نموده بسبب هدایت راه
 نموده ایشان در تعداد مبلغین محو بند با و خوف عدم سواد فارسی و عربی که اهل

نزد کوه صمدی بمنعمه از کثرت شوق و طلب و مجانت با اجاب صاحب علم و سواد علم
 و فایز شده اند و مکرراً با علمای بر همت از اسلام و یهود و نصارا و بودا و زرتشت صحبت نموده اند
 و بقانون کتب و اخبار خودشان بر طائفه را حجاب نموده اطلاع کامل در تفسیر آیات
 قرآنی و اخبار ائمه هدی دارند و اجلی تملیح مدتی طویف بلاد نموده اند سفر به هند و سمان و غیر
 شریف برده اند مگر در ایام جمال قدم و حوره عین الله الا عظم بارض عکا بلقا جمال
 ابرو و عین سدره فخر فائز شده الواح منزله در حق ایشان و جناب ایشان در حق ایشان
 بر آن است ناطق و ساکت صادق و منصف صدق من الله حدیثان الواج را امر جمع نمایند
 کتابت مبین و برهانیت قوم اخوان مذکور در امر پروردگار غیور خدایات را یقم نموده
 اند من جمیع الشئون صاحب اخلاق حسنه و سجا یار مرفیه اند خصوص در نواضع و خضوع
 و آداب در صف اول قائمند فی الحقیقه انهم مضرب غیره اند در سواد امر آتیه حقیق و قدر ایام
 حیات جناب لاسدائمه علیه بها الله و شانیه شریف منزل ایشان در مرد و میهمان بودم اسان
 فاصراست از وصف حالات خضوع و نواضع و سکوت ایشان اما حین احداث با اینم قیم
 مشاهده کرده بودم سوار جناب حاج شیخ محمد علی اخوان جناب سمندر علی ایما بهاد اسم و الطافه و ثنائیه
 همین کیفیت و فائز مرحوم جناب لاسدائمه و لید است بر مظلومیت و صبر و سکون و تسلیم
 ایشان در ایام ناخوشی و با جناب ایشان و جناب لاسدائمه در مرد و شریف داشته اند
 جناب لاسدائمه بهمینرا میر و نرایشان و حده تنها در در دکان بوده اند ایشان را ناخوشی و
 حارت میشود از دکان بیرون آمده با طراف نگاه مینماید کسی را نمیبیند داخل دکان شده
 در دکان از اندرون میزنند و تفصیل حال خود را مرقعاً مینویسند و دران دکان فرداً
 و حیداً غریب نزد کسی جان را بجانان تسلیم مینماید و بگر حق عالم است که بان و حید مظلوم
 چه گذشت و بعضی اکیان ایام است که ایشان نراسم خورا نیده اند العلم عمن الله بروقت
 حقیق اید و اقوم مؤلم را بنظر آورم بلا اختیار انکم جائز و تعلیم محزون میشود و حرم ذکر
 جناب سید طاهر حاج شیخ محمد علی شد که در نواضع و خضوع و آداب فطرت ایشان بوده اند شهادت

میلودید بر وقت وارد محبس میشدم حکایت حبس مورابینج جعفر بدست آمد معاینه آنچه شنیده
بودم میدیدم ایشان هم عبا نداشتند کابر که در زیر عبا خوابید بودند هیچ معلوم نمیشد که
کسی در زیر عباست از بس ضعیف و نحیف شده بودند مخصوصا و اواخر ایام شش ماه ناخوش
احوال بوده اند لکن باین ضعف و ناخوشی اشتغال و الجدا بر نظر بود که از وصف خارج است
مدت پنج ماه و هفت ماه در حبس بودند مگر میفرمود که در کونج من بشارت شهادت
دادند و من منتظر آن وقت و ساعت هستم از این جهت بود که مگر زنجیر را میخواستند
از گردن بردارند قبول نمیشد چنانچه یک روز من بدختران او رفتم بمن فرمود که شنبه ۱۴
جواب لا میرزا اقا اراده نموده است که وجه جهت استخلاص من حکومت بدهر شما ایشان
بگویند که مرا بحال خود بگذارند ابدانم را نمیستیم که در کار من مداخله نمایند خارج
لازمه بسیار است و جهش نادران مواقع صرف نمایند و این و بیت را این حال
و قال فرمودند شما کاروان شما خارید نشاط سود کل فرصت شمارید

که صیاد مرا با من شماریت مرا هم در شکنج دام کاریست
خدا صیاد بطلب اینهم همان بوم شهادت جناب رکن الدوله ایشان را نزد
خود میطلبید و زبان بید و نصیحت میکند و مفاد آیه مبارکه ولا تلغو بایدکم
الا التهلكه بیان بینما بد ایشان بحسن التهلكه باشد الت و جهالت و شقاوت و
اعراض انار غنم محال تفسیر مینمایند اقلون اقلون یا ثقات گاندر اینج
کشتن مرا باشد حیات آنکه کشتی در خیانت التهلكه است حکم لا تلغو بید او بدست
چون بپزد و فضایح در ایشان اثر نمود حکم نمود که ایشان را دم توبه گذارند
ایشان را آوردند و در میدان پشت ایشان را بپزد توبه بگذارند و میخواسته اند
که با طاب ایشان را بپزد توبه محکم بپزند میفرمایند هیچ طاب لازم

بگفت با ما که کند و فاسد ما محکم تراست از همه بند بیاس ما

پشت خود را محکم بر همه توپ بچسبانند بکمال سرور و بیانشت و در وقت
 مستعد و منتظر او خاق کا شائے مرقم و بعضی از ارکان بلد حاضر حضرات تو بچسبها جانفش
 چون میل نداشتند ایشان را تدبیر بیخاطر سیده میگویند تبراً نمود جناب
 مرتضی علیه بهاء الله الابرار اید ایشان را ملقت میشود کلاه از سر برداشته
 به او سر اندازد و با وی دست اشاره بفرماید که هر روح میگویند حضرات تو بخیر
 لایب شده تو پ لا آتش بر نند بوم در محضر مبارک حضرت من اراده الله حاضر بوم
 بمناسبت فرمید جناب شهید حضرت ما مرتضی علیه بهاء الله الابرار فرمودند از استقامت
 و بیانشت و شوق شهادت او را بیان فرمودند بسیار تحسین فرمودند و همین فخره
 کلاه به او انداختن و بادستها اشاره فرمودند که هر روح میگویند بیان فرمودند بار
 مقصود ذکر بخت و مسافت استر غلا محسین بود جناب مذکور مدتی در صفات
 ملک فارس بجهت بعد غم سفر خراسان کرده چند سینه در تربیت حیدریه مشغول گشت
 تا زمان شهادت شهداء خمره در تربیت بیزد رفته در آنجا نیز زیست نتوانست
 لایب بعشق ابر آورده در علمیه وارد عشق ابر شده بطول کفا مشغول است
 استحق در عمره هم در کتاب اسرار مرقوم است روضه اش از امامان است
 جناب کا محمد رحیم ابن مرحوم حاج میرزا حسین تاجران صفه الهی جناب کا محمد رحیم در ایام
 سخت و شداد با ملک ایجا واقف نموده و بر پرده و حجاب با اغیار و احباب
 بنا صحبت گذارده بعضی اقبال و کرمه افکار نموده اند و قیام بر صدمه و اذیت این
 مینمایند مخصوص ابوسببار بر ایشان سخت میکرد عاقبت لایب شده

از بارود یا رومت برداشته شد یا بربک مالک و حارف و بیازده منقطعاً سخن
 الکل از وطن بخت نموده سبزوار آمد چند در سبزوار مدتی در سرحدی من مشغول
 بود در ایام ضوضاء سبزوار فرار نموده بعشق ابرق تشریف آوردند در بین راه ناخوش
 احوال بودند بعد از ورود بعشق ابرق قلید مدتی زیست نموده سبازجان و لاند جان کزید
 جناب مذکور از مبلغها کمال بود صاحب انشاء و انشاء بود در مرتبه در ایام جمال
 قدم بگذرید محضه عکاسی مشرف شده بود صحبت کمال اتفاق افتاده در سفر شانی
 که عازم با رض مقصود بود مطابقت بر آن ذکر نمود در این مقام فکر نمود مذکور نمود
 که قبل از سفر اول که هنوز مساحت قدس مشرف نشده بودم در استرآباد دیگر از قناسل
 روس بیگم از نجار ارامنه خطر مرقوم نموده بود که در سبزوار یک نفر از باسیها
 با اطلاع بح بعضی از کتب و آثارشان روانه استرآباد نماید و معارف راه رجم
 بنود بدهید برات غائبان شخصی از منم کیفیت را بجناب حاج محمد کاکلم تاجر اصفهان
 فکر نموده بود جناب حاج و سایر اجاب هم صلاح بر اینم دیدند که من بروم
 چند کتاب با خود برداشتم ان تاجر منم هم خطر نوشته از برار قنسل برداشتم عازم
 سبزوار استرآباد شدم با استرآباد وارد شده بعد از حدود نود قنسل رفته مکتوب را
 بایشان دارم بعد از قنسل مکتوب زود شمای بیاید در منزل ما باشید من قبول کرده
 بمنزل ایشان آمدم شهلا صحبت مرقوم و بعضی از قایم ایام امر اطلاع داشت
 ذکر میکرد و بعضی از منم یا بعد بیان مرقوم شست مرقوم که حمله مقصود

که شما را در محبت ^{دارم} آرا این است که از شما سوال می‌کنم از این کلمه که در لوح ملک روس
 می‌نویسند یا در بهاء الله اناس معنا ما نادیست به مولایک فرنجواکک لذا باج عرف عناینه
 و حاج بحر رحمت و احبناک بالحق ان ربک لهو العلیم الحکیم ملک روس چه
 خواست و چه تاجه نوعی که اجابت شد من متحیر ماندم که چه جواب بگویم عرض کرد
 حق عالم است که ملک چه دعا کرد و او اجابت فرمود گفت این واضح است که حق میدانند
 آنچه شما فهمیده اید چیست من قدر تفکر نمودم و با خود گفتم سلاطین سوار غلبه بر
 هر شمس و فتح بلاد چیز دیگر از خدا نمیخواهند و ملک روس چون درد عوارس و سینه
 دولت عثمانی بر روس غالب شد و دفعه آن مرض را سوار فنا سلطان چاره ندیدند
 لابد هم حاضر نموده پدرش شوال نمود و جدال موقوف حال از خدا خواست که بر
 عثمانی غالب شود و بلاد او را فتح نماید تا آنکه کافات شود همین قسم
 که ذکر شد بقتل عرض کردم و جارت نموده بقتل عرض کردم بخیرت
 سلطان عرض کسی که آن اراده کرده و دعا بکنم نموده مقرون باجابت است اراده
 خود را اجرا نماید و بعد از چند روز از خدمت قتل مرخص شدم مخرج راه داده
 مراجعت نمودم لکن بعد از ذکر این بیانات سر آخاف و ترسانم که شاید مطلب
 قسم دیگر باشد بهتر این بود که ذکر نمی‌بودم و در خصوص این مذاکره داریم در بیان
 ورجا بودم تا زمانیکه بجای شرف شدم در مسافرخانه وارد شدم چندان طول نکشد
 بیزا آقا جان بدیدم آمد در ضمن از من پرسید گفتگو شما با قتل روس چه ^{نقطه}

سکوت نمود و مخالف سلام بدار ساغمتش عرض ابراهیم را نمود خودم ز بیم شکر
 روز دیگر حضرت غصن الله الاعظم تشریف فرما شدند من را بدهنده کیفیت لا
 بدین کم و زبیر عرض کردم و خوف بخطای خود من عرض سلام فرمودند آسوده و خوشدل
 باش اینم ذکر کرده مقرون بر ضار حق است زیرا یوم از ایام جمال قدم فرمودند
 الحال لوح ملک روس از برابر او میخواهند و بعد ذکر شی را فرمودند که قنصل روس از
 یکم از عباد ما پرسید رجاء ملک در پنجویس بعهد او در جواب اینم گفت صحیح است
 و بعد فرمودند شخصی را محمد رحیم اصفهان است جناب الامیر رحیم بیگو بد مسرور است سلام
 و خدا را شکر نمودم قلبی در برابر از صوف جمال قدم بعالم قدسی بقا غنا است
 در مقبره اهل بیت مدفون است علیه سلام الله یوم و در یک و یوم اموات و یوم اجابت

نحوه اعلا

ذکر جناب حاج محمد رضا شیرازی اهل اصفهان ذکر ایشان در کتاب تاریخ و وقایع احوال
 خود بمناسبتی مفصلاً ذکر نموده ام در این کتاب را اجل یمن و تبرک و مجرد از ذکر بود
 جناب ایشان بعد از اقبال با مرغنتی منحال با جناب و اشغال مقام منما بندگی
 در اختیار با ابرار و اشار در اثبات امر برود کار صحبت یعنی یقین از این جهت است
 ایشان در یک محل محکم نبوده چند در صفی تخراسان و سبزوار بسر
 میرده و همه روز این عباد است فساد و غنا در فرا هم مینموده اند و قنصل
 در سبزوار هر صده برایشان نگاشته شده با اصفهان سفر منما بندگی ملاقات

اهل و خیال و مسو بان خود در اینجا نیز بسیار کتابیج میگذارند تا فقیهین و اهل
 عباد در صد و فساد و اخلاص بر آینه در آن ایام سید حسن گاشانی که
 از اخلاص و این حزب است در اصفهان بوجه حزب شیطان با و
 تشبیه می نمایند او هم همه روزه بر میز بر آمده بنا بر یاوه گوئی و سوز در آن
 بیکزار دو جناب حاجب را هم مذکور بیناید سید مذکور مع اهل شهر و بقول
 زور و شک و جسته توسط حکومت می نمایند ظل السلطان امر باخذ جناب حاجب
 بیناید جناب حاجب مخفی شده اجزاء حکومت و معاندین در مقام تفحص
 و تفحص بر آمدند و در و از با شمشیر سپیدند جناب حاجی با لباس تبدیلی
 بطور خفا از اصفهان بیرون آمدید همه جا پارس هماده پیراهن با شفت
 و زحمت تمام واردیند می شوند چند در خدمت حضرات افغان مانده از
 کت راه بیرون می آیند هر چه ملاحظه بیناید مفرس سوار الی الله نمینند
 از راه دار السلام بوار السلام عازم شده بدرینه مغوره عکا وارد میشوند
 و بجهت امل خویش نامل میگردند چند در ظل شجره هلوئی بقوا که جنبه اهل
 و غرات لطیفه طیبه احلس مرق و محظوظ و بغنا بات لانها با
 مالک اسما و معزز و مفتی بینا که و در دنیا جناب حاجب بیغمه و در نگر
 رجاستها در نمودم بیغمه و در قریب از راه کرده ایم لکن فغمه رجاستها
 سکوت فرمودند من آن سکوت را موجب رضایانتم و مسود شدم زمانیم
 میقات نقاب آمده و ایام و حال فتمش و اذن رجوع فرمودند عرض

کردم بهر کجا معین بود تا بند ساکن شوم فرمودند بروید بعشق ابدی تا ببینیم چه می‌شود
 و راجع نموده روانه اسلامبول می‌شوند چند ماه در عالییه اسلامبول در حجره محمد علی
 اصفهانی تشریف داشتند اندر آنجا بعشق ابدی آمده در کار و اسرار مشیت نند و حقیق
 منزل می‌نمایند و بمحاورت حقیق مشغول بودند از زمان آمدن جناب اسید احمد
 بعشق ابدی و امورات مخصوص خود سلطان را با ایشان تفویض نمودند لکن جناب حاجی
 بر همان حالات قدیم بلکه قدر هم بر آن افزوده بود ملا حفله حکمت با هم کسی صحبت
 می‌فرمودند و مشق جانبار می‌کردند و پروانه صفت بسپس و با بر فنارس خود می‌نمودند
 در هر ماه در بقعه عظیم از ارض مقصود پاکتر با اسم حقیق رسیدنش لوح
 از بیانات جمال قدم جل آسمه الاعظم در آن پاکت بود یک لوح با اسم فانی و دیگری
 لوح با اسم جناب حاج محمد رضا و لوح دیگری هم با اسم علامه دیگر از اجاب بود
 و در لوح جناب حاجر بیاناتی می‌فرمایند که مدتی است بر شهادت یکدیگر از اجاب
 اول آن لوح مبارک و بعد فایده ختم آن لوح بعرب در آن کتاب مقام
 لوح مرقم است در این مقام آنچه مقصود است ذکر میشود قولم تعالی صدر هزار بار
 شکر مقصود عالمیانرا که شما را بر خدمت امر مؤید فرموده طو بر از برای نفسیکم خواهد
 عالم او را از محبت او بیاد منع نکرد بنام محبت بر خدمت قیام نمود قسم با افتاب
 حقیقت هیچ عهد عند الله مستور نه کمال مکتوف و جزای آن از قلم قدم مذکور
 و مطور این ایام مجدّد در مدینه عشاق حادثی رخ داده آن الثعبان فافراه و لایح
 مطالع عنایت مولاه فاسئل الله ان یؤتیرا و لیا تم علی الصبر الجید و الاصلطبار العزیز البریح

لا زال مذكور بوده و بسبب تسبیح الله ان یقول حسرتك و یسألن قلبك و یومر
 و جهك و یطول ذیك انه هو السامع العظیم و المقدر القدير البهاء عليك
 مرة بعد مرة و مرة بعد مرة من لدن غفور رحیم انهر و ایس لوح مبارك در لومر سید
 كه جناب حاج محمد رضا اجاب را در زمین اعظم میهنان کرده بود ایس لوح
 مبارك و ان پنج لوح دیگر در محضر اجاب تلاوت شد و جمیع اجاب میخیزد
 كه در عشق ابدی هنوز حادثه رخ نداده كه ^{حق} جل جلاله از برابر اجاب طلب بر
 و اصطبار معنی یدر هر کسی که همان خویشی ذکر ^{میتواند} جناب تا میرزا ابوالفضل در
 ان محضر شریف داشتند فرمودند محققاً حادثه موحی عجیب ظاهر خواهد شد و کلمه
 ان الله بان فاغراه و لدخ مطمع عنایت مولاه کاشف بر شهادت یک نفر اجاب
 است تا یار خواهد میبشیم بک باشد و این امر چون محقق الوقوع است بلفظ ما ضعی
 ذکر شده باید مترصد بود كه چه وقت اثر بیانات مبارك ظاهر شود در سایر
 الواح هم اشارات و تلو بجائی كه شعر بر اینصورت طلب است شهود و معلوم بود
 منع حمد در لوح حقیر بیانات است مدال بر اینصورت مقصدار چند چون محضر است
 همان لوح مبارك بنام مرقوم میشود قوله تبارك و تعالی جل جلاله
 هو السامع العظیم العظیم

با عی قبلا بکر زکرت در منظر اکبر بود و هست قد فزت بلوح الاحسن افقه
 نیز عنایت ربك اکبریم چند قبلا لوح انوع اقدس مخصوص الجناب مع
 الواح منزله ایس شد از حق بی طلبیم عباد خود را از بحر معانی مستوره
 در آیات محکم نفا ید و از صراط واضح بیان منع ننماید او ببار تکبیر

برسان و بجنابیت و لطافت حق بشارت ده که بگو از نار فتنه و فساد که از
 قوت قلوب عباده مشتعل شده محزون باشد قسم بانوار وجه الهی که
 که از افق اعلا مشرق و لیلح است این امورات سبب اعتداد کلمه الله
 بوده و هست عنقریب کل بفنا راجع و بیرون الامر کلمه الله رب
 العالمین البهادر الایح من افق سما در حمت علیک و علی کل صبار مشکو فطر
 حکمت منزله کل را از اقرار و اعتراف باین امر امام و جوه بیغ نوریم
 لاکل ان یتمسکوا بما قیاس من قبائل الدقیقه ریند و دین اباح
 خلاصه بعد از وصول این الواح مذکوره برابر باب بصیرت معلوم است
 و محقق شد که کاس بلا در بنم اهل و اولاد در آن است تا ان جام شهادت
 را سبب قضا بکه عطا نماید جناب حاجر بیوموند بلا شبهه این جام از برای
 من بربز شده چنانچه این حکایت در لوح من مذکور است و ذکر سکوت
 جهان قدم در حین رجاء شهادت جناب حاجر آفران این خیال قانع نبودند
 که چه وقت با مال خود نائل میگرد تا اینکه ماه محرم ۱۳۱۲ از افق اشکار شد
 ماه محرم که نمود از افق طلال چون ناخن که غمزه آرایدش بخوش
 ایام طغیان اهل فساد فرار سید و عرق حمیت و تعصب اهل تحریر و تقلید
 نباض شد جناب حاجر کار با خود را ترتیب داده قیمت ناچشم در یوم
 نهم محرم مذکور نوشته هم از برای اشا میدان ان جام در یوم ۱۲ محرم
 ۱۳۱۲ حقیر و جناب بیزا ابوالفضل در حمام حضرات افتنان بودیم
 و ساعت قبیل از ظهر جناب اخیر الله وارد شد ذکر نمود که جناب حاجر
 محمد رضا حضرات اشرا در وسط بازار شهید نمودند فورا از حمام لباس

بود دیده بیرون آمدیم در کوچه و بازار عمارت و نظم که از این خلق جویم جبار و منتی
 به هر طرف میروند و بر کدام ذریعین میزند یکس میگویند اقامت رضا را با آنها را کشند
 و دیگر میگویند بر سر و زرد بگرزند و میشود بعضی بسبب و بعضی مشغولند بوجه تمام
 سیره مبارکباد میگویند بعضی میگویند باید کار را برینج تمام نشود و دیگر حالات
 این ناس خدا شناس در مسائل این و فایح معلوم است آنچه مخصوص اهل بوفی
 که اکثر اهل فوقند کیفیت شهادت جناب حاج محمد رضا قرار است که عرضی
 میشود جناب حاجر بیانا را نشریفند چند پیشه کنند کینه جناب بنی را از سر نمایند گرفته
 از بازار بیست منزل مراجعت مینموده اند مقابل دکانها نیکه که اجاره همان
 دکان کین مذکور را جناب حاجر میگویند نزدیک قهوه خانه خانان صفهانی که همه
 او قائل از نزل الوطاست بختی ه نفر از اترک جویم کرک خود بخوار با
 خنجر با سرباز بیرون آمده بران مظلوم جان نثار حمله نموده از زمین و بار
 و سینه و پشت و پهلو زخمها کار میزنند و خلق بازار جمع شده تماشا مینمودند
 و شادی مینمودند و بان و بهاموان شجاع نجاب و آفرین مینمودند زیرا که جوانها
 سر ساله با پیر مرد هفتاد ساله بر حربه مقاومت نمایند شهر مشیعت که با این
 کمر سن بر او غالب آیند جناب حاجر بیطاعت شده بر زمین افتاده جانرا
 بجایان تسلیم مینماید و بنزبان حال الآن صحیح المحقق میگویند و باین
 شهادت تفسیر بیانات جمال ابره مینماید که در لوح بیفر کایدان الدجیان فاغر
 فاه و لدغ مطلق عنایده مواراه واضح و اشکار نمود و تلویح کلمه مبارکه نزل الله
 ان یقور جسدک و یسطحن قلبک را از تحمل آن زخمها کار ثابت و برهن نمود

در بر آن که ۳۲ رحم کار بر آن جسد مبارک وارد آورده بود در کم یک رشم
 از آن زخمها از بر اسهالت کافیه منقل اینهمه پهلوی را شکافته بودند بقیمت جگر و سپهر
 نمایان بود سینه را شکافته شکم را پاره کرده با برایشان یقوت جسدک و یطون فلک مشهور
 است که اشاره باین مقام است و ما کذا معنی بطول ذیلک وینور و جهات بر اهل
 بصعیان شد که باندک زمان بتمام قطعات ارض اینم خیز منتشر شد و اینم شهادت
 چقدر مشتمل بر دران حین چند نفر از پلیس حاضر شده بر سران جسد ایستاده مانع
 از جارات مردم بودند و آن ۲ نفر قائلیم با خنجرهای خون آلوده ایستاد و با
 خونهای خنجر را پاک نموده میخورند و خیال فرار دارند لکن بطور تانی و وقار میروند
 عیبیک قدیم اوف که دران ایام رئیس پلیسها بود در عقب آنها رفته فایطوی صید کرده
 این ۲ نفر در فایطون با خود نشانیده و عده خدام و نجات بایشان داده بجات
 پلیس میرود از پلیس ایشان را بقزعات میزنند و جمع از پلیس ام بیاز میفرستند که بیاد
 از جهالت فایطوی را که خلق اطراف جسد افروحام نموده بولوله و گلوله
 و کلاه تاشایسته مشغولند و آنچه میخواهند جسد را از آن مقام بردارند افروحام و هجوم
 عام و زالت عوام کالانعام مانع است جناب شهید سعید رشید و انور پیش آمده
 مردم را به تهدید و تحذیر و سوا مال اینم افعال ترسانیده ان جسد را از آن محل حرکت
 داده بکاروانسرا بشت که محل سکونت جناب شهید بود آوردند در بکاروانسرا را محکم
 بستند باز خلق از جهات دیگر بیام برآمده بسبب معنی مشغول بودند ان جسد منظر را کفن
 نموده در تابوت گذاردند لکن منجر که چه وقت بردارند در کجا دفن نمایند که
 از مشر معاندینم محفوظ ماند قرار بر این شد که در نصف شب اول برداشته بمقاس

هر از هموره درمن نمی بیند مصفح شب ان جدرایه بارایه حمل نموم جناب
 که برائت حاجت سبزواری و روح نفردیکر مع عم نفر سادات از شهر بیرون
 ناده بالاسر آسیاب سمت راه ایران حواله چشمه عزیز الله محله حفر نموم
 درمن بینا یند و آثار قبر را مفسود بینا یند مدتی سوا کربلا که حاجت محمد در بگری
 انجمن را انجمن است یوم بعد از شهادت در مجلس اجاب مجتمعه شده در خصوص
 نقل جناب حاجت مشورت نموم تکلیف حیثیت عاقبت برایم را در متفق شدند
 که بحکومت مزاحم نشوند زیرا عملی واقع شده مطلق است آنچه مقتضای قانون
 است نخواهد اینی یار لکن حزب فاد و اهل عناد با هم مشورت نموم که حال چون
 باین عمل دست زده ایم باید کار را تمام نمایم بر غیر نمی بیند که باید بطور اجماع
 بیرون رفته جمیع نفوسیکه با هم امر معروفند بقتل سائیم بعضی انفس را معین بینا یند
 بالاخره هم نفر را منتخب نموم که حتماً باید مقتول شوند و هم نفر هم جهت اجرا نمودن
 این عمل معین بینا یند که خوانندگانی با هم اند و با هم قرار میدهند که فردا بعد از ظهر بیازار
 رفته بو عده خود و قایمینیم روز دیگر طرف عصر بیازار آیند و ان سه نفر که
 میخواهند مقتول نمایند جناب اشهد یوسف بیلاوند و جناب آیت الله عبد الکریم اردبیل
 و حقیق عابد بنایزد و اگر جناب در ان حین در بازار بودند چون جمعیت اجاب
 ملاحظه بینا یند و ایشانرا متحد متفق مشاهده میکنند خائف شده از خیال خود
 منصرف میگرددند چون اجاب اراده انان را فهمیدند در محار مجتمعه شده مجدود
 مشورت نموم را صعب این شد که واقعاً قتل جناب شاید و کیفیت یوم بعد و
 اسامی کین کین و آد این فاد بوه اند عریض نمایند و بهیئت اجتماع نزد جناب
 جناب قراوف روند فوراً عریضه را مفصلاً عرض نموم با اتفاق درب خانه جناب

کس نیکه عرض را با اسم امضا نموده و در حق کفکوه نموده اند از قرار است که عرض بدو
 مکرر از ابراهیم جناب امیر ابو الفضل جناب میر عبدالکریم کاظمی لوف شهید ابراهیم حقیر است اگر لاصحی از باب میرزا ابوالکلام
 مندرج در این میرزا لوف مندرج است شهید حاج میرزا علی اکبر داماد شهید لوف است که محمد رفیقا محمد عسکری
 ملا یوسف و رضا علی احمد مندرج است

جناب قراوف حاضر شد در ۲ ساعت بعد از غروب بود جناب را در بان اطلاع داده
 فوراً تشریف فرما شد عرضی که پانزده نفر امضا نموده با اسم جمعی است عرض شده بود تقدیریم
 نمودند ملاحظه فرمودیم اظهار نلطف و مهر بانی فرمودند و اطمینان دادند فوراً حکومت بلد
 جناب فقط لوف را طلبیده فرمودند در ب خانها جواب را مستحفظ بگذارند و در
 کوه به بازار قراول آنچه است مضافاً نماند و بهما فرمودند آسوده باشید در دست خواهد شد
 و مشخص فرمودند بمنزل راجع شدیم پس تن ام فرمود چند روز احتیاط ننمائید شما اسم
 هر کدام حریم و زری بهاس مخفی داشته باشید چند روز احتیاط ننمائید تا اینکه اطمینان
 بان حاصل شد و غمخوارت اشرا را از شوکت و اقتدار حکومت عادی مطلق شد
 و جناب جناب اسم عرضی را نزد پیر کرد و فرستاد به پیر کرد و ملاحظه کرده نزد مستنطق
 ایست نمود و مستنطق بنا بر تحقیق و تفحص گذارد و تمام نفوس را که در عرض اسم
 آنها ذکر شده بود چه از کوه و چه مدینه را مندرجاً طلبیده با ایشان جواب سوال
 نموده مرقوم بنمود هر یک از نفوس را جزو علیحد و مرقوم نموده بود قریب و ماه مدت
 استنطاق نفوس از طرفین طول کشید و در این طرف مدت استنطاق بیشتر بود
 حضرات مفید بینش را بتدریج اخذ نموده بقدمات بیفرستادند تا آنکه همه
 را محبوس نمودند مستنطق هم صورت استنطاقات را نزد پیر کرد و راجع
 مینا پیر کرد و هم تفصیلات را نام را معین نموده خدمت جناب قراوف رسانید
 جناب هم به پیر سبغ اطلاع داده خواهش مینماید که سود بزرگتر جهت قطع این نزاع
 و اجراء حکم ان معین نمایند از تغلب سود و یا آن جهت رسیدن و قضاوت این
 مطالب تعیین میشود که تا عده ان سود اینست که مدت گفتگو و محاکمه باید
 ۲۴ ساعت علاوه نشود سه شبانه روز هر شبانه روزی هشت ساعت و بعد
 نام احدی حق قبول نکردن و یا بجزای دیگر عرضی را در این ندارد الا مقرر بجای

کان تشنه‌ها بعد از قلیل مدتی آن سود با جهر از اجزاء وارد و خلق ابد شد در آن
 و در شان خلق واضطراب قلوب اصحاب فسق و ابل عناد را فرآ گرفت احباب
 هم در میان خوف و رجاء بودند که آیا انجام کار چه شود بعد از چند بوم از پولسیه
 پس با بیست و پنج روز داد و مذکور نمود که از پولسیه هفتاد یا بیست و پنج در خصوص این عمل
 بمن داده اند که باید هر کس بدهم از با بر و مسلمان و ارا من و یهود و روس از شهود و غیره
 که فردا در ساعت ۹ باید کل در و یا تن قلوب در خدمت همه پرسیات تیار حاضر
 باشند بوم بعد متوجه آن علی الله عز و جل می نمودند پس لکن قلوب متوجهی که جدا
 و منور آید و یا کلمه منافق است ذکر شود و الا بر کل احباب یقین بود که جنبه الله
 غالب بوده و خواهند بود فانی در وقت خروج از بیت بعزم محلل سود قرآن حاضر
 بود از آن تفحیل زده کتاب الله لا کتو دم در سر صفحه اینم آیه مبارکه مرفوم بود
 انما کنتم رسلا والذین آمنوا فخرجوا من الدنیا و یوم یقوم الا شهداء
 لا ینفع الذین ظلموا معذرتهم و لهم العذبة و لهم سود الدار و انتم که حضرت
 آه با ما است و بر کس در آن محضر حاضر بوده میدانند که مصداق آیه مبارکه که جمیع
 در آن محل اشکار بود از قیام آنها در ملت اسلام نصحا و یهود و بانی و از عذر
 و عجز طالمین که میخواهند خود را از تقصیر خلاص نمایند لکن معذرت آنها پذیرفته
 نشد و در آخر سبیل که سود الدار باشد از برای ایشان مقرر و معین شد خلاصه محضر
 سود حاضر شدم ملاحظه نمودم مجلس بکمال سطوت و صلابت آراسته چند
 جار از جهت چراغ از سر نیزه تفنگ ترتیب داده آ و نخته اند و دیوار کوبها
 از سر نیزه تفنگ درست نموده اند در ایوان مقابل حیات قلوب است نیز
 بزرگ گذارده ماهوت قرمز بر آن کشیده پرسیات تیار در وسط و عم نفوذ بیکر بدین
 از پنهان دیوار و جاس و از هر طرف ایوان مقابل رو هم بکنند بار استول طرف

جالس و جلورویین اوراق استنطاقها بر روی میز که از آن شخصی بپوشید
 بود که از طرف مفلوم گفت و شنید می نمود و در مقابل روی میز که در آن شخص از طرف شمال
 که از جانبی است و کباب بود از جهت مقصود است که اگر ممکن باشد آنها را بر نفس صیر نماید و کباب اوراق
 استنطاق هم نزارد بود و دیگر نفوس متعدده در گوشه و کنار ایستاده مظلمت دارند
 که احدی با آن تکلم ننمایند و اکثر اجزای سوسه لباس فرمز پوشیده اند حضرات مقصود
 اصحاب شمال طرف دست چپ زیر دست و کوبل باغل و زنجیر بر روی زمین حلقه
 ماسم زده و دور ایشان سالوات که ملائکه غلظاط و طلا دارند چون غاشم و رانها
 حاشیه زده اند و با کذا محله جلوروی مقصود است از برابر با پنجهای معانی عموماً نیم کتفا گذارده
 بر روی آنها جالسند و دیگر بر طائفه از شهود در محله سوسه ای کانه بر پا داشته اند و چند ساله
 موکل آنها نموده اند که با هم حکم نمی بینند و هر گاه یک نفر از شهود خواسته باشد او را نمایند
 هم نفس سالوات با او رفته و با او مراجعت یعنی بند جهت قسم دادن شهود قاضی جهت صلحانها
 کفایتی را از جهت از بینا کلینی روس از برابر قسم دادند و سوسه ای را از برابر شهود
 بهود همه حاضر شدند و همچنین جناب میرزا ابوالفضل جهت قسم دادن با بینا همه در
 محل نجو ایستادند و سید استقل در محلی قلوب از برابر جلوسی معتمد بر ایشان
 گذارده اند و دیگر بر قدر که جاریستادن بود از برابر قید مردم از جهت می شا حاضر
 شده ایستاده بودند بعضی نفوس از بلاد قفقاز رتبه و از طرف مرو بخارا راجل شمال
 آمده بودند نیز الحقیقه او ضاع قدر بسیار بود و شش نفر ترجم روسان و ترکوان
 و فارسوان حاضر نموده بودند که ملذذت یکدیگر باشند که ببا و یا یک بطور تقابل
 کلام را ترجمه نماید خلاصه شهود از ملت رابعاً نون ان ملت قسم دادند جناب میرزا
 ابوالفضل گفتند شما حضرات با بیکر قسم بده جناب میرزا ابوالفضل فرمودند
 در شریعت ما قسم نیست اگر شخصی بگوید و صادق است من ام راست میگوید

و اگر پیشین در تعقیب است قسم ام میورد و در هر دو قسم ام میگوید بعد از قسم دادن
 بنابر سلیقه و تحقیق گذاردند اول اهل بیها را یک یک طلبیده با ایشان سوال
 و جواب میخواندند و بعد از ذکر مطالبی که هر یک نزد مستنطق ذکر نموده بودند
 بیان میکرد پرسشهای بمقصرین که اصحاب شمال بودند میفرمود آنچه این شخص
 ذکر نمود اگر جوابی را بدید بگوئید که اینک نفر از آنها قیام نموده کلمه را یعنی
 ذکر میگوید بعد سه بوکلی مقصرین میفرمود اگر جوابی را ذکر نما و هم که هر کس
 و کار قدر علم نمود چند کلمه ذکر می نمود بعد از آن بپوشید و قیام نمود چون شعبان
 مور حمال و غصاها سحره را با اشاره میباید و بیانشه و تفکله آنها را که چون
 بیت عنکبوت بود با اشاره معلوم میشود و سود اعمال و افعال و حرکات ناشایسته
 آن قوم ضلال را در حضورش آید و رجال ذکر می نمود مثلا میفرمود من متحیرم که این
 گروه چقدر رسد القلب و ظالمند که پیره مرد مفکر ساله را این قسم در بیان گرفت این
 نوع او را میباشند و تمام خلق اینکاده تا شایسته و اظهارش در آنه میباشند و چهار کباب
 میباشند که در حین بیاناتش اکثر زنها روسی میکردند خلاصه بعد از بیانات پیر کرد
 پرتابیل و آن ۴ نفر بماند و بسیار و پیر کرد و بوکلی مقصرین بر خواسته بجل دیگر میفرستند
 در با هم مشورت نمود حکم آنها نوشته مراجعت می نمودند و باز یک نفر دیگر را طلب نمود
 سوال جواب میخواندند و طریق سوال و جواب این قسم بود که عرض می نمود فقره سوال
 و جوابی که با خود حفر شده عرض میشود ابتدا حقیقاً باسم صدازند عا اکر با قراوف
 بر خواسته نزد سه حاضر شدیم جزوه استنطاق اقل ۳ نسخه آن موجود یک نسخه آن
 جدا سه و نسخه دیگر مقابل پیر کرد و دیگر مقابل روس و کباب گذاردند پیر سید نامت
 چیست عا اکر با قراوف اهل کجائی یزد رعیت که متسلطان ایران چند سال دارد ۴۹
 اینک و حمال دارس بله مذمبت چیست بهائے کناشما چیست بیان و ام البیان قرآنرا

قبول دارین و کمال اصحاب شمال برخواست گفت و روح میگوید در تلمیح ذکر
 نموده است که قرآن را قبول ندارد فانی عرض کردم که من این قسم نگفتم ام مستنطق از من
 سوائی نموده من اورا جوانی گفتم صورت ان سوال جواب در نزوشتی حاضریت ملا حلقه
 نمایند و گفتند حقیقاً مستنطق این است که چون از مذمت بیگانه عرض کردم بهمان
 پرسید چه دلیل این دین را قبول نموده عرض کردم در این موقع مقتضی صحبت این
 امر نیست لکن مختصراً عرض بینا یم و ان این است که آنچه را که سایر امتها دلیل بر
 حقیقت انبیاء عصر و زمان خود دارند که مظاہر اسیما و صفات آنها اند از امت
 یهود و نصاری و اسلام و غیرهم و بایشان گردیده اند تا هم اکبر و اعظم از آنها از نقطه
 اول و جمال ابر و برده ایم و ایمان آورده ایم و علاوه بشهادت ان کتاب انبیاء قبل
 ثابت بینما یم که این وجوه ببارک که ایوم بدعوت جمیع ائم قیام نموده یعنی حضرت
 بهاء الله بشارت ظهور او را در انجیل تورات و صحف انبیاء ذکر شده و بیقات یوم
 ظهور او را ذکر نموده اند پرسید در قرآن چه عرض نمودم با ملت نصارا از روی
 قرآن صحبت بینما یم از روی تورات و انجیل با اهل اسلام بدلیل قرآن صحبت بینما یم و ما
 اهل بهاء طابیم که مجلسی فراهم آید که علماء هر ملت حاضر شوند و علماء این مرتبه
 هم حاضر شده بر حقیقت دین خود اطمینان و دلیل و برهان نمایند تا حقیقت امر
 مشکوف گردد و حقیقت این امر بر همه ائم واضح و آشکار شود و مستنطق جمیع این
 بیانات مذکوره را مرقوم نموده و در این مقام که ذکر شده بود که با باطنی نصارا از
 قرآن ذکر نمینماییم ترجمه و تفسیر کرده بود بار بار بر سر معام شد که ترجمه مطلب
 در است ترجمه کرده و ایضا علاوه خدمت خود عرض کردیم ایوم تورات و انجیل
 و قرآن علی حد سواست ما بشریعت و کتاب بهاء الله عالمیم خدای صمد ابتدا قرار
 بود که هم یوم هر روز در وقت ساعت گفتگو شو و بعد چون جمعییت زیاد

بعد از چهار روز و دو ساعت که در آنجا بودیم و بعد از
 ۳ ساعت از غروب گذشته گفتگو نمایم و در روز چهارم قبل از ظهر تمام
 شد که تمام مدت صحبت و گفتگو بیدت و بیک ساعت طول کشید و بعد از آن تمام
 جناب پیرسنا تیار فرمود کار تمام است حضرات شاه و جماعت بابتی بر گاه بخوانند
 بروند تا نماز برای ایشان نیت و با اجزای و پیر و در اطاق خلوت رفته از برای
 اجراء حکم بعد از این فکر بعضی از مردم بیرون رفته متفرق شدند و بجا نماندند
 ذکر نموده بودند که حضرات بابتی مقرر شدند و محبوسین نجات یافته مرخص
 شدند این مردم کم فرصت هم باور نموده باز بناس برزه کوئین و سب و سخن گذارده
 رفتند در خانه ملا احمد و مشهد جلیلی و مشهد صمد اخبار داده حضرات کو سفند حاضر نموده
 جهت قربان شربت میا کرده همه نظر که الساعة وارد میشوند و نفر ۳ عدد کو سفند آورده
 بودند جلوراه که حضرات محبوسین چون از محل بیرون می آیند آنها را در جلوی ایشان قربان
 نمایند که ناگاه مردم بعد از صدور حکم از قلوب بیرون آمده با قلوب پریشان
 و چهار زن عفرانی و بیان احکام خود را ذکر مینمایند این بیچاره ها که کو سفند جهت قربانی
 آورده بودند تا بوسی شده کو سفند را در زیر عبا و پوشین مخفی نموده نخل و منقل بر میگردند
 و خلاصه حکم سودا این بوده که آن ۳ نفر قاتل علی اکبر و عبا با با یاد بر آویخته شوند و اسدا
 ارد بیلر و یک نفر دیگر در باد کو بی مدت ۳ حال در قزاق با شد ملا احمد و ملا مهدی
 و مشهد صمد و مشهد جلیلی چهار زده سال در سواد الدار سبیب قرار میدهند این است
 حکم بعد از آنکه در باره آنها جاری شده لکن جناب جرنال قزاقی که بخوانند تخفیف بدینند
 اختیار دارند و ۳ نفر دیگر هم با شنباه ایشان را اخذ نموده اند چرا که حضرات بابتی فکر
 از این ۳ نفر نگردانند مرخص اند دیگر حق علمیم است که از برای جناب چه
 و عدس و در حاصل و از برای اعدا چه عذاب ایمن نازل و در آن یوم بگل فصل

واقع شد که در سنه یکم از سید و هفت بود و در آن روز فصل تمام سوره و هفت است
 که بعد از الف گذشته بود آن روز ان فصل کان میقاتا و در آن روز تمام بیانات
 مبارک که از قبل در کتاب اقدار نازل شده و عباد و مفتخران یوم بودند و در آن روز
 یوم ظاهر شد قوله تبارک و تعالی ان یا ارض الخا انا نسمع فیک صوت الرجال
 فر فر فر یک الغنم المتعالم طوبی یوم تنصب فیه رایات الاسماء فی ملکوت
 الانشا باسم الایمان اذ ایضاً یفرح من الخالصون و یبوحون المکر کون لیس لاحد ان
 یعترض علی الذین یحکمون علی العباد و عوانهم ما یتخذهم و توجهوا الی القلوب
 حال ملا حفله نمایند که این واقعه در عشق ابر که جزء خراسان است و ارض خوارزم
 است و چگونه حکم بعد از نمودند و احذر نتوانست اعتراض نماید چنانچه میفرماید لیس
 ان یعترض علی الذین یحکمون بالعدل و نصب شدن رایات که نفوس مقدسه ثابت
 اند معلوم و هویدا و نوحه شریکین و فرح مخلصین اشکار حرف از بیانات مبارک نمایند
 مگر آنکه صد اقس ظاهر شد و لکن اکثر هم لایستخوان و باز چون اجم سابقه فائدا بما تعدنا
 ان کذبت من الصادقین میگویند و ۲ یوم بعد از صد و حکم از منسوبان و متعلقان
 ملا احمد و شهید جلیل و شهید صدر آمدند نزد اجاب و مذکور نمودند که چون سوره
 فرموده است که جزئی اختیار تخفیف دادن در سگانات مقصودین دارد
 تا از شما با خواهم بینمایم که شما بروید خدمت جرنال و از آنها شفاعت نماید که اگر
 ممکن است از تقصیر ایشان بگذرد یا آنکه تخفیف دهد اجاب شورت نمود صلاح
 بر آن دیدند که با چند نفر از اهل و عیال حضرات بخدمت جرنال روند و شفاعت نمایند
 چند نفر با اتفاق متعلقان مقصودین بخدمت جرنال رفیق و عرض نمودیم که ما

از برابر شاهان است و وساطت لایحه داریم و نمائند داریم که اگر ممکن است از تفصیلات
 ایشان بگذرید و اگر ممکن نیست بحقیقت در حیدر و ما از شما کمال تشکر و امتنان داریم
 و اصل مقصود ما این بود مظلومیت ما با و ظلمت و تعدد آنها معلوم شود حمد خدا را به
 از عنایت دولت عادلانه همیشه روسیه این مطلب معلوم شد در یک اراده انبفام و تلافی
 نداریم جناب جرنال فرمودند آنچه مذکور نمودید منتها انسانیت و مردود است
 لکن بقانون سیاست و حفظ مملکت تنبیه آنها از الزم امور است عمل این
 نفوس سبب بدنامی حکومت و شتمانگی و قیام دولت شده فریاد است که در تمام
 جای بدعت است که در فلان نقطه از مملکت روسیه نفوس بلوا نموده در
 وسط روز در میان بازار در سر کفکوس میخ و مدبب آدم کشته اند و این
 دلیل بر بی نظمی است و حکومت است و از برای دولت نقص است عرض نمودیم
 در صورت امکان والا صلاح مملکت خویش خسروان دانند و از خدمت منحص شکریم
 حضرات هم مایوس راجع شدند بعد از آن رؤسای ملت بطهران تیر نیز و مشهد به علمای
 تلگراف نمودند و علمای طراز از دولت استمداد و استعانت خواستند که این حکم بود
 اگر چاره بود نقص است از برای دولت و ملت که از برابر کشته شدن یک نفر بانی
 نفوس عذبه مورد سیاط غضب باشند چه و هنر از این بالاتر که جمله یک نفر بانی
 که ایشان را در ایران بیخ پیچیده ده می کشند و میوزانند و این عمل ما به افتخار است
 از برابر ایشان در این بلاد کفر این نوع ذلت و خواری بر مسلمانان روا میدارند
 و اوایل و امصینا و ادینا و اشرفینا اسلام از دست شریعت غایب میاید بی قدر باشد
 ملت بیضا از چه تیره شده است جواب فرموده اجراء حکم قانون در مملکت
 حول خارجه وساطت قبول ضیمناید و انشخص را که کشته اند و نام از رعیت من
 بوجه ان بیچاره مگر صاحب عیال و اولاد نبود باذن و اجازه که این عمل را نموده اند

یاد آن دولت بود و یا بفرموده علمای ائمه شکل خود سرانه بیست و پنج است چنانچه در
 لوح بعد از شهادت جناب حاکم محمد رضا خطاب با جناب عشق ابراهیم نازل شده میفرماید
 لیس بهم ناصر و لامعین از این بود که حضرت سلطان ناصر الدین شاه بهم اقدام بر نفرت
 و معاوینت ایشان ننمود در این مقام ان لوح مبارک ذکر میشود قوله جل جلاله و عظمت
 یا اولیاء عنک انتم مفاتیح ابواب الاستقامه بین البریه و رایات الهدایه بین الخلیف
 بکم ثبت توحید ذات و تنزیه کینونته نوصیکم یا اولیاء الله بالحکمه و بما یرفع به مقالکم
 طوبی لکم و لسنه یحبکم خالصاً لا مرأه رب الارض و السماء رب العرش العظیم آیا که ان
 یخوفکم ضموا القوم الذین ینزلو العدل و رأسهم متمسکین بانظلم الا انهم فرغوا من
 لیس بهم ناصر و لامعین سوف تاخذهم نفحات العذاب من کل الجهات انه هو الیخبر
 المقدر التقدير انتم حقیر بحواله الخیر الواح و خصوص این واقع که از سماء مشیت رحمان
 نازل شده مرقوم نماید این اوراق کفایت ننماید و این مطلب باطناب انجاد حقیر بعد از
 ختم مجلس سود و صد و حکم و قایح لا کما کان یساحت قدس محبوب امکان عرض نمودم چند نفر
 و یک از اجاب ام عرض نموده بودند بعد از قلیل مدت در یک کسسه و ازده لوح باسم بعضی
 از اجاب نازل و در خانه ان الواح زیارتی باسم جناب حاج شهبان نازل ان لوح
 مبارک که باسم این فانی نازل شده در این مقام مرقوم میگردد قوله جل جلاله و حم نواله
 قد آتاه الحیفات و آتاه منزل الایات من سماء الامر بقوة لا یضعفها ظلم الاشرار الذین
 نقضوا عهد الله و بیناقره و قتلوا اولیاءه من و ن بیتة من عنده و سلطان من یدنه بشهد
 انهم افسدوا فی الارض بعد اصلاحها و کفروا بنعمه الراحة بعد ان تحقیقت و انبسطت
 بعدل ملک الملکة و لما نهاک ذلك فطلق المظلم اذ یشتد فی هذا المقام الذی
 ستمت بسجن الاعظم فی العالم و بمقام انقطع عنه ذکر الامم طوبی لمن سمع ما امر به

من لدن الله فالق الا صباح انا سمعنا الكل عن الفداء وامرهم بالبر والتقوى والتفاني
 نبذوا ما ينفصهم ورائهم واتبعوا البغى والفسق الا انهم من ادب الضلال عند ربهم المتعال
 فتدوا من آمن بالله ونصر امره ونطق بشهادة فر اللبائر والايام يا عبا قبل ان يركب عليك بهائم
 وعنايتهم قد سئمتي كتابك الذي ارسلته الى احد افندي ووجدنا منه عرف الاتقاد
 في ايام فيها اختلف الناس في التباين الذي يشتر به الكليم في القورات والحبيب
 في الفرقان انا فذكرناك مرة بعد مرة وانزلناك ما اهتزت به الاشياء وانجزت
 به العقول والارواح كمن قائما على نصره امر بالحكمة التي اشرفت شمسها من افاق
 النزير والارواح قد كنت مذكورا لدى المظلوم انما ايدتك على خدمتهم امر وعرفت
 سيد المرشاد يا قلم اذكر من استشهد في سبيل الله وقل اول تجلّ ظهر من افق سماء
 الفضل والعهط عليك يا من سميت بحجر قبل رضا شهد انك آمنت بالرحمن
 او تاج بحر العرفان في الامكان واجبت العزاد اذ ارتفع بين الارض والسماء
 وشربت رحيق الوحر من يد عطاء ربك مالك ملكوت الاسماء انت الذي
 ما صنعتك حجات الظالمين ولا سجات المعدمين وتركت ملته قوم افدوا
 في الارض بعد اصلاحها وكفوا بنعمة الله بعد انزالها والروح لك يا من
 في مصيبتك نوح المقربون وصباح المخلصون طوبى لك ولمن يزورك ويقر
 ما نزل من القلم الاعلى فعنه المقر الا قدس الاعز الا نور الابرار على الكبر
 عليك بهائم وعنايتهم في كراجه من قبلهم بشرتهم برحمة الله وفضلهم وعنايتهم
 انا نوحهم بالانفاق والافتق ونسئل الله ان يؤيدك على اصلاح احوالهم
 في كل الاحوال انما هو الغنى المنعالي وهو العزيز الفضال

حاصله آنچه سر و کوشش جهته استخلاص مصعب بن عمیر نمودند و بهر اسبابی که توکل جمعی
 ثمر حاصل شد چند روز قزاقان غنی اهل محبوس بودند و با اسفال و اقران خود
 ما نوس و همی روزه منتظر فرج و خلاصه تا اینکه یوم از ایام اعلام نمودند که فردا
 آن ۲ نفر قاتل را بهار آویزند و سایر بیگ را بسوی الدار که سبید است روانه مینمایند
 نزد یک ارتک حکوم اسباب آویختن آن و نفس را فراهم نمودند سوار قزاقان
 اطراف ایستاده فوج از سادات و چند ارباب توبی حاضر نموده چون که بعضی از حقا
 که عداوتی با مصعب و بیگ را بر خود فرض میدادند مذکور نموده بودند که اگر بخوانند
 این نفوس را بسبب برندی کسی را از برادر شخصی بماند که در شریعت ماکنت او
 فرض است بدار کشند ما هم بیرون آمده جهاد یعنی بیسم و اگر هم گفته شویم از شهدا محسوب
 این اخبار رسیده حکومت رسیده لذا آنچه لازم حزم و احتیاط است محضر دانست
 خلق هم از برادر نجاش از فرقه بیرون آمدند مصعب بیگ را با اسل و اغلال
 حاضر نمودند آن و نفر قاتل را در پار و ارجا فر کردند و در ایشان را بالا ^{عند} ^{بسیار} ^{عند}
 قتل بی جهل چشم در زیر پا ایشان کوه حفر نموده که بعد از خروج روح از
 جسدشان در آن کوه با انداخته متور شایند لباس کفی مانند برایشان پوشانیده
 اینکه خواستند طاب بگردن ایشان اندازند جناب پیر کرد در آنجا حاضر بود و فرمود
 دست نگاه دارید و رقبه بیرون آورده بدن را در سر قرائت نمود بعد بجزیم اشاره کرد
 نمود بدن را ترک و قاریت ^{بسه} نمود و بیان آن مطلب ایستاد که در آن روز که چند نفر
 بواسطت خدمت جناب رفته بودیم مطالب را بتمامه بحضرت انبساط را عظم

تلکراف بنمایند که حضرت با بیمه اعده مقصود بین را شفاعت بینا بیند حضرت
 انبیا طوران صورت تلکراف را بمجلس شورای رسک مینمایند که آنچه صلاح دانند
 بجهت قواف تلکراف نمایندگان مشورت نموده صلاح بران درینند که
 که اول این است که وساطت بابیه تا بیکرجه قبول شود که علاوه معاندیم آنها
 کمتر شود این قسم قرارداد اند که ان هو نفسی که باید کشته شوند ایشان نگنند بسبیل ابر
 برند و با بقره ۱۲۴ سیه جهنم ایشان شده نصف باشد هفت سال بسبیل
 روند حضرت انبیا طور این را امضا بموسسه جواب جری قواف را تلکراف
 نمودند جناب جناب ۱۳ این مطلبی مکتوم نموده در آن یوم که جمعیت از
 بر طائفه حاضر بودند این مطلب را مفصلاً بیان نمودند که از انبیا طور اعظم
 حکم چنین صادر شده که محض خویش طائفه بابیه با آنها تخفیف داده شد و الا
 حکم همان بود که نموده بودند بعد استماع این بیانات ان هو نفسی که برای
 او بخشن حافر شده بودند کور نمودند که با شفاعت بابیه را فریستیم البته
 کفنی برابر با بقره است و سایریم هم سرها ایشان را تراشید کلاه روس
 وارونه بر سر آنها گذارده برابریم سوار نموده با طنطنه و کبکیه جلال بدم راه ارس
 آورده در آن اطاق واغوان که از برابر ایشان میباشند بود سوار نموده روانه
 دارالبوار نمودند و نفرانها در بین راه تباه شدند و نفرانهای را بقر فرستادند
 که خبر و اثر از آنها معلوم نشد و نفران بعد از قلیله در تنه بمقر اصل خود نشنا فسنند ملا مکر
 فرار نوم با بیان آمد بعد از نشی ماه خانه جیش و بیان شده روحش بمکان و محل
 خود راجع شد از آنها یک نفر ملا احمد بن در از برابر سخانه در زمانه باقر مانده

تا کی بیکم آن صوس مقصوده را ندریده اند او را ملا حظت نماید و عبرت گیرند
 بار مقصود از شرح و بطل این مقالات است اینج بود که بر صاحب بصیرت و اولی الاقطر
 مفاد و معنی آیه مبارکه *یریدون لیطفوا نور الله بافوا همم* و یا *الله الا ان ثم*
 نوره و لو کره الکافرون واضح و مشهور و برین شوق زبر که در این مجلس شورا جل
 فس و این مذاکره نموده بودند حفاظ شرح مبین و بیروان و بن سید المرسلین که باها باید
 همت نماییم که در عنق اباد احد از این طایفه نتواند زیست نماید و باید چند نفوی
 از اینها را کنت تا با بقر حساب کار خود را نموده از ایبی خواهند رفت سهم این را
 را صواب دانسته بر این امر متفق می شوند و آن نفوس از بر اینها است جناب حاج
 معین بین بند و مصلح و بیست نماند و چه بان ۲ نفر میدهند و دیگر از اثر کلمه مبارکه
ان الله الا یتیم نوره غافل بودند که حق جل جلاله رخا را نفهم آن نور را از افق
 ظاهر مینمایند که ضیاء و پیرنوشش جمیع عالم را روشن و منور نماید جلالت عظمت
 و تعالیت قدرته لا راد لفضائله و لا مانع لامره *هو المقدر العزیز الحکیم* چنانچه در
 لوح حقیر بکر از ابوح شفی کانه که از قبه ذکر شد که بابت آن باسم حقیر آمد و لوح جناب
 شهید هم که اشاره شهادت در آن ذکر شد بکر از ان الواع بود در لوح مینماید
 قوله *جل و عز بکوا از نار فتنه و ضا* که از قضاوت قلوب عبار شتعل شده
 مخزون باشد قس با نوار و چه آهنگ که از افق اعلا مشرق و لا الخ است اینج امور
 سبب اغراء کلمه الله *هو همت* انتهای آنچه عرض شد اهل بصیرت را کافی
 است و الا از بر این غیر اهل بصیرت بر وجه ذکر شود بلا شرافت چنانچه حق

بفرمایند و آن بیرون کل آیه است که از حق راست گوید یا شد و صلح و بعد
 من الله قیلاً بارسا که خواسته باشم جمع الواح که در این خصوص از قبل و بعد
 از شهادت جناب حاج شهباز نازل شده ذکر نمایم باید کتاب علیّه مرقوم نخالم
 در خانه از مطلب این لوح اینج اقدس که مدلل است بر عنایت و
 و مرحمت بدولت ابد مدت ~~و اولاد~~ بهیله روسیه ایدر آنه تعالی ذکر مینمایم که در
 قرون و اعصار ذکر خیرش در این لوح مبارک با قراست و در سایر الواح دیگر هم مذکور است
 هو الحافظ المقنن القدير

یا حسین علیک بهائم تشهد انک فزت بما کان سورا فالتح و مرقوماً من القام
 الای من لدن الله رب العالمین طوبی لک بما اقبلت الی البحر الاعظم و رأیت
 مواجیه و اللؤلؤ المکنونة فی بیانه و سمعت ما ارتفع من اللفق الای بغناية الله
 رب العرش العظم یا اویا لیا فی الممالک اعرفوا مقام من نصرکم و حکم ببتکم بالعدل
 الخالص نسل الله ان یوید هذا الخبز علی ذرته و ثنائه و خدمته و ینظر منهم
 له لجملة الظاهر المقدس العزیز العظیم یا اهل البها قد کان نیر العدل مستورا
 محجوباً تحت غمام الظلم و لکن الله اید حضرت الدولة البهیه الروسیه علی
 اشراقه و ظهوره و نجاة من حجاب غلیظ و سحاب عظیم نسل الله تبارک
 و تعالی ان یوید او لیا لیه و انما لیه الذین بهم نصبت رایة النصر منک
 و علم الظفر امام و جوه الخلق رغماً للذین حبوا العدل و الانصاف و منعوهم عن
 اشراقها و نورها و ظهورها علی اعداء کلماته و اظهار امره و اثبات حقه
 و بوفقه علی انقاذ المظلومین بذراع العدل و الانصاف و نجاة من الظالمین

و الحمد لله و المکنارین کذلک فصل الامر من لدن الله الامرال حکیم بنذار بار سرنداری
 مظلوم را بشنو باید احباً طراً از این یوم الاخر اندر لا آخر له قدر عنایت هو لت
 بهیه آید با الله را بدانند و آنچه سزاوار این عدل است بران قیام نمایند و نفوسیکم
 من غیر ستر و حجاب عدل را تا نهد نمودند و نصرت فرمودند و این مظلوم سبوح را از
 بی نظمی بجهت متین انصاف بر آوردند و نجات بخشیدند سزاوار پاداش عظیم اند
 از حق جل جلاله شاهد المظلوم بانهم هم الذین نصروا عبداً لله و اخذوا حق
 المظلومین حق کل حق لم یعبید و کل قاجر مریب انشالله او بهما حق موفقی شوند
 در قرون و اعصار بر تدارک این عنایت کبر که از حوت مبارکه عادل ظاهر شد
 ابهتاً و النور و العز و الشان حضرت و علی الذین حکموا من جانبہ بالعدل انی نص
 و منعوا الظالمین من ظلمهم و اخذوهم اخذ عزیز مقتدر انتهر جناب حابر
 شهید از جمال قدم جل زکوه الاعظم باسم این الواح متعدد نازل شده از آثار جمال
 مبارک هم باینسان بود مسمی به عبد است از جمال مبارک را شنید که جمال مبارک بدو منی کرم
 بودند بعضی از آن آثار در اصفهان نزد اخوان ایشان بود یک صیحه هم از جناب
 شهید در اصفهان باقی بود بعضی از آن آثار هم نزد افغان جناب لاسید احمد
 است بعضی هم نزد جناب لاغلا محاین است بسیار کرم در وقت شهادت
 بر من ایشان بود که بالارد و خنجر باره باره شوره اندر همین قسم که بخون آلوده
 بود نزد جناب لاغلا محاین موجود است و بیکر جناب حابر میفرمودند اسبابها
 عنده خوب نگهداری کرده ام مش جمله فرمودند نیز بسیار از خط یا قوت در
 اصفهان دارم و با کذا از سایر خطوط از روی مجید و میر محمد و غیر هم واللام
 فر ۲۴

جناب استرگنده را بر ابراهیم بخارسم این اصفهان ابراهیم مرحوم را محمد صادق که جد ایشان
 جناب آقا محمد بیدار ابا و جد از نحول محققین و فضلا شهر خود بوده اند توصیفات
 کما لیه ایشان بین الامثال و الاقوال مشهور است جناب استرگنده از نواده ایشان است
 محل سکونت ایشان در محله باب القصر که بدرج که شک معروف است بعد از
 شهادت حضرت اعاقب از ظهور طلعت ابراهیم بسید مدرسه برده اند و مستعد
 نفیخ انور و طلوع شمس جمال ابراهیم بوده اند که آفاق دار السلام ان نور ساطع و کلمه
 مبارکه و اشرف الارض بنورها محقق و موعود اهل بیباختیاریان جناب ایشان
 بدون در بینه توقف بجهت استماع نداء صدیق بینا میزد چنانچه در بکس از الواج
 ایشان شامه این بیان نازل شده ایشان مدتی بحکمت مشغول بودند با خلق بطور
 مماشات سلوک می نمودند و بحسب ظاهر خلق ایراد بر ایشان نداشتند
 الی زمانیکه ابتداء جناب ملا کاظم و بعد از قتلید مدتی حسین سلطان اشهد و محبوب
 اشهد را بفتوا علمی و سعادت ذکیب و رقش شهید نمودند در آن فاجعه عظمی
 و اینی که بر از احباب و اعدا را انهم در کمون بعد ظاهر شد از معاندین و اشرا با نواع
 و اقسام اثار ظاهر شد و تا کنون از ابرار عی حد مرا بتم از جبر و استقامت و صفا
 و خلل شد آید و بلا مشهور بل صیقل ای مبارکه و وضع کل حمل حملها و سر الناس
 حکما نمودار شد در آن ایام از تغییر احوال و کرات طلال حال جناب استرگنده
 بر اهل فضل اشکار شد ظننها بعلم و کما انها بیقیس تبدیلی شد ابراهیم محله
 نزد علماء اجماع بنویسند و کل شهادت علم در آن وقت و فتوا قضا طلب

نمودند علما بعد از ظلم اینک ایشان منسوب بجناب فضیلت قاضی مرحوم آقا محمد
 بیداد در محنت این ذلت را نسبت بان خانواده روانداشتمند بهر نوع بود خلق را
 ساکت نمودند لکن مردم اینانرا آسوه نمیدادند و ندانیدند آن نزد خوف خیال نموده
 که سفر بمشهد حضرت رضا بنیارت روند شاید بایم و سلیم از شتر زخم اسان
 و دروغ افغان زبان آسوه شوند ایشان فوته بر سر بسته قفسه ایکی انداخته کمیوه فرد
 اعی پوشیده بهیئت زوار از دیار خارج شده عازم مشهد شدند در این زیارت نموده
 بحرم اصفهان از راه سنزوار مراجعت نمودند جناب حاج محمد کاظم که قبل از
 شهادت سلطان الشهدا بعد از سجین از اصفهان هجرت نموده بود در سنزوار شریف
 داشتند جناب حاج میرزا کاظم این خلق دست از جان کشا بر نغیدارند شما بهر ایم
 که در سنزوار بر بنید و مشغول کار شوید متعلقان شما هم خواهند آمد ایشان اطاعت
 نموده در این مشغول عمل بنجار میشوند از بیار خانم حاج محمد کاظم سایر مسلم
 بایشان رجوع مینمایند اسباب داخل فرام میآید کیفیت را نزد ولدانش جناب
 محمد حسین و محمد رفیع مینویسد ایشان هم فوراً مدو باز مراجعت میفرمایند تا ملک خود را
 پیروز شدند و اهل عیال را بر داشته سنزوار میآیند و در این مشغول کسب میشوند
 در سنزوار هم حضرات اشرا چند نوع اسباب از بیت و آذین برابر ابرار فرام
 میآوردند تا رضو آنرا که هجوم عام نمودند و هر یک از ارجاب بخت فرار نمودند
 و بعضی مخفی شدند تا آنکه انشی فتنه فرو نشاند جناب استاد محمد ابراهیم هم خورد
 خورد کارها را خوب ترتیب داده بعد از چند بعشق اهل آمدند محقر را اخذ نموده
 خانه بنا نمودند و متعلقان را بعشق اهل آوردند و فرزند بکرشان محمد حسین

در سبزووار بدارالقرار رحلت نمود جناب استاد در وصیت جبار مخصوص کارهای
 سنگین و ناز و کار و حیدر عمر خود بوده اند از آثار و صنایع ایشان از خانم سازی
 و کارهای سنگین و کار و صنعت کار ایشان در اصفهان و سبزووار باقی است چنان
 که بیستین ایشان قریب بهشتاد است با وجود کبر سن با حرارت و متفعل است نفع
 در فوار ایشان پیدا شده در اسفار بطریق الادکار و آینه از جمال اقدم جل اسم
 الاعظم الواح متعدد دارند از حضرت من اراده الله نیز الواح دارند سلیم جلیبش از
 محمد رضا یغما و کلمه الولد سترای همه کلمات ایشان را داراست در میان جوانان
 ممتاز است از نفوس نغمه او تیه است که بمعنا و نیت یکدیگر بناست تاسیس امور
 مفیده خیریه آنها و نذر و در شان بعشق ابد در ۱۳۱۲ اساطین در ۱۳۱۳ در ۱۳۱۴
 جناب حاج محمد حسین ابن مرحوم حاج محمد باقر ابن حاج ابوالحسن م اهل اصفهان بعد
 از شهادت جناب ملا کاظم م اهل طال خوینچه که از توابع اصفهان است از
 اصفهان از بیم جان هجرت نموده بسبزووار می آیند در اینجا مشغول کسب میشوند
 در عیش با اتفاق همو هاست خود جناب حاج محمد کاظم و حاج غیب الحسین لاجل
 حکمت بعزم مکه بیرون میروند و ابتدا بعکامشرف شده بقراری الجلال
 مشرف میشوند بعد از چند یوم با مرجمان مبارک بکته میروند چون اکراه از
 رفتن داشته اند از آن مراجعت بیفرمایند با فضل الله بطواف بیت الله فائز
 شده بعد از اتمام اعمال حج مراجعت بعکامینا میزند مدتی در ظل سدره منتظر
 ساکن و از ثمرات شجره طوبی مرزوق بعد از اجد میقات از آن رجوع از
 از مصدر حکم صادر راجع بسبزووار میشوند و مشغول عمل خود بوده اند از زمان

زبان بلوا و عوغا سینه و آرنج مگر عرض شده ایشان چند روز مخفی شده بعد
 بطور خفا از سبزوار فرار نموده بعشق ابره هجرت بینا بند و ۴ دفعه بعد از صبح
 جمال قدم جل اسم الاعظم بدمینه نوره عکا مشرف میشوند و بزبانت عتبه مقدس
 و روضه مطهره فائز میشوند و دفعه اولی از همایون شخص شجره طور بخار برایشان
 شده منصفی و مدحوش شده باز بهوش می آید لکن بعد از آن حالتش در
 کون و کابر شئونات جنون از ایشان ظاهر اما چه جنون که در حین انخالت کلمات
 از او صادر که عقلا متعجب از آن مراجعت می نمایند جناب حاج میرزا جعفر کوه اتش
 فشان از طور سبنا و جبر فاران مراجعت نمود نوعی مجذوب و مشتعل که
 که احدی را مجال مقال با او در آن حال نبود و در این مقام قاب قوسین او
 ادنی سخن می یافت و از مراتب دنی فتنه صحبت پیدا شد مگر عارض مرقوم
 نموده بارض اقدس ایستاد و فریاد فتنه حالت عجیب داشت انسان از گفتار
 و اطوارش متعجب میشد خود را رجعت مود کلیم میدانست مخصوص بهمدان لاجل
 دعوت قوم خود بنیاد اندیش رفت با نظر بر او کردش نوعی عاقبت بهندستان
 و عبیر و از اینجا بمصر و از مصر به یاری آید بشرف زیارت جمال مبارک
 من اراده الله مشرف شد چون در دفعه اولی از کاس کان مزاجها زنجیر
 با و نوسانیده بودند احداث حرارت نمود ایم دفعه لاجل اطفال دار حرارت
 از یدایر عنایت صبا کاسگان مزاجها کافورا آستانه حار نشی بیرون
 تذبذب شده بدمینه عشاق راجح و بکاسان اطوار و حالات لافرا موش
 نمود تبارک الذر بهرینه ملکوت کل شیئی یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز
 الصمد از جمال قدم الواح معتقد دار بعضی از آنها باطل است خاصه تنهیب

یا از کلیم
 کشیده

علم

آر جمال قدم جل شانه الواح یا نوحی رس نازل از اجاب اریته در سبزواری نور صحنه اله
 جناب آقا محمد فائز نبیل ^{الکبیر} علیه بها الله و رحمته و الطافه شهر و نجیب فاضل
 وصف فضایل و کمالات ایشان از تحسیر و فقر بر ایم فقیر خارج است الواح حکیم از
 جمال قدم جل اسم الاعظم باسم ایشان نازل شده بر رفعت مرتبه و علو مقامشان
 کبریت ناطق و من صدق من الله حدیثاً در عنوان بعضی از الواح با سماء عالم
 محتاط نه با اسم الاعظم و یا الف الاخر و یا سماء اخر ^{مفخر} ند حق فیض مصاحبت و
 بحالت در خدمت بطور کامل دریافت در حضور و غیر از قبضات اطوار و رفتار و رفتار
 ایشان مستفیض و مستفید شده ام جلالت قدر و علو منزلتشان بین الاعداد و الاستقا کاشف
 فوسط السماء ظاهر در جمیع فنون و شئون علم و حکمت و عرفان بین الاقران ممتاز
 در بدایت شباب بعد از تحصیل مقدمات علم و آداب در شهر مقدس تحصیل علم حکمت ^{اندر} فروع
 لاجل تکمیل سب و از نرس جناب حاج ملا آقا داد لاده چند سنه در مقام علم حکمت بغایت فصاحت
 رسیده بمقامیکه جناب حکیم بفرمایند که من بعد بایر من از شما اقتباس انوار فضا بد نمایم
 بعد از آن بکر بار معلا و نجف اشرف شرف شده مدتی نزد جناب حاج شیخ ^{میرزا} در شهر
 اعی الله مقامه تحصیل معنی بد جناب شیخ بدون اظهار جناب فاضل بطیب خاطر
 مایشان اجازه اجتهاد میدهند و ما کذا بعضی از علمای دیگر بعد از تکمیل علوم بنیجه ان
 که عرفان معلوم است فائز می شوند براه نائز بعضی از اجاب و جناب ملا ابوتراب
 سید باب الارباب شایسته بوده بحضرت اعی اقبال معنی بند ابام بین الظهورین
 بعد از صعود حضرت اعی و قدار طلوع طلعت ابهر و منظر ظهور منصفه اله
 بوده اند و از شهد آ بیان بکمان ^{مفخر} جناب نبیل و بیان و غیر هم مدعی این مقام
 شدند و بانگ زلف خاموش و نادام شدند زیرا که ^{مفخر} حال که بغیر حق بر حق
 مستقر کرد این بود که حضرت اعی فرمود که در کس مدعی این ^{مفخر} عرض ننمایند زیرا که

بان

مقام

که بحال است خیر از خودی بر این عیسی منکر کرد چنانچه نتوانستند جناب را بیرون برآوردند
 شهید فرمودند بعد از فظیح که بنده به نفس باشند بقول مدعیان این مقام شدند جناب فاضل
 فرمودند در آن ایام از نبیره اعظم خطبوت اجباب لاند و ایشان در مقام مذکور
 شده اجباب را بخود دعوت نموده بودند مثل اینکه خطاب بمن این بود از محتج
 سوطی سخن کن ترک بر آئین در پیشگاه کسی خطاب به آن ابوسرایب اشتهاردی
 اسیر خاک تنگ ابوسرایب ان بنای لاکه دیدن شد خطاب
 خطاب بحال مبارک عرض نموده بود از بهایت بر بهار حق در لیل
 خیز و جان اندر ره گامین بسیار از قبیل این بیانات مرقوم نموده بود دیگر غافل
 از اینکه بجز شکر و سپاسهاست خوبان را بخیر نمونان در دم از سلیمان
 تا اینکه بعد از سنه شش جمال مبین کشف حجاب و رفع نقاب نمود خضوت له الاعناق
 و شغف الاصوات دست از آستین برد آمد که پاره کرد چندین هزار خرقه
 پر هیز کار را همین جناب نبیره مغرور محاسن خود را قطع نموده در برابر جمال
 قدم را جا رو بگردد و با انگشت چشم آب پاشد نموده و بعد از صعود تا به مفارقت
 نیاورده خود را در بجز انداخته فنا نمود و بجای بقا فرستاد و در ظل شمس بقا بقا
 فائز شد ملک کاشی در مدینه منوره علی بن موسی خراسانی جناب فاضل فرمودند بعد از آن
 با مریم جمال ایمان آورد پس از فحصر عدم و وصول بمقام معلوم
 عنم وطن خود پیش نموده بقاین آمده ابواسراوده والفت کشورم
 و علمی و فضلا قاین آمدند مستغنی ثر و زبروز اباب در پایسته بیند
 علماء قاین در گناه خود را بر وفق و کمر دیدند در خیال فسر
 افتادند مخصوص سید ابوطالب که در آن ایام صاحب ریاست بود

بنابر مخالفت کد است سایر علما با و تا سرشوده در بلاد و درینا و سر زمینا بلندی نمودند
 بطهران بجزو سلطان غرض شد که این شخص محسوب دین است و با دم بنیان معین
 صوفیان را ظهیر است و با بیان را معین منطلق القیام سلیمان دارد و سحر بیان و
 نبیان آفت دوران است و فتنه آفرینان در احوال ما را باید کوشید و الا
 چشم از ملت و دولت پوشید عاقبت از طهران حکم با حضاسم نمودند با
 و فورا مور بطهران رفتیم محله از برایم تعیین نمودند و بهما ل احترام ملوک
 می نمودند اکثر افتاد و ارکان دولت آمدند می نمودند فهمیم بمقتضای فهم و اوراک و فوق
 در یک بیاسر بیکدم چند مجلس مدعیان حاضر شد ایراد و انتقادات را از خود نمودند
 بحول الله ایشان با بقوه تقریر و بیان مضمحل و نابوه نمودم عاقبت خائب و خاکر
 بمقام خود راجع شدند و مرا با احترام و اکرام معذرت خواسته مرخص نمودند
 را کن ملا حفظ نمودم یا باید از دین گذشت و با رقیبا مقاومت نمود و ریاست
 ملوک را بر قدر نمود یا باید از دنیا گذشت و صیانت دین نمود لذا از جهان
 ما فیها چشم پوشیده و سبیل رفاه است بودیاشدم حوست بد نیاید آخرت نتوان داد
 صحبت یوسف به از دراهم معدود هم اوقات در برابر بتیله امر مالک ایجاد
 سائر شدم خلاصه در او اخیار ایام فرستادم مع اخور زاده جناب
 شیخ محمد علی وارد عشق به شدند قلیل مدت در عشق ابره توقف نمود بعد
 بیخی را شریف بردند در سرا خواجه کلان در منزل جناب افغان حاجر
 میرزا محمودی منزل نمودند قبل از رسیدن خبر صومعه جمال قدم جل ذکره الاعظم

کسالت بزرگ بود چون حادثه بیوه غمگینان اینکمه باین روز در
وفات میبایستند نداشتند اندر ابو القاسم مذکور نمود که جناب حاج میرزا
محمود جانتی صرف نمودن قضا حاضر شد جناب فاضل در اطاق دبیر شریف
داشتند بالاسرایان آمده احوال پرس نمودند ایشان بقاعده جواب
دادند رفیق مشغول طعام خوردن شدیم بعد از آن سیر بالین فاضل اعدم
کیمان اینکمه خواب رفته اند دست ملاحظه نمودم دیدم مرغ روحش
از قفس تنگ پرواز نموده بیوستان قدسی معنوی مشتاقانه به آسمان تیر
شدیم و آرزوی این قسم مردخ نمودیم مقارن این حال خیر صحو
جمال قدم رسید در بیرون دروازه محترم استیاج نموده ایشان زاد فن
نموده اند و شرافت بجزا از آن مدفن شریف محقق شد از قلم مبارک
حضرت منزه الهه زیارتی برابر ایشان نازل عنایت بی منت
در باره ایشان میفرمایند بامر حضرت عبدالبهائم رساله جمعی از اصحاب
از عشق ابرو زیارت شریف جناب فاضل بیرون آمدن حین فاذا هم سه مرتبه
مخصوصی زیارت ایشان رفته ام وفات ایشان در ۱۳۹۰ هجری قمری علیه
ایم بخشید در ذکر جناب فاضل علیه بهاء الله عرض شد و اگر وقایع بزرگ از وستان
مفصلتر نگردد شود باید از بزرگ بزرگ کتاب مرقوم شود امورات محدثه این جور
اعظم عجیب است از انواع بلا یا و زاریا و مصائب و نوائب که او بدو امر
الیه این بر اصحاب وارد شده با انواع واقعات از سفک و مآذ و حرق اجساد
سیر در بلاد هجره از نفوس محترم که از او طمان بجزت نمودند در خان ما

مدخل خان

وسوگردان اطراف جهان پراکنده اند و آنرا راحت ندیده اند و چقدر از جوانان
 نزر سیده و اطفالی که در خون خو غوطه ور شدند تا من از خواص صفت من دانستم
 و ما من هوا، الا علت رفتنم اینجاست که صد انگلی سوار سیده که ز بیم صحرای کدشت
 نیش خار نیت کز خون شهیدان رنگ نیت نموده ۱۴۱۲

جناب آبوالقاسم ابن محمد مرحوم محمد نقی در جناب افغان حاج میرزا محمد نقی
 ایشان را ارجمند نویسنده و ثبت ضبط و نیز حساب بنابر جناب حاج میرزا محمود از بزرگ
 روانه نمودند بعضی اهل آمده عازم بخارا شدند بسیار صاحب هوش و ذکاوت
 بودند جمیع امورات تجارت جناب افغان و امورات متعلقه بایشان را رسیدند نمود
 بعد از تشریف بردن افغان بیزد جمیع رفق فنقی امورات در دست ایشان بود
 عاقبت بمرض سل مبتلا شد مدت سه سال باین مرض مبتلا بود در ۱۳۱۳
 از این عالم فانی بدرجاودانی شتافت عکسش نزد فانی موجود است
 از جمال قدم و اسم اعظم حضرت عبدالله الواح دارد در بخارا شریفش
 مدفون است والده اش در رحین و فاقش در نزدش حاضر بود در وقت صعود
 واقع شده بود که داغ فراغش بر والده اش مؤثر نبود والده اش حقیر ذکر نمود
 که من در رحین اختضارش حاضر بودم و ابلاغ امری که مدل یرسوت باشد معلوم
 معلوم نبود بر بستر نایب نموده برخاسته بکمال بیاشانتی و سوء مزاج نشست و
 بهم گفت زود استول حاضر شد که جمال مبارک شریف مرا آورند فوراً استول
 حاضر نمودم و منجمله که این چه حالت است دقیقه نگذشت برخاسته تعظیم
 نمود و نشست بر بستر نایب نمود و جان را بجانان تسلیم کرد و علیه بها آتیه

و شامه و رحمة و الشافعه در حجاب مرقون است و آله اش بعد از فوت فرزند
 بعشق ابراهیم آمده مدت در سنه بعد از فوت فرزند از بندرهای یافته بجایم آزار شایسته
 در مقبره ما جرییم رخ اهل بها مد فون است علیها بهاء الله و شانه و غفرانیه ^{۱۳۱}
 جناب ملا علی نجفی ساکن شهر از سابقین احباب و کلمتین اصحاب خراسان از علما
 فاضل و فضل ارکان در رحمة اوقات منزلت آن محل ایاب و ذهاب احباب یوم
 نفوس سینه را تبلیغ نموده اند و هم وقت سبب اشغال احباب شده اند و در آن سال
 علی ابن مود الرضا خدمت و منصب دستور داشته اند بعد از انبال نامرغنه اشغال ایشان را
 از خدمت معزول و دستور را موقوف یعنی بند صدقات و سلطانات شدیده بحسب الله
 از اسازل و اشرار برایشان وارد شده جمیع اشغال نفوسه مخصوصه شده بل بر حبش افزوده
 عاقبت از بیم و ضعف قوا مقابله با اعدا نتوانسته بجزت بعشق ابراهیم نموده ^{۱۳۲}
 زانچه ^{۱۳۳} وارد عشق ابراهیم در منزل ایشان جناب ابراهیم حسین ساکن
 شدند جناب ابراهیم حسین آن ایام در نظر مشغول بقصد رسیدن و اهل بیت
 ایشان در عشق ابراهیم جناب ملا علی هم مدتی در عشق ابراهیم شریف را شنید و بعد
 با اتفاق عیال فرزند بیشتر قند شریف بردند و چند روز آن دیار بسر بردند
 و هم از آن دیار بدار القرار رحلت فرمودند ^{۱۳۴} مدفن شریف
 آن مؤمن بزرگ وارد در نظر قند از جمال قدم و حضرت غصن الله الاعظم
 الواع دارند لوح امر که از لوح عظیمه خیمه امت مخاطب بجناب ایشان است
 در این مقام آن لوح مبارکی مرقوم میشود لتفرح به القلوب و تقر به الابصار
 الا قدس الاعظم الایم
 هذا لوح الامر قد نزل من لدن مالک القدر ليقرب الناس الى المنظر الاکبر

ههنا المقام الاظهر الذي يطوف وحوله ملائكة مقربون قل قد فضت الساعة وسقطت
النجوم وانشق القران انتم تفقهون وناور المناد بين الارض والسماء ان الملك لله المقدر

المهيمن القيوم بشهد كل الذرات لمنزل الايات ولكن الناس اكثرهم لا يشهدون
قد غلبت عليهم شقوتهم ومنعتهم شقوتهم وهم اليوم فلهيما الضلال بهرعون
اذا قبتهم امارا ينتم عظمتهم الله واقدره يقولون راينا وخصينا الا انهم لا يطعمون
قد ظهر في هذا الظهور ما لا يظهر في ازل الازال ومن المشركين من رآ وقال هذا ساحر قد
انزع عن الله الا انهم قوم مدحضون ان يا قلم المقدم واذا كبر اللام ما ظهر في العراق
اذ جاء رسول من معشر العلماء وحضر لقاء الوجه وسئل من العلم اجنانه بعلم من لدنا ان
ربك بعو العلم الغيوب قال شهد عندك من العلم ما لا احاطها احد انهار كيف
مقام الذي ينسبون الناس اليك فاتمنا بما بهج عن الايمان بيمينه من على الارض
كلها كذلك قد الامر في محضرك العزير الودود فانظر ما فرائر اذا انصحت فلما
انفق قال آنت بالله العزيز المحمود اذ هب الالقوم قد فاسلوا ما شئتم انتم لهو المقدر
على ما يشاء لا يعجز طامان وما يكون قد يا معشر العلماء اجتمعتوا على امر ثم اسئلوا ربكم
الرحمن ان اظهر لكم سلطان من عنده آمنوا ولا تكونن من الذين يكفون قال
الآن طلع فجر العرفان ونمت حجة الرحمن قال ورجع الالقوم يا من لدن الله العزيز
المحبوب قضت ايام معدودات وارجع اليها ان ارسى رسولا آخر اخبرنا بان
القوم اعرضوا صرا ارادوا وهم قوم صاغفون كذلك فخر الامم في العراق الى
شاهد على ما اقول وانت في هذا الامر الا قطار وما استغف احد كذلك قضينا ان
انتم تعلمون مع من سئل الايات في القرون الخالصة اذا اظهر فاله كفر بالله
ولكن الناس اكثرهم فانلون ان الذين نوت ابصارهم بنور العرفان يجردون
ففي رحمتهم ويقبلون اليه الا انهم هم المخلصون انك انت يا ايها المقبل

لا اله الا الله ان اسبح ما يوحى اليك من سيبها العظمة والافتدرا ان لا اله الا انا الموهبين
 القويم قد خلقت المكنات لنفسي وذرنت الكائنات لامر انا المقدر على ما شاء
 بقول كين فيكون لا تخزن مع شئ قم على نصره مولاك منقطعاً عن العالمين قد قدر
 لك مقابلة لوح حفيظ كمن نار الله لما سواه تشتعل حلك ائدة الخلق كذلك امرت
 قدس عزيز حكيم قل ايرب انا الذي رخصت برضاك وفاقدرت الا وهك
 وافقت مراد في عاردي اسلك باسرك الاعظم الذي به تمويج بحر القدم
 بان تكتب ما كتبه لاهل البهائم الذي يخ اسقوا عن الفلك الحرآد ويسيدون على فلزم
 الكبرياء انك انت مالك الاسماء و فاطر الارض والسماء لا اله الا انت العليم الحكيم
 مراتب منزله مسطوره در لوح مذکور مهذاقش در وجود جناب مرحوم مغفور عليه بها الله
 ظاهر و مشهور بود با وجود کثرت سن که از حق قدر متجاوز بود منجرب و مشتعل بود از قلم مبارک
 حضرت عبدالبهار و حرم لوحه الفدائز بار تراز برار جناب مهاجر مذکور نازل شده نهایت
 مرحمت و عنایت در حقیقی فرموده اند نهایتاً که و نهایتاً و دیگر از مصیبت جانسوز
 رینکم چند بعد از رحلت ان مرحوم جناب امیرزاده الله از خراسان بعزم زیارت تربت
 پدر و ملاقات برادر جناب امیرزادین بعضی اهل آمده چند بوم با جمیع اصحاب ملاقات نموده
 عازم بنفقند شد چند اخوان امیرزادین این نرا جهت امداد کارها ^{خوف} منقول نمود و در
 دزندان نیز رفته کار فراهم نمود جناب امیرزاده الله از نرقند سوز
 بنزد اخوان امیرزادین برود در وقت مراجعت در راه سکه حدید در نزدیکی
 آستانیه نجین از اطاق ماشین استنطاق هوا بیرون آمده شوخ در کجی
 ایشان بوجه ایشان را بغتتاً اندازد در میان هو چرخ ماشین و بعد
 از سر آستانیه مراجعت نموده بیاید و بیت منات وجه که با ایشان
 بوجه بر میآرد و برود بعد از نیم ساعت ماشینکه از طرف مرو بعضی اباد

مراده بیند در وسط راه شخص خوابیده سوخت میزند بیند حرکت نمود
 ماشینی را نگاه میدارند باین آنگاه خطه نما بیند ضربت شدید بر سر ایشان او وارد
 آمده مثل اینکه میل آهنی سخت به پیشانی او زده اند که بقدریک در شو فرو رفته
 لکن کسی آن کابل سارق را ندیده بطور قریبتر و فها حکم کرده اند تیغ ناپیدا
 و قائل ناپدید گشته در خون دست و پا میزند از حقیقت هیچ کسی آنگاه نشد
 هر کسی حرفی نمیزند هنوز مقرر در زمین او باقی بود بعد از چند دقیقه نفس
 مقطوع و پوختن بعاقد بقاصح و میفاید و از اینکه ذکر نموده اند که اول
 بقصد از ماشینی انداخته باین دلیل است که عرض میشود از افتادن در وسط
 راه آهن و از آن ضربت بر پیشانی که معلوم بود ضرب زده اند و خاله نمودن
 اسباب جیب و بردن وجه بار مدفن ایشان در نزد پدر و در جلین
 نجین است این قضیه در سال ۱۳۰۱ واقع شده اند قلم مبارک حضرت
 عبد البهادر زیارت با اسم جناب ایشان و ابویان علیهما السلام نازل
 شده بر من زیارت در این خانه فکر بر ایا و مصائب آن مظلوم مرقوم ^{ببیند} ^{ملا}
 در غنچه بیرون دروازه نجین زیارت من صعد الاله جناب ملا محمدتاج علیه السلام ^ع ^{۳۹}

هو الله
 عليك الثناء عليك البهجة و عليك التحية من الجمال الابهي
 التجد بانك صدقت بايات الله و توجهت الى جمال الله
 و نذكرت بذكر الله و تثبتت بميثاق الله و تحببت و تجللت
 و صبرت على كل بلاء في سبيل الله و ما اخذت لومة الا في
 محبت الله و ناديت باسم الله و آويت الى كنف مغفرت الله

وسحيت وهديت بروحك وواتك ونفسك وجسدك
 وظاهر ك وباطنك في خدمت امر الله واستخرت
 عن الاوطان مظلوما مقهورا معذورا وحسبت هذا من
 اعظم مواهب الله قال الله الحق ان القلوب تحبك والصدور
 منشحة بذكرك والنفوس مهتزة بالثناء عليك رحم الله
 امرئ فرار من مسك وابد الله من جلك ترحل في جوار من قد اك
 وتذل وخضع وخضع عندك الله ربك ورب آباءك الاولين
 ته سبيل الاخيرة لاشيخ نور الله ابنه اذ اعني جنتا في عليهما بهاء الله ابراهيم
 هو الابهر

والله اعلم
 والارض روضت منه والحضرة انشاءت منه

النفحة القدرية والعبقة الانسية من ايكلة الثنا والروضة
 المباركة ايضا مطاف اهل البها مرت عليك وعظمت
 رسك الظاهر وترا بك العاطر ايها المقبل على الله
 والمنجد من بحال الله والمستشرق من انوار الله والمستفيض
 من ملكوت الله والمستنهل في سبيل الله والمقتل في محبة الله
 عليك بهاء الله عليك ثناء الله عليك رحمة الله عليك
 فضل الله طوبى لقلب انبثقت منه ورحم تو المدت منه
 ولبيت سكنت فيه والارض اضطجعت فيها ولمر قد وفنت فيه

عطر الله مشام المتصدين بواحد تراياك المحتبر احي الله
 بنفحاته انقطعت قلب كل مؤمن موقن من نور سقى الله
 رسلك بغيث مبارك منهم من سحاب ملكوته الابهي
 طوله لمن زار قبرك المتصدين جسدك المطهر ع

زبارت جناب فاضل هم در این مقام مرقوم بشود چه که ایسم و جوار مبارک
 در جوار پاکیزه کنور آهرا اند که در این آرا قسری بر هم فرستاد
 و ترکستان مدفونند در شرف بنیاد سرو چمن عشق ابرو و سایر بلاد
 سرتاسر دولت جاوران سنگر نیست کز خون دل و دیده بران زنگر نیست
 در هیچ مکان و هیچ فرسنگ نیست کز دست غمش نشسته دل ننگر نیست
 صورت مناجات و زیارت نبی است علیه بهاء الله الا قدس الا نور

هو الا بهی
 الهی تسع زینتاری و صریح فوادی و حسنین روح و انبیا
 قلبی و تاقی و تلهفی و صیج احتیانی و تری اجیب فیصلی من
 شدۀ حسرتی و توجع و تقیحی و احزانی و شدۀ بدای و عظیم
 اشجائی و تعلم ذلی و همکنتی و افتقاری و اضطرابی و اضطراری
 و قلة نصرتی و کثرة کربتی و شدۀ غمّتی و حرقة لوعتی و
 حرارة غلّتی هل من مجیر الا انت و هل من ظمیر الا انت و
 هل من نصیر الا انت و هل من سمیر الا انت لا و حضرت
 عنک انت سلوتی و غرابتی و راحتتی فی شفاؤی و برکتی و
 شفاؤی و عزّتی و غنائی و موسی فی وحدتی و انبیبی فی وحشتی
 و مناجی للناجی فی جنح الظلام فی اللیالی حین تعجّری فی اسحاری
 و قسرتی فی اسرارمی و تنبائی فی غشواتی و ابتهاالی فی عداواتی

ألهي ألهي قد أنصرت صبري واضطرب قلبي وتفتت كبدني واحترقت
 أحشائي واندق عظمي وذاب لحمي في مصيبتك الكبري ورزيتك
 العظمي فتدراشت أعضائي وتفصلت أركانني من أحزاني واشجاني
 التي أحرقتني في هذه الفاترة القاصده والفاجرة القاصده وما
 مؤرت أيام الأسمعت صوت الناعي يعني النجم الدرري الأبحر
 نبيلك الأكبر فسالت بمصيبة العيون وصعدت الرقيات و
 ازداد الشك واشتد الحزن واسرفع خيب البكا وضحج الأصفيا
 فانك يا الهني خلقته من جوهر حبك وانشأته من عنبر الولد
 في جراك والشفق في والكم وسر بية بايادمي وحمك وشملته
 بلحظات احسين حرمانك حتى نال سر شده وبلغ اشده فاوردته
 على مناهل العلوم وشرايح الفنون العالياه والالية الذائعه
 الشائعه في آفاق ممالكك بين ضبادك حتى اقرته كل عالم
 بقدم سراخ في كل فن لجودك ومنك واحترف له كل فاضل
 ببراعته فائقه فيكل علم الهني وسياضي فظراً واستدلالاً و
 اشواتاً بفضلك وعظمتك ولكن تلك المنابع والمصالح ما كانت
 تقفحه يا الهني وترومي ظمأ قلبه وخليل فؤاده بل كان ملتها
 انصارات معرفتك وظماناً لبحر عو فانك وعطشناً لتسبيل علمك
 حتى وفقتك على الحضور بين يديك والوفور بساحة قد سكنا

والتشرف بلقائك وجف بقبه لغيات وحياتك واحده رحيق بيانك
 وانعشه نسا تمس يا ض احد يتك فاهتزت كينونته من نعيم عطاك
 وتخطو مشامه من شميم عرار نجدك وتام عن نشر اياتك واقامه بربانك
 واشهار سلطانك واعلاء كلمتك واثبات جنتك بين عبادك ففضوح
 من رياض قلبه طيب حبك وعرفانك وانشر نقاح حبه وهديامه بين
 اشوار خلقك وطناة عبادك وتاموا عليه بظلم مبهين وجور عظيم
 لان اخرجوه من وطنه ~~فلا~~ في سبيالك واما في محبتك واسير
 في مملكتك مكشوف الرأس حافي الاقدام فقيرا فقيرا مظلوما مبعوضا
 بين جهراء خلقك ومضت ايامه كلها ليالي بكر بته وغربته وسنة
 بدائه وعظيم ابتلائه في سبي حبك وهو مع كل ذلك مستبشره بنفحاتك
 وسرورك بعناياتك وفرح في ايامك ومنشرح بفضلك وعنايتك
 واحتمل كل مصيبة في امره حتى وقعت واقعة العظمى الفاجعة
 الراحنة الكبرى ونزلت الارض من نزالها ووضعت كل قوات حمل
 حملها وصعد النير الاعظم الالافق الالاع والارواح الاسنى نادى
 بلسانه الاخفى ادركنى يا ربى الالبعى والمحقنى بجوار رحمتك
 الكبرى واجباب النداء منجد يا راجعا الى مقعد الصدق في ظل
 سيرة رحمتك الممد وذى الاصفياء من احبابك الاتقيا الى
 رب اسكنه في كهف عنايتك وادخله في جنة احديتك و
 انرفه نعمة لقايتك ببقاء وحواليتك ودوام صدائيتك انك
 انت القائل الوهم الوحيتم

وَأَذِيبُكَ أَنْ تَزُورَ تِلْكَ الرَّوْحَةَ الْغَنَاءَ
الطَّيِّبَةَ الْإِرْجَاءَ الْمُتَضَمِّنَةَ جَسَدًا أَحْتَمِلُ الشَّدَائِدَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَقْبَلْ عَلَيْهَا وَقَلْ

خَلَقَكَ بِضَاءِ اللَّهِ وَانْوَارِهِ وَالْفِي عَلَيْكَ ذِيْلُ رِوَالِهِ وَطَيْبٌ رَمِيكَ
بِصَيْبِ رَحْمَتِهِ وَاسْلُورِهِ وَارِجِ رَوْحِكَ فِي ظِلِّ سُدْرَةِ قُرْآنِهِ وَانِّيَّةِ
وَإِقَاضِ عَلَيْكَ غَمَامِ صَمَدِ انِّيَّةِ وَادَّرْ عَلَيْكَ ثَمَرِي رَحْمَانِيَّةِ
إِيْتِنَا الْكَلِيْنُونَ الْمُنْجِدِيَّةِ إِلَى جِوَارِ رَحْمَتِهِ وَالْحَقِيْقَةُ الْمُسْتَقْبِضَةُ مِنْ
فِيوضَاتِ شَمْسِ حَقِيْقَةِ اشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَأَقْرَبُ
بِوَحْدَانِيَّتِهِ وَشَرِبْتُ كَأْسَ الْعَرَفَانِ مِنْ يَدِ سَاقِي عُنَايَتِهِ
وَسَلَكْتُ فِي صِرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ بِاسْمِهِ الْكَلِيمِ وَوَعَدْتُ أَهْلَ الْوَفَاقِ
بِظُهُورِ نَيْرِ الْإِفَاقِ مِنْ مَطْلَعِ الْإِشْرَاقِ وَثَبْتُ عَلَى حِمَّةِ ثَبُوتًا
يَتَرَعَّرُ مِنْهُ رِوَالُ السَّيْحِ الْجِبَالِ وَخَدِمْتُ مَوْلَاكَ فِي أَوْلَاكَ وَأَخْرَاكَ
وَاحْتَمَلْتُ الْمَصَائِبَ وَابْتَلَيْتُ بِأَشَدِّ النَّوَابِغِ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ وَرَبِّ
إِهَانِكَ الْوَالِيْنَ لِأَضْيَانِ تَوَارِيحِ جَسَدِكَ تَحْتَ الشَّرِيْفِ فِرْوَاحِكَ بِالْإِفَاقِ الْإِعْلَى
وَالْمَلَكُوتِ الْإِبْهِي طِيْلِكَ فِي هَذَا الْمُنْعَةِ الْكَبْرِيَا وَالْمَوْجِبَةِ الْعَظْمَى فَاذْكَ
أَوَّلُ مَنْ أَجَابَ دَاعِيَ الصَّوَابِ بَعْدَ غُرُوبِ شَمْسِ الْعُدْمِ رَبِّ
السَّمَوَاتِ الْعُلَى مِنَ الْإِفَاقِ الْإِدْنِيِّ وَيَلْعُوْحُ وَيَضِيْ بِجَمَالِهِ مِنْ

من الراق الا على ملكوته الوضيع وجبوا له المبيع بشرى لك
 في اللقاه و ههنا لك كاس المطامير به ساقى البقاء يا من استغفر في
 في بحر الغنى و سكن في جوار رحمة برية الكبري الرقيق الاستغنى
 اسئل الله ان يبدى احبائه على هذه المقامات السامية العليا التي يتلذذ
 الوجوه فيها بانوار الله في ملكوت الاسماء و انه بحبيب الدنيا
 و سميع لمن ناجاه متوسلا بكوامه احبائه و بركة اصفياه الذين
 احتملوا الشدائد العظمى في سبيل الله رب الاخرة و الاولى

جناب اميرك
 و جناب مشر محمد قلا
 من اهل اروميه

در عشق ابر و در عشق در جگر اهل الخمر داخل شدند و با مالک ایچر عالم
 کردیدند این هی نفس بارک دست اخوت بیکدیگر داده و بطور محبت و مؤ
 با هم سلوک بنمودند مقام محبت و صفا و الفت و وفای بر اهل و لا تعلیم نمودند
 در هیچ احوال مانند هم نماندند در یک پیرنخ و اجساد و یک بدنه با هم بودند چندان
 مشغول کعب و کانداز بودند عاقبت از ان کار بیزار شده انکار نمودند سفر بجهنم
 زیارت مدینه منوره عکا و مشرف بلقاء خالق اسما از عشق ابر حرکت چند
 یوم قبل از ورودشان صحیح جمال قدم جل اسم الا عظم واقع شده این
 دلخون و مخزون وارد عکا میشوند زیارت روضه مظهره و نقاش مبارک
 حضرت عبد البها مشرف میشوند ثنات شجره طوند را از غصن مشعب
 از اصل قدیم اخذ میکنند و نجیبات شمس جمال را در افق ابهر ملک عظمه میمانند

پروانه وار

مخطوط محفوظ و در آن بعد از بیست و یک روز بعد از مراجعت به طهران جناب شهید
 محمد قلی در زمان شهادت جناب حاج محمد رضا در حین هجوم اعداء
 پروا بر سران جسد مطهر حافظ شد نعم بیفنا در داده ۲۰ و ۲۱ شعب الحج
 محبت الهه میگردید و میگرفت و آن جسد پاره پاره بدوش حمل نموده بکاروانسرا
 آورد در این خصوص مورد غایت رب الارباب شده لوحی با شمش نازل
 در خدمات اجاب نامم وقت حاضر بود مخصوص محاورت فقرات و ضعیف
 بسیار صاحب غیرت و تعصب در دین و ناموس بود عاقبت جهت عمل
 ناشایسته از یک اجاب دیده و محمل آنرا نتوانست قدر از سمات گرفته بفرستد
 رفته در آنجا بیدار نموده چنانچه اخوان زاده نصرانی در سر قبر استاق مشغول بنام
 بود مذکور نمودیم دیدیم محمد قلی بر سر قبر استاق حاضر شد و از نزدیکان
 رفت در سر قبر استاق نیکه در ایام و با آن اعداء را در آنجا دفن نمودند ما هم
 مشغول کار بودیم عصری که از کار فارغ شدیم دیدیم این شخص مراجعت نکرد
 عقب او رفتم تا نجاشی مطلق شوم دیدم بر روی خاک افتاده فریاد فغان
 مینماید و آنست که سم خورده است فوراً رفتم فایطون حاضر کرده او را بغایطون
 سوار نموده خود را فایطون با او فرستادم او را یکسره بنزله اعظم آوردیم اجاب جمع شده
 از برای فریاد که ساخر کرده که او را خداوانی پیران بر سر او سوار نمودند
 که نموده جواب نمیدهد حقیر فریاد آنروز را رفتم در انعام که او را آورده بودند
 ملاحظه کردم قدر غمگین بود در میان خودی با کوچک مثل نمک در آنهاست و بعضی
 ازان خود را در اطراف ریخته بودند مقال جمع نموده آوردیم و یکسره در خارج

وادم

با و نشان فرموده سلیمان است بقدر بیک کند معنی کامل است لکن چون زبده
 میل کرده هنوز در معدو حل نشده غش کرده خلاصه در یوم بعد از اثر آن سم
 شهد بقا حید و از این دار فنا میدهد ۱۳۱۳ در مقبره بهائیان مدفون
 است و جناب رفیق شفیق مشهری از مفارقتش محزون غریب وار
 در گوشه و کنار میگردیدم وقت در اموات خیریه اعداد میخواندم سماوار
 بزرگ که در زمین اعظم است ایشان وقف نموده اند بعد از رحلت
 انحر حوم مبلغ یکصد هفتاد منات و وجه از یک طلب داشتند جناب مشهدک
 فرمودند انوجه را بهو حواله یعنی نیم گرفته خرج دیوار اطراف قبرستان
 نمایند و حواله فرمودند حقیق معادل همان وجه علاج نمودم انوجه را از آن
 شخص نمودم میگیرم جناب مشهری از اهل کمال و معرفت است در چین
 عرفان چون هزار دشتان از مقامات زریوم و عراق و حجاز نغمه و سرائی نغمه پیچ
 آواز دارد و در کلش راز پر واز دارد حالتش معهود باد و عاقبتش شعوه
 جناب حاجر حیدر ابریم مرحوم لا اله الا الله میخانه المتخلص بکلیش از مومنین
 بحضرت اعلی بودند و چون در ایام شد ائید و ز حالیف ز من اول بعهد ایمان
 خود را مسور و مکتوم بینوده اند حشر بر اولاد و برادر چنانچه پدر و فرزند
 هر دو از اهل ایمان بعهد اند و از خود را از بلد بگر خفراشته اند تولد جناب
 حاجر خلیب علیه بهاء الله الملك العزیز الجبیر در ۱۳۱۳ بوده و تولد روحان
 ایشان در ۱۳۱۳ در سن ۳۲ سالگی تصدیق با مریدم جمال قدم بیناید
 بعد از اشا میدنم حقیق مختوم و وصول بمقام معلوم حالتش ذکر کون

و سونات چمن از او ظاهر بزبان حال با طاعت بیست سال میگوید عمر نبود
 آنچه فارغ از نوشتنم با قرصی ایستاده ام بغرامت لاجل حکمت کسوت فقر
 پوشیده و شغل طبابت را زاد سفر قرار داده با قطار بلاد و دیار گرویش منحصر
 نفوس مستعد را بدریاق اعظم ملاوانموه معرفت سلطان قدم آگاه کرد
 و در سن ۱۳۱۱ از ما خشک بگما سفر نموده و ببلقاء الله فائز شد ۱۹ بوم در آن ایام
 مبارک و شرف بهم و صبح و ما بفض لقا و فوز بنهار لاجل فائز بوم
 بعد از آن رجوع از راه دریا با سلا مبدل و انجی بدره بوزن و از انجا از
 خنک ببلد نوحه راجه شده ایضاً فی ۱۳۱۲ بارض مقصود شرف شده و بغور
 لقا فائز شده و چند در ظل شجره طوی و سدره منتر ساکن و ببلدات جنیه لطیفه
 بمیزروق و بعد مراجعت بوطن نومه و بقدر الوبح و القوه تحمل زحمات
 و منقبات فی سبیل الله نومه چون سلیمان جلیل ایشان لایع اکبر در عشق ایزد بود
 ایشان ام جسته ملاقات فرزند بعشق ایزد لاملند و ام در مدینه جنای
 رحل اقامت افکندند حکایت واقع او بده در میدان جناب حاج خلیل
 چنین بیان بنمایند بعد از جارت ان شخصی نادان بود شیر انداختن سلطان
 اسباب افتتان و امحنتی در جمع ممالک ایران از برار با بیان فایم
 لاملد جمله از تبریز بلیت نفر غلام بدر کرد که سیاه بشید نام که نحو شمر ایام
 بود بسیار آن آمدند و نیز نفر اجاب را اخذ نموده خانها ایشانرا تاراج
 نمودند و آتش زدند و ایشانرا با غل و زنجیر و کتفه بتبریز و از تبریز

و از تبریز بطهران برودند سوار جناب حاج احمد که از ایشان و هرگز نرفته
 از تبریز مرخصی نمودند اما من وقت را که بطهران برده الموضع میشود
 جناب حاج محمد تقی ابور جناب آقا رضا عبدالله فی جناب عباس اخور حاج محمد تقی
 مذکور عم جناب آرشا ابن الحاج محمد تقی مذکور لا کاظم اخور آقا رضا که
 بعد از شش حبس در انبیا طهران مرخصی شده بمیدان لاعد جناب حاج محمد تقی
 جناب آحیی و ملا خلیف بران عبدالرحیم آحیی و آحیی
 سوار جناب لا کاظم که مراجعت نمودن شش نفر دیگر بکریج الی پنج سنه
 از صدقه آحیی قوم سفیری از این حبس و غل و زنجیر رهای یافته بنعم المجید
 پناه بردند و این نفوس در بعد از شهادت محو بنده علیهم بهاء الله و رحمت
 و الطافه و محبتی که با شرار موافقت کرده احباب اکبیر آنها انداختند
 حاج حسن نام از اهل میدان و حاج سعید نام از اهل باول و خاتمه امور این ۲
 حبس نیز عذر شده که عبرة لنا طریخی بوده و حاج علی را داد بیام بیگ
 باصحاب قلعه تبریز ملحق شده و بدرجه شهادت فائز شد و جناب آحیی
 این کربلائی عباس در واقع زنجان با اعداد احباب رفته در آن دعوا
 داد شجاعت و مردانگی را داده و عاقبت بشهادت ملحق شده و دیگر جناب
 آحیی بمیدان است که در وقت شهادت حضرت اعلی در تبریز بود
 در آنجا بشعل ناسخ مشغول شد مظهر حضرت اعلی را که حاجی الله بار از
 میدان برداشته تسلیم حاج سلیمان خان نمود ایشان در کارخانه آحیی
 آحیی مذکور آورده محفوظ داشت و بعد در صندوق گذارده بدستور
 اعمل جمال مبارکی از تبریز بمحضر حضرت داشتند آحیی که با مرخصیت

حضرت صبح اراده الله در چند سینه کبیر بچینها آورده اند و مقام مقدس
 را اجل و فتن ان کور بیکانه بنا نموده اند بار حسین بیانی مذکور با جناب
 حاج سید علی خان بطهران رفته و در همان یوم که سید علی خان را جسد ظاهرش
 را چون باطنش شمعها زده روشن و منور نمودند و مصداق آیه مبارکه نور
 علی نور مه الله لکنوره من یثاء ان بیکل مشعل منور ظاهر شد
 چنانچه این مذهب بر کل واضح که شهادت ایشان چقدر اسباب غنیمت
 و هدایت نفوس شده بصرای مستقیم و نباء عظیم آگاه شدند و بهر الله
 لکنوره من یثاء محقق شد خلاصه در همان یوم لاجین مبارک مذکور
 بخصای تو بچینها سپرده ایشان را عریان نموده باقداره ان جسد
 مبارک را پاره پاره نمودند جناب و جرح خیر مذکور بود در مراجعت از ارض
 مقصود نا خوشی احوال شدم از دیار بکر به سیرت لادم در اینجا شخصی
 مفداقند نام مرا بدون سابقه و اثنائی بمنزل خود برد یعنی پنج یوم همه روزه
 طبیب از براسن آورده و واغلا بجهت من میماند تا بکسر نقاب من و مرض من
 رفع شد بعد از ان از مکار حیوان جهت سوارگی وان که همت منزل
 است کرایه نمود و وجه کرایه را با و داده قبضی گرفت که باید در مراجعت
 خط رضایامه و وصول وان را بیاورد و بهایم علاوه جهت مخارج
 بعض داد حقیر شایسته دیدم که عمل بدو را این شخصی کریم را ف کریم رحمت الله
 علیه جناب حاج ان جمال قدم و غصن الله الاعظم الواج دارند و این
 ایشان عا ابر سفر در رخصت جناب حاج میرزا ابوالحسن امین
 بهمدان و طهران رفته بعد از چند جناب امین و حاج ملاک ابر

احمد معروف و بعد بقره و نیم فرساده حبسی میں پیدا ہوا ابراہیم یوسف شہ
 مراجعت ہوئی پس بد بعد از چند بعشق ابراہیم کے مشغول ہوئے در
 شہادت بعد رفتہ بشرف زیارت روضہ مبارکہ و زیارت جمال نور
 حضرت عبداللہ مشرف میسوی ایام شرفیانا ایشان ۲۵ یوم از حضرت
 من اراد اللہ الوالح و آثار اولاد اہل تقویٰ پر میرا است از نفوس
 نعوہ او نیم ساعت در اعمال خیر بہت الے جن تحریر شش سال است
 با بندہ زادہ عبد الوہاب بفرات مشغول معاملہ و داد ستد میباشند
 نہایت رضا مند از یکدیگر و از تیر از حضرت عبداللہ الوالح
 و آثار دارند در امورات خیر بہ ساعتی من جملہ جو صبیہ از
 مرحوم اخو ایشان در بیلان من چون معین باقماندہ بودند متحمل
 زحمات و مخارج ایشان شدہ بعشق اہل آورد و ایشان ظاہر باطن سبب
 نجات شد و زمرہ اہل ایمان داخل نمودند نفر از انہا زوجہ عباسی این
 جناب اسد عبداللہ بن اسماعیل تہذیب است اسم جناب لای ابراہیم در ذیل اسم
 جناب ابو ایوب حاج خلیل مرقوم است در نحوہ ۱۰۸ روجہ اش
 مؤمنہ ثابتہ را فیہ صرفہ است من اہل بیلان

جناب آخوند حسین ابن ملا حسن ابن حاج علی ورد اسکوئس و کایح احوال
 و سبب اقبالی با مغرب متعالی حسین حکایت مینماید کہ شبی در خانہ یک نفر
 از اقوام حاج حسن نام بہمان بوقوم در انجمن از شہینہ حاج علی خان
 و بالاسر و صوفی حاضر بودند و بربک در اثبات عقاید خود
 میگوشتند عاقبت کار بنماز عمر و مجاہد لہ انجامید شخص متشرک

با شخص حاج میرزا محمدخان گفت که حاج کریم از جواب بابها عاجز مانده
 اگر است میگوید جواب آنها را بدان شخصی گفت جواب آنها یک کلمه است و آن
 کلمه این است که جداگام را جانور یا بنحو رند و جد باب را جانور یا خوردن
 محض استماع این کلمه اعضا میزنند و نارطلب در طلب احداث شد و کمال
 همت در مقام تفهیم و تفحص بر آدم را این بار کدام که باین اسم معروف
 بودند صحبت میکردم تمام از خوف تقبی میشود شد و مطلب کما هو یقف و کما هو
 عاقبت جهت تحقیق این مطلب بتبریز رفتم که از جناب حاج احمد ملانیر
 مطلب را کما به الکاه شوم بتبریز رفتم جناب حاج در سر راه لایبزا اسماعیل
 شریف داشتند حقیر در آن کاروانسرا رفته یعقوب وار استنفاقی را بحسب
 یوسف را انجمن کتار حاج میرزا محمدم بمقر القلب بهور الی القلب جناب
 حاج ملانیر شده چون حقیر را حیالانغ بود که بدون سابقه اشنائی باین
 صغیر جورانه پیش رفته عرض نمایم ایشان بجنه فرمودند کار که دارم
 بالام بطوریشاقت و فضه رحمانه عرض کردم بشما کار دارم فرمودند
 بیائید در بالا خانه عرض کردم فردا بخدمت میرسم فردا رفتم در منزل ایشان
 شریف نداشتند با جناب لایحه امیده زاده ایشان قدر صحبت داشتند جناب
 حاج شریف آوردند با جناب ایشان در خصوص امر مبارکی
 حضرت ای و جمال ابر صحبت نمودم و از توفیق و تأیید الهی کمال

اکابر حاصل نمودم از ظلمات موهومات نجات یافته بحضرت یحیی
 داخل شدم و بنور الهی نائل منم همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق
 چار تکبیر زدم بر سر هر چیز که هست از این سفر با خود سربایم لا عدل له مراجعت
 بوطن نمودم چند توقف نمودم مراجعت و در حجره یک نفر از تجار بودم بتریز نمودم
 و آن شخصی همه وقت با علما مراد مانوس بود روزی در مجلس از حجت
 الاسلام سوال شد که این طائفه با بیته چه نیکی بیند کله سوز ذکر نمود که
 بسیار در منع اثر کرد زعمی که از خوف خدا و ممانعت احتیاج نبود او را گفته
 بودم خلاصه با جواب ذکر کردم که من بجز در حجره این شخص نخواهم ماند
 از برای کار دیگر فکر نمی‌آید ایشان ثبوت نمودم بود عشقم رخها شدند
 در عرش ۱۳۱ وارد مدینه عشاق شدم این جناب ایشان از نفوس
 مقدسه ساعتی در خیراتند از نفوس نغمه او بیست اندک بنام نایبی امورا
 مفید گزارده در اجم وقت در امورات خیریه داشتند نفوس مقدسه
 را تبلیغ نمود از جمال قدم و حضرت غصن الله ال اعظم الواح وارد بعد از
 صوف جمال مبارک بارض موصوفه رفتیم بمقصد احد که زیارت روضه مطهره
 و شرف بلقا عبدالیها از واحنا له الفدا مشرف شده والده ایشان با جناب
 اخوان این داعی اصف در ۱۳۱۳ وارد عشق آباد شدند باندگی زمانه قصد
 با بر مبارکی نمودند والده ماجده ایشان بعد از اذعان و ایمان و ایقان برای
 جا و دانه شناخت جناب ای عکبر در ۱۳۱۴ بطور سینه سفر نمودم و به بفتح البیضا
 وارد شده اشرفات انوار شجره رفعم در طور را از غصن سدره مبارکه

در مقبره اهل بیت مدفون

با ایشان صحبت نمایم از صحبت علمای عظام و خواص کالای عظام
 نفع قلب حاصل نشود بجهت عدم دیگر تشبیه نموده علم زیادت مشهور
 مقدس نمودم که از امام مقصود خود را حاصل نمایم بشهرت فتنه و همه
 روزه نزد مرقد مطهر حاضر شده کمر به وزارت نمودم و از امام طلب
 یاری نمودم و وائری نظر فرستاد روزی غم را بجزم نمود که امروز
 بیروم و مقصد خود را از امام حاصل نمایم وارد روضه شدم مثال کمر
 خود را باز کرده یک سرانرا بر فید و سرد دیگر انرا بگردن بسته بنا کردیم و کار
 و التماس نهادم و از روز تغییر و تحکم خدمت امام عرض میکردم حتماً باید
 حاجت مرا روان نماید زیرا که من مال دنیا را نخواستم طریقی بهدایت
 را طلبیم اگر بجز نفعی در امانت تو شک من نمایم و دیگر غافل از اینکه
 طلب اینم مطلب راه دیگر وارد خلاف فرجه ناله فریاد نمودم و کمر به
 وزارت کردم و امام را سوگند دادم ابداً نظر فرستد عاقبت مایوسی شده
 از امام قهر کرده راجع بیزد شدم و بعد از چند روز صحبت آنهر
 شامل شد باینکه از اجاب جناب لاجوردی ایام لایحه خواستار
 موافقت نمود در خصوص این امر مبارک صحبت نمودم و ایشان
 مرا بسیدر شاه راه فرستادند و از صیقل بیانات حقه و کلمات محکم
 زنگ موافقت و رنگ تعلقات از مراتب قلبم زدودند و بابت
 آنچه

ادراک نماییم بجه نمودند از سکر حقیق محتوم مد موش شدم و با خرابایمان
 امدوش نسج و باز بچه اطفال شدم و اکتلت نما جهلان در این ضمن والد
 حقیر حرم شد و والده بمصدق بوم یفران من اخبیه و اتمه و ابیه بلحال
 عداوت قیام نمود و صف صدقات که وارد آورده اینج اوراق کتایش آنها
 ندارد تمام مایه ملک پدرم را صاحب شرعی بر غم من شورش از معاندیم من گرفت
 علاوه اینکه تمام احوال را تصرف نمود و دست از منش بر نمیداشت هم روزه نرسید
 حسن بنوار رفتم فتوا قلم را طلب میجو لا بد شده بگوستان بنزد بخت کردم
 در انجی مناسبت شده با احباب و صلوات نمودم در انجی نیز اسباب فتنه
 و بلوا فراهم نمودند تبین آن احوال انکس رحمت روزه خانی بعباجانب لاسیدند
 رفتم و در آن مجلس نشستم بعد از خروج از مجلس چند نفر از ازل بناک
 سب و لعنی گذاردند نزد ما با آمدند که شما بایر سید چرا بر و فراموش کرد
 نمودیم که ما بایر نیستیم گفتند اگر بایر نیستید باید بد بگوئید گفتیم بد هم نمیگوئیم
 آنچه اصرار کردند که ما کلمه ذکر نماییم ذکر شد بعد هم گفتند که حال یقین شد
 که شما بایر نیستید ما هم توکل بر خدا کرده گفتیم بله بایر هستیم بایر هستیم آنچه از دست
 شما بر آید کرمای نفعی پیدا بشود ما را بخت کتک کار فزوان نمودند
 انقدر که اشتها داشتیم این قضایا رو حافی را میل نمودیم جای جوستان
 در آن مکان خانه بود بعد ما نزد ضابط آن ده برده تمام شهادت دادند

که این فرموده را کرده اند که تا بانچه سیم و چهارم نفر دیگر نام رسیده میگویند
 ان عاقد و دیگر را هم حاضر نمائید ایشان را هم حاضر نمودند روز بعد در شش نفر
 را با دستها بستند یا چند نفر مامور را را بشهر آورده نزد جناب محفل الملک
 حاضر نمودند فرمود ایشان را در حبس نگاه دارید روز دیگر شیخ حسن
 سبزواری مع اولیای هایش مثل بیجون بیجون در محفل حکومت حاضر شدند و فتوای
 قتل ما را ببینند دست جمهور دادند جناب محفل فرمودند بدون امر سلطان
 ایچ کار ممکن نیست عجبی لنا ایشان را چو بکارک باید کرد چوب فلک حاضر
 نموده ما را چوب کار کرده محبس بردند از این طرف شیخ سبزواری بنورسط بلک
 کند تلکراف بشاه بیاید که شش نفر باند که با فرار خودان و ببینند دست جمعی شود
 باند بودنشان ثابت شده و فتوای قتل ایشان را علمای کفر الله اعنا فهم داده اند
 اجران حکم منوط باذن و اجازة سلطان زمان است و ۲۹ ۲۱ یوم در حبس
 بودیم روز ۲۹ جواب تلکراف از طهران برار جناب محفل الملک آمد که این
 شش نفر از قرار فتوای علمای باید کشته شوند تلکراف فخر از اجاب بود ابتدا بما ما خبر
 داد که چنین تلکراف آمده امر چاره بیند بنی بند و بعد صورت تلکراف از جناب
 محفل میدهد جناب محفل آدم خوشی فقیر بود بطهران تلکراف بیند
 که چند نفر در مان کبیر ضعیف هستند و غیر از شیخ سبزواری و ۳ پسرش کسی فتوای
 قتل آنها را نداده و فتوای شیخ و اولیای هایش چندان محفل اعتنا نیست و اگر در حقیقت
 حکم قبله عالم بر قتل این ضعیف است این خدمت بد بکسر شیخ فرمایند

حضرت سلطان ملای سدر کیم واسطه سیخ نو حاضر میفرمایند و صورت تکلیف
 بعد از نشان میدهند ملای باز اصرار مینماید که احکام علمی جاری نشود و صلوات
 از برابر شریعت سلطان میفرمایند تحقیق این مصلحت را بظلم السلطان رجوع
 مینماید فوراً بظلم السلطان تکلیف مینماید که در این امر دست تحقیق نماید
 ظلم السلطان تکلیف مینماید که این شخصی بقول باصفهان ابرم نمایند ایشانرا
 باغل و کتله و زنجیر روانه اصفهان نمودند با چند نفر سوار اسامان شخصی نفر

و لدان لا میرزا ابراهیم سه نفر جناب محمد اسماعیل خباز جناب شاه طر حسن
 جناب آی ابراهیم سه برادر جناب عبدالحی خکریاف جناب لا سید محمد علی کازرو و لعل
 میر شرف الدین جناب لاحین اسرار از زنهارم نفر به ابراهیم باصفهان
 رفتند هشیره جناب لا سید محمد علی و اهل بیت جناب لا محمد اسماعیل خدکات مردان
 از این مزن ظاهر شده جناب لاحین اسرار را حقیق ملاقا کت نموده ام از
 سرستان باده خبیت است صدقات بسیار در این اوقات نموده ابدان نمودند و
 مخوف شده بلکه بر حسب و اشغالتش افزوده در زبر غل و زنجیر چون شیر و لیل
 بوجه هم وقت هم زنجیرها خود را اجباب اسباب سرور بوده مذکور نمودند
 که در یک از منازل در وقت رفتن باصفهان در ذوالانسان سدا هم در یک
 سلسله بودند شخصی دایره در دست وارد شد جناب لاحین ان شخصی را
 بیش طبعیه و ابیره از دست او بگیرد و مینوازد و رفقارا را میگوید باید
 باین نوا که منع میخوانم و نیز هم شارقصی ننمائید و سلیله زنجیر را حرکت دهید که
 ساز نواز ما کامل باشد و این اشعار را بر سر زن نصیف میخوانند

و سایرین نام او را بهمان نوا جواب بملقه و بیت ازان مصنیف اینک است
 سلسله موروث حلقه دام بد است انکه در این حلقه نیست در خباز
 حال حاست بر سر بردست و پا قابل این قید نیست کده و زنجیر
 قید لایق اینهاست خلاصه اینک است نفر با صفهان رفتند
 ظل المظالم اینانرا مدت ۴ ماه در حبس نگاه داشته و مرتبه ایشانرا
 احضار نمود بعضی جواب سوال کرده بعد از ۳ ماه ایشانرا مرخص نمودند
 ایشان بدینار حو راجع میشوند و بکار خود مشغول لکن شیخ سبزواری وقت قبضه
 دیدند که اسیر و کوششی ایشان نثر حاصل نشد و حکم ایشان جاری نشد
 در خیال فدا افتادند و مرصده است آویزید و در جرم جزوات نارساد تحت
 و استار منظر که موقع یافته شماره خود ابراز دهند و هم وقت در این
 خیال بودند تا اینکه جناب ملا علی سبزواری وارد یزد شد و چون نسیم خوش
 بهار اشجار بوستان آتش سوز و خفتن نوعی در جمیع اجباب را شور و شوق و انجذاب
 دیگر حاصل شدنی اختیار در کوشش بازار با ابرار و اشرار صحبت می نمودند در
 شب از شبها را حیدر راه رمضان جناب ملا علی اصغر ابراهیم میرزا ابراهیم و جناب
 لایق ابن محمد باقر در مسجد امیر حقیق در کوشش با هم صحبت می نمودند
 شخص خادم مسجد را آواز کرده میگوید ای ابراهیم نفر با بر آمده ما را استهزا مینمایند
 و کفشی بر سر کنزاده ما را نکفاید مینمایند چند نفر دیگر هم آمده کم کم بلوا و غوغا
 مینمایند ایشان نزد حاج نایب مینمایند نایب ام بخانه شیخ میفرستند
 شیخ ام نزد جلال الدوله میفرستند چند روز ایشان را حبس کرده و جهت

ایشان را مرحوم بی بی بدیع نژاد شایسته زاده رفته ذکر مینماید که اینها باید
 گفته شوند شیعیان این تزارها را که در جلال الدوله و دفعه بی جزایب میگویند
 ان و نفر از قوه بیاد و ندر حنا بیب هم بمهد اشهر باقر عطار میگویند و در
 در ب خانه لای آمده و قیاب بیب یعنی بدعیال لای عقب در حاضر میگویند
 که هر دو وجه کار دار میگویند اسم و لای را کار دارم امروز نژاد شایسته جلال الدوله
 بودم محبت لای وی اصفهانی عرض کردم مردی فقیر کاسب است خوب است
 نمی و وجه جریحه را با بیب ردنی میدفرد و در عیب نژاد در میانند ان وجه را بیدند
 من در همسایگی این خدمت را از برار شیعی مردم ان زن باور و توهم میگویند
 با چند نفر دیگر در خانه عبدالرحیم این لای اصفهانی هم چند فرشی بر آستر
 بخت و وارد خانه لای عبدالرحیم میشود چند نفر فرار مینماید جناب لای عبدالرحیم
 و صاحب خانه لای عبدالرحیم و چند نفر دیگر فرار مینماید و سایر بیب لای فرارها
 اخذ مینماید شش نفر در ان مجلسی اخذ مینماید اسامی ان شش نفر عرض
 میشود جناب لای سبزواری جناب ملا باقر حلی محل محله چهار منار
 جناب لای اصغر ابن میرزا ابوالقاسم جناب لای ابن محمد باقر خوان
 ملک جناب لای اصغر و جناب لای ابن محمد علی شهر بکاشان این شش نفر
 در محل حکومت برده حبس مینماید و جناب ملا مهدی خبید کر را از حبس

آید موفقم بر او رنم و چند روز در حبس نگاه داشتند ایشان در یک روز سحر
 بینا بند بر کلام طاهر در مکتب شهید نمودند و اجاب و مطهره ایشان را
 سوزانیدند جناب ملا علی را در نزد یک خانم شیخ محمد حسن سبزواری شهید نمودند
 در حین شهادت جناب ملا علی فرمودند سید الشهداء علیه السلام اهل منج نام
 بنفوس فرمود من میگویم اهل من ناظر بنظر علی لعنه الله علی القوم الظالمین
 خلافت جناب اعمد المحسن بعد از این واقعه چند مسافرت اختیار مینماید
 و عاقبت بعثتی ابراهیم را در ۱۳۱۳ هجری قمری وارد عشق ابراهیم و سبواز چند
 عیال و اولادش هم از وطن مابوض حرکت نموده بعثتی ابراهیم آمده اند
 مشارایه در چند کثفت با و فوضاست عمل نا جرمشکین فرینان
 رنگ ساز و بلبوت زنی ساختن بیج پلایته در میان علاج مذکور و حماصه
 پیچیدن ایشان امتیاز دارد اسامی اولاد و عدد ایشان از ذکور و انثا
 در غمسه عامه مرقوم است از حضرت من اراده الله و جمال قدم البواج دارد
 حال تحریر سنش ^{۱۳۶۳} بیست سال است ایضا ^{۱۳۶۳} در ۱۳۶۳ هجری قمری بمکه مقوم

جناب میرزا عبد المحسن اینم مرحوم جناب لایزال محمد یزد در من اهل
 خبیرک طائفه ایشان از طرف پدر و مادر از علما و سادات
 ان قریه اند میرزا عبد المحسن هم ابتدا با اجاب علاوت مینموده
 جناب ملا مهملک شهید بحسن سلوک و اخلاق نیک و مواعظ حسنه
 ایشان را بسید مدرس و ملحق اهل بها دلالت مینماید ایشان هم

بعد از مصدق و ایمان پیام بر تبارک کافات مینماید باندگی زمانه مشهور
 در بین خاص دعای میثوند اقوام و اقارب آنچه او را نصیحت مینماید فرس
 حاصل نمیشود عاقبت بر قماش هدایستان مینویسد که باید آنک از خاندان ماهر
 شود دفعه بطور اجماع بر سرش ریخته گفتگ فراوان مینماید و این مفسر و سلطان
 حاصل نمیشود زوجه ایشان هم با جناب ملا محمد شهید قرابت دارند
 در وقت شهادت جناب ملا محمد ایشان هم از خبیرت هجرت نمود
 باز مراجعت کرده اقوام و اقارب را کالعهقارب و یاران را چون ماران
 مشاهده نمودند از وضع خود بیزار شده بجزایر ابرار مدینه العتیق توجیه
 نمودند در ۱۳۱۳ وارد عتیق ابرار شده صاحب اخلاق حمیده است
 نفوس عدیده را بشریعه باقیه التمه راه نموده از جمال مبارک و خوف
 سخ از به الله الواه دارد عیالی و اولادش در ۱۳۱۳ بعتیق ابرار آمده اند
 زوجه اش مؤمنه ثابته را ضمه مرثیه بنت لامیرزا ابوالقاسم برادر زاد جناب ملا محمد
 شهید است اساس اولاد و عدد آنها از فکوداناش در بومه ۵۵ مرقوم است

استر علی بنقر
 بزور من اهد خبیرت بعد از واقعه شهادت
 او بیا از بزر هجرت نه به بعتیق ابرار آمدند و بشغل مغز کسر مشغول شدند
 صاحب اخلاق حمیده مرض عرق النساء را بیم ملاز اعضا ایشان
 با و افتناک ندارد از شغل و محرم خود باز نمائند بعد از عفو
 باحت قدس مشرف شد و بزبانت روضه عظمه و لغار

مبارک کت عید البها شرف شده بمقتدا اصلش فائز و نائل گردیده
 هتیا کم و مریدها زوجه اش مؤمنه است اولاد ندارند از حضرت عبدالبها
 لوح دارد در اموات خیریه بقدر القوه اعداد بنمایند و علیه بها الله و رحمة

غزه غزه
 ذکری ابن مرحوم شهر عباسی عیدانی ۱۳۰۵ بعشق ابد آمده
 بعد از چند خانم ابناء نعم و عیالش از عبدالان آمده ساکن عشق ابد
 شده اند و جوش مؤمنه است مشارایم در زعمات امریه از کل
 سبقت دارد و جبهه صرف خیریه از محکم ملت جمع نمودن اهم وقت
 بعهده ایشان و زحمات ایام اعیاد و غیره از تحمل رفوع خدمت
 حافظت از جمال قدم و غضن الله الاعظم الواح دارد غزه ۱۳۰۵

شهر جواد اسد بن کربلا در حبیب عانی ۱۳۰۴ قضا یق با مرید
 جمال قدم نموده از پدر و مادر و اقوام ملام مورد ملامت و ملامت او
 بعصه لا بد شده بمصداق یوم یفرا المرء و غم انجبه و امه و ابیه عمل
 نموده فرار نموده بعشق ابد آمده ۱۳۰۱ ابتدا بنقل فی ارض بعد

دکان بقالی باز نموده برادر قائم بابا در سن هجده سالگی هوار برادر
 بر سرش افتاده پدر و مادر را ترک کرده یعنی ایتر آمده در ۱۳۱۲ هجری
 حصی حصین امرایم وارد شده در جمیع مراتب ظهیر و معین بکر نکر و بکمال
 روح و ریحان ایامشان میگذرد جناب شهید حیدر بعد از صوفی جمال
 قدم جل ذره الاعظم لاجل زیارت روضه مطهره و شرفیانی تقاضای طاف
 حوله الاسماء، عبدالبها بیدین منوره عکاشه گرفته بجهت الاموال خود نائی
 گردیده از جمال قدم ۲ نوح وارد و از حضرت عبدالبها الاحبین شرح
 پنج لوح صاحب سجا یا سر فریاد است همه ساله مبلغ وجهی جهت اعانه
 پدر با سگوار میبارد زوجه اش بنت اذکره مذکور است از آثار
 مؤلفات است اولاد و انسال ایشان در نحو ۱۰ هجری قمری

جناب آسگر محمد رضا فتحی را هم فقرا بنام رضا بنام زینب العابدیه و روح
 ابادی که جمال قدم ان قرایه فروغ نامیده شرح حال خود و منسوبان
 چنین بیان مینماید که قولد ابی و ۱۲۵۹ در کتاب او از انجا
 به مرشز و از رشت بدو غ ۳۹۰۰۰۰ آمده فنونمایافته اند شرح انخوان زینب
 العابدیه جابر محمد به از رشت بدو بلوغ میگوید فضول بر ریاضت و عبادت

شدم ناکام و در سینه بسیار قلب هوانی و در سینه شورید سواد
 پیدا شد و جو یار مطلوب شدم و تمنای ملاقات ابدال و او تاد
 را شتم و هنوز فکر از ظهور قائم و قیوم استماع نگرده بودم همین
 قدر مسوخ شده بود که از طائفه شیوه اثنا عشریه گروید پیدا شده
 و در خصوص ائمه غلو نموده و از صراط مستقیم منحرف شده اند و
 جناب ملا میرزا محمد از این جماعت است در این ضمن جناب کریم
 باقر نام از اهل کاشک که آن ایام در فرسخ بود اثنا عشریه و اتم
 شب ایشان را در منزل خود آورده با ایشان محبت می نمودیم چنان
 بیانات و کلمات ایشان ما را مجذوب نموده بود که مگر از شب
 طلوع و کتاب محبت می فرمود ما بیکسان اینکه یک ساعت زیاد تر
 نگزیده لکن بدون اسم و رسم محبت می فرمودند از قبیل ظهورات انبیا
 و اعترافات خلق بعد از طلب و آمال و شئون انسانیت و ترک صفات
 زایل و کتب فضائل و امثال ذلک بیانات می فرمود و زنگ موهوم
 و کدورات را از ما یا قلوب زدود و ما را مستعد القار کلمه حق
 نمود تا آنکه شب در شئون و لسان و قطب حران داد
 بیان و تبیان داد و لاجل اثبات وجه او در جهان چون از قبض
 روح بقار اعضا و ارکان و جود او در عالم امکان فرض کنیم

شمر و در آخر حدیث مشهور منجات و لم یعرف امام زمانه فقد
 مات مبتتة الجالیة را ذکر نمود و فرمود چنانچه فرقه اسلام امام زمان
 را شناختند و کافر شدند بعضی استماع این کلمه کل متحر و مبهوت حیران
 شدیم از او سوال نمودیم که چنانچه شناختند کل مفر و معتزفتند فرمودند اگر
 شناخته بودند او را شهید نمی نمودند و از بدو ظهور را تا آن حین تمام وقایع
 را ذکر نمود و در آخر کتاب بر آن نقل نیز آورد با بدو همان ملازمی
 فرمودند و آن الواح از جمال قدم جل ذکره الاعظم بود در زمان جمال
 قدم در آورده تشریف داشتند معصومین در نزد ایشان نه تفریب و بیم هم
 تصدیق نمودیم و حمد و شکر آنها را بنی بر آوردیم لازم است در
 این مقام مختصر از وقایع وارده بر معتمد بزرگوار که اب روحانی
 ما است ذکر نمایم جناب کر بلایه باقر علیه السلام از اهل کائنات
 از فضل او جناب آن دیار بجمع اند نیز حد و سرخ و تقوی مشهور در
 ظهور فقطه اولی براه نجات حاجر علیا حین کا خلک که از شهداء بیبا
 است تصدیق نموده بودند و بعد هم هر یک از حظه حکمت بناک
 متبلیغ گذاردند علما و تابعین بر ائمت ایشان قیام نمودند
 این نژاد رحمت و عاقبت بر اخراج از بلادشان اتفاق نموده
 اخراج نمودند جمیع اهل و عیال و آنچه مابین ایشان بود

صرف نمودند و ایشان آمده در موضع سلنا نمودند و بعمل حداری
 مشغول و بطور حکمت با خلق سلوک مینمودند و نفوس عذیبه را درین
 موضع از اطراف بنوعی که عرض شد تبلیغ نموده بودند چند سینه در
 موضع توقف نموده بعد توبه بوطن خویش نمودند چون مدتی گذشت
 بعد در برایت کسی متعرض ایشان نشد ایشان هم فرصت نموده
 چهار نفر از رجال و فساد از اقوام و آشنا با نرا تبلیغ مینمایند مرتبه
 اهل عناد و خیال ضوضا و فساد مینمایند مخصوص اخو ایشان که اهل
 مدرس بود بطور مکر و خدعه نزد برادر مرآب و اظهار طلب و مجاهده
 مینمایند جناب که بدلائل با قرام اتمام بینه و دلیل و بیان مرئی بر برادرش
 بعد از مدتی نمودن که جناب که بدلائل با قرام اهل بهاست و اقرار از او استماع
 مینمایند فوراً بمدرس مرآب که بیان چاک نموده عمامه را بر زمین میزنند فریاد
 و اشکری تا بلند مینمایند حزب الشیطان اطراف او جمع شد میگویند بر سر ثابت
 واضح شد که برادر سم بان است و بیجهت با ما فرضی است که درین استراحت غایبیم
 و او را تلف نموده خلق را آشوبه نماییم و الا الله را همراه مینمایند شخص
 بر بام مدرس برآمد ضعیف و میبندد فی الحال اهل ضلال جمع میشوند قرار
 برینک مینمایند که تمام خلق را کلام سنگین بیان جد مبارک بزنند جهت
 تقرب الی الله بحکم برادر و سایر علمای بلد بخانه اش ریخته ریحمان

بگردش بده مکشوف الراس حافی الریحل او را حاضر نمودند و او را امر
 بسب لعن نمودند فرمودند بر کس از دین الله و شریعت الله خارج
 است بعنت حق گرفتار باد گفتند ایم لعنت بر ما راجع است
 چون ما را از شریعت الله خارج میدانند از اظهار این کلمه از جناب ایشان
 هم فریاد بر آوردند که کوشی ثابت شد و علماء ابتدا بر کدام سنگ بران جلد
 مبارک زدند و بعد تمام مردم ایشان را شکست باران نمودند تا یقین بر اکت
 ایشان نمودند عاقبت آن جلد را از زیر سنگها بیرون آورده در وسط
 مدرسه حوض بود آن جلد مجروح را در آن حوض انداختند در فصل زمستان
 هم و اطرف حوض از دحام نوعه کف نهان شاد و گمان نماشا نمایند
 گویا آن آب حوض مرصم زخمها را ایشان شده بهوش آمدند و دست
 بدم حوض گرفته که بیرون بکشانند طراب اجراست تمام قوت بر اصابع
 ایشان میزند که چهار صبح ایشان خورنده دستشان رها شده در آن
 دریا خوش غوطه و ریخته تره و رتبه بجوم نموده ایشان را در آن حوض
 آب سنگ باران نموده و بعد از یقین نمودن بر اکت جلد مبارکش
 را از حوض بیرون آورده که حوض مدرسه را قطره نمایند و آن جلد
 بر روی خاک کسیده می نه ایشان آورده متفرق اهل عیال آن جلد
 را با نردون خانه آورده ملا حظه نمایند که هنوز مقرر در سلام باقیست
 اهل عیال ایشان را توجیه نموده خوب میشوند حق متعال محض بروز

قدرت ایشان را حیات بخشید فهمنا قال اگر قبیح عالم بخندرجا
 نبرد رگرتا فتوا بد خدا و یکس از نفوسیکه جناب کردند باقر
 در این سفر او را تبلیغ نموده بود جناب ملا کاظم بود بعد از فراغت
 عمل کردند باقر بعد وقت آن پیره مرد ضعیف نحیف رفتن خانه
 او ریخته از خانه بیرون آورده بدون سوال و جواب او را در آن
 در زیر صفت لکرا انداخته کنگ فراوان بزمند را این اراده کنش او را انداخته
 اما ظالم بگردید بیراهه آن پیره مرد ضعیف زده بان فریت بعد از
 ۴ یوم شربت فنا چند بجالم قدس بقا بخامد علیه بهت اله و ثناء
 و رحمت و الطافه و جناب کردند باقر مذکور بعد از صحت
 بطور خفا از کاخک بیرون آمده بفروغ مراجعت میناید بعد از چند
 اهل کاخک مطلع میشوند که جناب کردند باقر در حیات است بعضی
 نفوس متنبه شده بیدار شدی ارشاد میشوند و این واقعه از اعجاز میشود
 خلاصه چند از سطوع انوار جایش فروغ روشن و نور بود و بعد جز
 مرض بر این ت حادث شد بجالم بقا رحلت فرمود بالا سرش حین احتفا
 حافر بودم حلام بند کرد یا بهر آنکه در دم آخر یاها کویان جا
 بجانان تسلیم نمود و علیه شادانه و بهانه باز راجع بمطلب خود شوم
 حقیق رضا بعد از تصدیق باین امر به اشتغال و آنجا بر سر

در وقت و احداث شده که قرار و آرام نداشتیم عزم لطافت نموده مقصود نمودم
 و بدار اسلام بغداد رفتیم که از راه موصل باورنم زفته بود و در جمال جانان
 فائز شوم بستر نهد زیارت و ستان نوه و بطواف بیت الله فائز شده
 مراجعت نمودم و روزگار بخت و گذار و آرزو جمال یار گذرانیدم
 نماز مانده مقر جمال ابهر در سخن عکاشد از ما سوره الله منقطع شده بهمت
 تمام الی الله توجه نمودم و در این سفر زاد و را خلد نوشتم توکل و تقطع
 و تسلیم رضا بود محمد خدا که همین نوشه و زاد مرا ببرد فائز نوه بعدا رفته
 یسرف تقاضا الجلال فائز شدم چون ان ایام مانند در عکاشه شوار بود
 بعد از چند روز از رجوع و امر بتبلیغ فرمودند مراجعت بخوانان
 نمود و از انجا بر شخوار رفته بتبلیغ امر مبارک مشغول و نفوس چند را بجون
 و عنایت آثر بهراط منقیم راه نما شدیم و با وی ستان بنا را آورده گذاریم
 خورد خورد اشزار بیدار شده در صد و قلع و قمع بر آمدند اجماع نوه نزد حکومت
 معروض داشتند که بودن ماها و حفیات بایسته در یکی محله نیت سبب خسران
 دین و دنیا است یا بایر ایشان بی نند ما با یکی دیگر رویم یا ایشان بروند
 بالاخر حکم با خراج نمودند و از بر کدام بهایر جریسه گرفتند و هر یک از
 ازان نفوس بجمعت توجه نمودند جناب شیخ حسین و اخوان ایشان

که بلائاً تا آیه زاوه شریف بروند و عیال شیخ صنیع از ایشان طلاق گرفت
 که من شوهر بانی نمیتوانم و جناب میرزا غلامرضا شهید مع لا میرزا علی بعد
 از صدقات و مشقات بتربیت شریف بروند حقیق محمد رضا و اخوی
 استر زینح العابدی مع ۴ فقره کسر و اهل بیت اخوی
 بجزت نمودیم چون رستان گذشت بطهران رفتم در آن ایام جناب اسم الله
 آمید مهدی در طهران شریف و امینند در وقت مسافرت در خدمت ایشان بمقام
 منویح علی مشرف شد و در این سفر ملاقات نمودم و مدت ۳ سال در
 در علی مشغول فنی در کوزه کبر بودم و اگر اوقات بنزایات جمالی و الجلال
 فائز میشدم و بانواع آراد و نهار ظاهره و باطنه مرزوق بودم حمد الله
 ثم حمد الله شکر له ثم شکر له بعد از آن رجوع فرمودند بکمال روح و ریاضت
 بفروغ مراجعت نمودم بعد از چندر شوق لغا مختار اختیار از دست
 برد بکوره دست شناختم و کبج مراد یافتم و در دفعه ثالث مدت ۳ ماه
 مشرف بودم و در روز شنبه از سال از عمر خود حساب میشود در اوقات
 خوشی آن بود که باد دست برد شد با قلمی بر حاصله بوج اهور بود
 اذن رجوع از عهد را در راجح بتربیت شدم چند در اینجا مانده
 از جهات عدیده هر صم بر من تک شد مع اهل و عیال و اولاد وارد
 علقی ابر شدم فی علی اسم اولاد و اطفال اینادر غول مرفوم است

الواح از جمال قدام و حضرت شخص الله الاعظم دارند زوجه ایشان
بنت مرحوم جناب کربلای باقر است که ذکرش از قبل کتب معتبره نایب را هم

نسخه ۵۹

جناب اسرار زیم العابدین ^{ابن} عباس اخور جناب کربلای رضا که فرزند این
مفسداً عرض شد و اکثر موار و با اخور محمد رضا تحت صدقات و شفا
نموده لکن بحسب ظاهر بشرف لقاء فائز نشده اند بلقا معتبره حقیقه
که اصل و عمده است فائز بوده اند چنانچه میفرماید کم من قریب بعید و کم
من بعید قریب قریب نه از پائین بیار جستن است قریب حق از جبهی
بتر است قولم جل بر یائمه فاوخل یدک عنیم جبر لا سرح راسر عنیم جبرک
خوب بده انصاف جامع کرامین خوبتر طعم شکر را شنیدن یا طعم شکر در ایشان
بعد از خلع نعلین نفس و هو و انقطاع از ما سوا باین واد مقدس طور و اصل
قولم عز بیانه یا بن الوجوه فوادک منظر قدسها نزولی و روحک
منظر طهرتها ظهور مقصود اینکه غایب قصور و عدل باین
مقام بلذایع است و کلا بدخول باین جنت دعوت فرموده و این با
را بر وجه کل کننده آنه عاکل شنی محمدیله جمال یار ندارد و حجاب
پرده و فی خباره بنشان تا حفظ تواند کرد خلاصه جناب استغفر
با عدم سواد با فحول علما در اصحاب امر طاک الیچر و بیانات

بیدار و صحو و محبت و تفهیم بر آنها قاطع آمده خود اعتراف
 بر حج نموده اند من جمله در کوناه در منزل امیر اباقر معترف
 در عمارت سر پوشید تعزیه بکرات منویان جناب معترف است
 در جنبه چند نفر از علما و بعضی از اعیان و اعزّه حضور داشتند
 و اسید علی نامی من اهل جو منگ که یکبار فرموده است شیب در نما در
 در نجف و کربلا تحصیل نموده و همان ایام اجازت اجتهاد گرفته
 مراجعت نموده در آن محضر حضور داشت جناب معترف جناب سید
 بگوید بجز آنکه انداز شخصی ملکایت نموده اند که این شخصی بانکه
 کافر شرک است و او را بر این دارند که من اولاً سیاست و تنبیه کامل
 نموده اخراج نمایم من در اجراء این مطلب توقف دارم امروز می‌دانم
 اولاً در این محضر حاضر نمایم و در مقابل این جمیعت با او محبت
 نماید بعد از تحقیق کفر و شرک او آنچه قانون شریعت مقرر است
 اجرا شود و آنچه واقع می‌شود از روی بصیرت و حقیقت باشد سایر
 اهل مجلس هم هم این را از اصولیه یافتند جناب سید هم فرمودند
 عیب ندارد معترف نمود کسی برود عابد نیستم و اشک را بیاید و فرموده
 او را از سر کوره کوزه کربلا همان لباس کرباسی و کلاه نمند که
 لباس کار است حاضر مینمایند بر اهل مجلس سلام کرده است

جناب سید بنوری جناب سید میسرین این شخصی است که در شهر جناب
 سید میسرین میگردیدند و یک بیا آنکه بنزد یک سید آمده او را در راه خود
 نشانند بطور آنکه جناب سید میگردید که بعضی فکر نموده اند که شما
 میگردید صاحب الامر ظاهر شده او را نشان ختم اند و شهید نموده اند و حال
 هم رجعت همین است ایشان میگردید کسی جناب شما عرض کرده
 صحیح است اعتقاد بنده همین است بعضی سخنان این کلمه را خود را
 از ایشان میگرداند و ساکت میباشند جناب سید میسرین مقصود با این بود
 شما با این شخصی صحبت بنمایید تا مطلع بر ما معلوم شود هر کلمه مخدع که سواد
 خود شما و ایشان کسی نفهمد فکر نمودید و خاطرش شد چنانکه سید میگردید
 صحبت لازم نیست خود آفرین خود معنی بد میگردید تا تم ظاهر شده و رجعت
 جناب است با این شخصی دیگر چه بگویم جناب سید میسرین فرمود هر سخن را
 بگوید شما از او دیدید طلب نماند و بطلان قول او ثابت است چنانچه
 در حضور همه مردم ما کل بطلان ایم جماعت ابدانند و فریب آنها را
 خود ندانید جناب سید بنوری کمالی که گذاردید چه سوال نمود جناب سید
 بنام سید روح القدس جواب شما فرقی بود جمیع اهل مجلسی از وضع شریف
 علم عالم عام تمام اعضا کوشی شده کلمات را اصفا یعنی بند جناب سید
 ذکر بعضی از اخبار و احادیث نمود ایشان نیز احادیث و دیگر را

بیان فرمود در مثل اینکه احادیث مذکور بر غیب ما تم و سزاوار است که در آنجا
 سید بیان نمود اینها بخیاب معنوی تفسیر فرمود در مقابل حدیث نوع فاطمه
 فاطمه را بیان و ذکر نمود که میزان صدق و کذب اخبار قرآن همین است
 و فی تبیان کل شیء و آیه مبارکه را طرب و لا یابس الا فی کتاب همین است
 تلاوت نمود جناب سید فرصت غنیمت یافتند بر سیر حال که بهم
 چیز در کتاب همین ذکر شده خرد حال در کجا قرآن مذکور است جناب
 استر فرمود این آیه را من نازل کرده ام که کل شیء احصیاه کتاب این
 کلام حق است عدم عقاب ما دلیل بر نبودن این مطلب ندارد و حال
 آنکه با صحت بیان ذکر خرد حال را در قرآن فرموده و ان این است قول
 نبارک و تعالی مثل الذین یحملون التوراة ثم لم یحملوها کمثل الجبار
 یحمل اسفارهم مثل القوم الذین کذبوا بآیات الله و انهم را بهد القوم الطاغیة
 خلاصه در آن یوم چنان جناب استر بر آنها فائق و غالب میشود که سید
 بیچاره عاجز میشود و سوار فرار از این ورطه چاره نمیبیند برخواست میرود
 ملا جعفر نامیکه از علمای و امام جماعت بوده جناب مستوفی بطریق خطاب
 مینماید که شما محضی استخفاف شان علماء این مجلس را فرام کرده شخصی عالمی را
 باین بهاس و آورده با اسم عوام او را جلوه داده که امثال ما را هتایع
 نماید جناب مستوفی در همان حین ثابت مینماید که ابراسته مذکور

الف با هم نخونده خلاصه تعجب آن مجلس اینجست که فریب سر از آن مجلس
 متنبه شده بسید رضا و مهتر بگردند و بعد از معترفات شدن اهل مجلس متوفی
 جناب اشهر را طلبیده معذرت بخوابند و بیفزایند مصحف در این است که شما از
 اینجی بروید تا از کبیر و مد علی اعظم و عوام کلا انعام محفوظ مانده را کس وقت
 دیگر نمی باید شما را احکامات کنیم و درست بر این اطلاع حاصل نمائیم بار جناب
 است در ~~...~~ بعشق آمده اند و بکار خود مشغول بنابر رتبه بخور و قوم
 در هیچ ابهر که جمال قدم انحل را فروغ ناییده نفوس مقدسه منوره از
 ان ارض ظاهره شد مثل جناب ملا میرزا محمد که در اول امر بجا نزد
 شریف برودند و در قلعه تبریز در ظل حضرت قدوس در آمدند جناب
 فاضل فروغی را محمود بکیر از فرزندان ایشان است و آثار و انوار
 ان کو کتب در از جبینان ساطع و مطهر کلمه الولد سدا بیه از اطوار
 و اخلاق ان لامع فرنها باید که تا صاحب ولی پیدا شود بوسعه اندر خورشید
 اویس اندر قرن چون جناب است محمد رضا بیانات احوال جناب کربلای
 باقر و اخور و خودش را بیان نمود مجمل هم از شرح حالات جناب حاج
 ملا میرزا محمد جناب فاضل فروغی علیها السلام ذکر نمود لذا حقیر این او را
 را بفرمایند ان مزینم و مطرز نمودم چنانچه افاق عالم از انوار

سا طعه لامعه ان نجوم در دره که حین طلوع شمس جدال از افق
 هیکل مظهر فی الجلال اقتباس انوار نمودند و کلمه است را با کفیه لاجل
 رخسار محبوب شمل جمیع بلا با و شد اند نمودند و جهانرا مغرور نمودند
 و مصداق آیه مبارکه و لننبؤنکم بشی من الخرف والجورح و نقص
 من الاموال والانس والذرات و بشر الصابریم واقع شد و جمیع این
 بلا یارسند کوبه را با کلمات شمل نمودند چنانچه این مطلب بر کل واضح و
 مشهود است و در کتب تواریخ از موافق و مخالف مذکور که بر این
 نفوس سیه سیزده نفر در آن قاعه چه وارد شد خلاصه جناب ملا
 میرزا محمد ابن مرحوم ملا عبدالمحسن ابن حاج میرزا محمد اصغرها از علماء
 مشهور معروف و در علم و عمل موصوف چون اهل علم و تقوا بوده اند
 اکثر ارباب اطراف تابع امر ایشان بوده اند و در نزد سلطان نیز محرم
 بوده اند و همه اوقات از طرف محبت مدایا و جوایز از بزرگان
 انقاد میخویده شوگاه گاه از خطبات و حکام اطراف بر رعیت ظلم
 و تعدد صادر میشد رعیت خدمت ایشان عارض میشد ایشان بعد از
 تحقیق در صورت ایشان را طلبیده او را بحبس و زجر تنبیه نمود
 اگر زیادتر بر آنچه محمود در جوانت نمود از او گرفته بها جاننش زد

بمشور و جناب ایشان مقام شریح و قوه تفهید سیادت را با نام توأم دانستند ز ما نیک
 ذکر ظهور باب انتشار یافت و در نراسان رایا^ش خود که یکس از علاماب بود
 بر باشد و از نفی صورت اهل قبور از اجداث قیام نموده بمقادیر مبارکم السلام
 بنسبتون بسور حق شتافتند جمعاً از اهل بلد و اطراف در خدمت جناب
 ایشان جمع شدند از سه نوح مردم بودند بجز از اهل طلب و مجامده بودند
 و در حقیقت طالب حق بودند بخر از علماء و روح اختوان بوسف که با و خود حسن
 و جمال او بازارشان رونق و خریدار نبود بخر از حکام و اعیان بودند که این
 با و خود بودن ایشان دست تعدد کویا بود این ۲ کرده باین تدبیر که ایشان را
 بهمانه تحقیق این مطلب روانه نمایند و بر یک بجای شهر خود ریاست نمایند
 این سه گروه جمع شده مذکور نمودند که این امر را سهل نماید شمر از امام فریضت
 باید تحقیق و تفهید نمود تا صدق و کذب معلوم شود و این عمل بر عهده
 شمامت و غیر از شمامتی مرد این میدان نیت ایشان تا ملتس فرموده ذکر نمودند
 بلی تحقیق لازم لاکون اسباب سفر موجود نه فوراً حال سوار و مخارج حاضر
 کرده چند نفر هم مذکور نمودند که امام در خدمت شما عازم هستیم جناب
 ایشان هم متوکلاً علی الله عازم بعثت ما نندان شدند بعد از تشریف بردن
 جناب باب الباب ایشان از فروغ حرکت نمودند جمعاً در خدمت
 ایشان حرکت نمودند و در بین راه پریشان پشمان شده مراجعت

مراجعت نمودند مگر چند نفر با ایشان موافقت نمودند بمقتضای درخواست
 نائل شدند اساساً ایشان عرض میشود جناب شیخ علی از قریه فیضیه
 جناب ملا احمد از شهر جناب احمد و جناب میرزا حسن خان از عبدل آباد
 جناب ملا عبداللہ از دوغ آباد یا ایشان همراه احمد جاطر نماز نموده تا
 آنکه وارد قاعہ تبریہ شدند قبل از شروع دعوا و دفاع بخدمت جناب باب
 و حضرت قدوسی مشرف شدند و بفارس جناب و اصحاب اکواب باقیه کشیدند
 و چند روز در مقام سکاشف وارد شده انوار و اشراق شمس ظهور را از افق
 بریک از ان نفوس مقدسه که از اطوار و اخلاقشان ظاهر بایز و مضایده
 نمودند و بر آفتاب علم البقیین و حق البقیین و عین الیقین فائز فایض شدند
 و رحل اقامت افکنده تنگ بفضایا و رفاس اکبر در دادند البته طالبان اکابر
 این و قاج و حواریت در ان کلمه را کما بر دانسته اند که هم بر ان نفوس وارد
 آمد و چه استقامت و بسالت شجاعت از ان نفوس قلبیه ظاهر شد تا آنکه کل بمقام
 شہادت که از اعظم مویهت و نغاس اکبر است فائز شدند علیهم صلوات من تمام
 و اولئک هم الفائزون مگر چند نفسی از ان نفوس از مقدرات اکبر جان بر
 بردند عجب از کشته نباشد بر خیمه دولت عجب از زنده که چون جان بر آوردیم
 و یک از ان نفوس جناب ملا میرزا محمد است که بسلامت بوطن راجع شد خویش
 ذکر نمودند که جناب باب از وقت جهت حمل بر اعدا نفوس را معین بفرمود که بیرون
 رفته حمل نمودند و مراجعت نمودند و بعضی مقتول شدند چند دفع

نوبت بمن رسید بخدمت حضرت مدوس عرض کردم من میل به شهادت دارم
 میخواهم محفوظ بمانم جناب قدوس بیانات در وصف شهادت فرمودند
 و فرمودند چون تو میل نداری محفوظ خایر ماند مطمئن باش باطمینان بیرون رفته
 جهاد و دفاع نمودیم و با وجود پنج زخم منکر که بکرات از گلوله و شمشیر بر بدن
 وارد آمد و در این باره بسیار ستاوه مهاجم اعلا و شیخون محفوظ ماندم و
 مراجعت نمودم و مقصود از رجعت این بود که تقوییده سبب حرکت و مسافرت
 من شده و لاجل تحقیق این مطلب مرار و تکرار نموده اند و بواسطه سوار شدن
 باین مراتب ایقان فائز شده ام ایشان را بر کما این مطلب اکاه غایم
 و آنچه دیده شهادت در هم لعل بشر ایمان با مر حضرت سبحان مشرف شوند
 اگر چه بحمد الله جمیع را بشری باقیه الهیه راه نمی خنم و ایشان بمقام ایمان و
 اطمینان فائز شدند و از یدسا قظهور کاسگان مزاجها کافر گرفته اند و بیدار
 لاین کرد و بر اندر مدعیان محبت بجاوت قیام نموده در صد قلع و قمع
 ایشان بر آمدند تا آنکه اسباب فراهم آوردند ایشان را بطهران احضار نمودند
 ایشان بطهران شریف برده منصور مظفر مراجعت فرمود و بعد
 از چند سنه دیگر اهل عناد اسباب فراهم نموده ایشان را بطور سخت
 و ذلت اخذ نموده کنده پیا ایشان گذارده غل رنجیر کردن

ایشان کرده و شما را بعقد بست و با کذا جناب امیرزا احمد از غندر
 هم بپل ایشان در غل ریخته کنده نموده با اسرار از غندر که بیت بی نفر
 بود نزد بشهد آورده در ارکا حکو محبوس نمود نزد مدرس در حبس بودند
 تا اینکه بعون جناب ملا احمد فیض ابرو و دادن مبلغ صد تومان و به ایشان
 را از حبس خلاص نمودند و فی ۱۳۹۵ از این زندان تم خلاص یافتند
 بقضا قدس روضه رضوان شافقین و السلام و التکبیر و البهائم علیه
 و علی الذین آمنوا باله الفدر العالمیم الخیر نعم المولی و نعم النصیر

جناب آغا محمد امیر مرحوم جناب ملا محمد رضا محمد ابادی ابن امیر و علیهم السلام
 در ۱۳۱۱ بعلق ابد آبد به عمل بنام مشغول است چون سلام
 ان مؤمن مقدس مستقیم است اجاب او را احرام مینماید چون ای
 مکرم ایشان از اجله جناب بود و با مخلصی کمال الفت و آشنائی
 تام داشت تا در میله در نیز در تشریف داشت اهم روزها ایشانرا
 ملاقات مینمود مظهر آیه مبارکه الا ان او بیا الله لا خوف علیهم و لام
 یخوفون بود ابد خوف و حزن را در وجودش راه نیندیشد منتهی مقام
 توکل و انقطاع را دارا بود مدعی علم کیمیا بود لکن عملش را کسی ندید
 در محض اعبان و اشرف و علمان پرده و حجاب صحبت مینمود

و
 حضرت

و قدر در خط است که در مجلس شیخ حسن بیهار در قیام فرمودند
 حقیر و جناب ملا فحیم در آن مجلس حاضر بودیم شیخ در تقسیم شیخه طور
 که بانرا انا الله ناطق شد بیانا شریفی نمود و مذکور داشت که آن شیخه
 لابد باید همیشه کمال انسان باشد و کلام شیخ شب استوار در این مقام تصدیق نمود جناب
 ملا رضا بدون تأمل فرمود ایم مطلب صحیح است حیث که آن ندای ز سرده انسان
 در طور دنیا مرفوع شد و شایانها نمودید شیخ از استماع این کلمه متغیر
 و پریشان حال شد و دستش پیش کشید چند مرتبه سبحان الله ذکر کرد مقصود
 اینکه ابد ملاحظه حکمت را نداشت و میفرمود از حد حکمت همین است الله
 مردن پیش جانش تامل است حکم لا تلقواکم را او بدست در ۱۳۹
 از یزد مسافت بطهران فرمود و در وقت حبس و گرفتاری از بر احوال
 فراموشد ایشان هم بعضی عهد خود را با ایشان امرای میخوانند که ملاحت
 آرزو میکنند و لکن خلاف من که بجان منم بلای را در محض حکام و ابناء
 ملوک در مقامات عریضه مقالات مفیده ذکر فرمود جناب میرزا ابوالقاسم
 فرمودند و قدر در محضر نایب السلطنه ما را احضار نمودند و تا زمان زمستان در
 در وقت بعد از عشاء من بودم و جناب ملا علی اکبر نایب السلطنه در جلو
 بخار جالس و حام السلطنه و فرهاد میرزا از همین بسیار جالس در خصوص
 این امر هم جواب سوال نمودند ما هم با اقتضای وقت بطور حکمت بیاناتی
 ذکر نمودیم سوال از جمال مبارک نمودند که ایشان بدعوی مقامند

و اهل بها این ترا چه مقام فائزند تا بطور حکمت بیانا را تر ذکر نمودیم که
 سبب و حجت ایشان نشود و گمان هم ننموده باشیم نایب السلطنه گفت
 شما را استغنی را بگوئید فرمود ملا رضا را بیارید ملا رضا را فوراً حاضر نمودند
 اذن جلسه و اندر جا رسید چون بر حالات او تحقیق ملاحظه سخن گفتن
 را ندارد و لابد بر خلاف ماها صحبت خواهد داشت خطاب و پریشان
 حال بودیم نایب السلطنه توضیح بایشان نموده مذکور نمود اینهم پیره مرد
 بانه خوبست بر چه از او سوال شود را استغنی را میگوید از او سوال نمودند که
 که اهل بها جمال مبارک را بچه مقام فائزند فرمود مراتب خلق متفاوت است
 من بسیار بینم کار ندارم من او را مظهر ذات غیب العیوب و معده در جمیع
 اسماء حسنه و صفات علیها میدانم هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو السليم
 الحليم و حده لا اله الا هو بعد استماع این کلمات فرهاد نیز با جمالی اینفرایشان
 تکلم نمود جناب ملا رضا بلا خوف و ملاحظه فرمود حضرت و الا الحمد لله شما
 خوب اهل علم هستید و قانون شریعت را خوب میدانید مسئله این است در شرح
 شهادت فاسق مقبول نیست و جناب شما اقرار بفسق خود نمودید که من در
 فلان محل که ایشان حضور داشتند شرب نمودم با قرار خود شما فاسقید و
 شهادت شما مقبول نیست و او مقدس است از مدح و ذم بنده و شما
 چون بیانات جناب اخوند تبر و وفق شریعت بود ایشان سکوت نمودند
 لکن نوع حالات ایشان پریشان و متوشش که از وصف خارج است نایب

نایب السلطنه چون حالات حام السلطنه و فریاد میرزا موسی و محسوس و بدافران
 رجوع داد و منزل خود که در جنب همان عمارت بود و نیز نایب السلطنه بود راجع شدیم
 لکن از وضع آن مجلس و تغییر حالات شاهزادگان تمنع بقنا و زاده مستند
 شهادت بودیم چنانچه سید صادق هم بکمال علاوت قیام نمود و حام السلطنه
 بجز تمام احوال این مظلوم قیام نمود و از همه بابت اسباب
 اضطراب فراهم بود و امیدها مقطوع که باندک زمانه بد غیبت آنها ظاهر فرمودیم
 را که بخاطر احدی خطور نغینند بفاصله سه روز سید صادق که جمال قدم او را کارد
 ذکر فرمودند و حام السلطنه که عازم خراسان بود و سرا پرده و اسباب جلال
 را بیرون برده بودند نقل مکان نمایند از فقرات آنها بعلوم دیگر احوال و انتقال
 نمود و سید کاتب نیز عقر اصل خود راجع شد فیس منور الظالمین بعد از
 حدوث این واقعه زوابع افتنان مختلف و شرار ظلم و اعتساف منظر شد
 و اسباب خلاصه اصحاب فراهم جلت عظمه ربنا ابهر الابرار و قهر در حین
 شرف بقا جمال ابرار فکر از جناب ملا رضا محمد باقر فرمودند فرمودند
 از صحبتها جناب ملا محمد رضا آدم خوشتر آید ما هم اگر بودیم همایون بکفتم
 نایب السلطنه از او پرسید سبب بغض و علاوت حضرات بدولت چه جهت دارد
 جواب داد این مطلب را خلاف مهمیده اید میفرمایید عاشر و مع الادیان بالروح
 و المرئی نایب السلطنه از او پرسید شما از این شخصی چه دیدید اید که با او کرده

آید گفت آنچه را که سایر ائم از جمیع مطاوع و مطاع از آن دیده اند ما هم
 از این شخص دیده ایم گفت محض حرف است از کجا گفت آنچه کتب
 و صحف و الواح است و هیچ در جمیع بلاد منتشر است و اگر معجزات و خوارق
 عادات است از اخبار و اغیار مخالف و موافق دیده اند گفت ما چرا
 ندیدیم در جواب گفت اخبار قبل از وقوع که از بعد کل واقع شده در برابر
 و الواح بسیار است ملاحظه نمایند گفت اینها را شما با بیها از بعد نوشته اید و
 مطابق کرده اید فرمودند ملاحظه کم شعور او را ننمائید که این قدر ادراک
 ننمایید که ممکن نیست جمع کثیر از اولیاء و دیار متفق شوند و مطالب در اهل
 اتفاق نمایند و در پدر فرمودند ما کل را از نزاع و جدال نه فرمودیم حق بر
 اخذ مشرکین قادر است بقا بعضی از نفوس را اجل حکمت بالغه اتمه است
 فرمودند بعد از جعفر کاشانی گفت امرا از هر حال بیرون نیست یا باید این امر
 رتبه شود یا محو و تمام شود اگر باید مرتبه را باید خداوند اخذ نماید و خداوند
 او را اخذ نمود فرمودند زئب را که گفت رفتا چه شد سید کاذب را که اخذ
 نمود اول من افترا را که گفت حاتم السلطنه چه شد اخذ ام اخذ عزیز مقتدر فرمودند
 دعا کنید و از حق بخوابید که شما را موفق و مؤید فرماید اگر چه مؤید شده اید همین
 وصول باین مقام و لیاقت و تابدانت الی آخر بیانه الحاکم المذنبین
 جناب ملا رضا از مؤمنین و ره حضرت اعلا است و محض استماع اظهار امر
 جمال قدم بدون تا مل و تکلم بکلام افغان نموده بلکه قبل از اظهار هم مذکور

بنموده چنانچه از موفقیان اجاب السماع شد که بنور در خانه حاج عبدالرحیم قناد قصیده
 و رقائبه که تازه بیزد آورده بود در جناب ملاها با الحی خوش تلاوت نمود و بعد از
 انجام فرمود غنچه صاحب این کلام را حق میدانم این کلمه سبب شد که مدتی درود
 اجاب برفت تا آنکه حقیقت امر بگشود شد در یک روز اولی که از قلم قدم باسم ایشان
 نازل شده عبارات است که شاید برای این مطلب است قبل از صعود و در طهران ^{حال قدم}
 در حبس و زندان مرغ روحی بفضای قدسی لامکان پرواز نمود و حضرت
 علیه السلام از آن مرحوم ۱۴ اولاد باقر مانده ۴ پسر و ۱۰ دختر پسر نیز که این
 اسمش نورانیه را کنی ظلمت خفت است بر عکس نهاده نام زنگی خورد شتر است
 نظیرش کم یاب می محمد جوانی معقول با اجاب بروح در یحیی کا محاشرو
 مراد است صبا یا ایشان از مؤنثات اند بشرف لقاء الله مشرف شده
 اند در عکس یکیش اجاب که عکاسی درست بلد نبوده عکس ایشانرا
 برداشته یکیش از آن عکسها نیز حقیق می خواست غره آخر

جناب ملا محمد رضا

جناب لاسید جواد ابن مرحوم لاسید محمد بن در شرح حال خورا و سبب
 تصدیق و ایمانش بچهره اعدا و جمال ابراهیم چنین بیان مینماید که در روم
 شهادت شهلا آه سبعم در دکان بکار خود مشغول بودم که ناگاه همایون
 خلق بلند شد سبب را جو یا شدم مذکور بودند که با بیهارا میرند بقبل برسانند
 فوراً بعزم تمامش بر خواسته پیش رفتم ملاصقم کردم در میان این جمعیت

بیستار چند نفر مظلوم مکار را ببرد و بی الاکمال از دست و پا کرده
 برایشان وارد آو رند و بیکر حال این ناس ناس خدا شناس در این
 موارد معلوم است که بر زالمها از ایشان صادر میشود و خصوصاً اهل سوق
 که اکثر اهل فوقند حقیقت این کلام را که فرموده اند از بزرگان دین
 کلب الیهوی غیر من السوق را واضح شهود دیم بوصف در نفس آید
 که چه حرکات از ایشان ظاهر میشود خلاصه از برار شهادت
 بر یک محله را معین نموده با فصل رسیده توقف مینموندند یک نفر را پیش
 آورده مذکور مینموندند که چون شما از دین خارج شدی شکل شما بر کار لازم است
 اگر خلاصه یعنی مهربان یعنی نمایم تا خلاص شوید ان شخصی فکر خود که
 ما دین را بد نیامیند و شتم هر کس تکلیف خود را بهتر میدانند در این بین ملاحظه
 که یک نفر دیگر از ان مظلومان پیش آمده خوانند و میفایند اول این نوبت را
 بمن واکتد بر ایشان فرمودند تو ام بمقصد خود میرسی شتاب میکنی که یک
 دفعه یک یکنه حریمها مهیا نموده بودند بر بدن او وارد آورده از شنبه
 و قه و خنجر و کار و چاقو بران بلان میزدند و اکثر مردم با حریم بودند که با اهم
 بر خود واجب میدانستند که باید خرید بران جسد وارد آورند و انا لکم خیریه نداشتند
 شک میزدند و اظهار بشاقت و سرفرو مینمودند و با یکدیگر مبارکباد میکردند
 و بعد جهت حرکت مقرر محفل دیگر مینموندند حتی بعد از حل حلقه این اوضاع
 احوال پریشان و خشونت شد مراجعت بدکان نمودم و البته خیال و فکر

و حیرت مستغرق شدم اسباب و گمان را بر چیده بجانم رفتم و در گوشه خلوتی
 مخوم و مخزون نشستم و حالات و اطوار طرفین از قائلین و مقولین را تصور نمودم
 و با خود گفتم لابد یکی از این م کرده باید حق و دیگری باطل باشد بر قدر حالات
 قائلین و ان افعال صادره از ان خلق ملاحظه کردم و دیدم ابداً رأی حکانیت
 از ان اطوار استنظام نمیشود در حالت شهادت و ان استقامت و سبقت گرفتن از
 یکدیگر از شهادت دیدم فایده انصاف نیست که انسان این نفوس را
 باطل و اندوان کرده را بر حق و دیگر و قایح و حوادث ایامها را صیقل
 را که در حین ظهور مظاهر واقع شده بود تصور نمودم کل مشابه همین اوضاع
 دیدم مثل حکایت سیدالشهدا که چگونه امر را بر خلق مشتبه نمودند و او را غارتی
 دانستند و بر نختن خون مطهرش تقرب بخدا میجستند چنانچه امام میفرمایند بتقرب
 بدم الحاین الا الله عاقبت بر خوف حتم نمودم که باید در مقام مجاهده
 و طلب بر آیم تا حقیقت این مطلب واضح و آشکار شود بعضی از
 نفوس که باین اسم معروف بودند نزد ایشان رفته جو باس مطلب میطلب
 ایشان از جهت حدوث این واقعه عظمی خائف بودند بطور حاکم
 بیاناتی میفرمودند لکن ان قسم که باید شنید مطلب مفهوم نیست چنانچه شنیده
 بودم که در عشق ابرو جموع از اهل بها هستند و پرتو در اثبات حقیقت
 این امر صحبت مینمایند عانیم عشق ابرو شدم و در عشق ابرو آمده
 بازوه عشاق نحو شدم و چند مجلس صحبت نموده بعضی از

مطالب آگاه شدم کتاب ایقان نیز بجم دادند و از قرابت و ملاقات
 ان کتاب مستطاب بمقام یقین رسیدم و بگوشت اطمینان مشروب و مزوق
 شدم حمد خدا را که از برکت رشحات دم اطهر شهدا باین نفیض عظم
 فائز شدم و خاصیت و فائده شهادت را دانستم که چقدر از نفوس
 امثال حقیرا شهادت این نفوس ز کبره سید و در راه نما شده و اگر
 این شهادت واقع نشده بود هرگز من از نوم غفلت بیدار نمیشدم بیضی به
 کثیراً و بیدارم کثیراً و ما یفضل به الالف سقیم نموده ۲۰

ابناء جناب استر زین العابدین نجاس نیز در کتب بعثت آمده اند
 ایشان ۳ برادرند عباس و جواد عباس در ۳۱۵ هجری
 ابر آمده جواد حسین در ۳۱۵ هجری جواد فی ۳۱۵ هجری با اهل بیت اخوی
 جواد حسین وارد عشق ابر شده بکب مشغول اند ابو ایشان با حقیر سمیت
 میسر و آشنای است از محبان حضرات و جمال ابر بود سبب ایمانش را نیز
 میشود که شهادت حضرت شهیدان میرزا باقر شیرازی علیه بهاء الله و شهادت
 شده چنانچه سید حماد مذکور سبب تنبیه و ایقان شهادت نیز در علمیه بهاء الله
 شده فی الواقع اکثر نفوس که برضوان ایمان و جنت ایقان وارد شده
 از برکت رشحات دماء مطهره شهیدان علیه بهاء الله و رحمت و الطاف
 بوده جناب استر زین العابدین واقع شهادت جناب امیرزا باقر را
 چنین بیان نمود که در آن ایام در کرمان بودم روزی در بازار غوغا

عظیمش آمده کردم بریدم چه جرات مذکور نمودند که شخصی بانرا گفته
 زبمان بهایایش بسته در کوی بازار میکشند که سبب عجزه ناظریدم کرد و پیرامون
 بایهاتروند و از دین حق خارج نشوند بعد از استماع این بیان بفکر و حیران
 شدم و بخیال آکا بر کمال بر شدم و بر خود حتم نمودم که بدقت این مطلب را
 رسیدم که نمایم تا حقیقت حال معلوم گردد در مقام طلب و مجامده بر آمدم
 و مدت پنج از تحقیق این مطلب گذراندم با آشنایان و بیگانان بار و اغیار همین
 گفتار در بیان داشتیم تا آنکه بتاییدات اکثر خدمت و رسان حضرت مآل
 که رجال الغیب زمان بودند رسیدیم و از یار عنایتشان شهد مرحمت چندیم
 و صهار ایها اثر نوشیدم و بر ضوان ایمان و جنت ایقان وارد کردیم با دوست
 پیوستم و از کسوا این بریدم و کیفیت شهادت جناب امیرزا باقر شیرازی علیهم
 بهاء الله و فرائد را چنین حکایت نمود که ایشان را اجل تبلیغ از آن بکرمان
 تشریف آورده بودند و با بعضی اهل علم و جماعت شیخیه صحبت فرمود
 و دفعه با عبدالغنی در بین جمعیت صحبت میفرماید عبدالغنی از جواب عاجز شده
 در میان جمع مفتضح میکرد عذار نشوگان از سعادت و حال زمان و علماء
 سواد ایشان را در حبس حکومت در سخت غل و زنجیر نگاه میدارند از رئیس مجلس
 اسباب میبرد طلبد که عرض حاکم حکومت مرقوم نماید میگوید مازون فرستم
 جناب امیرزا رقع از قندص خود میدرد و عضو از جسد خود میخورد و خورده
 چوب نامرغوب در دست نموده با آن قلم آن ملا در بران رقع قندص کلمات
 در نهایت فصاحت و بلاغت با حسن خط مرقوم میخانیدر که حیرت بخش

عقول بجهت بیابان نیز با تزیینات خوب میباشند و امثال سبب است که در
 حقیق قطع از خط ایشان را در ریز در دیده ام خلاصه ان رقعہ کلون را بر
 محبس داده که بشخص حکومت رسانند ان شخص هم ملا وظیفه منجا پیر که بدون
 اسباب و معاونت او مرقوم نشود قبول کرده ان رقعہ را بشخصی حاکم میسازد
 ملا حفظه منجا پیر پاره پیرا منج را با قلم کلون رنگ کلستان و چشم نموده
 از ازاره و اوارد عبارات رنگین و بیانات عنبرین از نظم و نثر و آیات
 و اخبار هر یک بمقام مقام حظ زو مزین فرموده من جمله بمقام بیانی
 این شعرا مرقوم فرموده فکیف تر لیلین بعین تر بها سواها و ما ظہر لها
 من ملاح انکذ منها بالحدیث فقد جر حدیث سواها فخر و قی الملاح
 بعد از قرائت ان رقعہ و ملا حفظه فصاحت و بلاغت و بداعت و حسن انشاء
 و القان خط مات و مبهوت متحیر شده اند کور مینماید که حیفا از این
 نفوس که با وصف این کلمات خود را در مهالک رسانند و از صراط
 مستقیم منحرف شده خود را در بیدار ضلالت بهلاکت میرسانند بنده
 نگارنده ام عرض مینمایم که هزار نفوس که ان اخوان پر جفا رایج خوش
 یوسف بها از ان قیدی استقام ننموده چون کرگانه ریص نیز چنگ
 ان یوسف مصر و قارا از هم در یارند و در خاک خوشی کشیدند
 لعنة الله على القوم الظالمين انما من اخوان امیر عباسی
 و حاجر حین و جواد و رشید

جناب افغان آسید احمد اہم افغان کبیر حاجی اسید حسن کبیر از علیہ السلام
 و رحمتہ شرح حالات و وصف کمالات و زحمات کہ اللہ لامر اللہ متحمل
 شدہ اندلسان از بیا و قلم و بیان این فائز از فقر و محنت و محنت عا جز
 انچه از قلم سلطان قدم جل اسرہ الاعظم نازل شدہ شاہدیت ناطق
 جمیع از کار عالم و توصیف اہم بکلمہ از ان معادلہ نفی بد جناب افغان
 کبیر از علما و عہد و فیلسوف زمان خود در مندرجہ و علم است و جزا فر
 بہرہ کا فر داشتند چند این علوم ایشان را حجاب معلوم شدہ در بدایت
 از حضرت اعلیٰ را از عا ن نمودند لکن از لا و نعم ہم لب نکشودند تا آنکہ
 معاد باعدت منقض شد و بیقات مواصلت در رسید کشف سبحات
 جلال نمودند بنور جمال منور شدند محو مہومات نمودند بحقیقت صحو المعلوم
 نائل و اصل شدند خرق حجب و اسرار فرمودند بر موز و نکات و اسرار اکاہ شدند
 سراج مہوم را خاموش نمودہ بانوار آفتاب مشرق مطہر طالع از افق اہل
 منور شدند و بتمام ہمت بر تدارک مافات قیام فرمودند عمر بنود اہم
 فارغ از نوشتنم باقر علی ایستادہ ام بخراست حقیقہ در بزرگوار بخندت
 ایشان مشرق معلوم و اقتباس فیوضات از ایشان بنمودم و جناب ایشان
 در ۱۴۹۹ ہجری تشریف با حلت قدسی جمال ایشان راہ عشق اہل بیاد کونین
 طغیسی بیاطوم از انجی یحیفا و عکار فتمہ بقاء اللہ فائز شدند ان ایام راہ آہنہ منور

درست شده بود و صاحب ^{بیت} میرزا محمد باقر از بی کوه ۱۲ یا ۱۳م چهار روز در راه بودیم
از مرور بعشق ایوب میباید مینمایند که اعلان کرد در عشق ایوب داشته باشند بیزد بجناب
اسید احمد مرقوم بیضا که در عشق ایوب قدر از ملاکی ابتیاح نمایند ایشان هم
بسزوار مرقوم مینمایند بجناب حاج محمد کاظم صفه از ایشان هم با خود حاج عبدالحق
که در خبوتان بجمع مرقوم مینمایند جناب حاج عبدالحق آمده از برابر ایشان
و ام از برابر خودشان قدر از ملاکی میخیزند و از آن بعد بعضی از جناب
لامعه تا شتر با ایشان کرده صاحب ملاکی عشق ایوب شده اند خلاصه افغان
کبیر بعد از توقف مدت در ساحت ^{قدسی} بیدروت شریف آورده در آن محل ساکن
بودند در ^{۱۳} ۱۳۳۳ که حقیر بارض مقصود مشرف شد ایشان در بیدروت شریف
داشتند در همان ایام جناب افغان حاج میرزا محمد علی از طرف چین مراجعت
نموده در بیدروت در منزل جناب افغان کبیر ایشان را ملاکات نمودم و بعد
از ورود حقیر بجاکا مع افغان کبیر شریف آوردند بعد از چند سینه از بیدروت
بکافر قطع علائق نموده بارض اقدس محل اقامت انداخته سینه متوالها
در جوار قرب آگر در ظل سدره رحمانی ساکنی و فرکل صباح و مساء با شرافت انوار
شمس جمال ابهر روشن و نیز در سفر بعد از صعود جمال قدم که حقیر بجاکا مشرف
شدم بخدمت ایشان رسیدم در خانه جنب روضه مطهره جمال قدم
که راه بخیم داشت ساکن بودند در همان ایام مرض بر ایشان مسوی
شده بعد از چند روز روح پرفروشان از این دار فنا بجالم قدس بقا ارتقا
نموده در ظل جمال ابهر ساکن گرفت و آن جسد مبارک را حضرت مزاره الهی

روح با سواد فداه در نزد بزرگواران که در کتب مبارکه که در کتب مبارکه که در کتب مبارکه
واقع است بید مبارکی و در ضمن نمودند و همیشه عطر بر سر آن جسد ریخته معطر نمودند
همچو احباب از اعجاز و اعجاب آن یوم در هیچ جمع بودند بعد از فراغت
از در ضمن حضرت خشنود الله الاعظم مع جمیع احباباً توجیه فرمودند و در
بین راه بتعریف و توصیف اخلاق و کمالات و حسن سلوکی ایشان
مشغول بودند و اظهار عنایات و مرحمت و رضایند از ایشان فرمودند
و عنایات جمال قدم جل زکرة در باره ایشان بیان میفرمودند جناب
آسید احمدان ایام و را سلامبول شریف از بعد بارض مقصود رفته و از این
به همیشه و باز مراجعت با سلامبول فرمودند در ۱۳۱۳ قمری و در وقت
اگر شدند و با امور تجارت و مواظبت املاکی افغان از جناب حاج میرزا محمد
و حاج سید محمد و حاج میرزا محمدی مشغولند نسئل الله بان یوفقنا و ایاه علی
ما ینبغی لامرء الهم الخیرین البدیع نشره ۱۳۱۳

جناب پیر احمد را بهم در قوم حاضرین از اهل شهر از در خواست
 بعضی اهل شریف آوردند مع جناب ابهر حاج میرزا باها در جناب
 حاجران شهادت داد بود در وقت اذان در بر کجا بود مصوتی افغان
 میگفت عاقبت این دولت ایشانرا منع نمودند در مدتی که سلیمان جلیل
 بنخل بی رت مشغول بود در مرض عارض جدا ایشان شده بعد از
 چند روز هم به کل را ترک کرده به ارجا و دانستند وقت جناب میرزا جعفر
 پس از وفات پدر چند روز غلیق اهل مشغول دادند بود در کار بشراکت
 محمد زید کار بشناس مجرد در اقدار و کار میکنه را نیندند لکن او را
 بر وفق دلخواه نبوی توجیه بسمت زکاتان نمودند و در نحو قند مشغول
 مع احمد امورات ملک منظم بارض مقصود فرغ نمودند ۱۳۰۵ هـ

جناب لایزال و اعیان اکبریم ابن مرحوم اسد اللہ اردبیلر فی ۱۲۹۱ با مریم
 جمال قدم جل ذکرہ الا عظیم اقبال نموده و فی ۱۳۳۲ بعشق ابرہ آمدہ ان ایام
 سوار حقیقہ و جناب و جبر عبد الرسول و الامجد رضا ابن مرحوم حاج محمد کاظم در یہا
 عشق ابرہ کسی نبود روز حقیقہ چہ تفریح بیباکان رخصتہ بودم در فصل
 دیدم شخصہ تنہا کنار سبزہ زار جالس است حقیقہ بیل کردم با او صحبت نہایت
 پیش رفتہ نیز او جالس شدم و قدر از بر بابت با ایشان گفتگو نمودم ہمین
 قدر معلوم شد کہ ایشان از اہل کمال و معرفت میباشند احوال از صحبت جاک
 پرسیدند حقیقہ با ایشان محل سکونتشان دادم کہ فردا آمدہ خرید جائے نماز حقیقہ
 بمنزل راجع شدم باز گفتگو نمودم کہ امروز چنین شخصہ را ملاقات نمودم و مکان
 من این است کہ این شخصہ با بد از اجاب باشد بوم بعد تشریف لاوردن
 قبل از ورود ایشان حقیقہ بمقتضای وقت صحبت در میان انداختہ بار فقار در
 خصوص مذاہب مختلفہ و طریق مجامدہ و مطالب اخیر ملاحظہ نمودم دست
 بحقیقہ توجہ نموده استماع منہ بد خلاصہ در تمام ساعت ایشان ہم اظہار ایشان
 خود نمودند و از حال یکدیگر کمی بر اطلاع حاصل نمودیم و بعد از این بیجا و کوبہ
 تشریف بردند و ہمہ روزہ ابواب مرا سلاستند و مکاتیب مفتوح بود

در آن اوقات در باد کوبه یعنی زحمتان الواح و نوشتنیات بود جناب
 ایشان از عطق ابهر آنچه لازم بود طلب مینمودند و فوعم کتاب اقدس طلب
 نمودند حاضر نبود در سبزووار از جناب حاج میرزا محمد کاظم اصفهانی طلب کریم
 ان مؤمن با غیرت فوراً جمیع کارها را ترک نموده بتیمی بران کتاب
 مشغول شده بعد از ده یوم ایستاد فرمودند رحمة الله علیه از این جام فوراً
 ببا کوبیم ایستاد و آن اول کتاب است بنام کوبه ایستاده حال حق
 عالم است که چقدر کتب و الواح در باد کوبه نزار جناب موصوف است
 جناب امیرزا عبدالکریم از باد کوبه بقزل ارهک آمدند چند روزی باقی بکشد
 مشغول بودند در سفر اول که حقیر بارضی مقصود رفتم در قزل ارهک چند روز
 در خدمت ایشان بودم بعد از چند بسطوق ابهر آمدن عظیم مدینه العشق
 شدند که عطق اسان نمود اول و بر افتد مشکها در حقیقت بسیار
 صدقات و بیایات را تحمل نمودند اگر بخواهم جمیع را ذکر نمایم این اوراق
 کفایت ننماید و در عطق که لب تشنه در او کم بایست رکبتی از سخن بگشاید که بسیار است
 سر بنده یا سر خود گیر که اینم و اول قوت زانغان همه از خواول الالباب است
 لازمه عطق و محبت لازمال جنبین بود و خواهد بود باین جمیع بیایات را تحمل نمود
 در ره نزل لیل که خطهاست بجان شرط اول قدم آنست که مجنون باشی

فهرست

چنانچه جمال قدم جل و کوه ارا عظم در قصبه غرور کائیمه بینا یار

خل در غور الحب و فاضی باجری بذاک جر شرط ان و فیت توفی

فشریب بلاد الدهر من کای کاسه
و شتم التوالی فی کل یوم و لیلتی

عن شریح الردی کثیر بتر حب
عن بلش قره القضا کشفقی
و حرق الحناء فر الحب خول سینی

جناب میرزا با نفاق جناب افنان لاسید میرزا سلیم جلیله جناب حاج میرزا

بعد از صعود جمال قدم باحت اقدس شرف شد حقیق بعد از چندر

عازم بکجه مقصود شدم در علیه ابله بول از براس جناب لاسید احمد خضر از علی

رسید مرقوم نمود بود نه همین چند روزه جناب لاسید عبدالکریم مرخص شد

بسمت علیه عازم است و در میان سقیر و جناب لاسید احمد فقه حایه بود
که بعد از جناب میرزا کابرا طریح داشتند حقیق جناب لاسید احمد عرض کردم که
در اینجا توقف مینمایم تا جناب میرزا شریف بیاورند تا اختلاف حساب
معلوم شود ایشان فرمودند شما بروید من نکلکلاف مینمایم که جناب میرزا عبدالکرم
بمانند تا ورود شما فراموش نماند و فرستادند نکلکلاف نمود و حقیق در همان یوم

قارم بخت مدامه نمونه ^ص حضرت حکا شدم بعد از چند روز بیگانه رفتم به پاس
 مبارک حضرت مخ اراده است و زیارت روضه مطهره مشرف شدم و بفاس
 و سنان رحمته ثابتهان بر ایمان دیده را روشن نمودم و جناب میرزا را بحال بود
 و حضور ملاقات کردم و در گفتگو دیگر جناب میرزا در ارض معصومگان نیز بسیار
 از عنایت پروردگار شکر نمودند که این تکلیف سبب شد که مدتی بعد از حضرت
 در این ارض مبارک زیست نمودم که در قبضه ازان با ثروت عالم بحال نه تنها بد
 خلاصه جناب میرزا مطلب را کمی هم مفسر ^ص جناب اسید احمد رقوم نمود و رفع
 اختلاف حساب فرمایند حقیر و جناب اسید احمد در دهر و بکر عادت جناب
 میرزا عبد اکرم اینم بود که هر روزه و ساعت قبل از طلوع آفتاب
 برخاسته لاجل زیارت روضه مبارکه غدا از عکابه بهاج میرفتند و مراجعت
 مینمودند روز و وقت صبح حضرت مخ اراده الله حقیرا در اندرون
 احضار فرمودند بعد از شرفیای حضور مبارک اذن جلوس فرمودند و اظهار
 عنایت و مرحمت فرمودند و رقم بدست مبارک بود ملاحظه مینمودند
 قوسه بحقیق فرموده مذکور نمودند که اینم مکتوب شخصی حکومت جبل لبنان
 نوشته و سفارشی رعیا رخمه نموده و مال آنکه من ابدلاً بطمه با او ندارم از قلم
 اینم حکومت در ظل دولت عثمانی بود حال مدت است مستقلاً حکومت بیستی
 و اشتنا بدولت عثمانی ندارد و بیانات دیگر قبیل بیان مینمودند میرزا مصطفی

که حال در زمره ناصحین است دم در ایستاده بود فرمودند به امیر عبدالکریم
 بگو بیاید بالا حفر عرض کردم جناب میرزا بهیچ وجه جهت زیارت سکوت نمود
 فکر فرمودند فی الجمله میرزا مصطفی رفیق و جناب میرزا از بهر جهت در
 در کرباس خانه که در تحت همان باران خانه محل جلوس مبارک بود ایستاده بودند ایشان
 بظهور آورد حفر از آن فضول بسیار نخبه و شریفند و شدم بعد از چند بوم
 جناب امیرزا عبد الکریم رخصت فرمودند و بجا ده مبارک را با ایشان عطا فرودند
 جناب ایشان نسبت بامر مبارک جمال قدم خدمات مشایسته نموده قائم اعظم
 شهادت میدهند نفوس عدیده را بامر جمال قدم تبلیغ نموده الواح از جمال قدم
 و حضرت غصن الله الا عظم دارند و به ایشان از آداب مؤمنان است آثار
 تبرک از جمال قدم و غصن الله الا عظم دارند چند اولاد از ایشان در سن طفولیت
 و صبا بت فوت شده آنچه اقل اطلاع دارم اسد است در سن ۹ سالگی مراد در بیل
 وفات نموده و دیگر نعم است ۳۴ در عشق ابر تولد شده و در عشق ابر وفات نمود تاریخ
 ولادت او را حقیق در چهار بیت ذکر کرده بودم یک بیت که ماده تاریخ است در نظر است
 مرقوم بشود بخوبی سال مولودش اندر حبیب بنصر و غم الله فرقی قریب ۵۰۰
 حال ۳۳ اولاد از ایشان موجود است عظامه ۳۳ و یک صبیحه غم سالم و صبیحه دید ایشان
 زوجه جناب امجد جوفا سکونت است در غزه فلاحی غم او اولادشان در غم است
 جناب امجد جوفا سکونت و ماد جناب امیرزا عبد الکریم از اجله جناب سابقین است

پانزده سنه قبلاً بعثت آمد آید است و مشغول کرب و تجارت بوده است
 اما حقیقی کسی از او عهد نشا بنده ندیده است صاحب اخلاق حسنه و صفات
 پسندیده است قبلاً از صعوه جمال قدم بهدین منوره حکما رفقه مدتر مدیر
 در ظل سدره طوبی ساکن و بفوار جنبه ابر مرزوقی بوجه بنیام و زینا
 و بعد ایشان را فن رجوع فرمودند بهدین عشاق راجع شدند با شور و جذب
 و سوورد جهور ابناً بعد از صعوه جمال قدم بجکا مشرف شده مدتر بفرغت
 بال در ظل سدره فضل و افضال فرسبکو و الاصال بنیارت جمال و الجلال
 فائز و بجنبه بوسه مطهره فایض و نائل و بعد مراجعت بعثت ابل نمودند
 جناب امجد جعفر هم وقت در مصارف امور است خیریه من خون اکراه واجبه
 بطیب خاطر بقدر القوه امداد فرموده اند در بوم بقوم الاشهاد در سو حافزو
 در علسه بنت جناب لایزال عبدالکریم را تزویج نموده است از امام مؤمنان است
 جناب امجد جعفر الواح عدید از جمال قدم و حضرت غصن امه الاعظم دارد
 عمر ما عا سم جناب ایشان مرقوم است در ربع اول ۱۳۲۷
 مرهم شده و کلمه از این به وقت این به درج به و کبر قدر بعد از فن حلال را میدهند

ابن شهید اغلا علی ابن احمد بن شاه محمد بن جناب اشعری علی جده حقیق
 در مراتب توطن داشته اند در وقت کرفتن مراتب سردار تمام السلف
 در همین اوقات بتربیت آمده محض تحقیق امر بتاریک حضرت اعی
 و جهل ابها باندک زمان بمنتهای مقام ایمان و ایقان فائز میشود و
 بتبایع امر برم مشغول بوده و نفوس کثیره را بسبیل هدایت راه نموده و صدقات
 و زحمات فریب الله متعالی شده در فروع فراغت
 از این عالم حاصل نموده فارغ البال بفرمانش در عالم قدس بقا
 پیروزان نموده علیه بهاء الله و رحمت و الطافه و بخشش اولاد بعد از
 رحلت ایشان باقی مانده و پسر و چهار دختر پسر بزرگ ایشان
 جناب اغلا علی پسر دیگر جناب الامجدی که در ظاهر و باطن برادر بودند
 و در عاقبت برادر بزرگ با نجم رسانید دست یکدیگر را گرفته بشهد قدس
 شافند علمها بهاء الله و ثبات و اکرامه از جناب اغلا علی و پسر باقی
 ماند جناب سید الله و فضل الله از جناب الامجدی پسر اسد الله و فرج الله
 و قدر در تربیت اهل عناد عرصه برایشان تکلم نموده همین عمل که
 در آخر نمودند اول در اول تخیال داشته اند که مجرم نموده بخیال
 ایشان کردند و این را بطور اجماع شهید می بیند که کسی متعرض ایشان
 بشود چنانچه کردند جناب اغلا علی و جناب الامجدی خیر در بطون
 از خیال مفید بین سینه اطفال لا برداشته از تربیت فرار می آیند

از خوف مخالفین برآید به سمت مشهد کوشیدیم و اینها نیز با سپارده و زحمت
 تمام بمشهد میروند اطفال که با خود همراه برده بودند ابتدا داخل بیرون
 و فیصله الله ابتداء جناب الامیر علی اسدالله و فرزند الامیر امیرزاده ایشان
 عبد الوهاب در مشهد وارد خانه امیرزاده میگردند و چند روز را منزل
 از خستگی راه راحت میشوند اهل قسری از تشریت بعد از مشهد اطلاع
 میدهند که ما با دربار این دو برادر این نوع خیال نموده بودیم که ایشان
 را تلف نماییم ایشان مخفی شده با اولاد با سر خود فرار نموده اند اگر در
 مشهد باشند شما آنچه ما با خیال داشته ایم اجرا نمائید و اگر بمشهد آمده در
 خانه امیرزاده خود منزل دارند ایشان هم در مقام تحقیق بر سر آینه چون
 حضرات هم در خانه مخفی بوده اند ایشان را من یا بند روزی عبد
 الوهاب امیرزاده ایشان را در بازار گرفته از محو تا خبر میکنند میگوید
 من هیچ از ایشان اطلاع ندارم او را طلبها مدرس برده قدری جو بجا
 مینماید ان طفل میگوید اگر مرا بشود اطلاع ندارم که ایشان در کجاست
 چون از عبد الوهاب ذکر از ایشان برون کرد او را را مینماید
 ایشان بخانه مراجعت نموده کیفیت را ذکر مینماید اخوان با یکدیگر مشورت
 مینمایند را ایشان بر این قرار میگرد که عرض حال بجکومت مشهد بدهند
 خلاصه مضمون آن عریضه این با اسم اخوان جناب اغلا مع و جناب
 الامیر علی یونان خراسان داده بودند که ما هر برادر در تشریت

شکنداریم و ابوساها را حین غایب اسم طائفه با بقیه معروف و
 این اسم بولانت بجاها رسیده سوا این که فارایان معروف نفع
 اند خلاف از باها در ننده و از این جهت همه روز مورد خدمت
 و از بیت خلق شده از تربیت فرار نفع در اینجا پناه برکن
 حکومت کبر آورده بوم قبل جمع طلبت حامس مذا عریضه
 عبد الوهاب گرفته بمدرس عباسی خان برده و رازده اند
 فی الحقیقه اگر ها کشتیم بفرمائید بمیدان نو پختانه حاضر
 شویم و ایم جان ناقابل انشا نمایم و بر روز گرفتار بر سر
 پای نباشیم سر که نه در راه غریبان در همیم بار کرانند
 کتیرم بدوش و الا قد غن بفرمائید که مافق اراجل خود گزارند تا بعد
 کو نرسد لت اید مدت مشغول باشیم بندگانییم جان و دل بر کف
 چشم بر حکم کوش بر فرمان عریضه بجدا الوهاب واده و سرف الله
 با او همراه نموده که عریضه آورده بر ارکان حکومت بخاکمان و لای
 ایشان بهر نحو بوجه عریضه بولای میرسانند بعد از ملاحظه
 میفرمایند بر و در حال وقت این حرفها نیست ایشان مایوس
 بر دیگر ندوند اعنائی و الا را ذکر مینمایند باز اخوان میگویند باید
 از مشهد حرکت کرده بسمت دیگر توجیه نماییم بسمت نشا بورعازم

میشوند مرا بپند در نشا بور بمنزل جناب لاسیدا ابو محمد خاویز سیف الله
 وارد میشوند جناب آسیدا ابو محمد هم از احباب معروف مشهور است
 داماد جناب ابوالیدیح حاجر عبدالمجید شهید علمها بهاء الله و رحمت
 و الطافه اهل نشا بور از آمدن جناب لاغلامی و لا محمدی مع فرزندان
 مطلع میشوند بقاضی اطراغ میدهند جناب قاضی لاسیدا ابو محمد را احضار
 مینمایند ایشان نزد قاضی حاضر میشوند قاضی در نصیحت نموده
 در آخر میگوید صلح بر این است که میهمانها ششما بزود از نشا بور
 بروند و الا فساد خواهد شد غوغا و بلوار عام را ساکت نمودن
 دشوار است البته شما و سایرینم باید بزود از این ارض خارج
 شوید جناب سیدا ابو محمد نزد قاضی مراجعت نموده حکایت را
 ذکر مینمایند با هم مشورت نموده قرار بر این میکنند آنند که جناب سید
 ابو محمد روانه بخزند شود نصر الله و فرج الله و اسد الله و عبدالوهاب
 نجد آروان تریب بنمایند و جناب لا محمدی و لاغلامی و سیف الله
 هم بر معنای فیروزه بروند و همین قسم محمول بیدارند اخوان مع سیف الله
 بر معنای فیروزه آمده در منزل جناب لا محمد اسماعیل وارد میشوند چند
 توقف نموده هر چه ملا نظیر مینمایند چاره جز رجوع بتربیت
 نمینند عاقبت هم برضا آنها در داده نیکو کارای الله بتربیت

راجع می شود تا آنکه بعد از قلمبردن ایشان را بدرجه رفیقه شهادت
 رسانیدند و قفص شهادت را بعد از ذکر مجمل از احوالات
 شهداء مخم غرض بنماییم مختصر از شرح احوال حضرت شهید
میرزا غلامرضا رشتی علیه بهاء الله الایتم جناب شهید در
 میان جمیع اهل اسلام بزمهدور و تقوی و دیانت مشهور و معروف
 خاص و عام بوده از نتیجه اعمال مرضیه و اخلاق حمید موفق و مؤید
 شده بحضرت اعلی و جمال ابره مؤمن و موقن شده اند و از شرف
 ایمان و ایقان و اعمال مرضیه یوگا فیوگا بمجاریح انقطاع ارتقا
 نمودند چنانچه اعلی مراتب سالکان سبیل حق و منزه عن وجو ابی
 در قوس صعود مقام شهادت است که ان فینا فی الله و بقای
 بالله است فائز شدند خلاصه حضرت شهید بعد از تشریف باینجا
 چنان مشتعل و برافروخته شدند که از شعله و روشن شدن شمع انجمن
 محبت الله اطراف و ضواحر روشن و منور شد و نفوس کثیره را
 بسبیل راه نهی شدند آنچه در صد در اتحاد و اطفاء آبر آمدند روشن تر
 و مشتعل تر شدند بدون ستر و حجاب بتبلیغ امر رب الارباب منقول گردید
 اگر ذکر صدقات و بلایات که از ظلم اهل عناد بر ایشان وارد شده
 ذکر نماییم باید گفت مستقیم مکرر اموال ایشان لا غارت نفوس
 اند و ایشان را در حبس تحت سلاسل و اخلال انداخته اند مکرر در

در محضر حکومت و علمای و اعیان بدهلی و بر جهان ارحضرت
 رحمت را ثابت نموده اند و آیات و مناجات تلاوت نموده اند تا آنکه
 بقدر شهادت نائل شدند علیه بهاء الله علیه السلام نوراً بر رحمت
 و دیگر از شهدا الامجد حسن ابرم الشهد که ابوبکر کاشی در قاعه تبریه در
 خدمت حضرت قدوس بود و کور سعادت را از همکنان ره بود جناب
 آنمجد حسن در آن ایام صغیر بوده اند بعد از بلوغ در فرسخ بدالالت و راه
 نما که جناب حاج میرزا محمد بروضه رضوان ایمان و جنت فرمود پس ایقان
 وارد میشوند از صهباس مزاجها که فوراً مخور میکردند و بدشرفیات
 جنات من جمیع جهات متحول شب و روز در فکر تبدیل بود همه وقت
 در هر محل و مکان سوار مذاکره و اثبات ارحضرت منان کارندالت
 من جمله روزی در مجلس عروس سهر حاج میرزا در مجلس جمعیت
 بنا بر صحبت گذاردند و اهل مجلس تمام اعضا و جوارح کوشی شد کلمات
 ایشان را استماع بنمودند و اگر از اهل مجلس کسی ایراد مینمود بقوه روح
 قدس چون بحر موج بخروش آمده جوابها را گفشتا فریبان بیفرمودند
 ملا احمد سمنازی در آن مجلس حضور داشت ان عالم مغرور ببهان
 قول الزور ایشان را مغلوب نمود حکم کرد که ان عند لیب بوستان
 آنها را از آن مجلس بیرون نمودند و بعد از آن عوام کلا انعام ناستی
 بان عالم نموده ایشانرا اخراج بلد نمودند و ایشان کار در تشریح
 و هنگامی در عبدال اباد و عاقبت در تربیت بقیض شهادت فائز شدند

و بهیجا و فحاشیون و اعمل چنانچه جمال اهل کلا را بکرمیم و تجید اینخ نفوس
 قدسیه امر فرمود بقوله تبارک و تعالی و اتقوا و السلام و الکبیر و البهائم
 عما و لیاتک الذین ما نعتهم شئونات الخلق حسن الاقبال الیک و انقصوا
 ما عندکم رجاء ما عندک انک انت الغفور الکریم

جناب حاجر محمد صادق از شهد آدخه در تربیت علیه و علیهم بهاء
 الله و نور الله و ثنائیه از بخار معروف بصداقت و دیانت و امانت
 موصوف باقیست و هو شمس و بیکانه و آشنا مراد در اوقف فیوضات سبحانی
 مرضیه ایشان چون انوار افتاب عالمات بر اعالی و ادانی بر نواقص و
 و چون باران نیشان فیض بر زمینان و بوستان هویشان و حیسان
 کلو خار و بار و اغیار یکسان همه وقت خزان نغمش کسوده و نه نوایان
 را با تمام و اکرام پرورده همت ان یکه تا میدان القطار لا نازم که زخارف
 ملک او را از ملکوت باقی بقیه ننمود در حق این عباد است که بیفرماید
 قوله العزیز عباد و کرا لکم هیثم فی رتق و لا یبع عن ذکر الله چنانچه سرها
 بر جهان مانیه زده بقربانگاه دست شتافتند و اگر کار بعضی از شهدای
 محزون مشاهده شده اند این سخن مقتضای عالم جمالی است و الارواح
 در سرور و حبه است بکنان جناب مذکور نمود که بومی در خدمت
 حضرت من اراده الله حاضر بودم شخصی نصرتی بهم حاضر بود حضرت من
 اراده الله از ان شخصی پرسیدند که سبب چه بود که بطرس حواری
 در وقتیکه اراده شد است او را داشتند بکمال شوق و انجذاب مشاهده
 شد ایلا را که کرده و حزن از او استقام نشد و حال آنکه یکسان بنندگان

حضرت مسیح بود و حضرت مسیح در حین اشک بیدن این کاسی اگر اه و اذیت
 و خواستش نبود که اگر ممکن است از من بگذرد ان شخصی خاموش بود جوانی
 عرض نکرد حضرت مولی الوری فرمودند که این هم از کمالات حضرت مسیح بود
 که بطرس داران کمال نبود فرمودند ان حزن و کوه از جسم بود که از مفارقت
 روح عیسوی بخون بود و الارواح در بشارت عظیمی خدایه شامد بر
 کمالات معنوی جناب حاج شیخ صادق علیه بهاء الله فوزه بمقام شهادت
 است کواه عاشق صادق در آستین باشد چنانچه موافق اسس صدقش معانی شد
 و قایع ضوضا و عنادا اهل فاد و استقامت و جانبار سر مستیان بنیم
 محبت و داد و بهر نونان بیمانه الفت و انحرار علیهم بهاء الله الامانک
 الایجاد جناب سبف الله ابنه غلامی شهید علیها بهاء الله چنین مرقوم بیناید که چون
 این نفوس خسته که بر یک نور ساطع و کوبه لایع بودند چون عقد پروینم بان
 هم قرین شدند و در یک برج اجتماع نمودند از طلوع و سطوح انوارشان
 خفاشان مظطرب و پریشان و در زوایا ظلمت بی نام و نشان شدند
 تنزل در ارکان جبهت و طاغوت افکار و غریب و لوله از اهل تابوت
 بلند شد عبود اصنام فریاد و انصرا و آتختتم از جان بر کشیدند و چون کرکان
 خویشخواه یوسفان مصر بهاء را دریدند و آتش حقد و حسد افروختند و ان
 جد های مبارک را سوختند و هکذا از تشع و تلعلع ان نجوم زایره انجمن
 روحانیان منور شد اهل حبور بود و سرور آمدند و بشوق و شور برخاستند
 پانگویان دست افشان بپوری ست شتافتند بنا در یقا از عالم هما بعشق

و این کس که در این کتاب است
 و در این کتاب است
 و در این کتاب است

روز چهارم و صلوات بر اجداد باران رحمت بر جسم جان فشان قیام نمودند و
 هر روز مجلس آراستند و شب بخیر تر تیب دادند تا اینکه بمقصد اصل خود فائز
 شدند قوم سر و جان دهند در راه بها قوم بر خن کشید و شمشیر جفا
 بر روی بجان خود ره حق پویند ^{بنگر که تفاوت از کجا تا کجا}
 خلاصه معاندین هم روزه در خیال فکر بوده اند و در بیله بهانه بودند
 روز پنجشنبه لا محمد حسن و مسجد کس روضه خوانی داشته وارد میشود
 و در گوشه جالس از خدام غلبان بدست ایشان بید هر سایه بین بان خادم
 تعرض مینماید که چرا غلبان بدست بان داره ان غلبان گرفته باب میشوند مرز را
 محمد باقر امیریند که لا محمد حسن را از مسجد بیرون نمایند ایم خبر بحکومت میر
 جناب لا محمد حسن طلبیده جو یا مطلب بنود جبهه بخیر نا محمد باقر میدهند که لا محمد
 نزد حکومت از دست شما شکایت نموده میرزا باقر چند نامر بوطر بحکومت
 میگوید و امر مینماید که او را و رفقای او گرفته بیاورید تا من عمل شود و نیز پدر
 محمد بدینمایم بعضی از نفوس هم همه وقت مترصد که رئیس پیدایند و غوغا
 و بلوا نمایند فوراً کاعده ایشان را در بازار اخذ مینمایند و ایشان را آوردند
 در دکان لا محمد عه صرف ایشان را نزد دکان بیرون می آورند و محضی کده بر
 صدمه بران وجودات وارد می آورند با جمعیت و اندو حام ایشان را آوردند
 در دکان میرزا غلامرضا ایشان را نیز همراه ایم می نفر می برند و صدمه زیاد
 بران وجود مبارک ضعیف نحیف وارد می آورند بقدر که از رفتن باز میمانند
 میرزا نصر الله سید جلیلک ن پدر بنیر کوار بدوش کشیده با ایشان بیرون میروند

بلکان لایحه‌ها را کلیه او را نیز ادیت و آثار عمومی بدست حاج غلامرضا
 بسیار ندر و بعد به انرا از او اخذ کرده متوضی باو می‌نویسند حاکم بلد از بدو و شورش
 خلق مطلع شده که بلایه تصرف فرمایشات که سرآ از اجاب است می‌فرستد که خلق
 را از شرارت مانع شود و نگذارد فساد برپا نمایند ایم سه نفر را از دوازه شهر
 بیرون برده بودند فرایش با شربا جمع کرده ایشان را از کار بند و توانه بر میگرددند
 ایشان را بحسب می‌فرستد جمعیت بکارخانه جناب لاغلامی بیرون و ایشان
 را بالا اسلامه دستگیر نموده ایشان را با چوب زنجیر مشت لگد صدمات شدید وارد
 آورده باین حالت وارد محبس می‌نمایند جناب سیف الله میگوید در بیرون شهر
 باغ نازه درست نموده بودیم و نازه نهال نشانیده و در آن قدر خیار و سیرت
 کاشته بودیم من و اخور نهال هم و همیشه در آن باغ بودیم از هر صدرا احمد و غوغای
 خلق را شنیدیم و معلوم شد که بیطرف کامرا آیند اخور نهال فرموده حضرات
 بقصد رفتن من آینه من رفته بنهالان می‌نوم کسی بنا جمع ندارد در چه از شما بنیز
 بگوئید اطلاع نداریم و رفتند همیشه بسیار خائف و پریشان بعد از آنکه بر سر کرده
 در عقب درخت جانی شد طو رفتند که جماعت شروع و تابجی قول زور و
 اصحاب کبر و غرور وارد باغ شدند و از اخور نهال سراف رفتند گفتیم
 من اطلاع ندارم در کجاست نزد همیشه آمده سوال نمودند جواب بلا نظام مذکور نمود
 که اینها را شنیدیم و نمی‌گویند مگر اینکه ایشان را بجا بکار نمی‌نمایند که بداند نور محمد که
 با ما با نسبت داشت در میان ایشان بود مانع شدی زو غ مصیحت آینه زو که
 گفت لا قافرموه بعیال و اطفال ایشان آسیر نرسانند لذا دست از ما برداشته
 بخانه باغ مطول شدند اشج را تمام نکند بعضی از بیست بیرون آوردند سیرت

خراب و پای مال نمودند و مرا هم با خود همراه بردند لکن صدقه و اذیت
 بحقیقت نیت کردم مدرس شیخ یوسفی در اینجا میرزا آقا ایمن میرزا محمد حکیم
 گفت این فکر پسر غلامی باید نیت گفتند پسر غلامی است چون خورد
 سال است یا اذیت نکرده ایم بایشان تعرض نموده در غضب شده
 مذکور نمودم جابر دیانت و دین دار شما که با بانی این فاشلوک یعنی پسر
 طفل شیر خوار ایم طائفه بدست من بدهند اولاد پدر خودم نیستم اگر اولاد
 نوزادتم خلاصه این شخص دیندار پیش آب پیرشت لکد مرا نوازش نمود
 و از بعد سا برین هم با و تا شرفی آورده مرا بده فیکذا ردند تا اینکه مرا
 وارد حبس نمودند و جمع رفتن جناب حاج محمد صادق را از خانه همیشه
 ایشان بیرون آورده و صدمات و لطامات شدید بران به کل مقدس
 وارد آورده ایشان را حاضر نمودند و خواستند جناب حاج محمد ابراهیم
 التجر حاضر شده به رنج و هو ایشان را لاجح بحال خویش نمودند حقیقت
 سیف الله در محبس بخدمت محبوسین مشغول بودم از بس صدمه بران وجود
 مقدس زده بودند یا را حرکت نداشتند جناب ابورک جامع شریک
 بدنش را بفریب چوب و زنجیر چون لک قیر سیاه و چند موضع زخم شده
 و جناب هم بزرگوار از صدمه اشرار جمیع اعضایش مخرج زار فکار
 جناب حاج محمد حسن زجر از حد افزون نموده بودند و ضربت شدید
 بر کمر ایشان زده کمر ایشان شکسته بود در این مدت حبس قادر بر حرکت
 نبودند و با کذا جناب میرزا غلامرضا آذیت به حساب کرده بودند

چرا بجز از قبل ذکر شد که قوه رفتار از برابر ایشان نما و پسران لاهوت الله
 ایشان را بدوشی کشیده بمحبت سنانید و جناب لاهوت الله این جناب هموس
 که صوری ضربت بغرق او زده سر او را شکافته بودند حقیر سر او را حکم بستم
 و آب حاضر کرده صورتها بخون لادود و غبار آلود آنها را شستم و امروز
 و انشب را در محبت در خدمت ایشان بوم روز دیگر فرایش با شستن ندان لاهوت
 مرا بیرون نمود و از قبضی خدمت ایشان مرا محرم ساخت لاکین من اهم
 وقت لاهوت منو دم از برابر محبوسین پیرا بین و عذار آوردم و بوم بعد
 در بین راه که بمحبوس خانه میرفتم مختار نام حقیر را گرفته بمنزل میرزا
 محمد باقر برد میرزا محمد باقر پرسید که پدرت و عمویت و سایرین که در
 حبس هستند بانه اند یانه بنده سکوت کردم گفت بتو میگویم جواب ندادم
 مگر پرسید گفتم در این مقام جز سکوت صحت تکلیف ندارم گفت این بچه بانه
 را نماشا نمایند و کنایه حرفش را مانتفت شوید مقصودش این که جواب الاحق
 سکوت بعد نهیب کرده گفت میخواه ترا جلو این پیش طره طلال بگویم فردنما بند
 و و چند تعبیر بسر و کلمه من زد و گفت اینهم بانه است سایر خوش آمد گوید
 چند مشت میلند و مراد از زبیر زمین خانه خودشان حبس نمودند
 و بعد فرایش با شرا لاهوت ما از جنگ ان ظالم نجات داد باز حقیر بخدت
 محبوسین مشغول شدم و از برابر ایشان نان و آب مرا آوردم چند روز در حبس
 فی الجمله از سختی بیرون لاهوت و اهم روزه مشق سر باز و جانثار میشدند
 و مشوق بگر بگرفتند و ساعت بساعت اشتعال و انجذابشان زیاده تر میشد

و بالجمادات و نباتات و کائنات ایات و مناجات مینمودند و در سایر
اجباب از این شور و آنجذاب مضطرب شده اند مکتوب بیرون اسم بحجاب
میرزا غلامرضا مرقوم بیستنی نه داره بودند که در مجلس با ایشان برسانند در آن
مکتوب با ایشان عرض کرده بودند که بر ماها و اطفال ما رحم نماید قدر مراعات
حکمت نماید از ایام قیامت بیانات مرقوم نموده بودند رئیس بیستنی نه آن مکتوب
را کتوده ملاحظه بنمایید و بعد میفرستد نزد شیخ علی اکبر جناب میرزا غلامرضا
از این عمل مکرر رئیس مطلع میشوند با و پیغام میدهند که نتنها خیانت با ما کرده
بلکه بدولت خیانت نموده و ناعوسی دولت را بغير اراده اش بر تباخت این
اعمال آگاه میشدند و اگر دلیل بر بهاء بودن ما میجوید که ما مقوم معتزیم آنانکه
نمکنند بخور و برو کنند و بعد عرض بفرست سلطان و مکتوب هم بولایت
خراسان نوشته مطالب را بتمامه معروض نموده بودند حقیر بهر جهت خاتم
رسانیدم و از این طرف علماء و استناد این مقام نموده جمع از مؤمنین و مومنان
بر بهاء بودن نفوس ختم شهادت دارند و صدر امام جموع شیخ و شیخ
میرزا محی باقر جلالت میرزا محمد باقر با یک شیخ علی اکبر شریک ملاک اکبر بزرگ از رو شهادت
انها فتوا دادند و بر کل این عمل را فرض نمودند و ملاک اکبر بزرگ نماز
از مشهد آمده و عازم بزرگ بود و راجل صواب در تربیت توقف نمود که در این
عمل خیر شریک باشد همه روزه در مجالس بر منبر بر آمده بنوع عم خود
در لیل بطلان ایام حزب را بر مردم بیان مینمود و لسان بسب و لعن
میکشود و خلق را تشویق بر قتل این مظلومان مینمود و چند دفعه
خلق را شوار نموده در اجزاء حکومت و بعضی از عقلا مانعت کردند

تا اینکه دو اسرار مفید به ما بشخص حکومت هم شور شده حاکم از شهر خارج شده
 و فرزند خود را نایب الحکومه قرار داده و بعد از رفتن حکومت شیخ علی اکبر و ملا علی اکبر
 بزرگ بر فساد و عناد و فساد دماء عباد قیام نمودند ابتدا جمعی از اهل شریعت را طلب
 نمودند ایشان را محض ترغیب نمودند و دستور العمل فتنه و فساد را با ایشان دادند
 که شما باید متفقاً ببازار رفته و کالایی را بپندید بعد که دکانها بسته شد کلام آمده با اتفاق هم
 رفته با بیهارا بقتل میرسانیم این نفوس هم منظر و ترصد و طالب و متناق اینهم
 کار بودند اسرار بعضی از آنها در نظرات فکر نشود یعقوبی بهلولان حسینا محمد
 برادر یعقوبی پسران سید نصیر فر سید تقی محمد تقی نعلین شخصی قصاب
حاجر یوسف صباغ نور حاجر احمد محمد خارستان چند نفر کفنی و فرز و باقر از زمین
 که اسامی ایشان در نظرنیت در یوم ۱۳ صفر ۱۳۱۳ متفقاً ببازار آمدند
 دکانها را بستند و شیخ علی اکبر و ملا علی اکبر در جلو جمعیت با هم تجمعی لیده کر بیان
 در برهه پارس برهنه میروند و واشریعتا و وادینا میگویند دنبال تحت الحکومت
 که باب پیاز پرورش داده بر چشمها منغوس میکنند و اشک از چشمها ایشان جاری
 میشود ابتدا یعقوبی یا چند نفر در باب خانه حاجر محمد صادق میروند و در قباله باب
 میناید خادمه عقب در آمده میگویند کتبت میگویند اینج و چه را گرفتیم بجناب
حاجر سید در را باز نموده ان سیمجا با چند نفر وارد خانه میشوند خادمه سر اسیم
 سر حاجر سید را اطلاع میدهد ان جهت فوراً خود را در آینه نشینی مصلحت
 جناب حاجر نشینی میزند و با شمشیر ان خانه شمشیر بر جناب حاجر حمله مینماید
 و بدین ایشان فرود میآورد و بعد شمشیر بر سینه و شکم ایشان میزند
 و کار ایشان را تمام مینماید عیار اطفال و اولاد حاجر جمع شده

فریاد کنون آه ناله فغان بلند می نمایند و فریاد حلقه ماتم میزنند
یعقوبی بار فقاجد از این فتح نمایان نترسند شیخ عی اکبر میروند و مرد و
شاهرت جناب حاج محمد صادق بایشان و ملا علی اکبر میزبان میباشند
انوقت با جمعیت و اخ و حام و هجوم عام بسمت محبسی حرکت مینمایند
و همگرا یا غیا و یا محمد کویان فریاد میگردند تا نزدیک دستاخ خانه رسیدند
اغنام الله از راه کمرگان جهور و کلاب حقور آگاه شدند و مستعد
جانتان آمدند اهل زندان را و داع نمودند و یکدیگر را در آغوش کشید و داغ
نمودند و وعده دیدار را بر حضور جمال ابراهیم دادند ابور و محمود را هم
اسدات و حقیق سیف را دید و بوس نموده و امر بصر و سکون فرمودند ماها
گریه میکردیم جناب امیرزا غلامرضا با وجه بیضا ما را در سر میفرمود فرمودند
بر فرض که هزار سال در این دارالوبال زندگان کردیم حاصل آن چیست سوا خردی
پس خوشتر اینده جانز در ره جانان اینار نمائیم شما هم از خدا بخواهید که از این
کاس در نصیب ننمائید اهل محبسی کل متحیر که این چه حالت است که از این نفوس
مشاهده میشود شخص مذکور خود که اینها مثل اینکم بعروس میروند اینم نوع خرم
خندان جناب میرزا غلامرضا فرمودند عروس که آخر آن عزاء ماتم است
چه لذت دارد این عروس با با سود است و عاقبتش محمود از زمان گذشته یاد
آورید و بندگی بد ایا عیش بنزید بلیند بهتر بود یا بد ایا حسین شهید ابته صد روز عیش
لطائف حول جنین ماتم است ما از این ظلمتکده فانی بعالم نورانی میرویم و از اوان
تعلقات رسته بعالم بزرگ و احد میجویم از خارستان جفا پرور نموه بگلستان
بقا ارتقا میجویم از کاشی جهات و سبوت موهومات را غرق نموه آنچه را که ما
ادراک نموده ایم ملا حظره میخوردید کوشش ببیند درست از طریق شناسی

روا بود که ملافت کس از ایشان را تا بیک اشکوه نیز حاضر شد بشنید که اگر خطاب کرده که تو حکم قتل اینها را داده ای شیخ سلوکت نموده ذکر نکرد ملافت ابریزد و فرمود نمود که بلا فایده و نفی حکم قتل اینها را داده ایم و اگر کسی ممانعت نماید حکم قتل او را هم نخواهیم داد در دین ملافته نباید کرد تا بیک اشکوه سر خود گرفته مراجعت نمود و رئیس مجلس امر کرد که محبوبین را تسلیم ایشان نماید ابتدا جناب اغلامی از رفقا خواندند نمود که ابتدا خود را بچنگال آن کرگان خوشخوار اندازد ایشان هم راضی شدند ایشان را وداع نموده مؤکلات علی الله قدم نمیدان بلا نهاد و بیرون حبس خانه شجاعان و دلوران با حربه ها نیز مستعد ایستاده باین ترتیب پسر آید نصیر ۲ نفر و ساطور در دست و بعد بهلموان حینا و نفر دیگر با شمشیر ایستاده و یعقوبی قائل حاج محمد صادق با شمشیر ایستاده و سید نعل بند و محمد تقی نعل بند هر یک طایفه در دست و دیگر ادمک و نج و کفش روز با پتک تخته و تبر چوب سنگ آهنی ایستاده که جناب اغلامی معین منقطعاً عا سواه از مجلس بیرون آمد چون کل خندان با هم را به کویان دست افشان و بار کویان که بگذرد آن گروه عدوان بر او حمله نمودند و حربه ها خود را بران جسد بهارت فرود آوردند و کار او را ساختند و دیگر را طلب نمودند جناب عماد محمد عنی رفقا را و داع نموده و حقیق و اسد الله بوسیده قدم بقربانگاه نهاد او را نیز بهمان تفصیل ملحق بیاورند و دیگر را طلب نمودند جناب لا محمد حسن از مجلس بیرون آمدند شعی عان بر او حمله نمودند و آن هم کل مقدس را از پا در آوردند او را بر فقار خوش طلق نمودند و باز با مل من مبارز کویان دیگر را طلب نمودند جناب برزا غلام رضا اهل زندان را و داع نموده سرور و حقیق و اسد الله را بوسیدند تا هر دو را در فرمودند و مذکور نمودند که اگر شما را هم با ما ملحق نمودند فیها المراد که

که مضمناً در ملکوت غیب در ظل جمال ابر در آئیم و اگر بیشتر نشد باز هم
 محزون باشید و آنچه حق تعالی مقدر فرموده بآن راضی باشید و از محبت بیرون
 شریف بروند و انقدر آن گروه سفاک آن خون پاک را بر خاک ریختند و
 جسد مطهر را پاره پاره نمودند و اظهار سرور و بشاشت نمودند و باز طلب مرد میدان
 می نمودند و خود را فرمودند که طفل جوان از اغلاصی و امجدی در محبس باقر مانده
 بعضی گفتند رجوع باطفال نداشته باشید بر خرم میگویند یا بد فضل اینها بر انداخت
 پارچه اگر و اغلب را از بر این شد که متعرض ماها نشوند ما را با شما بیند لذا
 از این فیض عظمی محروم شدیم چند بیت مثنوی جناب اسفند الله در اینم
 واقعاً نشاء الله است ذکر بی خود نام ببلبل زمرغان ذکر بیشتر از عشق کل دار در اثر

باز از ابر بلا غیبت جفا	گشت نازل بر جهان بها	ظالمان نابکار از هر کنه
جمع گشته از زمان و از بار	تیغ و شمشیر جفا افراختند	ان شجره باران پا انداختند
چون طیور دیدن نفس را	جاستند که شود اندر خفا	لیک غافل ز آنکه خورشید جمال
ز خود پنهان ز بسی جلالت	قدرت ایشان بر این تمیز نیست	روح باین بدین شکویش نیست
مستغذ این عالمکوتان می ز	بر امید صید مرغ شاهان	لیک بر هر در نفس چون شد تباه
باشدش بر ساعدش جایگاه	در قفس مهور اینم ز اغا ن خود	چون برون شد جاش در ایوان
ساعتش مکن ما و او است	در هوا قدس روح افزا است	بگذر از این داستان هر ملال
ساعت دل گشت از خون مال مال	ارقم بگذر تو از این داستان	چون مکنی جارت قلبی ستان
روز روشن کنس تار و کبود	این مصیبت کمر نهام و انجود	حمد آفاق پر افغان کنس
خانها صبر را در آن کنس	لیک یک شمشیر میان ساز آمد	ز بیم مصیبت هر چه بادا باد
باران کرگان خوشخوار حقو	ان سباه ظلم ان قوم جور	از جفا و جور بر اهل و لا

حو کرده داستان کردار منم در آنم چنان سازم بیان آنچه ظاهر شد در نظام مظلومان
 کردار یک شوهر آریین بلاست زانکه آثارش عیبیان و بر ملاست که شهر از بد در کردار
 کشته گشتند از جناس اشقیبا به یک بر یک است ایشان بود باز باعد و خویش کشته زرم ساز
 هیچ یک در بند و در زندان نهی یک تنم یک عالم عدوان بنهی که کشیدند آن جسد را بخاک
 که بسوزند زندان اجساد پاک کسی ندید از مظلومان ظلم چنین لعنة الله علیهم اجمعین
 بعد از شهادت آن نفوس مقدسه ان اجساد مطهره راستک باران نمودند بقیمکم
 ان جسد او در زیر سنگ پنهان شد بعد از ان از زیر سنگها پیرون آورد در میان
 بیابان مبارک بسته باغریو و لوم و اهل هلمه بوجه و بازار یک نیده بلخندق ارک انداختند
 و مجد دستک باران نموده جسد را در زیر سنگ مخفی نمودند و با جمعیت وافر حام
 سمت خانه جناب شهید حاج محمد صادق رفتند در ب سراسر جناب حاج میرزا
 در را باز کرده وارد خانه شدند در حالتیکه جسد حاج علی قاسم پیش طره خوابانیده و شالی
 بر رویان جسد مطهر کبیر و اهد حرم و اقربا و اولاد با ایشان سرها برهنه و موها
 بریشان بگریه و ندیه و عزاداری مشغول چویم و حوشی در نده و کلاب عاریات
 بران جسد ایچوم لاورده از بالا بزیر انداختند در میان برها با ایشان بسته بوجه
 بازار یک نیدند و در چهار سوق و کزراه قدر یکت بشودند و مردم ان جسد را
 سنگ باران بشودند ان جسد مبارک را با این اسم و جلال و فریاد تبارک تعالی بجد های
 عباده غنتر متعال صلحی نمودند و او را سنگ باران نموده در زیر سنگ پنهان کردند
 و دیگر حق عالم و شاد است که در ان یوم چه رزالتها که از این جماعت بروز
 نمود و مکنونات ضایر و مکنونات ظاهر شد الحاضر بی ساعت از شب

گذشته کرده اشرار با شیخ فانوس حاضر شده جسد ها را از زیر سنگ بیرون
 کرده ریسمان بر پا ایشان بسته از خندق بر آورده و در کوچه بازار
 گردانیده از دروازه شهر بیرون آورده در کالی کله نیز دیوانه که قدر
 هو را ز یاد آن است انداختند و بعد فقط بر آن جسد ها را مظهر زده آتش
 زدند آن نوع که دلخواه ایشان بود جسد ها سوخت جماعت به باغات
 اطراف رفته کله ها درختن حاضر نمودند و فقط بالا را آن کله ها ریخته
 و بر آن اجساد مظهر هم مجد و فقط زده بالا را آن کله ها کذا زده آتش زدند
 و آن جسد ها را سوزانیده خاکسترش را بباد دادند و تا چند بعد آمده آن زمین
 که اجساد مظهر را در آن موضع با آتش سوخته بودند لکه کوب می نمودند فتم
 ما قال انجنا و ارسنه شوکر بعد مرگ مرده است را عا را آید از کفن
 این بگو و قایح سیر سالکین سیر رب العالمین که فرستد که بجمیع شرایط
 ان عامل شدند و بلقاء فی الجلال و اصل قوله عز و جل که من اراد ان یتلین من طیبین
 و جدر من و جدر عن فتر و من عرف فتر عن فتر و من عنقته عن فتر و من عنقته
 قتلته و من قتلته انار بته ارکب از رنگ کفار باین ره کارسد در و باید صبر
 مرد باید کام زن در آن لوح مبارک که از قلم مبارک عبد البها قیام از این واقع
 عظم خطاب ببادیه خراسان و اهل این نازل شده مخاطب همین نفوس مقلد
 شهدا و مذکور اند که مستحق و مستوجب ان عنایات و مراحمند چنانچه اول این
 حکایت ان لوح مبارک بتمامه مرقوم شد در مقام بیفر باید و بارچ الصبا و شمیم
 عار الوفا امتالی یا حبه احبه اهتزازت ریاض قلوبهم بفیض سحاب محبه الله
 و اشرف و جوهرهم بنور حرفت الله و یاقی شوقی الیهم و تشوقی لهم و ولعی بهم

و صرحت و بتبر و مهر و مغفرت و ایما برین کرم و قوی علیکم بحمد الله و تعالی
 و فی وجوهکم نوره و ضیاءه و فی قلوبکم روحه و وفائتم و فی صدورکم حبه و شفاعة
 الی مقامیکه میفرماید و یا حماته الوفا خاطب الضعفاء انه اذا وجدتم الضعفاء
 اشقت و اباساء اعتدت و الارض ار تجفت و الجبال ارتعدت و زوالبح انزلتم
 احاطت و بحور البهلا یا حاجت و اریح الرزایا حاجت طوفان الامتحان احاط
 الامکان علیکم بالصبر الجمیل فی سبیلکم الجمیل و یا کتم یا عباد الرحمن ان یعلوا
 منکم الضعیف اذا شدت اجیج نیران الافتتان و ارتفع زفرها الی اخر بیاناته المقول
 العزیز المنیع که مصداق تمام بیانات مبارک ظاهر شد و بیکر بعضی از رزالت و نیرت
 که در یوم بعد از شهادت ازان اشارت ظاهر شده خواسته باشیم فرماییم ششم
 کلام طولانی بشود لا بد متعلقین و متبیین شهدا از عبال و اطفال نمازها را شروع کردند
 نموده بمنازل اقوام و کسند یکسینه برده اند و آفریح است و آنصورتی که از قبل
 با آویان مخفی پنهان شده بودند مدتها در قرار اطراف ایامات سرگردان و حیران
 بودند و جناب شاطر نوروز نیز مدتی زحانی فرار بود و در چند سمت طران
 و از اینجا بدال السلام و بلاد عربستان سیر می نمودند و بعد از انیت مراجعت
 نمودند حقیق سیف الله ازان یوم ببعده طوف بلاد نموده چند در کون ایام
 و چند در سبزووار و مدت در تمشق و بعد بخوبنشان و چند در مشهد اگر مفصل
 عرض نمییم باعث ملال شوه تا اینکه عاقبت در اسما وارد عشق ابراهیم
 و الحال مشغول جواب با فرستیم و در خدمت و مصاحبت اخوان
 روحانی لا مینر احبیب الله و ابراهیم ابناء خلیف عالمها آیهها و الله او قات
 بیکر از نعم تا بعد چه شوه و خداوند چه مقدر نماید حقیق سیف الله اینک شهر غلامی

جناب آقا عیدالمحبین ابیخاتم جناب آقا محمد حسن شکرانم فرزند ایشان گذشت
 در ماه صفر ۱۳۳۱ از تربیت بجزیه نمودن بعضی اهل کاه در نجف
 قریب شریفان ۴۴ سال است بسیار جوانی محبوب مظلوم است
 صنعت ایشان شغل کفایت است در نزد اعیان بجهت نگرش مشغول

جناب آقا فریح الله ابیخاتم جناب آقا محمد علی پیرا بن ختم جناب
 اسیر الله ایشان هم در عمارت جماد اول ثانی سنه ۱۳۳۱ وارد
 عشق ابد شده اند در سن بیست و سه از شریفان گذشتند است
 در روگان جناب آقا مشهور رحیم کفایت زنجانی بکفایت و در
 مشغول است آثار نجابت از وجوئاتش ظاهر است نموده ۱۳۳۱

جناب کربلائی قاسم ایبم ابراهیم علیهم السلام ابوالقاسم ایبم حاجی حسن زینوزی
و قایم حالات خود را چنین بیان مینمایند که در سن نه سالگی در میان جماعت
گفتگو باب بود و سن استماع مینمودم میگفتند سیده جوان از اهل شیراز و قاسم
بابت نموده و جمعی با او کرده اند و علمای آذربایجان و خنجر هم فتوای قتلش
داده اند و او را در تبریز با میرزا محمدی ولد لاسیده زینوزی شهید کرده اند
و اهل زینوزی را این خصوص را ایم گفتگو مینمودند چون جناب میرزا محمد از اهل
زینوزی بود و جمیع او را بشناختند بدیانت و زهد و روح و حسن اخلاق مشهور
و معروف بود و صحبت ایشان ایبم بود که این شخصی کرباطی بود میرزا محمدی باو
ایمان نمآورد و در راه او از جان نمیکزشت و بعضی میگفتند که چرا سیده
که از پیشش میرزا محمدی عالم تریو ایمان نیاورد لکن سیده شوی
والده میرزا محمدی بود در حینیکه میرزا محمدی دو ساله بود پدرش مرحوم
شده اسم پدر میرزا محمدی میرزا عبداللہ بود توگد میرزا محمدی در زینوزی
شد و بعد در تبریز سکنا داشته است خلاصه ایبم حرف در گوش من
بود در سن مجد بلکه سفر نمود به شیراز و آن آدم در آنجا نیز گفتگو با بنی زینوزی
مذکور نمودند ملا صادق نام از اهل دیات ارضی بار قبل از ظهور
نقطه اول خلق را بشارت بنظور قائم موعود میداد و در کنار رود
ارس متر صد و منظر ظهور او بود چون مجل و فوق مردم بود قریب
ده هزار نفر بفرمان او آمده امزش را مطیع بودند لکن بنوعی

بر مخالفت قیام نمودند سبب انقلاب و اضطراب شد دولت بهمین واسطه
 ان صفات را تازه بحیثیه تصرف لا آورده بود جهت اطفاس یافتنه
 و فدای جناب ملا صادق را برسم محبوب در و در بنا و فرستاد بعد از خروج
 ملا صادق سید عبدالکریم نام از جو باد که از شاگردان ملا صادق
 بود قدامت نمود و همان نغمه سرود در باز دولت روس سید عبدالکریم را
 بباد کوبه فرستاده در محبس او را نگاه داشتند و اهل اسلام در باد کوبه
 اتفاق نموده خلاص سید عبدالکریم از دولت خواهش نمودند دولت
 ام خواهش جماعت را قبول آوردند جناب سید در سراسر ^{مجلس} چنانکه جلو
 در بلا واقع است منزل و بنا را نشاء افروزها در این مکان پرورش چون
 هجوم نمودند منطلق الطیر سلیمان داشت جواز شیعه و سنن و طائفه ملکان
 با و اظهار ارادت نمودند باز این اتفاق سبب افتراق گشت و این جمعیت
 باعث پیمان شد محمد روس او را بسو ملا نگر فرستاد لکن کتاب
 و نوشته هم از او در دست نبود که مقصودش درست معلوم شود و ملکر ذکر
 قائم را بحضرت ذکر کرده است و خلق را بظهور ذکر بشارت میداده
 و کرو و بسیار را مستعد و بیدار نموده بود که بعد از طلوع نیز طلعت از شیراز مریدان
 ملا صادق و سید عبدالکریم بیان محروف بودند همین محض اسم دیگر از هیچ
 بابت اطلاع نداشتند چون ایشان نیز بشارت بظهور مهدی داده بودند و ظهور
 مقارن اخبار ایشان واقع شد ایشان تا قبل قبول نمودند و دیگر اینکه مقارن
 ظهور حضرت اعیان از جماعت روسیه شیخه آن کس که بنقل حداد مشغول بود

قیام نمود بنور و شوق و جلالت حرکت نمود که اکثر اشخاص فریفته او شدند و نیز مردم را بر جهت مسیح بنی اسرائیل طائفه ملکان از تبعه او بیند حقیق مخالف با ایشان محبت نموده ام زینسی ایشان را روسی بسیر فرستاده تا چند نوبه بعد ام از بسیر خط جهنم میدادند خود مرقوم بنموده ان خطوط را جمع نموده کتاب کرده اند از کلماتش معلوم میشود که ادعای داشته باشد لیکن جماعت ملکان او را روح فاسد و جنده که در الجیب مذکور است میدانند اگر چه بنظر بر ادعای ندارد لکن کلماتش مبالغت و مخالفت کلمات طائفه عیسوی را در منجم حضرت محمد را پیغمبر و بر حق میدانند لکن نه بر قاطبه اهل عالم گوشت خنزیر و شراب و شرب سیمار و خلیان و افیون را حرام میدانند و بسیار این امور را بسختی از نموده بقیه دست برست مرتابین این اعمال دادن حرام نموده خارج کشیدن و رفتن بجلسه و اعمال مذکور ایمان آنها را بکسر نموده و دانسته چنانچه طائفه عیسوی ایشان را خارج از ملت بل خارج از مذاهب میدانند و در تعداد مذاهب هم نمیشمارند عا حال مردمان هم آزار و خیر خواه میباشد شریک در میان ایشان کفر یافت میشود صاحب عفت و عصمت اند عدد محبت ایشان در رویه و قفقازیه و قفقاس تقریباً پنجاه هزار میشود از بروز و ظهور این جماعت ۱۲ حین ۲۲ سال است در عشقها و چند نفر ازین تحقیق مطلب آمده با ایشان محبت شده انگارند از نزد و حال اقبال هم از ایشان ظاهر نشده بارگردد کاسم میگوید هر سه سال در شیروان بودم و بعد بگردار معلوم شد که ۲۳۱۳ احلا حفله کردم در بغداد و در این طائفه بارگردد است چند در بغداد در سرار محصلی خانم فزان داشتم و بشغل جاهل و شمشیر مشغول در سرار مذکور شده نفر بانی منزل داشت

حضرت امام با ایشان معاشره و ملاقات نمودم و جمله سید حسین نامی و اصحابه بود
 از الواح و قضااید و مناجاة تلاوت می نمود و دوران ایام اسم ازل معروف بود
 و من از آن فقاخاوش نمودم که مرا بخدمت ازل ببرد تا او را زیارت نمایم ایشان
 بر روز بفرمودند که عاقبت میسر نشد و بسبب این بود که بیچاره همه وقت
 از خوف مخفی بود و راضی نبود که نفوس خارج او را حلاقات نمایند از نیت ازل
 خدمت جمال غلام عزوجل هم مشرف نشدم بکربلا رفتم در صحن سید الشهدا بنام
 مشغول شدم ان ایام شیخ عبدالحسین از طرف دولت ایران جهت تعمیر صحن
 مبارک مامور شده بود بعد از توقف یک سال رجوع بشیروان نمودم و سال
 در شیروان مانده بعد بیاد کوبه آمدم با ملا ابوطالب باد کوبه آشنا شدم و شبها
 مجلس تابان سید عبدالکریم می رفتم و انترخان اصل مطلب را فهمیده بودم روزی
 ملا ابوطالب فرمود شخص از بایها تازه آمده است و امشب اول وعده خواهم
 که بخانه ما بیاید تو هم امشب بیای منزل ما شب بمنزل ایشان رفتم در آن شب فرمود
 و اسکندر کبیران سالیانی و ملا ابوطالب و ان شخص تازه وارد جناب نبیر اعظم
 بود از اول شب تا نزدیک صبح از امر مبارک و جمال قدم صحبت نمود جناب ملا
 ابوطالب و اسکندر ابتداء تصدیق نموده بودند و از من امر خود را مخفی
 داشتند چکه بنده مجامع محاد ل بودم مجلس غدیر در آن ایام با جناب ملا
 ابوطالب و اسکندر در منازل مرید با سید عبدالکریم می رفتم و از بر فوج
 مطالب گفتگو پیشتر خلاصه من کار پیرات بر داشته باشتم لیچ رفتم لکن آن
 از خیال این امر مبارک آسوده نیستم و یعقوب وارد و بیرونهار از جنوب و شمال

استغفار شمیم وصال کوششیم رور و رور سیم نو فای کار و اسرار منزل ما شتم
نزدیک طلوع آفتاب پراخو از بهر کوبه واد شد منظر بودم که از بهر کوبه که مرآه نظم
مخیر را محرمی نام که از اهل قبه بود افتادخ این شخص را در بهر کوبه ملاقات کرده بودم
چو آنرا سزا از شئون کلمات بود از دیدارش سرور شدم ایشان را بمنزل خود
دعوت نمودم بعد از تعارفات رسم و عرف چنانچه بر سبب امر چه شکل با تشریح آمده اید فرمودند
با یک شکر بیک شده ام و آمده در این جا و گانه باز نمایم و از اجناس رو سیخ خرید و فوعلی نمایم
و میرزا محمد علی از اجاب بود را کن من اطلاع بحال او نداشتم ایشان ام حکمت می نمودند از
من پرسیدند در عالم خبر تازه چیست من گفتم تازه تر از این چه میجو ابر حضرات با سبب معلومند
صاحب الامر ظاهر شد و او را شهید نموده اند و الحیال رجعت سیدان شهداء و ظهور حسین است نزد کور
نمود که ای ایا که بعد است این مقام است در لیل و برهان و آیات و بینا تر جهت اثبات
از خود دارد یا اینکه محض قول است عرض کردم یک جلد کتاب که آنرا کتاب ایقان
مینامند بحضرت الواح در منزل حاج محمد مهد و برادرش که بدانند نظر خویش میگرد
فرمودم با ایشان تنها مقام الفت و مودت دارم مینویسم آن کتاب را رسم و از زبانا
ملاحظه شود بعد چند روز فرمود من نوشتم و کتاب را فرستاده اند از بعد مدتی شد کتاب
ام از خود میرزا محمد علی بهم چند روز این کتاب را مطالعه می نمودند و تعریف میکردند که این
کتاب مطالب عالی دارد البته رسید و گفتنش و تحقیق این مطلب لازم است و بام
قرار داریم که برشت رفته این مطلب از میرزا علی اشرف تحقیق نمایم من ناخوشی احوال
شدم بهاد کوبه آمده بعد از یک ماه رفیع ناخوش شده با تشریح مراجعت کردم جناب میرزا
محمد علی فرمود من برشت رفته مطالب را از عند لیب جو یا شدم و بسیار گفتگو فرمایید
واقع شد و او را مجاب نمود خوب است و معنی دیگر با هم برویم و گفتگو نمایم شاید
بر او فایده شویم با اتفاق هم برشت رفته خدمت جناب عند لیب رسیدیم ۲۲ یوم

هم حرم ۱۳۸۱ و با ایشان صحبت نمودیم و آنچه از علم عرفان و اشیم بخشیدیم
 همه را از دست ما گرفتند از جمیع جهات ابواب موهومات را بر وجه ماسد و نمود و ابواب
 علم و معرفت حقیقه را بمفتاح اسم اعظم و وجه ماکشود آن شب بمنزل مراجعت
 نمودیم شب بعد باز بمنزل عند لیب رفیقیم و از تغنیات و شرفات روحانی ایشان
 مخطوط و خرسند شدیم من جناب عند لیب عرض کردم من از شب جهه تصدیق آمده ام
 نه از مبارک تحقیق من بایم امر مبارک ایمان آوردم رفیق من میرزا محمد علی خود میدانند ایشان
 ام فرمودند چون تو تصدیق نمودی منم تصدیق نمودم چه مبارک است که هر چه
 فرزند شریف است قدر که اینم تازه براتم دادند خلاصه بعد از آن بانترنج
 آوردم و بعد از ختم عمل بیانات و هیزار نجات ضرر مراجعت بیهالکوبه نمودم
 باریع عظیم که ایمان بمظهر امر خداوند کریم است در بهر کوبه جناب میرزا عبدالعزیز
 با جمیع اقوام و اقارب که از قبل بمحض اسم مردم ایشان را با آن میدادند و موردیت
 لعن مردم بودند جمیع کارها را اطلاع حاصل نموده بهائے شده اند و جناب ملا ابوالطالب
 و لا عبدالخالق و اسکندر کیهان و حاج محمد مهدی و کریمانه فقر و چند نفر دیگر بایم
 مبارک تصدیق نمودند از اوقات مجانس منعقد و بتلاوت آیات مخولند قرار بر این
 گذاریم که باید بیشتر نفی است بشعول شوم و بر یک بقدر القوه رفقا و دوستان
 و اقربا خود را تبلیغ نمایند بنده ملاحظه کرده در محله کام فوطان آنکه با وجود
 ایشان ممکن نیست احدی تبلیغ شود بیک میر علام در یکس که باریک آفایشی
 که رئیس محله و صاحب قبیله است بنده اول تبلیغ میر علام سع نمود و باندرک زمان
 او را تبلیغ نمودم و او را بخانه ملا ابوالطالب آورده بایاران روحانی اش نام نمودم و بعد
 قصد تبلیغ نمودن کریمانه آفایش نمودم حدیث یک با ایشان و اقارب فاطمه و اب

بجز در فعل محول محبت بودم اخرا بود از ایام در محان مذکور نمودند که آنچه در ایام مدت
 از قول بابیهما ذکر نمود صحیح است حال تو خود میگوید کفتم من تصدیق این امر را کرده ام
 ایشان هم اب و نا طلب نمودند افطار نمودند و من بعد بسمه ابرار رفتار فرمودند و بعد جناب
 امیرزا عبدالکریم اردبیلک در آن زمان بحاجت کسریم خان ارادت داشت چند روز
 با او محبت نمودم بامر هم جمال قدم اقبال نمود و رسنه هزار سید جناب
 اسم الله الهدی بیاد کوبه وارد شدند و ازینا بیع فیضی رحمتی اشیا فرمودند در رضوان
 امیر سید اب انمودند و در منزل لاسید نصر الله شتر نشین یافتند بینه فرمودند
 لوح از حق جل جلاله باسم شایست شده و آن لوح را مرحمت فرمودند این
 در آن لوح مبارک تلویحات و اشارات بود که کل بعد از وقوع معلوم شد هیچ
 فکر هم نیفرمانند این بود که بعد از چند سنه اثران ظاهر شد صورت آن لوح
 مبارک این است هو العزیز الودیع قال الله ان الذلّة فی سبای عمنّة و البلاء حجة
و البعد قرب و السمّ شهدة و لكن القوم لا یعرفون قل انا کتبنا الموت
لکل نفس حلیموت عدا الفرش خیرا ام فی سبای العزیز المر فوج ستفنی الدنیا
و ما فیها و یبقی لکم ما عملتم فی حبتی المحبوب طوبی بعد اقبل و اخذ
کوب العرفان من ید عطاء من ید السحّان و شرب منه باسما
المهیمن علی الغیب و الشّهود انا نکر من هذ المقام علی وجوه
الذین اقبلوا الی الوجوه و آمنوا بالّله مالک الملوک البها علیک
و علی الذین منعتهم نشوات الخلق من مالک الوجود
 و تفصیلا هم خوار نیدن این عبد و سایر بیتم اینم است ایا میکه در حقیق
 ابار بودم باقر محمودی و ارباب چون بهره بردار عاجز و ناتوان بودم اول

در نزد خود آورده منتقل اسوال ابودوم عدت چهار ماهه جمیع امورات او را
 تویبه نمودم و این شخصی در نزد من اظهار ایمان مینمود و قتر وارد بکر کویه شد
 مثل ایام سابق آمد شد مینمود باز هم کفیل خارج او بودم و غافل از اثر کلمه
 اتقی من شر منی احنت الیه بودم این بد بخت فلک تا شناسی خناس از سوسه
 و شیطان میرزا حسین نام حکیم تبریز و میر عبد الصمد نام که اهل قفقازیه است
 که او را پیرزاده میگویند و آب دشتش را مردم جهت شفا از امراض میبردند ایشان
 سلیمان باین پیرو منافع داده که انرا در جزو خدانموده باها بخوراند و در
 آن روز هم عدم غم بریان کرده از برار عذار ظهر مهیا نموده بودیم باقر
 عمو آمده سلیمان سائده نم را باغاک مزوج نموده بران مرغها میزند و میرود
 وقت ظهر پنج نفر جهت صرف طعام حاضر شدیم بنده و مشهد جواد
 سابلذ و پدرش و میرزا محمد نقاش قزوینر و ملا عبد الله خود مشغول
 بخوردن مرغها رسوم شدیم بعد از صرف طعام هر کس بمنزل خود مراجعت
 نمود این عبد هم بنی نه رفتم قدر گذشت اثر سمیت ظاهر شد بزنجو شده افتادم
 میرزا اسما خید حکیم کلبر را حاضر نمودند و معلوم شد سایر رفقا که با هم غذا صرف
 نمودیم ایشان هم مثل من شده اند بر حکیم یقین شد که رسم جزو غذا بوجه بحالجه
 پرداخت بر رسم بجه بعد از شش یوادم سالم شایم و کلمه الهیه بحسب ظاهر رسم لا
 شهد نمود انرا هو العلیم الحکیم الودود جناح حضرت مولی الورد در لوح
 بنده زاده عبدالمحمد قید از وفاتش در لوحش بیاناتی میفرمایند که از آن
 بیانات خبر وفاتش شهود است صورت آن لوح مبارک ایست

باد کوبه جناب عبدالمصطفیٰ ابراهیم جناب التاسم علیه بهاد الله الابرار
 اسناظر بملکوت ابراهیم هدایت جلیله جلیله کبر استغنا میثاقیم که این طبر
 حدیقه محبت الله را از جمیع آرایش عالم دنیا فارغ فرماید و بانی سبب
 علو و اعتنا و سمو و ارتفاع در مقامات عالیه و مراتب سامیه ظاهره
 و معنویه است و فرماید چه که نفوس که در ظل کلمه جامعیه الهیه واردان نفوس
 در نقطه خاک نیز از اعلیٰ الوجود ظاهر چنانچه آثار ان نفوس قدسیه را در
 عالم تراب نیز بلا محظوظه میماند کمال آثار مندرس گردد مگر آثار اهل الله چه در
 ظاهر و چه در عالم باطن و البسمله علیهم السلام
 در این موقع حکایت جناب میرزا محمد نقاشی قزوینی را ذکر مینمایم جناب میرزا محمد
 در سن ۹۱ سالگی وارد بهار کوبه مشغول نقاشی بود باینده و جناب عبدالخالق افشاری
 عبدالخالق اولاد تبلیغ نمود بسیار شغول و مغرب بود و روز بتبلیغ و خدمت
 امر الله مشغول بود و خدمت ما فریضه قائم بود حقیر مؤلف خدمت ایشان رسیده بودم
 آن ایام در بهار کوبه و بلاد اطراف مثل جناب ایشان کم یاب بود با کمال کرامت روحانیه
 مطهره و زینت بود در محبت و خدمت اجاب با اختیار و هو گاه که از ایشان مخصوص خط
 مرقوم نموده انفعالی میشود حاجت بعضی از نفوس او را از مشایخ قویم و صراط مستقیم منحرف
 نمود بخوردن و اطعام بدخ مشروبات عادی شراب از ایشان قوار و حازه رو بویران نهاد
 بعد از صحو جمال قدم بنیارت روضه مطهره و طلعت منوره حضرت عبدالبهافا
 شرد و مراجعت نمود لکن اجاب بر چه او را از این امر شیعہ منع نمودند نتوانست
 تمسک مینماید خودش ام بسیار بشیمان و نام بود از این فعل لکن نوعی عادی شده بود
 که نمیتوانست ترک نماید و او حراز حضرت عبدالبهافا سمش نازل طولی کشید
 که وصیت نامه نوشته و در آن مذکور نموده که من سوار تلف نمودن وجود خود

چاره نذر کردم و بعد خود را در مرتبه بیستم ^{سوم} غایت فرود نیستم و در حین بجا آمدن بالا
سود میثاقید صورت لوح مبارک و وصیت نامه که بخط خودش مرقوم نموده در
این مقام ذکر میشود تا سبب اکابر و اعتبار را اهل بصیرت شود صورت لوح مبارک

هو الله
باد کوبه جناب سیرنا محمد فقا شر علیه بهاء الله

ارحمت قدیم مدتیست که از شما خبر نیست و اثری نشنیدم که در زاویه خمول
عزبت نموده اید و در بادیه سکون اقامت کرده اید بعضی بر آنند که چون اهل
ریاضت گوشه نشین گشته اید و بعضی گویند حیران و واله در بند لکنتین و فارغ از
آه و اینان مرغ سحر شباز فغان بهانه در پروانه بسملخ یا ندر عاشقان در
وای عبد البها کوبیدان شیدا سر و سر بها در محفل عاشقان نغمه سرایید و در
انجمن طایبان پیر آهنگ و نوا باید این نغمه و آوازش روز بروز بیفزاید تا دلهما
رای ملکوت تقدیس ربابید و در شهر ناز مغتیل بار در غوطه خورد و چون مرغ
بهشت از عالم امکان پاک و مطهر کرد و مرغ
و صورت وصیت نامه که از روز خط خودش برداشته شده اینست

هو الله
منزه است ساحت قدس حضرت عبد البها در روح لفظی و مینه الفدا
بر چه کوبند در سایش او نخل از قول خویش میباشند
چونکه بر کار و شن ز سر تا پای طائف حول خویش میباشند
بعد از باران حقیق و درستان جای این رو سیاه چاره بجز خود را
تلف کردن ندانم انجنابان زود مرا تکفیر مکنید هر چه خواهم سوز

سوز دل پنهان نمایم هر چه شمع سینه میگوید که اسرار دل سوخته است بر آرزو
 چون وقت تنگ است محتاج این است چند دفعه مسکرات را ترک کردم تا خوش
 شدم مجدداً آورده شدم آخر هوش را از سرم برد هر چه حق نهر فرموده حکمتها
 بالغه دارد از درگاه فرید مظلوم مسکلت مینمایم که از کناها نم درگذرد چون که
 اوست حی و غفور و رود و قبول در دست اوست شماها آورده نشوید باکت
 باشد من همان بودم که در خدمت دیده بودید و نوشتن و تقریر و بیان
 بشرح ایضا بار کرد این کار کشتن بد چیزیت از آن روز بیکه لوح مبارک
 وارد و بهمان جناب استاد عفا اشرف بر چه میکنم خلاص بطوم تاکنون
 از دست او و از دست کار آورده شدم شما ثابت باشید اسخ باشید
 حرف راست در دنیا خوب چیزیت رسام

این مثل را قلب پر از شرم سرود و ز کالبدم چنین بر آورد ایچود
 که کشته شوم خورم نمودم بخورم چون زندگیم باعث بد نام بود
 و بر زنده جاوید بمانم فضل است چون بر چه خداوند بیاید فرمودند

سزاوار دیدم که بجز از شرح حالات جناب ملا صلاح شهبه علیه بها
 الله الانهد را ایم اوراق مرقوم نمایم تا از راه روح هر در آن سرمست
 بزم است شام جانها حفظ کرد ایسان ابنه جابر ملا خلیل قاضی کوه
 میباشد جناب قاضی اشانرا بجهت تصدیق و تکمیل علوم بحت قزوین فرستادند
 که بعضی از فنون علمیه را تکمیل نموده مراجعت نماید و بر مسند قضاوت
 بعد از پدر در جلال شرف و بر وساده غرور نگویید زنده در طهران با چند نوا حبا

اظہار می شود از فیض مجالس ایشان بطراط مستقیم سہارن میگردد و بیاباء
 عظیم گاہ میشود و مجاز قنطرہ حقیقت شدہ معلوم گاہ میگردد و جہت ابوی
 مکتوب بر نگاشته ارسا یعنی بدوان مکتوب مشعل بر مواظف حسہ و دلایل تقننہ
 بر اثبات ظهور و او را با این امر مبارک دعوت نموده بود حاج ملا خبیر
 بعد از ملاحظہ ان رسالہ احوالش متغیر و پریشان میشود و مکتوب در جواب
 اینخ خود ملا صادق مرقوم یعنی بدوان مواظف و نصیحت مینماید و توجیح
 ملاحت میکند و در آخر مینویسد کہ من بعد از این قبیل پیرہان و دلیل از برای
 خلیل ننویس و از این مقولہ بیانات ذکر مکن والا ترا عاق نموده از
 فرزند خارج مینالم زمانہ نگذشت ملا صادق بیاد کوبہ آمد و مطالب را
 گما خود در نزد پدر خود بیان نمود لکن در سنگ خارہ قطعہ باران اثر نکرد
 جہت حفظ ریاست جناب ملا صادق را از خانہ بیرون نمود و جمیع اقوام واقاب
 بقاضی ملک جتہ از او اعراض نمودند ایشان مدت دراز منازلی احباب بسر
 میبردند و بتبلیغ امر مبارک مشغول بودند بعد از سنہ بشما خورشید بفرودند
 در اینجا نیز با استعمال تمام تبلیغ امر مالک انام مشغول بودند در سراسر حاجر
 علی عباس منزلی داشتند روزی در بازار مردم را اخبار بظہور قائم
 میدہد و میفرماید ہر کس ارادہ رسید کہ تحقیق اینم مطلب دارد فردا برای
 حاجری عباس بیاید تا مطلب بر او معلوم شود روز دیگر مردم شہر وان
 فتح فوج دستہ دستہ بہ کاروانسرای مذکور آمدند و جناب ملا صادق
 کبھیست ظہور نقطہ اوسا بشر طاعت انور و طلوع شمس جمال ابہ فاش

بر ملا بیان نمود و اولم در بیان بر حقیقت آگاه نمود و همه ولولم در میان
 مردم افتاد جمعاً سبب آگاه شده بهراطیقت تقسیم راه یافتند و هر را
 عرق حمیت بکرت آمده در خیال فتنه و فساد افتادند فریق فریقاً و
 فریق فریقاً شکر شکر یافت علما را از آن فتنه جناب ملا صادق را مسجد جامع
 که مخصوص خود آنهاست دعوت نمودند که رفته با ایشان در این خصوص صحبت
 نمایند و در جناب ملا صادق بسی ایشان رفته مطالب را کمی گمان ذکر نمایند
 اگر چه اقبال ایشان ظاهر نشد لکن اعتراض هم ننشاند و کمال احترام با او
 رفتار کردند بخلاف علما و شیعه من جمله سید را بی و امیر ابوالحسن حاکم
 میر عبد الغنی شیخ عیاض و سایر علما بدویان عارض شدند که ملا صادق
 نام لایحه و خیال بر اینکین فساد دارد او را در دیدار خانم احضار بنمایند چون از
 آنرا بلایه طلب نمایند و بلایه با او نبوده او را نگاه میدارند ملا صادق کیفیت
 بلایه را بیاد گوید تکالیف با جناب منشا بد ایشان بلایه او را گرفته است منشا منشا
 ایشان را در خص منشا منشا منشا منشا منشا منشا منشا منشا منشا منشا منشا
 و این حکم بخروج ایشان منشا منشا منشا منشا منشا منشا منشا منشا منشا منشا
 کیفیت را قبلاً از ورود جناب ملا صادق بکنجه اطلاع میدهند که ملا صادق
 نام باین وصف باین نشان رایج او میخواهد مطالب باینه را رواج دهد
 البته نگذارید وارد شهر شو ایشان مقرر شد و منتظر که چه وقت چنین
 مشوره وارد شو حین ورودش با و اظهار مینمایند که تفصیل این قرار است
 ایشان مراجعت نموده بطولیس را بینه بجهت آباء مرحوم حاج احمد میرانی
 حاج محمد عی و حاج علی اکبر منزل مینمایند و بعد از چند بوم جهت مصارف

راه و بهر ارادت و رضی کرده از آنجا بارضی مقصود رفتم بصرف زیارت
 جمال و الجلال فائز بنیوتی چند در آن ارض مبارک اقامت نمودم از آن
 رجوع از صدر امر صادر می شود بیاد گویم مرا این مشتعل و بلا فروخته بدون سز
 و حجاب بنا بر تبلیغ با شیخ و شایب گذارد فصفها شب بدریب خانم علی
 رفته درق ابواب می نمودان بیچارها بگمان اینکه کسی تعارف یا مددیه از
 برادر ایشان آورده لاعدده در بازار میگردند بیکر جناب ملا صادق مرا فنادند
 دیدار ایشان ترار با غمغومی هزار رحمت از دست او خلاص شده میرفتند شخص
 از علا با از این عمده گردید قاسم شکایت نمود که در شب ملا صادق آمده
 فصفه شب مرا از خواب بیدار نمود مرا در خانه قریب سه ساعت برباد داشته
 و اثبات از حفات با بیته نموده آخر از بر خدا بگوئید دست از ما بردارد و ما را
 بخوبی و گذارد بار از این قبیل حکمتها مینمود و بنوعیکه اجاب از او منزه
 شده ترک مراد و نمودند و مشورت نمودند که عریضه در خصوص ناله حکمت او
 بحضور جمال قدم معروض دارند و خواهش می کنند که امر شود ملا صادق از بهر کوبه
 بیرون رود ان ایام حاجر ملا علی ابر سنانه و احمد کریم عطار وارد باد کوبه شده
 عازم ارض مقصود بودند از جناب نزد ایشان لاعدده از دست ملا صادق
 شکایت نمودند حاجر ملا علی اگر فرمودند ملا صادق باید از بهر کوبه بیرون رود
 جناب ملا صادق هم اطاعت نمودم بار در بیل سفر می نمودم و چون صنعت و نون
 ساز را میدانست از اشغال خود قرار داده امر معیشت خود را میگذرا نید و زیاده
 ام ببنام خود در آورده روزگار را باین منوال میگذرانید و در ضمن تبلیغ امر الله
 مشغول بود برادر زنی بهانه بودن ملا صادق و خواهش میطلب شده بعضی

او را تحریک مینمایند شنبه عصر کشته شد جناب ملا صادق و خواهرش بیرون
 آمده بمنزل جناب ملا صادق مراجع اتفاقاً در آن شب ملا صادق در جائه ۲۴
 بمعه آن شخص خواهر خود را کشته و او را در خون اغشسته میگذارد و میرود جناب
 ملا صادق قریب بصبح بخانه مراجعت مینماید عمیال خود اکثره ملا حظه مینماید فوراً
 آمده بیک نفر از اجاب کیفیت را ذکر مینماید آن شخص ابوالقاسم نام تبریز
 بمعه از فرایش حکومت ابوالقاسم ام فوراً جناب ملا صادق را از راه خلیج
 روانه شد مینماید و مدت ۴۰ روز در رشت بخون دندان سازس بمعه
 و در رشت ۴۰ روزه بر حکمت اجاب از او کناره مینمایند ایشان ۴۰ از اجاب شد
 و به کوبه غنچه و مانوس شد بخط با این نحو حاج ملا خلیل مرقوم مینماید که من در محام
 سیر کردم و چیزی ندیدم و سیر کردم و سیر کردم و سیر کردم و سیر کردم جواب مرقوم
 نموده بمعه که بیام ملا صادق آمده نزد پدر ساکن شد و در محاس میهمانی به راه
 پدرش میرفت و بکلی با اجاب مرادده لاقطع نموده اگر چه اجاب نخورد سبب شد
 روزی در محل خلوت ملا صادق را ملاقات نمودم و مستفراحوال او شنیدم دریم
 در محام ایمان ثابت و لاسخ است تعرض اجاب سبب اشیمناز قلب او شده
 بهر قسم بمعه بنده از او دلجوئی ننوم و گاه گاه بطور خفا بمنزل بنده نشتر آورد
 وضع امر ملاقاتی محظوظ میگردم چند بار این منوال گذشت تا اینکه در ایام
 و باک حاج ملا خلیل مرحوم شد و جناب ملا صادق بدست خود او را غسل
 داده کفن نمود بر جنازه او نماز کرده دفن نمود و خلق همگرمه و در بودند

که ملا صادق از بابها نیز ارشاد کرده او بعد از تکمیل اول بنا سر مروده با احباب
 گذار و گاه سابق بر پرده بنا ^{بصورت} گذارد انوقت فریاد علی بلند شد و حیفا
 از این جهت متأسف بودند که ملا صادق که پدرش را تغییر تکفین نموده باند
 بومدان پیچاده جسدش پاک نموده که در خاک شهرده شد یکساعت با بر قبرا
 بنش نوحه جدر را بر چند بوسیده هم باشدی دفعه غسل داد و بر او نماز گذار و خلاصه
 بر کرام ذکر ^{بصورت} و تحزیت نامه میسرودند و افسوس میخوردند که جناب کافی
 با جسدش بخاک سپرده شده و جناب ملا صادق باز بنا بر حکمت گذارد
 باز احباب مجبور شدند که ترک الفت و موذت نمایند شهر در خانه جناب
 عبدالغفور مجلسی منعقد نمود و جمع از احباب حاضر بودند جناب و رقا و ابنا
 ایشان را عزیمت داروغه است علمیم به آدره در آن مجلس حاضر بودند بعضی از
 احباب بایشان معترض نموده آخر بطور ایهانت او را از آن مجلس بیرون
 کردند آن روز دیگر جناب و رقا بمنزل جناب ملا صادق تشریف برده اینان را
 و الی در میان نیز خلاصه بعد از قلیله مدتی بقصد زیارت تربت مشهوره و شرف
 بقاد حضرت سزاده است عازم ارض مقدسه شده بعد از نیت مراد مراجعت
 مینماید و برخلاف ماضی روشن قاضی خراسان بسز بینه مهمی در حکمت با مردم
 رفتار مینمودند و ضمناً بنشر نفیات باخلاق و احوال خوس روحانی مشغول
 بودند آن روزی که مراجعت از واد مقدس طور شبها از شبها ^{کانه} با غایت
 باد کوبیده باشنده بود ظالم در محله کمین کرده تیر تیر بسینه
 بی کینه مبارکش رها نموده بعضی تیر خوردن باین کار معکول میگرداد و خادوی

هو انه

يا قاسم ضع ما عند القوم آخذ كتابي بقوه ولا تمنعك اجنود
ولا الاسياف قل يا اهل الارض انا اسر بناكم فناد ما عندكم
واسمعناكم فذكر الرحيل في كل الاحيان ضحوا ما عندكم ممن
الظلمون والاولهوام خذوا ما اوتيتهم من لدى الله مولى الانام
كن قائما على خدمة اوليائي وناطقا بناتي و متمسكا بجمل عنايتي
كذلك امرك المظلوم من اعلى المقام انا نذكر في هذا المقام
محمد اقبل على الذي التوج لوجهه بلحم مولاه ودمه يد به
وجسده بحسده وعظمه بعظم كرمه المزينا الوهاب فشهد
فلى الاعلى باقه فاز بما لا فاز به احد قبله وورد عليه ما لا
سمعت شبهه الاذ ان عليه بها في و بجمار ملكوتي جبروتي
واهل مدائن العدل والانصاف هنيئا لك يا محمد باقرت
برحمتي البيان من لذي ربيك الرحمن كذلك اشوق نيرا
البرهان من افق سماء عناية ربيك مولى الانام انتم
اكرم وجهه ورحمته شهادته ودرت ربيته فخر سفالي الله كم طرد
منازل سبعة است كما بعد طبر منازل مذكوره بفنائه فخر الله وبقائه بالله
مستقر ميشود واهل سلوك بيانات شتى در اين مقامات فخر نموده اند و اين
منازل را بقدم روحاني طر نموده اند و بر شرح منصور واره بردار فنا جندناوت
را نيز در راه بار غنيز خانه نموده اند و صدق قول خوف را با قوال واحوال وافعال

بر اهل بصر و ناطقین بمقتل اکبر معلوم بوده اند لکن مثل شهد آه مرتبت که در جمیع
 مراتب حشر اینجسده ناسوته را چنان فانی نمودند که اثر از حاکمیت ایشان باقی نماند
 و آن قربان است که انبیاء قبلا ذکر نموده بودند که فواجح آن روح بخشی
 خلق امکان است ظاهر شد و در فشار مرتبه از مراتب ایشان سبب
 بقا ایشان مراتب شد حق لاریب فیه لکن این رتبه و مقام فناء
 فی الله که جناب میرزا محمد علی شهید علیه بهاء الله با او موهبت و عنایت شد
 مخصوص است با و واحد است قبلا باین قسم بمقام فنا شد الله ظاهر باطن
 فائز شده چنانچه مکارن با شهادت حضرت اعیان و ان ۴ جسد مبارک را در یک
 صندوق صورت بصورت چنانچه بحال قدم میفرماید منزخ الحیدر بلحم مولاه و رسم
 برمه و جسد بجزده الی آخر بیانه المقدس العزیز المجدید اینجست
 که احد باین مقام فائز شده و این منتهی مقام فنا شد است است منجم
 المراتب و الشون کما قال الله تبارک و تعالی فی شانہ بقوله تعالی
 یشهد قلم الایمان بانہ فانی بما لا یفاز احد قبله و ورد علیه مال اسحت شهید
 الاذنان علیه بهاء الله و بهاء ملکوثر و جبروت و اهد مدائن العول و الامتخاف
 باین وجه جناب کریم الایمان قاسم مؤمنه لاضیه مرضیه است فرزند ارجمند ایشان
 بعد از صعود بحال قدم بعالم قدس نورانی شناخت اند بحال قدم و عین اتمه
 الراءظم الراجح وارد صبیبه دیگر ایشان ۴ جنسند قبل بهوار لامکان پرواز
 نمود سوار یک صبیبه اولاد ایشان می نرند وجه اشهر حسین بن علی
 از آقا عودت است . نموده

جناب مشہور ^{نعلبند} چیمبر ^{نعلبند} اہل فریہ براعوش اہم مرحوم مشہور احمد
 براعوشی ^{نعلبند} ایمان بامر مبارک جمال قدم جل اس ال اعظم اور
 و فرستادہ وارد عشق اہل شدہ بصفت حسانت آراستہ است لکن
 غیرت و حیا بر سایر صفات حساسی غلبہ دارد سبب تصدیق نمودنش
 این نوع بیان منجانب میگوید در قلعہ ہر کو بہ بودم روزی در بازار شورش
 خو غاٹو دیدم نزدیک شدم تا سبب را معلوم نمایم دیدم شخصی را در
 میان گرفتہ اورا میزنند در این میان بقیارتہ شبلیہ جوہری ^{کلون شدہ} اورده بر سر
 و صورت اور بخت و آئینہ بدست اور وہ گفت شاید حدودا تھا شاکن
 منہ از شخص سوال کردم کہ این مرد را چرا از بیت نمایند گفت این
 شخص ۲۴ است ہر چہ اورا از بیت نمایند صواب است ہندہ ام علی العیما
 محضی ^{کلون شدہ} کہتم اگر ایضا است سزایش همین است لکن سزا در قلب ارادہ
 طالب پیدا شد کہ مطلب این طائفہ را بدقت رسید کہ ہم مدت قلبی
 گذشت ہندہ رفتیم بقریہ بالخانلو روز شنبہ ^{کلون شدہ} شخص خباز شہر پش رازدہ
 و از دکان ہندون کردہ بہمانہ او ای جمعہ کہ ان شخص بانہ است در
 ہسای شبہ ۷۱ ان روز دیدم شخص بیرون سابقہ اشناہ وارد منزل شد
 حقیر ایشان تعارف نمودم و احتملاً کردم و از احوالات ایشان متفہم
 شدم و اسم و محل ایشان را پرسیدم فرمودند کہ ہم این عبد مشہور عبد اہل

غرض ما از این مدتیست در بار کویه و این معنی است به هم و حکایت خود
 ذکر نمود که با شخص خبار شریک بودیم و مبلغ بکهنه اوست مناسبت ملاخل
 کردیم حال که صاحب سر فایه شده مرا از دکان اخراج کرده و از آن وجه
 هم چیز بمانده میگوید و با این دستی و چون به نام او ایستادم مردم هم طرفدار
 او میشدند حقیر چون طالب بودم که با این جماعت گفتگو نمایم خوشحال شدم و
 با ایشان جواب سوال نمودم چون کلماتش را صدق یافتیم و برایشان کامل
 دیدیم باینکه او مبارکی کردیم و فخران شخصی که در بار کویه ^{تا جوی کویه} بر سر او ریخته اند
 میگردند با او ذکر کردم بستم نمودند فرمودند من بودم روزی حاجت طلبی نام من
 اول مرا غم مجلس ترتیب داده جمع بر آن استماع حاضر میشوند جناب
 شهید عبدالهم در آن مجلس حاضر میبود و با جناب حاجت طلبی در خصوص
 اثبات امر مبارک جمال قدم صحبت مینماید چون مشرف به نماز عابری میشود
 به بیان سبب بعهد و قول زور شک مینماید و حاجت طلبی نام آبی دهی
 بصورت شهید عبید انرا نزد جناب شهید عبدال خطاب
 جناب حاجت طلبی خوانده میفرماید مجلس شما مجلس قیافا و حضرت
 شایسته دارد بعد از آنرا از دست نوه از مجلس بیرون مینمایند
 لکن نتیجتاً آن مجلس سبب تصدیق نمودن م نفسی میشود شهید امیر اهلوان
 و کربانی همان زوجه شهید جبار مؤمنه ثلاثه بنت حاجت طلبی
 بزرگ نموده با

بر کله

جناب میرزا بدیع الله منزه خراسان ابن مرحوم لایزال محمد رفیع ابرق میرزا احمد
 از غنچه اقبال فکر از جناب میرزا احمد گذشت جناب میرزا احمد
 از شام آید معروف بوده اند از ملا مده جناب اشیر احمد و بعد از
 وفات مرحوم شیخ نزد جناب ~~حاج~~ ~~محمد~~ ~~کاظم~~ ~~رشتی~~ ~~مکمل~~ ~~علوم~~ و معارف
 میبوده اند چون مقصود اصل جناب شیخ و سید این بوده که نفوس را
 تربیت نمایند که در بوم ظهور مستعدانوار شمس حقیقت و مطلع نور
 احدیت باشند مخصوص نفوس را که قابل میدانند با شاره و تلخیص بیان
 میفروند آنکه سبب ایفاظ و الگای ان نفوس باشد چنانچه جناب سید
 در سفر آخر که بسرمه آن شریف میردند با صاحب خود فرمودند که این
 سوا آخر من است اصحاب اظهار حزن و ملالت نمودند فرمودند شما را رض
 نینویسید که من بروم و کسی بیاید که از من بگریزد باشد از این گونه بیانات و اشارت
 بود که کلمه اصحاب و احباب ایشان مثل جناب باب الباب و حاج سید
 جواد ابن محمد العلوم و باقر حر و فات حضرت اعیان ان نفوس بودند
 و با آن جناب میرزا احمد از غنچه که از فحول محققین بود بعد وفات مرحوم
 سید نرصد و منتظر بودند که ناگاه نغمه صورت و شیراز او از شن بلند شد
 و این نغمه سرود که با غلبه مدود میدانند مفتوح شد و این رتبه
 و لولم در افاق انداخت و منتظر بیند و نرصد ~~بیت~~ ~~تعمیر~~ ~~تمام~~ ~~طال~~ ~~ارض~~
 نموده بشیر از رفتند چنانچه و قالیان در کتب مذکور است و جناب
 باب الباب قبل از ارتقاء ندر آینه ملا و بشیر از شریف سرود بودند

چهارم تصدیق و کتب معلوم است بعد از ایمان و ادعای بسان نیکوکاران
 اطلاع داده و فقه و فقه و بیکر تصدیق یعنی بند که مع جناب باب الالباب بجهت نفر که عدد
 حر باشد که ایشان باشد از اول بیان حروف و فواتح و او نیز اندک ایضا بجهت نفر
 و بیکر متوسط حروف و فواتح حروف و او نیز وارد جنت ایمان بشود و ایشان حروف و فواتح حروف و فواتح
 اندک ایضا بجهت نفس دیگر بعنوان معرفت احدیت داخل شده حروف و فواتح حروف و فواتح اندک
 و از این بعد آنچه اقبال نمودند از شهداء و مرایا و اولاً محسوبند مقصود اینکه جناب میرزا
 احمد یک از حروف و فواتح است بخدمت حضرت اعلیٰ عزت شده مامور بتبلیغ
 میشوند به بلاد سراسر مشغول تبلیغ میشوند و بعد از سیه یلاد باز خند شریف را آورند
 و فقه و فقه را تبلیغ مینمایند و سیه زحمات و منقحات تحمل نموده اند مگر
 اموال و اساس البیت ایشان را غارت نموده اند و مدتی ایشان را در ارتکاب
 حکومت مشغول نموده اند بار و صف کمالات و اخلاقی و صفات عظیمه
 ایشان را حقیر از عهد تقییر و تحیران بر نیایم امید که اولاد و افعال
 هم بر اثر آباد و اجداد مشغول نمایند و هم چنین والده بدیع است مذکور از اما آئینه
 مبلغ است بنت جناب شیخ عبد العظیم طبر است از فحول علماء
 راشدین است در زمان حضرت اعلیٰ تصدیق بامر مبارک فقط احوال
 نموده لکن ریاست و مسند قضاوت را از دست نداده و آیه مبارکه ولا
 تلقوا بایدکم الا لکنها لکم ان نصب العین خود نموده لذا مرجع خاص و عام بهم
 و ابتداء ظهور بحال قدم چند متوقف بهم لکن در وقت آمدن نبیل اعظم
 بسنت خراسان ایشان را ملاقات بنمایند و خیر و سجات و رفع شبهات

ایشان بنمایند خالصه بدین الله که از طرف اب و ام ایشان فرزند
 و خلاصه با والده مکتوبه که ملقب به مهر است وارد مدینه الحقیقه شده اند
 بدین الله که بنایط و کمال کفایت و زینت است جناب مدبر هم انجمن آقا الله
 چون در مدینه با یقین بیان واضح الحان زینت و زینت و آرایه
 مرغی بدو جمع آقا الله از کفایت و رفاه ایشان برود و مسرور و اندر

عمر ۱۵

جناب استر لطف الله ابن مرحوم جناب مستطاب حاج عبد الله قزوینی
 ملقب به پدر جان و اب الفقیر مختصر از وقایع حالات استر لطف الله
 مرحوم نموده عرض می شود بگویند در سن هفت ساله بودم که ابو بیرون
 اطلاع از قزوین بیرون رفت و احدی ندانست که بجا رفته تمام اوضاع
 زندگانی و خانه ایشان در دست خود و خالو و حقیق بنحو اول حدت پنج سنه
 خبر از او نداشتم بعد از انقضای پنج سنه ناگهان پیدا شد و شش ماه توقف
 و اسباب و املاک فروخته غنیمت مسافرت نمود در همه اقوام سفر نمودند
 که او را نگاه دارند و ارض نشد حقیق بر داشته عازم دارالسلام بغداد
 شدیم و چهار سنه و بخداد بودیم که از براسر اجاب خلق ضوضا و بلوا
 نمودند و چند نفر از اجاب را بقتل رسانیدند و بعد حکومت اجاب بحرف

احد نموده نگاه داشت و چند روز در آنجا ماند و آنکه اسباب به واسطه آنکه در آن
 نفوذ کنند و طایفه نومه از بغداد به سمت موصل حرکت نمایند اسبابها را به بازار برده
 این نومه به نفع قیمت فروخته و بعد بطور اسیر و فقیر نفا اجباب را
 بدست پنج سوار همراه نومه باطل شیخو را به سوی ارازل او باشی که در کدام
 به نفع محکم بود از دست می نمودند با این همینه و کلبه جلال از شهر بیرون رفته
 روانه موصل نمودند و یوم ورود مذکور می نمودند که این اسرار در اینجا تمام
 مقبول یعنی نیز بعد معلوم شد محض حرف عوام الناس بود مدتی شش سنه در موصل
 بودیم و اجباب را کدام بنقل مشغول شدند جناب زید المقربین و بعضی از وجوه
 اجباب توجه بسیار ضعیف می نمودند لکن الحمد از حسن اخلاق و سخاوت مدتی
 اجباب کل در نزد اهل بلد معزز و محترم شدند خلاصه بعد از شش سنه ابو حنیفه
 بحکام سفر نمود بعد از چند حقیق هم علم سفر عکا نمودم و پس از رحمت و
 شفقت حکام وارد عکا شدم و در نظر سدره ربانی مقوم ما و اگر مقوم بعد از چند
 ابومرحوم شدند و این عبد در نظر شیوه طوبی مکین داشتیم و در آنجا تا اهل
 اختیار نمودم و چند گذشت زوج هم مرحوم شد و از او وصیه باقی مانده که حال
 در بیت مبارک و بخودت اهدا هم کبریا مشغول است و قریب نواز انسان بخت
 جمال قدم عریضه عرض کرده بودند که اگر استر لطف الله بعشق ابد بیاید
 جهت نجات خوب است جمال قدم جل ذره الاعظم فرمودند بیاید بعشق اباد
 تو را جایشی با مانده تا ترا از اهل سخن محبوب نمودیم در این بعشق ابد آدم
 زوجه ایشان بنت جناب استر محمد ابراهیم نجاشی حضرتهاست مؤمنه مدینه
 مدینه است عمره ۲۲ تا

جناب حاج ابو طالب ابراهیم مرحوم اعمی در حدیثی است که در زمره عباد و
 زبانه بوده اند همان عبادت و زهد و تقوی ایشانرا بمقام طلب و مجاهده
 آورد و بعد بمقام طلب شیا فجد وجد بمقام عرفان امر مظهر محسن
 و اصل شده و بعد از طریق اکتب عرفان بحقیقت برده بعالم وجدان و
 نفا جانان فائز شده و بعالم عشق قدم گذارد و باینج ترانه نرسیده
 سر سامان همه را سوخت در انزور که است آتش عشق بر او خست بگاشانه ما
 در فرستد عشق ابراهیم با جناب لاغلا محبتی اصفهانی قریشی است گذارده بخیال
 صراف مشغول شدند بعد از چند امد بسیت ایست بالای این ایشان آمده وارد
 عشق ابراهیم شدند جناب حاج در خدمت امریه مخصوص بذل مال فرستید الله
 قادر المتعال از انرا جناب در این صفت ممتاز است چنانچه حضرت ختم الانبیا
 در یک از الواح ایشان میفرمایند و حدیث لا شریک لک بعد از صعود
 جمال قدم بجدینه منوره عکازفته بزیارت تربیت مطهره و عنقه مقدسه
 فائز شده همگیل مقدس مرکز بیناق را زیارت نموده و مراجعت بجدینه
 خنق نموده و قطعه اسم اعظم را در نظاره دکان قرار داده و با سه بهانه
 معروف خاص عام شد از این بود که بعد از فتنه حضرت سلطان که بعضی
 ازند خرد او اهل عدوان یعنی استند که بدنامی را بر سر این طایفه مظلوم بگذارند
 در بین عوام شهرت داده بودند که این فعل از این حزب است و بعضی
 از عوام کالای نعام با هم اضمیلم باور نموده و بجهت اهل فساد باین بهانه
 بر خنق قیام نمود روزی یک نفر از اشخاصی نرسید از اهل تبریز بخت
 وارد دکان بیود و یک تیرشش میله بطرف حاج ابو طالب برین میثاقید

و قصه جناب اخلاصین میکند اعلامین او را فرستند نداده در بخت بیکر و نوراً
 چند نفر از اجاب جمع شد ان شخص را گرفته تسلیم پلیسها مینمایند و آن تیرم با لاس
 شانه جناب حاج قدير خراسنده رده شده بدیوار میخورد و بعد چند روز در محرم
 گذارده خوب میشود و آن شخص را بعد از چند بسینه فرستند و ایفا در ^{و استراحت}
 جناب حاج ابوطالب سفر بساحت قدس نموده و چند ماه در آن مقام ^{به}
 مقدس زیلت نموده و ^{صبح} صبح بسیار بارت بقعه بیفا و روضه غنا شرف
 و بخدمت حضرت من اراده الله موفق حالت جذب و له و جنون اکثر بایشان
 رخ داده در ششدر عشق مات مانده فغمه ما قال شام خرقا توان چاره بروز
 و صد کرد روز وصال چون کم چاره اضطراب را بعد از آن
 ایشان را اذن رجوع داده بهی بت یک نفر از اجاب باسلامبول و از
 ابی بهشق ابد آمدند چندر چون کوره پیر شعله و اقبهار بودند از فروخته دروخته
 جز سوزد گذار و راز نیاز از او چیز شهید نبود و در اسی ر بمشرق الاذکار
 مر رفت بکذب وقت سحر در سخانه لامده لامده حقیق از نیام باین رباعی
 قیام بیدار نمود آمد سحر نواز یعنی نه کار ندر خرابایه در بوانه ما
 بر خیز که پر کنیم بیمانه زمر ^{زان پیش که پر کنند بیمانه ما}
 و حقیق اتفاق ایشان بمشرق الاذکار رفتیم لاکن چند ننگ داشت که آن جنون بعقل
 و در بوانه بهوشیار تبدیل شد و در بی شغل و عمل نحو رفتی در مدارک ما فاق
 قیام نمود لاکن گاه گاه بمشرق الاذکار آمد و در مجالس حاضر میشد لاکن
 حال از زیادتش شغل و کب فرست آمدن بمشرق الاذکار ندر از بشل و
 کب که روح عبادت است مشغول است و بحر خدمات امریه کما فرمایند

منقول است جمله مدخل احوال اسیاب اراکیم و اسباب انرا جناب ایشان
 مهیا نموده اند از جمال قدم و غصن الیه الاعظم الواح دارند از انار و شعرات و غیره انار غیر که
 در خزینه ایشان موجود و در صبر ایشان از اهرام امان است لکن از حین
 در ایمان بی حال بعین با ایشان موافقت ننموده لکن و بنکم و لا دینر ز کرم بیاید
 از این باب بر طرفین سخت بگذرد جناب اعدا این حاج ابو طایب هم سفر بارض
 مقصود مشرف شده از حضرت من اراده الله نوازشات یافته ایشان از طور
 سینا جو شده ناز با این دیار آمدند تا اینکه بتدریج حرارت تمام گردیده بحالت
 اولیه اعتدال قرار گرفت طلع ایشان بنف جناب میرزا حبیب الله ابلغ اصدق است
 علمها بهاء الله و شانه مؤنه موقنه است از اصلاب طایر و ارحام مطهره بوجود آمده
 ابو کر اشان جناب میرزا حبیب الله چندر قید و عنق ابرو تشریف داشت بیتا ابتیاع
 نموده بعد از چند وقت ناچار مرفق نموده بحقیق سپرد و خلاصه مضمونش این بود که بعد
 انقضای حیات تمام مایهات من بفرق راجع است احدی در ان حق نیست و از این
 جا بیزار حرکت نمود و در آنرا ایام در ترخیز بر رحمت ایند در و اصل صورت و صفت
 نامر را حقیق محض مبارکی عرض نمودم جواب ان در لوح جناب حاج ابو طایب بنفر ما بند
 که بحاکم الله فی الکتاب عمل نمایند و نسبت با این اصدق و میرزا حبیب الله اظهار عنایت
 میفرمایند و زیارت نامر نازل بینا بنر طوقا له و حسن کالیسه و ایضا مجموع از فرزند
 جناب حاج ابو طایب از روجه دیگریت که از اهل تبریز است چند سنه است که
 بعضی ابرو آمده در ناصیه اش انار مشغول است مگر در مورد عنایت حضرت
 عبد البهار و محبت و سینه الفدا واقع شده انشاء الله عاقبتش محمد است
 نمره ۲۳

جانب قاصد کافم ابیم حاجی ابو الحسن ما جرحها فی علیہ بہار اللہ ارسا بوعین
 احباب است در ستم ام سلطان قدم کو کبیر المع و نور ساطع بوالواح منزله
 باسم ایشان از برایش کافست و من صدق من اللہ حدیثا از وصف کویف
 این عبد منفذ است اگر و قایح حالات و زحمات و خدمات ایشان
 کہ در امر حضرت رحمت نقل نموده اند بنامه ذکر شو باید کتابم قوم شو
 لذا مختصر لاجل زینت این کتاب ذکر بنویسند و در سن ۱۰۰۰ ساله بودم شنیدم
 میگویند باب در خانه امام جمع است و مردم جهت ملاقات ایشان بخانه
 امام جمع می رفتند منهم با اتفاق ایشان رفتم در بالای خانه شرف داشتند و آن
 اطاف جمعیت بود شخصم در گاه ایستاده بود بر طرف درگاه دست
 گزارده بود کہ کسی داخل اطاف نشود من چون طفل بودم بنزد دست آن
 شخصی بیرون رفتم وارد اطاف شدم و همان دم در جالس شدم
 و چهره مبارک را ملا حظہ بیندم و فکر بکوشش چشم نظر بجانابم فاذن نمود
 و تبسم رفیق فرمود بہمان نظر کار مرا ساخت و بخت در قلبم گاشته
 و همه وقت باین خیال مجاور بودم تا آنکہ بعد شد و بسخ در مقام
 تحقیق برآمده امر حضرت اعی را تصدیق نمودم و قبل از طلوع خنیر
 اعظم شمس جمال قدم سفر بدو السلام و در آن زمان فکر ازل معارف
 بولا کن خودشی مفقود بود بر چه خواستم او را ملاقات نمایم لکن الحمد
 محکم نشد لکن جمال قدم ظاهر شود بخیرت ایشان مگر منصرف بیندم و
 تمام احباب پروانہ طائف ان شیخ انجمن محفل اہل بودند و ازل را
 در پرده خلف لاجل حکمت معترف فرموده بودند و رہی آینه طر صفم

داشته اند آنچه استرازل گفت بگو میگویم فلان تذکره که از بزرگان اهل بیروت
 ان بهیچاره جزئی و عرض اینکم از بزرگان خود تذکره بگیرد نداشت بر سزا عمل
 جمال قدم ایام عبورفته با سم یحیی تذکره گرفته و سرافقت نمودم که بچشم
 حدیث موفقی شده ام سرآب را که آن آب بیخودم و در خلیج بحر اعظم
 لب فشره نمودم آنقدر نبود بهتر از ناشناخت و در بسیار و ندان عشق باخت
 از دارالسلام مراجعت نمودم زمانیکه نذرت که صیت ظهور رجالی قدم
 بلند بدون نامل تصدیق نمودم اخوان لا محمد باقر و احمد جعفر
 و احمد صادق و عبدالحین همکس تصدیق امر مبارک و جمال قدم نمودند
 با اشنا و بیگانه بناس صحبت گذاریم اگر چه در بیابان معلوم بود که
 که این اطلاع شورش اشرار خود را کن حفظ خود را نتوانستیم چشم عاشق
 نتوان و خست که عشوق نبیند نار بلبلی نتوان بست که هر گل نشاید
 خورد خورد از ذهاب ایاب اجاب و صاحبیت آنان اسباب فتنه
 و انقلاب فراهم شد چون بنکایت نزد شیخ باقر و شیخ بطل سلطان
 شدت جت که باید این کرده را معدوم بماند نمود ظل السلطان حق و اخوان
 و چند نفر دیگر از اجاب الاخذ نموده بچشم در سخت سلاسل و اغلال نگاه
 داشت تا آنکه آنچه مقصود جناب شیخ و منظور حکومت بود بجهل آمله ملا
 را با نمود ندرت چهارم در حبس بودیم و این واقعه در سنه قمری
 شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء و جناب جلال کاظم بود بشورت
 اجاب و سلطان الشهداء از اصفهان بجهت نوبه بسمت خراسان توجیه نمودیم
 حقیر و خورشید محمد صادق در سبزواری حاجت علی الحینی بغوجان و احمد جعفر

بشهر رفته مشغول تجارت و معامله بودیم لکن مرکز سبزوار بود و بعد در
 خوبشان بود خلاصه جناب حاج محمد کاظم در بین احوان ممتاز بود و سبزوار
 مبارک نواز بود و حضرت ان ارض بسته بوجوه ایشان بود و از آن زمان که
 جناب ایشان بعشق اباد هجرت نمودند ان ارض از حضرت و طاوت
 افتاد اشعی رخوسه در رضوان آسمان پشوده و افسرده شدند و اثر از
 آنها بروز نمیکند امید است که بمصدق آیه و افسرده ما نسخ من آیه او ننشها
 مات بخیر منها او مثلها نفوس را در ان ارض بیجوش نماید که هرگز
 افسرده را روشن نمایند و الهی را جبار پشوده را سیراب انم علی کل شیء قدیر
 در ایام توقف جناب حاجد سبزوار چند مرتبه اشرا را سبب فتنه
 و فساد فرام آورده بود دفعه سید جواد رئیس اشرا چند زخم بر جناب آید
 بر مع و آغلا مجین اصفهان زده لکن از استقامت جناب حاج محمد کاظم
 و در سرحایت جناب شریعتدار حاج میرزا ابراهیم مفیدین را سبب خوی سبزه
 احباب را آسود نمودند لکن در ضوفا اخیر جناب حاج محمد کاظم در عشق
 ابد شریف را غنما هدیه میدان را خالی دیده بنابر جولان نهادند
 و بعضی از احباب فرار بعشق ابد آمدند و جناب حاج محمد دیگر بیدار رفتن
 سبزوار ننمود و چند روز عشق ابد زیت نموده الحظ عشاق را بوجوه
 خود مزین داشت بعد از غروب شمس حقیقت از این عالم ناموت جناب
 حاج محمد شمع شمش در ظل شمس حقیقت شناخت از ناخوشش و با آنکه هر ماه
 بعد از عود بحال قدم این ناخوش تمام انقائیم و آفاق را احاطه نمود در حین

عروجی بجای عالم قدس عقیق حاضری بودیم چون در اسباب دیگر منزل داشت
 برفی و ریجان جان با بجانان قشیم نموده چون نفوس که در آن ایام
 از ناخوشی و با بر حرم میزند در مقبره علی و این نذر دهنی میفروند لذا ایشان در آن
 مقبره که در جنب مقبره ابراهیم واقع است مدفونند و فاته ایشان در سال
 در خانه واده جناب حاج محمد کاظم از بر قسم انار مبرکه موجود است من جمله
 چند نوع از خط جمال مبارک است از نحو است جمال قدم و بعضی از اشیا دیگر
 از ایشان عم نفر اول با قر ۲ نفر د کور و ۲ نفر از اثاث جناب احمد رضا
 و جناب حاج شیخ بک نفر از بیات ایشان روجه عبد الجواد و ابن خوار ایشان
 احمد صادق است و بنت دیگر ایشان در خانه احمد صادق نیز است از جمله امهات
 مؤمنات اند ^{عنه} جناب احمد رضا کاظم احمد جعفری ^{عنه} ۱۳
 بهنق ابد آمده در مغول تجارت بودند بسیار شخصی خلیفه بودی صاحب
 ایشان مگر اتفاق افتاده سه اولاد فرزند از ایشان باقر مانده احمد نقر
 و ناصر حسین از یک مادر و وجه حاج محمد حسین که بنت ایشان است و عبد الحمید
 از مادر دیگر است جناب احمد حسین از آن به نفر دیگر میباشد دارد جناب محمد نقر از حائش
 فرست معلوم میشود که از اظهاریان مسکن بید انگار از ایشان ^{ایشان} یعنی بید عبد الحمید
 در اوایل با اهل ایمن مراد و جناس بود چند بیطرف زو سیمه و ملک فریسا
 سفینوی خود خورد مجاورت و محالست آنان در ایشان تاثیر کرده ایشان نیز
 خواران گرفتند فقم باقال سخت موعظت پیر میفروش این بود که از صاحب نا
 جنس جز از کینه لاس والده اش از آثار مؤمنات است صیبه جناب احمد جعفری زوجه

و یک امهات

وفات جناب امام محمد جعفر در ۱۳۱۲ است در مقبره اهل بیت مد فون است غره ۵۰

۲
 انحراف از ایشان جناب حاج میرزا محمد حسین است که از قبیل ذکریات است که نسبت
 جناب حاج میرزا محمد حسین اسحق جناب حاج میرزا محمد کاظم از احباب مشتعل با غیرت
 بود بعد از جناب حاج میرزا محمد کاظم از اخوان دیگر امتیاز داشت تا جناب ایشان
 در عو جهان تشریف داشتند در غو جهان چند نفر از احباب بودند جناب
 حاج میرزا ایشان را نگارند در میفرمودند بعد از وفات جناب ایشان انحراف
 از ان ارض ظاهر نیست از ابتدا بنا بر تعصبات در عشق اهل بیت جناب ایشان باعث
 شد نه در ۱۳۱۲ با اتفاق اخوس حاج میرزا محمد کاظم بنام سر نیاید بعد شرف شد نیز
 و با رجوع قدم بکمر رفتند و باز مراجعت بعد از چند روزم افزای روح بابش
 عنایت شده بود پس مالوف مراجعت نمودند در ۱۳۱۲ این عالم فانی را و طبع نموده
 بعالم قدس بقا شتافت رحمت اله علیه از جمال قدم جل ذکرة الا عظم الوارح متعدد
 بافتنی را ایشان نازل شده از ایشان اولادیکه قابل ذکر باشد باقر خاندان لکن
 اعمال صالحات از ایشان باقیست و ما عند الله خیر و ابقی چنانچه کتب در حضور
 جمال قدم جل ذکرة مشرف بودم بحقیق فرمودند عزیز شما اهل بیت کویبر که آورده
 بود در جواب آنها نازل شده یک نفر از آنها اولاد خواسته بود فرمودند بگو اولاد چیست
 این ایام انسان میتواند با هم آسوس و اتفاق شود که از صد هزار اولاد بهتر باشد انتر
 مدفن جناب حاج میرزا محمد حسین در سنه ۱۳۱۲ است جناب امام محمد صادق اخوس جناب
 حاج میرزا کاظم از مؤمنین بنقطه اول و جمال اهل بیت ایشان نیز در سنه ۱۳۱۲ در سنه
 و بشغول بیست مشغول در ۱۳۲۳ طبر و حش با شیخان بقا پرواز عوف بکمال روح
 روح و ربهمان و در حین صعودش جناب اخوس حاج میرزا محمد کاظم وصیت

بنمایید و کلاه تشریف بپوشید که معلوم بر عتق و اقیب ایمان نش کواه و بلکالی روح
 و ریحان صغیر نمود جناب حاج محمد کاظم صورت وصیت ناچه را
 بحضور جمال مبارک عرضه داشت لوح بسوطل نازل که شعر بر عنایت و رحمت
 و غفران است از جناب ایشان ۳۰ پسر بعد از وفات باقی بود عبد الجواد
 و عبد الغفور و عبد الرحیم که در حین وفات ابویس طفلی بود صبیبه ایشان روح
 جناب لایحه رضا این اخوان ایشان حاج محمد کاظم بود لکن چون شماره سحر
 زود غروب نموده نظر ام از او است جناب عبد الجواد که فرزند کبیر ایشان است
 بدت عتق جناب حاج محمد کاظم در خانه او است اخوان دیگر جناب عبد الجواد
 عبد الغفور جوان معقول بود از اخوان دیگر میباشد داشت در سن ۱۳۱۰
 در حیوان زلزله شدید شد که دیگر بکشت آن محل را ترک کرده شهر را در
 جاز دیگر بنا کردند خلاصه در آن زلزله جناب عبد الغفور در سن بیست و یک
 در زلزله وارفته مرحوم شد رحمة الله علیه والده ایشان بنور از داغ آن
 فرزند و روزگار است عبد الرحیم بحدی شکر و بلیغ رسیده معاون اخوان عبد الجواد
 است مدفون جناب محمد صادق نیز در سن ۱۳۱۰ است ^{غده} جناب احمد باقر
 اخوان جناب حاج محمد کاظم ابو جناب حاج محمد حسین فدا زهم اخوان بر رحمت
 این دو و امده شده حقیق ایشان ملاقات نکرده ام از مؤمنین سابقین است
 از ایشان اولاد باقی است جناب حاج محمد حسین که از قبیل فرزند او گذشت
 و صبیبه ایشان روح عبد الجواد است مؤمنه مؤمنه است
 جناب لایحه باقر در سن ۱۳۱۰ از این عالم فانی بجهان جاودانی انتقال یافته
 مدفون جناب ایشان نیز در سن ۱۳۱۰ است علیه عنایت اله و غفران

جناب کاغذ محرابین اجماعاً باقر اعلیٰ از مولانا حضرت آقا و از محبت جمال اہلبیت
 در این امر مبارک صدقات و مشقات بسیار مشغول شده و در ایام گرفتار احباب
 قبل از شہادت سلطان الشہداء در اصفہان بوقت بعد از شہادت جناب ملا کاظم از
 اصفہان بوقت فمودہ بسینہ وار آمدیم وقت با جناب حاج محمد کاظم معاشر
 و مراد بود در رضو صا و بلوا ایشان ہم مقدار الحقتہ کاظم بدلا اشاعیرہ انرا از
 سید جواد لوط سینہ وار رسید فعات کتھا کما رسل اللہ فمہ قصہ کشفن اورا نمودیم
 چہند زخم بر پیش ایشان زدہ و بعد از اود حاضر شدہ ہیج وقت در صد دلالہ
 و مکافات بر نیامدہ بمنذقم حقیقہ تفویض نمودہ تعریف و توصیف ایشان را
 بر کسی خواستہ باشد الواح منزله جمال قدم کہ باسم ایشان نازل شدہ تلاوت
 نماید و کفر باللہ شہید است است کہ در خدمت ایشان اخلاص و بندگی
 دارم بجمیع صفات مرضیہ مطرز و مزین است در جمیع امور خیرہ
 از نفوس سابقین بالخیرات است چند سہ قبل از صعود جمال قدم بجدیتہ منورہ
 عکاسی رفتہ بفقار اللہ فائز شدہ و از صہبار وصال آشا میدہ جان جمال قدم در
 جنت رضوان تمام احباب را میماند بود ان سہ روز و در حین آن در جمیع
 رحمت منور بود جمیع احباب بقوز لقا فائز بودہ اند و از زلال شمر وصال
 مشروب و بمقاد آید مبارکہ بسقون رہتم شراباً طہوراً کل مرزوق و مشروب شدہ اند
 ہینما مهم و مرہبنا از جمال قدم و حضرت غس اللہ الاعظم الواح غدیرہ وار نثار
 نیز کہ از اہل قبیلہ در نزد ایشان موجود است فی یوم یقوم الراضیاء
 در محضر سو حاضر بود فرحبین در مر و بخت است مشغول است علیہ العجبۃ و الفنا

ابن کبری در خلافت

و تابع جناب الامیر حسن سبزواری الملقب بزرگوار فقیر عیالات خود را
 چنین فکر مینماید و پیش از این بشارت ایمان و ایقان بظهور امر رحمت منور
 شده بی پرده و حجاب بدون خوف و اضطراب با شیخ شاکب صحبت نمود
 چنانچه امام حسین نوع است آن امر خود را مسطور نداشته اند صبر الحیم
 و ستان سوسین بندگی مراعات نماید و حکمت را از دست ندهد قبول ننماید
 الواط سبزواری همه وقت از او خائف بوده اند در حکومت امرا جل
 درست کار و امانت اعتبار تمام داشته و همه وقت رجوعات عملی
 در یواز با ایشان مسموده اند خلاصه از بی باکی و در برابر جناب الامیر حسن
 و حمایت او با حجاب و ستان قدر در جرئت پیدا کرده بنا بر مراد و
 تبلیغ میکنند از خوان جناب شریعتی در حاج میرزا عبدالکریم و
 حاج میرزا محمد غا و بعضی از عوام در رسیدن بر آمده بنا بر شورش و بلوا
 و نفوساً گذاردند درین حکومت بر این نداشتند و جناب شریعتی در
 ام خلق را ممانعت مینمود کار از ایشان ساخته نشد از خوان شریعتی در
 و جمع از اهل سبزواری بدو ملت عارض شده اند در وقت حکمران حراس
 آصف الدوله رجوع فرمود جناب آصف الدوله خطاب بحاج
 فرزند خان سرتیب حکم صادر فرمود خلاصه ان این بود حضرت با به
 را در مجلس حاضر نمایند هر کدام مقروض و معترف اند ایشان را روانه
 مشهد نمایند جناب سرتیب نفوس معروفه باین اسم را در مجلسی

احضار نمودند انخوان شریعتدار با چند نفی و بکریم حاضر و در روز
 قبلاً یا اتفاقاً اینکه هم یوم قبلاً از انعتا و اینم مجلس سواد لوح از عشق ابد
 آمد که در آن لوح مبارک میفرماید لکل بان يتصلوا بنا قید من قبل التفتة
 مینند و دین ابای آنها این فقره بر بکر از ابوح حقیق نازل شده سواد انرا ان
 ایام بسبب و ارایه نمودم احباب بهمان دستور العمل رفتار مینمایند چون آقایان
 ملا حظه نمودند که در این مجلس از برایشان نتیجی حاصل نشد حاجر
 میرزا عبدالکریم در غضب شده مذکور نمود لازم بمحقق نیست بر من
 ثابت شده که حضرات بان اند و قلمدان را کشیده و حکم قدر چندی را
 نوشته بدست حاجر سعید حین پیش نماز کم از جانب شریعتدار در المجلس
 حاضر شده و اد که شما این حکم را امضا نمائید جناب حاجر سعید حین فرمودند
 من تکالیف شرعی را نمیدانم حاجر میرزا عبدالکریم متغیر شده بایشان گفت
 تو هم حکم مستر و لا مذنب هیچ لازم نیست که امضا نمائے و رقه حکم را نیز جناب
 سرتیب گذارده عرض نمود شما این حکم را اجرا نمائید سرتیب فرمود ما موزین
 من این بود که اگر هر کدام اقرار دارند بمشهر روانه نمایم حال بیچ حکم اقرار
 ندارند و با حباب نموده فرمود من سواد حقیق انخوان شریعتدار با حله فکر
 از آن محل قرار نمودند که مستغفرو فرستخ قصوره مجدد با اهل فساد
 احتجاج نموده با هم مشورت نمود که خواهان در صد برآمده احباب از بیت نمایند
 و بیخ نواز آنها بقتل رسانند جناب حاج میرزا ابوسعید حکیم

جناب امیرزاده ایلیت و جناب لایزال محبت اصفهانی و جناب لایزال محبت
 ابن مرتضی قلی سید جعفر و برادرش سید جواد بر عهدہ گرفته بودند که این
 عمل را بر قسم با شکر با انجام برسانیم لایزال محبت باقر و انور الله اصفهانی
 مقہد می نمودند که این ۲ صورت واردند ایشان بر سالہ صد تومان و فیہ نقد
 و درہ خردار کمند بایشان بدینند از این جهت بود کہ ابتدا بجناب میرزا
 بدیع حکیم و جناب لاغلا محبتی چند زخم زدند و خیال شهادت
 ایشان را نمودند جناب لایزال محبت حقن هم اسباب حرب و ضرب حاضر نموده
 در صد تکیه فرمودند آید ایشان را هم دفعه بطور اجماع تک وافر
 نیزند کہ بقیان بر بدلت او یعنی بند مجدد بہبود حاصل نموده بجا و نت
 حکومت در شہر اراک عریضه مفصلاً بظہران عرض مینماید شہر اراک و حکومت
 ہم رفوم مرفی بند کہ منشاء فرار اخوان شہر اراکند و اہم و نفوم کہ رئیس
 اشرارند سید جواد و سید جعفر از شہر بک اہم ۲ نفر است از ظہران حکم
 سخت بواجب خراسان کہ باید فوق السید جواد و سید جعفر بشہر حاضر نموده
 ایشان را تنبہ کامر نموده در سخت غل و بفریو کمرہ نگاہ دارند و حال شہر نیز فوراً
 فرار زخان سرب را از شہر طلبیدہ بعد از شدت زہرہ میفرمایند بغاصدہ و شبان
 روزان و نوافل را باید بشہر حاضر شدہ ایشان تکلیف نموده بسوارهای
 خود کہ ایشان را بکشتند کہ بہت گرفته بدلت تمام روانہ شہر نمایند ایند ایشان

عمل را اگر

سوار تمام نوران و مفسد را گرفته بشهر روانه می‌دند بحضرت و رو و
 ظالم عنق و را جو بخار نشود و در محبس مینیند و بعد از آن سرتیغ
 فرامرز خان را مامور می‌نمایند که باید از خوان شریعتدار را حاج میرزا عبدالکریم
 و حاج میرزا محمد عسکری را باید با چند مامور بطور خفت و ذلت روانه طهران نمایند
 لکن در خصوص حاج میرزا محمد عسکری جناب شریعتدار رفتار ننمایند حاج
 میرزا عبدالکریم را حتی باید روانه طهران نمایند ایشان هم بهای و سوار عمل
 عمل مینمایند جناب شریعتدار و ساطت مینمایند حاج میرزا محمد عسکری را متعرض
 نمیتونند و حاج میرزا عبدالکریم را بذلت و خار بر استر سوار نمود
 با حالی فکار از سبوط با ۱۴ سوار از سبوار خارج مینمایند و ایشان
 را بطهران ببرند مدتی در طهران اوقات نگاه داشته بعد مابقی مصارف نمود
 و از هر جهت وسایل واسطه فرام آورده اولاً بمشهد میفرستند در بین راه
 ناخوش احوال شده بعد از ورود مشهد بغاصه چند یوم از این عالم فانی
 بجهان باقر حلت مینماید و آن مقام که از برابر خود مخیر نمود مقر و منزل
 مینماید لبس للانسان الامسحی خلاصه جناب نا محمد حسن مذکور
 مکرر بانابعین قول الزور مقابل و حرب و ضرب نموده و همه وقت
 برایشان فائق و غالب شده اگر جمیع وقایع ایشان بنحوا هم ذکر نمایم
 بطول الکلام و نبغ و غم المرام بعد از مطهر شدن ناشریات حاج

پیرا عبدالمکریم چند اصحاب سبزوار آسمه بودند بجز دو حاج میرزا محمد علی
 و قاضی گذشته را فراموش نموده بنام سفار گذارد و عوام را برافزیت اجاب
 تحریک نمود و فتواستفتای محمد حسن را داده عوام کالانعام و ارازل و او باش
 را بر اجرا ان حمل می نمود و دستور العمل داد بطور اجماع ایشان را شهید نمایند
 که قائل او معاین نباشند بخت جمع متفقاً ~~بسیار~~ در مسجد میرزا محمد علی
 او را با خوب مشت لگد میزند که نه حال می شود بیکان ایشان که کاری تمام شده
 می نماید یا باش را گرفته او را می کشند و او را در درب خانه حاج میرزا محمد علی
 ازان طرف ام حکومت مخدیه شده جمع جمیع خلاصه محمد حسن میفرستند ایشان
 بسمت خانه حاج میرزا محمد علی میرزا محمد علی از خانه بیرون می آید
 حضرات ارازل باو بشارت میدهند که اینک محمد حسن را کشته جلد او را
 حاضر نموده ایم اگر بفرمائید او را آتش ز نیم فوراً لا محمد حسن از چهار سو برخواست
 میگوید حق متعال بمن قم یا ذر فرموده احد بر کشتن من قادر نیست تا او نشواید
 چون در همان ایام لوحی با اسم جناب حاج محمد کاظم نازل و در آن لوح
 مبارک جناب لا محمد حسن را ذکر میفرمائید قولی کبریا که اذکر من ستم
 بجز قیام حسن و بشره بعنایت ربیه فالقی الا صباح لا انتحرفک شئونات
 العالم ولا سطوت الامم ولا تحزنک ضوضاء الخلق عمن الحق قم بافند
 وقل ربنا ورب ما فی الارضین و السموات انتہ ایشان با آدمهاست حکومت

نزد سرز حکومت حاضر می‌نمودند و تفصیلاً از ذکر مینمایند جناب الامام محمد حسن
 با اجازه حکومت و قایم را بظن آن تلکراف مینماید بواسطه جواب آمده
 صورت جواب را بسزوار نزد حکومت ارسام مینماید که اندر بالای منبر بخوانند
 صورت تلکراف اینست بگو اسرار میرزا محمد علی ابراهیم نوشهری بعتداری بنشیند
 کیم که مار جو به کند تنگ بشکل مار کوز بر سر هر دو ششم کوه مره بهر دو است احکام
 شرعی در دولت ممنوع و مستحکم مطلقاً منع بعد از این حرکات
 ناشایسته از نو صادر شود حکومت ما عوارضت همانست را بگو بدو نوراً معلولاً
 بظن آن فرستد مفید نیز را بسرا عمل خود برسانند میرزا محمد علی ابراهیم حبیب
 کار خود کرده در کوزه در نزد و بعد حکومت نفوس بلوای را اخذ نموده جواب
 کار نمود و بجرم کرد ابرص بیچاره چون دلش از هم جا گو تا شد ختم
 لعن چهار ضرب گذارد چهار نفر از طلب با او موافقت نموده الی چهار
 یوم لعن چهار ضرب را مداومت ^{بمورد} از قضا این عمل او قبول و در طلب او بر آورد
 شد بعد از اتمام عمل بغاصه هر یوم از ناخوشی و با دست عیانتر گرفت
 بمقر خویش راجع شد و خالق از شرش آسوده شد خدا صواب الامام محمد حسن
 از این قبیل حکایات بسیار دارد و آنچه عرض شد کافراست بعد از صعود جمال قدم
 بعشق ابد آمده و از مدینه عشق بکارفته بزیارت روضه مطهره و لقای
 معنور حضرت منع اراده الله فائز شده پس از نیت مراد بعشق ابد آمده

همه وقت با غنا و حضور است و از بهر محبت الله مشهور با وجود کبر
 سن که از شفقت معنی و ناست حالات جوانی در دهه روزه ریش
 خود را میزد که سفید آن معلوم نشود لذا چون آدم سه ساله بنظر غریب لایق
 از جمال قدم جل اسم الاعظم و حضرت من اراده الله الواح دارد در
 فرزندان حندش جناب لاعبد الکریم از احباب است علیها بها الله و ثنا
 نموده ۱۰

محمد ابن مرحوم الله بخش من ^{محمد ابن} اهل قاین از طائفه ایلیات مشهور بایل خنزی
 عرب شرح حالات خود را چنین بیان بنماید که در هنگام طفولیت والدین
 وفات نمود و والده شواری بیکرا اختیار کرد من در نزد عمه خود بودم او متکفل
 احوال حقیقه بود تا بحد رسیدم روزی شخصی مسافر جهت گرفتن گاه
 و جو جهت اسم خود در ب خانه آمد من بایشان گفتم بر چه بخواهید حاضر است
 وارد خانه شوید ایشان وارد شدند فوراً از برای ایشان غلبان حاضر کردم
 چون شخصی با او قاری بود و خوش قیافه او را دوست داشتم عمه حقیقه در اطراف
 بنا دوست قران مشغول بود و یوسف را با دوست بنام آیه را با دوست
 نمود و شروه بشنید بخش در اتم معدوده و کانونیه من الزاهدین
 ان شخص فرمود البوم علم اخوان یوسف همین قسم نمودند او را بدلا هم
 معدود فروختند و در آخر ~~چون~~ چون کرگان جفا کار او را دریدند

در این اثنا چند نفر دیگر از اهل قریه وارد شدند از آن شخص صحبت را قطع
 ننمودند و در اثبات ظهور قائم و قیوم بیانات میفرمودند و آن نفوس محو
 مات بیانات ایشان مندر میان آنها از همه صغیر تر و حقیر تر بودم لکن
 آن کلمات در من بسیار اثر کرد و قلبم را جذب نمود و بعد از آن عزرا از بحر اباد
 حرکت نمود از محل و منزل ایشان جو یا شدم فرمودند در مشهد بتحصیل علم
 مشغولم از آن یوم ببعد همه وقت در خیال بودم که در سیرت این مطلب
 تحقیق نمایم سفر بشهر آمدم که شاید آن شخص عزیز را ملاقات نمایم
 بر قدر تفحص نمودم او را نیافتیم سفر بعشق ابله آمدم با اهل بها مرا و
 مصاحب شدم در مقام تحقیق مطلب بر آمدم بتجلیبات شریعت که
 جز اسم نمیدانستم اکام کردیم بمقامات طریقت که از آن بهره نداشتیم واقف شدم
 از پرتوایم و نعل نورانی و مجالس یاران روحانی بحقیقت رسیدم
 و از زلال کوشش بنروالی چشیدم آنچه سمع از برادر اصحاب آن خلق شده
 بود شنیدم و آنچه دیدم دیدم محمد خدا را که برام نال شدم و بمراد و اصل
 بوسط خویش مراجعت کردم نوعی سنجش و مشغول بودم که قادر بر حفظ خود
 نبودم با دست و چشم بیکانه و آشنا عوام و خواص بنابر صحبت گذاردم
 چند نفر را بسبب هدایت راه نمادیم تا اینکه بعضی قصد از بنیم نمودند چون بطن
 نداشتیم از وسط هجرت نموده بشهر آمدیم خدایه از شهر عبایم گرفتیم

و از شهد بار و جسدش بحق ابرار که در ندرت ماه صفر ۱۳۰۱ هجری قمری
از آقا مومنان است جناب لا محمد جزیر سوادری در روز دوازدهم
نمره ۱۱

جناب حاج میرزا حسین معتمد ابن آقا محمد جعفر یزدی بعد از تحصیل مقدمات
علوم و والده حاجت اش ابش از جهت تحصیل علوم بنحیف اشرف و کردار محلا
فرستاده مدت بیست سنه تحصیل علوم رسم نموده تا آنکه خود مدرس شده
و هم در انجی اسباب عبا با فر قرا هم آورده چند نفر را مشغول بانگار نموده
و از بر سر خود اسباب ملاحظه آفاده کرده و هم در انجی متاثر شده و از ملاخل
عبا با فر متول و مستطیع شده بلکه تعظم تشریف برده بعد از آن بکر بلا مراجعت
نموده بعد از چند ساراوه زیارت شهد عا این مورا افضا نموده بطهران
آمده چند روز در طهران توقف نموده اند فرمودند روز نهم در مجلس
درس جناب حاج ملا هادی که یکی از مجتهدین معروف طهران بود حاضر
میشدم روزی خواستم اظهار فقیهت نمایم که اهل آن مجلس بدانند که
من از علمای استم در حین در گفتن ایراد کردم جواب فرمودند و بعد
بشم فرمودند جناب لاخواند اثبات نبوت خاصه را چه نوع میتوان
و من در مدت الحیرت بفر این مطلب بنوعی ام کفتم این مطلب از بدیهات
است لازم با اثبات نبوت فرمودند جواب منکر بنم از یهود و نصارا و
و مجوس و سایر ملل چه میگویند از بر این بیان بیهان باید ثابت

ثابت نمود از هر کس که بپاسد از مردم جوهر بود تا آنکه بر خود
 معلوم که از جواب عاجز از آن مجلس نجل و شرمسار بیرون آید و در
 صد دین بر آدم کثبات نبوة خاصه را تعلیم گیرم از هر یک از طلاب
 و اهل علم جو باشدم ایشانرا بمثل خودنا خبر دیدم و علاوه بر این میگفتند این
 از حرفها سحاعت با بیه است که بهر کس میرسد نکیر منکر شده از این
 سوالات مینمایند ما نه الحمد لله در زمین خود و حقیقت آن شک نداریم
 چرا باید در این مطالب باشیم که مورد علاقت شویم که مردم استند باید
 بماند و سال آنکه این مطلب هر طفل کم شعور میداند حقیقت و بیخ اسلام
 را و این مطلب در میان عوام متداول است نان نان کندم گوشت گوشت
 بره دین محمد حال اگر ناسر از نان کندم و گوشت از گوشت بره بهتر پیدا
 شد دین محمد بهتر پیدا خواهد شد جناب حاجت این ادبها محکم
 کفایت نمیباشد و این از کار سبب میشود که طالب ملاقات احباب میشود
 میفرماید خدمت جناب ملا علی اکبر سناری و جناب ابوالهدی و سایر احباب رسیدم
 چون مرا طالب و مجامد دیدند بفریادم رسیدند نشست اثبات نبوت خاصه
 از برایم نمودند و ابواب علوم حقیقه بر وجهم گشودند و از صیقل دلایل
 کافیه و براهین و اقیه زنگ موهومات و رنگ تعلقات از آئینه قلبم زدودند
 بصراط مستقیم راه یافتیم و بنبأ عظیمه آگاه شدم و برایم سلف که عمر
 خود را عبس تلف نموده بودم فوس خوردم و بر تدارک عاقبت قیام

نمودم و مصلحت شوق و کبر و بزرگوئی و بروت مدرسه را بکارها سخت و
 مشغلهای با مشقت از دماغ بیرون کردم عاقبت را بکلاه تبدیل نمودم
 و بشغل علافه و زغال فروش مشغول شدم بانگ زمانی باین اسم مبارک
 معروف شدم رفقا و رقبای بکار بلا از بر علمای شرح حال مرا مرقوم نمودند
 اهل و عیال مصلح شدند بعد از مدت ترا اهل و عیالم خطری رسید که در اینجا نترس
 علمای بانه بودن شما محقق و معلوم شده دیگر شما خیال آید که بر او نجف
 نمی نرسید که سوار خسران حاصل ندارد حقیقتم صلاح خود را در مراجعت ندیدم
 تمام مایملک خود را از خانه و اسباب و نقد و غیره را بایشان واگذار نمودم اینک
 را بحال خود گذاردم و بعد بواسطه اصل خود بیزد رفتم والده عنایت الله که از اقوام
 بوی تزویج نمودم و چندر بشغل بناجر مشغول شدم و بعد بواسطه جناب
 افغان حاج میرزا آقا بیچ رفقه مدت پشت سنه در اینجا بدرس دادن
 اطفال اهل بیچ مشغول بودم اهل بیت را هوار هر دو مادر و اقربا بر انقاد
 از بیچ بیزد آمدیم چندر در بیزد توقف نموده بعد باراده افغان
 جناب حاج میرزا محمد تقی عازم عشق ابر شده بیچ ۱۳۱۳ و در عشق ابر
 شدیم جناب ماجر از جمله نجبا و فضلاست دارا از صدق و صفات
 و معدن محبت و وفا به تعالیم دادن اطفال اهل بیها مشغول است نزد
 ایشان بنت جناب احمدی بیزد من اهل محله فحاران مؤمنه ثابت است
 حین تحریرها اولاد دارم فکور یک انا شاز و به شهر جهان بیزد بران مؤمن است
 جناب عتر از جمال قدم و غصص الامه الاعظم الروح دارند علیه هان الله و عنایت

عنه ۶۴

بنت ایشان

جناب ملا فتح الله لاهی در شرح اسامی شرح حال خود را چنین ذکر مینماید
 که چند سینه قبل از شرف بامر مبرم از بس سخنان اراجیف و کلمات نارایق
 از عوام و خواص در باره طائفه بابیه شنیده بودم من حیث اینکه رسیده نمایم
 و تحقیق کنم تا صدق و کذب معلوم شود از روز تقلید یقین بر بطلان آن جماعت
 نموده بودم و نوعاً این بیانات اراجیف و منکر کرده بود که این قوم را
 هست ترین مخلوقات میدانستم اگر وقتیکه نفر از آن نفوس که باین اسم معروفند
 در کوچه و بازار میبردم و در سخن را گردانید استغفار میخوادم و با خود میگفتم که نیکم
 شریعت خاتم انبیاء را انکار نموده سبب تفریق امت شده و اعمال و انعامشان
 آنکه مردم ذکر مینمایند که بر عمل قبلی را مرتکبند لکن از این طرف ملاحظه میکنم
 که از اشراف و اعیان و علماء و بعضی تجار و کسبه را باین امر نسبت میدهند
 که بحسب ظاهر مردمان خوب هستند ببار در این خصوص حیران و متفکر بودم
 تا آنکه بفتوای فاضل شیخ باقر اصفهانی حاج میرزا محمد تقی صاحب
 نمودند من در آن روز حاضر بودم جناب حاج میرزا از جعبی خانه بیرون آوردند
 باز بجز فوج سر باز هر طرف میرعصب در جلور و در جناب و جناب
 حاج میرزا این هیمنه و جلال با کمال سکینه و قار بقا با نگاه میرفت زره و سپهش
 آثار حزن و خوف مشاهده نمیشد دیگر ادحام و جمعیت خلق مشهد معلوم است
 که چه هنگامه است خلاصه جناب حاج میرزا در وسط میدان ارک برها

ایشان بسیار مکرر و محزون شدم خواستم منزل را تغییر دهم حکم نکرده بر قدر
 از ایشان دور می نمودم ایشان دست من بر نمی داشتند و مرا قلع می نمودند لکن بد بجز
 عذف را فرستم که گوش بیانات ایشان بدم و ملاحظه نمایم از چه مقوله
 سخنی میگویند بعد از توجیه و گوش دادن دیدم حرفها حساب میزند و از روی
 دلیل و برهان سخنی میگوید و آنچه از قبیل از عوام خواص در باره این
 طائفه شنیده بودم هر دوغ و افترا همه در مقام طلب و مجاهده برآمده
 لکن با وجود دلیل و برهان بر حقیقت که چاره و مفر برای من نبود و سواس داشتم
 و اقبال نمیکردم مدت چهار روز خدمت جناب ملا صادق بودم از بیرون و ظهور حضرت
 اعیان الطلوع شمس جمال ابرار لکما هو اطلاع حاصل نمودم و بعد از آن آیات و
 نوشتهجات از ایشان گرفته عازم بن کویه شدم و خطرات بسیار اجاب
 باد کوبه سفارشش نامه نوشته بخود حقیر داد که بایشان بدم در بین راه
 آن پاکت را کشودم ملاحظه نمایم چه مرقوم نموده از بابت خراب و جاع
 که بدم بخورانند چیزی نوشته است یا نه دیدم حکایت چهارم و غیره را ذکر
 نکرده لکن عبارات و استلجاب ذکر کرده که استلجاب است من جمله ذکر نموده
 که نطفه امر در او قرار گرفته حکمت و مدارای لازم است که سقط نشود و
 بمقام انشأناه خلق آخر بر سهوی بیگانه احسن المقویم ظاهر شود خلاصه آن
 خط را بحضرت اجاب ندادم لکن بایشان مراد نموده و تفصیل

صحبت نمودن با جناب ملا صادقی را با ایشان و در کردم و حدیث هم ماه در
 باد کوبه مانده بعد با چند نفر دیگر از طرف کناره جزع خانم ایران شدیم
 رفقا منافق در کناره جزیره نزدی بیک نام که بزرگان محل بود
 باو گفته بودند که این شخص خراسانی باند است و کتاب با اینها همراه دارد
 شخص را فرستاده بود که آمده نزل مرا کردش نموده کتاب پیدا نمایند
 در اطاق نشسته بودم دیدم شخص وارد اطاق شده در میان اسبابها مشغول
 کردش میخواید من از او پرسیدم چه میخواهد گفت رفقا شو گفته اند که تو
 باند است و کتاب با اینها همراه دارد حال که چیزی پیدا نشد بسیار رویم را برد
 نزدی بیک او هم باند گفت کتاب با اینها را بده گفتیم کتاب نزد من نیست
 گفت او را اسکلک نمایند تا کتاب را بدهد مرا در میان اطاق برده
 اسکلک نمودند و من فریاد یا صاحب الزمان بلند میکردم ایشان بگمان
 ایند من صاحب الزمان که ظهور نموده او را میگویم را کس من همان صاحب الزمان
 موهوم در شهر جالبقا را میگفتم و در آن حین شخص مازندران که از احباب
 بود نزدی بیک میروید میگویند سبب این بیچاره را چرا از بیت منوات بگو
 با و رجوع نداشتند باشند من نزد او رفته بگویش از او جو یا میگویم اگر نزد او
 کتاب باشد گرفته میآورم شما او را با کتاب با ستر باکر روانه خوا کرد کتاب همراه
 نداد او را را که میبرد و بی یک حرف او را قبول نموده ان نفوس که اسکلک
 کردن مشغول بود خواست آن شخص مازندران آمده از من جو یا کتاب شد

بعد از آنکه کردم و بعد چون آنجا رفتم و آنسانیت از او را برده کردم گفتم
 که در بحر است و در میان عدلهائیت که بجا محمد ابراهیم محمد نقی حقیق کرده
 ام الحال در انبار است بعد از شخصی مازندران نزع بیگ رفته مذکور نمود
 که در نزد این شخص کتاب نیست و خودش هم با بنیت رفتار از راه عداوت
 این اسناد با و داده اند البته شما او را طلبیده از او عذر و اسباب بیگ را خواست
 معذرت خواست و آن شخصی مازندران بجهت اینکه اسباب فراهم نماید که من کتاب را
 از میان اسبابها سالی بگردانم و بیرون آورم نزد حاج محمد ابراهیم رفته ذکر نمود
 که شما اگر طلبتان این شخصی خراسانی دارید از او بگردید که اگر این شخصی بانه
 باشد تنخواه او ضبط و بوان میشود البته شما طلب خود را از او دریافت نمائید
 حاج محمد ابراهیم را طلبیده مطالبه وجه طلب خود را نمود گفتم ندارم برات
 پول دارم که حالی ممکن نمیشود مال التجاره دارم فروش نمیشود گفت اجناسی
 که در انبار موجود است میدارم تفصیل غیر اینها را بیاور گفتم تفصیل خرید
 در بحر است که در انبار شماست گفت بروید بیاورید با اتفاق شاکر دوش در
 انبار رفتم حقیق را باز کرده کتاب را مع تفصیل خرید از بحر برداشتم
 در بغل گذاردم و بان شخصی مازندران بهم برخورد با و سپردم فرمودم بعد آنوقت
 باشی و بعد از این واقعه بیگ بر فقاعتاب خطاب نموده بود که شما بحض
 عداوت مرا و خود را رسوا نمودید و ابا با این شخص کتاب بانه نبود گفتم بود نه
 چند عدل مال التجاره و اسباب نزد حاج محمد ابراهیم وارد شد ابراهیم باشد

مجدداً آمده در میان عدلها و بجزر و اسبابها تمام کردنش نموده چیزهای تازه
 خجسته را مراجعت نمودند آن شخص کازندران و چند نفر دیگر را حرکت
 شدند که با سزا بادر فتنه بگرددت از دست عی بیگ عارض شوم و تعدادات
 و ظلم او را محروم دارم من بطور خفا با سزا بادر فتنم و قایع در کناره جز را بقتل نام
 نکر نمودم و ای غلام از جهه احضار نمودن عی بیگ همراه من نموه بکناره جز را حدیم
 و عی بیگ را برداشته با سزا بادر آمدیم بحضی و رود عی بیگ را انداخته خوب
 بسیار زدند و بعد او را بحبس خانه بردند و از بعد بفر او را جریمه ننوده از ریاست
 کناره جز محروم نمودند و حقیق بکناره جز را رجعت غم کارها صورت
 داده آمد بشا برود و در شایر و در بهر کفر که عبور مینمودم آنکشت نما بودم
 میگفتند همین بانه است که در کناره جز او را اسلک کرده اند و اجاب شایر بود
 لاده بگردد ملاکات نورسیم در شایر و در ناخوش احوال شدم حضرات اجاب
 کمال مدد بانه و بر ستار نمودند بعد عازم مشهد شدم هنوز بمشهد نرسیده شهرت
 بانه بودن و وقایع کناره جز در نزد همه اقوام و اشرافان منتشر و مشهور شده
 و حال آنکه هنوز بانه نشده ام و در خیال جواب دادن و ادله و بر این
 ایشان را باطل کردیم دارم بعد وارد مشهد شدم دیدم تمام اقوام و اشرافان
 مرا با بر سر آمدند بحضرت موعظه و نصیحت مینمایند و بر خرسر ز نش و خلافت
 میکنند لا بد حقیق با اجاب معاشر شدم و از تائیدات آنها و اهت او با
 بمراتب ایمان و ایقان و اطمینان فائز شدم و بعد از عرفان و ایقان

جذب عشق تمام اختیار از دست عقل گرفت ضمیم ما قال الجنا که عشق
 خیمه زند جا عقل نیست غوغا شود و پاوشه اند و لا یترو ۱۳۳۳
 تصدیق با بر هم نمودم مدت ۳۳ سنه در مشهدی کل حین گرفتار ملامت
 و شمانت بار و اختیار بودم تا آنکه طاقت طاق شد و مقاومت نتوانستم
 هجرت نموده بعشق ابراهیم در آواغری ۱۳۳۳ وارد عشق ابراهیم عشق ابراهیم
 را نیز مثل مشهور ملاحظه نمودم که اختیار با حجاب زینت بینودند و من
 از آمدن بعشق ابراهیم ایشان شدم طول کشید که شهادت جناب حاج
 محمد رضا واقع شدی و از دهم شهر محرم ۱۳۳۳ و از برکت ان نام
 اظهار اهل عشق اباد بل اگر بلاد از ظلم اهل عناد آورده شدند و حقیقت
 در عشق ابراهیم صرف مشغول شدم و ال حین بان عمل مشغولم خلاصه
 جناب ملا علی ار مؤمنین ثابت را سخن است در تعداد مبلغین محبوب است
 نفوس عذیده را بشریعه باقیه الهیه راه نمائیده لکن از آثار مندرسه مدرسه
 جزئی در ایشان با قرابت قدر مجاوله بینا بد بحسب صفات مرقیه منصف
 است مخصوص صفت امانت تمام افراد از محالات غوجان و شبروان
 که بعشق ابراهیم آینه با جناب ایشان طرف حائنه آنچه وجه دارند بایشان
 تسلیم می نمایند هر وقت مبالغه از وجوہات امانت نزد ایشان موجود است
 در ۱۳۳۳ قبل از صعود جمال قدم سفر باز محض مقصود رفته بطرف

لقاء الله فانكر شده پنج ماه در آن ارض مقدس توفیق داشته و آنست
 وقت بغیض لقا فایض وجه و بعد مراجعت بمدرسه العتاق نموده
 عالوج از جمال قدم جل فکرة الاعظم دارد و ۳ لوج از حضرت
 غصن الله الاعظم در ۱۳۱ تا قبل اختیار نموده بنت اخو استرعی
 اصغر زوجه ایشان است مؤمنه موقنه است و در ۱۳۱ خداوند اولاد
 زکوری با شایسته فرموده نام او را روح الله گذارده اند علیهم سلام الله و عنایت
 غم ۱۳۰

جناب مشهر مهندس حلاق من ایل کنجه در ۱۳۱ بعشق ابلا مدتر چند سینه
 بعد عیال و اولاد ایشان بعشق ابد آمدند پسر بزرگ ایشان چند
 با جناب ابور در مجالس احباب حاضر میشد و آنها را محبت مینمود
 اما زمانیکه صبیّه مشهر مهندس را یک نفر از اهل کنجه تزویج نمود آن
 و اما دسبب خرابی بنیاد شد در مقام شیطنت بر آمده آن جوان را
 اغوا کرد و عیال و اولاد جناب مشهر مهندس را با ایشان فدا نمود
 بقسمیکه کل در مقام عناد بر آمدند آن پیره مرد ضعیف مدتر غریب وار
 و در افکار در میان خویشان بیگانه روزگار بسر میبرد و خون
 چار میخورد تا اینکه مرض بر وجودش عارض شد احباب همه روز
 بعیادتش میرفتند و او را پرستار مینمودند با جناب وصیت نمود
 که عزم با خرسیده من حال مقابل فرزندان خود بگویم بعد از وفات
 من احباب باید جسد را برداشته غسل دهند و کفن نمایند

و بر جنازه سنگ نماز گذارند و در مقبره اهل بها در حصار مهاجرین
 از او بیاد فسون نمایند و روزی در زمین اعظم اجتماع نموده چند لوح
 تلاوت نمایند و از بر این عا ص از حق متعال طلب عفو ان نمایند
 پس از مدت یکماه بسیار این عالم فانی را وداع نموده بجهان باقی شناخت
 رحمت اله علیه بعد از وفات الجناب اجاب اجتماع نموده جنازه او را
 بعزت و احترام برداشته تعین تلفظی نموده او را در مقبره اهل بها دفن
 کردند و اجاب هم از اولاد و متعلقان ایشان را فرستادند زیرا که
 بکلیه تفویض نمودند و مخارج کفن و دفن هم خواهانها متحمل شدند جناب
 مذکور در این اخلاف حسنه بود همه وقت در مجامع و محافل اجاب
 حاضر میشد و ساکت صامت جالس از حضرت من اراده الهی بوجه دارد ^{و فانی}
 سن شرفش بحساب ۱۳۶۱ بر حمت این مرد و الهی باشد علیه السلام ^{عنه ۱۳۰}
 جناب شهید اسکندر ابن لاقا میرزا من اهل کنجه اول کسبت که از اهل کنجه
 بکنج معنوی شده و بدولت حقیق بر خوردار شده هنیال و مریدان در
 ۱۳۱۰ از راه عشق اهل بیتمه مقدس ^{صفتی چون} عملش لله بوده مجاز
 قنطر حقیقت گشته با مال اصل خود نانو و بقصد حقیق خود حاصل شده
 گفت مقصوم تو بودی آن یک کار از کار خیزد در جهان

در مشهد و سه روز در چهار اجاب بصفه با ایشان محبت نمود
 و ایشان بخدمت ابنها صدق علیه السلام برده تبلیغ یعنی بند و از مشهد
 شرح حال ایشان را بحقیق مرقوم نمودند پس از ورود بعشق ابر
 ان رقیبه اجاب را بحقیق داد و مرقوم فیہ اطلاع حاصل از ملاقاتش
 مسرور شدم از اقتباس قیاس نیران سدره آئینه چون کوره نار برافروخته
 کدراخته سوخته و ساخته و پرداخته مشعل محذوب سمرت محذور
 مسرور و مبرور از حالات خوشی کل محفوظ ملذذ شرم چند روز
 توقف نمود عازم بهر کوبه شد حقیق کیفیت احوال را بجا کوبه خدمت
 اجاب جمله مرقوم ایشان بجا کوبه رفته چند روز با اجاب ملاقات
 نموده عازم کعبه می شود چون ان ایام از اجاب در کعبه کسی نبود ایشان
 بدون ملاقات اجاب نتوانستند در کعبه زیست نمایند بجا کوبه
 نامه با اجاب معاشر شدند و در آنجا بکس و دارسند مشغول شدند
 و هم در آنجا تا اهل اختیار نمودند چند سینه در بهر کوبه بودند در ۱۳۱۲
 بانفاق جناب اعبده الخالق مع اهل و عیال از بهر کوبه بعشق ابر آمدند
 بشراکت دکان باز کرده بکس مشغول شدند بعد ملا حظه نمودند منافع
 حاصل شده ضرر نمودند ان دکان را برام زدند و جناب اعبده الخالق

جهاد کوبه مراجعت نمود جناب اسکندر در عشق اهل وقت نمود و بکسب مشغول
 شد فراموش کرد در کارش پیدا شد از بعد سه نفر از اخواشن با والده اش
 بعشق اهل آمدند از اخواجن مشهور اصدان محمد جعفر علی و جناب اسکندر
 من جمیع الجها مراقبت احوال اخوان نمود رعایت ایسا را منظور ^{شد}
 مخصوص عا که صغیر بود او را در اشکول گذارده مخارج او را مدت پنج سنه
 از هم بابت تحفه نمود و اخوان هم با اخوان اسکندر موافقت نمود اظهار
 ایمان مینمودند و بکمال محبت و مودت با یکدیگر سلوک مینمودند لکن اسباب
 امتحان و افتنانه فراهم آمده زحمات جناب اسکندر بهر رفت
 بلبل خون در خورد کلر حاصل کرد ناکشش بهر صبا زار و پریشان دل کرد
 بیان آن حادثه آنکه عباسی نام از رقی من اهل شهر بزرگ که چند روز بداد قفقازیه
 بوده وارد عشق اهل شد و اظهار ایمان نمود و با اجاب معاشره و مراد
 شده استلذات اجباب بهر گرفت و در خیم رنگ رفته خود را بالوان عاریه
 زینت داده ادعای طوس نمود سر بر آورد از خیم رنگین شده که منعم
 طوس عدیه شده اگر چه حالتش بر اهل نظر و ناظران نظر ابر مشهور و معلوم
 بود ایشان نیز ستر نمود تا آنکه خود برده خود را در ید و کینونیت سجینه را
 با آثار و اطوار خود ظاهر نمود اگر بخوام تمام بشریت و خبانت او را
 ذکر نمایم باید اوراق متعدد درقوم شود محله از تنصیب آنکه عباسی

مذکور با جناب مشهور جناب میرزا قاسم کزاردی در شهر زن شول
 شد بعد از چند سبیل و رضا سبیل بیک تفریق حساب شراکت نمودند
 در وقت عقد شراکت و ام وقت تفریق حساب و تفصیل حق و چند
 نفر دیگر از دوستان حاضر بودیم و قرار داد فرمایند را که هر دو یکی لایح
 و ریجان از یکدیگر سوا شدند بعد از مدت عباسی عریضه از دست
 مشهور جناب بسو داده و ما با را که هر طلبیده بعد از آنکه سو ما را طلب نمود
 این نفوس که شاه بودند بر یکدیگر و مکرر اگاه شدند و شهادت را آنچه
 واقعیت عمل بود دادند و ان شهادت بر وفق مرام او داده نشد و در
 نزد سو رسوا و منقض شد لذا از امراض نمود کفر باطن خود را ظاهر نمود
 و ان کید و فکر که خیال کرده بود این بود و قریب تفریق حساب نمودند
 قرار بر این شد که مشهور جناب مبلغ چهار صد منات نقد تسلیم عباسی
 ششم کرد نماید و جمیع اشیاء در کان و مطالبات ابواب جمع جناب مشهور
 جناب باشد بیک خوا و کسبیل بود که باسم عباسی و جناب مشهور جناب
 مذکور نمود ان و کسبیل نزد من است لکن باسم او است من بعد قسم نشود که اسباب
 نزاع و رنجش شود اما مجلس این مطلب را سه مرتبه اعتنا کردند
 گفتند هیچ نخواهد شد بعد از چند عباسی عریضه بیک که من باشم جناب
 شریک بودم و بعد در حضور حضرات حساب ما گذشت و هیچکدام

را حقیر یکدیگر نماید حال شهر حسین و کسب شهادت که با اسم من است و از
 فلان شخص طلب و ارم از من سرفقت نموده میخواهد انوجه را در یافت غایب
 میکند این مبلغ را از تو طلب دارم تنها آنکه آن نفوس که در وقت تفریق حیات
 حاضر بوده اند حاضر نمایند و از ایشان مستفسر شود که بعد از تفریق حساب
 شهر حسین چیزی از من طلب داشته باشد سوام بدون تم و زیاد همی یک
 کلمه را از شهود پرسد در وقت تفریق شراکت این و نفر حاضر بود
 بله شهر حسین چیزی از عباسی طلب کار بود نه من حق و ۲ نفر از شهود ارم
 همین قسم شهادت دادند و بعد دانستیم که بعد از شهادت ما با عباسی خواهد
 گفت پس و کسب با اسم من است و حق من است و شهر حسین از من سرفقت نموده
 شش نفر شهود بودند که سوام آنها را حاضر نموده بود جناب شهر یوسف میدانی
 ما شهر اسلام میدانی شهر عک میدانی میرزا عبدالکریم اردبیل
 اسید مهتر کلپایگان حقیق عاکر بن و بزر در خلاصه چون بر کسب او
 واقف شدیم بحسن شهادت را تغییر داریم آن ۲ نفر که موافق خیال او شهادت
 داده بودند این چهار نفر متفق این نوع شهادت دادند بر سب در وقت
 تفریق شراکت این و نفر حاضر بود بله شهر ^{حیدر} از عباسی چیزی طلب کار
 بود بله یک و کسب شهادت که با اسم عباسی بود بایست عباسی یا وجه
 و کسب را گرفته نسیم شهر حسین نماید یا آنکه و کسب را با اسم شهر حسین

نماید و تمام این قسم شهادت و اذیت حاصل بجای باطل شد از این جهت اعتراضی
 نموده که علاوه اجاب بر همان بستم چون غلام و بند و سر کس کین کند
 از سینه خواصه خود را بکند خلاصه اخور اسکندر ام چند با جاساس تم کرد شریک
 شد و او را خورد خورد مثل خود لا اذهب خود و همچنین محمد جعفر و عمار ام فل خود
 کرد و حسن کلا او این است که تا ممکن شود اجاب را لا اذهب نماید شخص از
 اجاب ذکر نمود که روز در محراب اجاب فرام شد که بقدر ساعت با او بودم
 و مقصودم این بود که در کون وارد بروم و مدد با او بطور ملائمت بنا صحبت
 گذارم و از هر مقوله سخن که بیان نمود او را تصدیق و تحسین نمودم بلکه
 فوق آن را بیان کردم تا اینکه از من مطمن شد اذیت مذکور نمود که من احوال
 بیست نفر را بیدارم و گواه نموده و از زیر بار تکلیف انبیا و اولیای ائمه
 ام و اسامی آنها را ذکر نمود و چند نفر را اسم برد که آنها را بداند هرگز در کتاب
 و تواریخ مشاهده می تواند که آنها را لا اذهب نماید بیاس برادر دست بیکدیگر
 داده من و تو شیطان این طائفه شویم از استماع این کلمه نه اختیار خیر بود
 با و گفتند اسحق نادان این چه خیالیت است که بسر تو افتد که چند بنم از شیطان
 که این امر مبارک دارد از آنها چه ساخته شده که از من تو بشود و بچهار از من
 تا بوسی شده راه خود گرفت با سر بنام اسکندر اخی الهیون والد و اخوان بروج
 و با جوج شده اند لکن بطور بر سر سکندر وارد نه و العاقبة للمتقین جناب اسکندر
 از حال قدم و حضرت نفس الله الاعظم الواح دار صاحب سحر با سر و قیاس
 ز و جواد مؤمنه موقنه را قیاسه است هم اولاد را در رزق خود علی در قوم خواهد
 نموده

عبدالحسین ابیمنه حاجز بن علی العابد بنی مکرک چون جمعه ایشان از آذر یا بجهان
 لاسده و در منشاء نعل شده و در اینجا توطن نموده اولاد با ایشان جناب
 حاجز بنیمنه العابد بن و جناب حاجز محمد بنی مکرک معروف اند خدمت ایشان
 مکرر رسیده ام لکن کرم مبدانستند از جمله متحولین اهل منشاء بودند از اول
 ظهور حضرت ائمه اقبال نمودند از قبایل بصره بستر فر حضرت رضا الروح
 گذشت که از برکت آن وجود مبارک اهل منشاء وارد کان و دار العبادت یوم
 التقاد بهما لکن ایجا اقبال نمودند و کلمه است برکت که از من فقط مشیت الله
 ظاهر شد و گفتند لزاماً مورد صدقات و عطایات شدید شده اند
 من جمعه و ائمه ابعابیت و تحریک نواب رضوی را اجل اخذ مداخل
 اشاره بعلما و اعیان منشاء نموده که در صدر افریت و بهانه جوئ بر این
 و آب را کلا آورد نموده تا ایشان صید با بر شایند اهل غرض هم مترصد و
 مفضل جنین و قنر دیگر معلوم است در این وقت که کرک و شبان و کلب
 و با سبان متحد و متفق بودند چه حالت با غنای بیچاره دست میدهند هرگز و
 بسخت شبان روند شیر و پشم آنها را قدر مقدور ضبط نمایند و طریق در آب
 سدود نموده ایشان بجز آب سپارد بکلب و جبه نمایند خود را بچونشان
 سیراب کنند خلاصه در ابتدا از جهت اینکه اغنیا حساب کار خود را نوصیه
 از دادن زخارف و مصارف احوال ننمایند بجان فقرا اقمه هر نوع از بتر
 برایشان وارد آوردند بفقرا آفتاد بباشند و اراد رفتار نمودند از فرج

ششم و غارت اموال آنچه توانستند کویا بر سر نهند تا آنها را بعضی را آتش زدند
 آن بیچاره را هر کدام توانستند بستر فرار نمودند بعضی بطرف کرمان و
 رفسنجان بعضی بطرف شبراز و یوانات و پنج چند نفر با باده توجیه نمودند
 و چند نفری بطهران رفتند جناب حاج حسین شکر هم عبدالحسین مذکور
 با سه نفر دیگر با صفهان رفتند و آنانکه قدرت فرار نداشتند لابد تنگ بیدار
 در فاده بر نوع زحمت و مشقت را تحمل نمودند و آنانکه صاحب مکنهت و
 و ثروت بودند آنچه توانستند از ایشان اخذ نمودند جناب حاج میرزا
 سه نفر و زرد و معیشت مزاده ظل السلطان ایستاده در وقت رسیدن
 شاه مزاده نزد بکران مقام فریاد میخایید که اسرار از ظلم و جور اهل غم و
 و از نداشتن اعتبار صاحبان حکم که بحال فقر و ضعف توجیه نمایند
 ظل السلطان جلو اسب نگاه داشته میگوید چه شده است اسب پسر مرد
 جناب حاج حسین مخدوم عرض میخاید و میگوید هشتاد سال از عمر من میگذرد
 و پنجاه سال است که باین اسم معروفم چه نوع میشود که این اسم را از خود طلب
 نمایم و با کذا اندر منشاء اگر ماها کشن سنیم بفرمایید فعه ماها را مقبول نمایند
 والا اسباب آسودگی را هم نمایند نماید عا کوی دولت مشغول باشیم شاه مزاده
 جناب حاج میرزا و دار و نوازش بنماید میفرماید فراد بیاید کار شما درست
 میشود روز بعد جناب حاج میرزا رفقا خدمت شاه مزاده میروند شاه مزاده

با ایشان قدر صحبت بنمایند ایشان هم در ضمنی از نوآب رضو ^{مخاطبات}
 بنمایند شاهزاده فوراً با ابراهیم خلیفه خان حاکم نبرد تللیلاف بنمایند باین
 مضمون ابراهیم خلیفه خان کو با زمام حکومت در دست و پیکان است والا
 چرا باید رعیت سرفا شوند و با اطراف فرار نمایند البته اهل نشا و را آسوه
 نمایند و انانکه تعدر نموده اند تنبیه نمایند و ایضاً فرمان خط با ابراهیم خلیفه خان
 مرقوم مینمایند که حضرات را از شتر مقدس آسوه ننمایند و متعرضین
 را تنبیه نمایند جناب حاج میرزا ^{فرمان} را که رفته بیزد در گاید نزد ابراهیم
 خلیفه خان رفته فرمان شاهزاده را نشان میدهد حکومت قدوسی نمایند
 کسی متعرض ایشان و چند نفر را ^{نقود} مواخذه و تنبیه مینمایند این فقه برین
 عناد و حزب فساد مرفزاید بحیله و مکر دیگر تشبث مینمایند سید میرزا
 نام مفید که امام جماعت بود در منزل منشاء این فساد میشود در نصف
 شب برخواستند چند تیر تفنگ و تپانچه بیرون مینمایند و بناسر دار
 و فریاد میکنند و اهل خانه و مسایرها جمع میشوند میگویند ۳ نفر با بر
 بقصد کشتن من آمده بودند و چند تیر تفنگ بطرف من خالی نموده فرار کردند
 و این تهمت را عوام کالانعام دست آورند نموده مجدداً بناسر از بیت و صددم
 این فقره گذارند و چنانچه همه وقت عارت این ناسر ناسر حق ناسر ناسر
 این است که فقرا و ضعیف را بیشتر از بیت بنمایند مثلاً کمثل الکلب که همه وقت

بر فقر احمد یعنی بند ابن اسرارام بر فقر و فقرا جمله نمودند جمله ابراهیم
 نام خاکش که از جمیع اجباب منقاد ضعیف تر و فقیر تر و امرعاشی او بخاکش
 میگذشت او را بیشتر از همه ازیبت می نمودند چنانچه این فقره فقر و سکنت و ندی
 کسی خود را از اعجاز خود قرار داده حکایت او را مختصراً عرض می نمایم خلاصه از
 ملاحظت نیست میگفت از اهل منقاد گذشته در دربار رضی بنعلی منقاد است
 که فقیر تر و ندی کسی تر باشد منحنیت اقوام از عهده خود خالصه خالی خالی خالی خالی خالی
 سوار ما و در آنهم که مرحوم شده اند در خصوص مال و ملک نه یک و بنار مال دارم نه یک
 کف دست املاک بر روز ۲ بسته خار از صحنه آورده بخانه یا بنام فروخته بقدر قوت
 را بیوت با عیال و اولاد گذران می نمایم بار حکایت ابراهیم منقاد است که حال
 سلطان ابراهیم معروف است این که در شب عید صیام ۱۲۹۹ چند نفر از اجباب
 از اهل محله فحاذان در فتنی حقیق شریف را شنیدند و صحبت مشغول بودیم ناگاه
 کسی درق الباب نمود حقیق آمده در را کشودم مشخص که او را ندیده بودم و تعجبنا ختم
 و بدم ایستاده بگامه مبارکه که الله ابراهیم را کرد او را جواب گفتم گفت مهمان بخوابید
 گفتم داخل شوید وارد شده بگامه تکبیر ناطق جالس شد گفت نام من ابراهیم است
 از اهل منقادم و از انجام را هم حال گریستم بر چه محنت است بیاد دید از براس
 او طعام حاضر نمودیم هر سه نمود در گوشه خاموشی قرار گرفت و حضرت اجباب
 مطالب را جمع بامر مبارک صحبت می نمودند ناگاه ابراهیم مربع جالس شد و بجهت
 با حباب نموده بنار صحبت و مکالمه گذارد مذکور نمود که بشارت میدهم شما را
 که خداوند تبارک و تعالی موسی را جهت استخلاص قوم خود مبعوث فرمود

و بر ملاکت و عون و جنودش موثر داشت و پسر را قدرت بخشیده بیناد ضرورت درود
 بلا بر انداخت بر سیدندان کیمت و کجاست گفت همین ابراهیم است که در نزد
 شماست حق جل و علا سلطنت روس ارض را بخدمت نفوس فرموده به
 سه شرط استقامت و انقطاع و صبر حقیق و سایرین او را سخرتیه و
 استهزا نمودیم زیرا که گفتار و کردارش کاشف بر جنون بود لکن آنچه در
 در این کورا عظیم و جوار فخر ظاهر بود از سایر احوال و ادوار متمایز است
 چنانچه از عجایب و اهل جذب و شور آثار عجیبه بروز نموده است عجایب
 ره عشق اسرار فیه بسیار است. پیش آهور این دشت شیر نر بر میبرد
 ابراهیم بیاناتی ذکر نمود و هم کیفیت احوال خود را مفصلاً ذکر کرد که موجب
 سکوت حاضرین شد ابتدا مذکور نمود که این مقام که ذکر شد که استقامت
 و انقطاع و صبر بر کس در حقیقت و در این ۳ رتبه باشد سلطان
 است بر کل منقعات و الراض زیرا که بمقام اطعن حتم اجعلک مثلی
 فائز است من اگر خیال سلطنت ظاهره داشته باشم انقطاع ندارم اگر تحمل در
 زحمات و شدائد نداشته باشم صابر نیستم اگر از قول آشنا و بیگانه از اراده
 خود منحرف شوم استقامت ندارم و همه وقت مثبت اللہ چنان مقدر نمودم
 که نفوس ضعیفه در اسم رسم را مصدر امورات عظیمه شومف بار از این
 قبیل بیانات ذکر نمود گاه گاه هم کلمه ذکر میکرد که صرف جنون بود و بعض

که در صدقات که با و زده بودند بیا این نمود من جمله مذکور نمود که در عتقاد
 روز یک جعبه تخم مرغ با ده دانه کبک که خدا بمن داد که به تزر جان برده
 بحمل جواد این جابر ملا محمد تقی برسانم در بین راه که میرفتم یک دانه تخم از
 جعبه افتاد بالای سبک سخت و نلکت بسیار متعجب شدم و متفکر که چگونه
 میشود که این بیصه بالای سبک افتاد محفوظ ماند این واقع را تفعل بخیر زدم
 به تزر جان لایحه ان جعبه و کبکها را بضا حبشی رسانیدم نزد یک غروب
 بود اراده مراجعت بمنشای نمودم چند قدم راهی که ناکاه آدم کلانتر تزر جان
 که اسم او میرز مهد است نزد من آمده گفت کلانتر تو را میخواهد همراه او ان شخصی
 بخانه کلان تر آدم کلانتر مذکور نمود میخواهم اما منس بمنشای بهر قدر منس کن حاضر
 نموده بنویسم بعد ملاحظه کردم خوب جمای حاضر نمودند حساب کار خود را
 کردم مرا بر و انداختم با او افراد صهاینی امر کرد که این بان را باید ز بر خوب
 هلاک نماید با این جو نیز بند سر و دست پارچه را خود در نماید و اول خود او
 خوب برداشته هر قدر که قوت و طاقت داشت بر زمین ضعیف فرود آورد و بعد
 ان ۲ نفر جوها را بر داشته مشغول بزودن شدند تا آنکه من بکلی بهوش شدم
 ایشان انقدر میزنند که یقین بر هلاکت من معنی میدهند بعد مرا از خانه بیرون آوردند
 از خانه کلانتر در نومه بمنشای انداخته میروند نزد یک طلوع صبح بهوش
 آمده چشمهایم باز شد اما همان اینکه عضو از اعضایم درست باشد ندارم

قد کننده حرکت کردم دیدم اعضا بیم در دست و صحیح است حکایت افتاد آن
 بیضه بر روی سنگ و عیب نکردن آن بنظم آمد دیدم معاینه از بار من هم
 همین قسم واقع شده از آن موضع حرکت ننموده عازم منظر شدم لاکس تمام
 اعضا بیم در دست میکنند در بین راه رفتم در مزرعه حین راه با فرقه فرما باین منظر
 بنا تک سادات واقع است و جناب لاجین از اسباب است در منزل ایشان
 وارد شدم ایشان مرا بسیار در حال ملاطفت نموده سبب را جو یا شده نواقص را
 ذکر کردم ایشان فوراً جابرد دست کرده قضا سعاد - ترتیب داده هر روز
 مرا نگاه داشتند قدر بحال آدمم و بعد روانه منقاد شدم و همان چند وزه هم
 ضوضا و فرغانه که میرزا پیش نماز اسبابش فرام کرده بود بر پا شد و بنا
 شتم ضرب نهب و غارت گذاردند و مرا نیز گرفته بنا سردمه و اذیت گذاردند
 در یوم بی رمضان از ازل او باشی جمع شده خوب فلک حاضر نموم از طلوع
 آفتاب آن یوم آمده مرتبه ملا در بر میگذاشت فلک نموم جو بکار نمودند
 حقیق هم در دست این ظالمان لابد تسلیم شدم و بر یک بهایش آوراد با هم سلوک
 مینمودند در وقت غروب مرا آورده در اطراف حبس نمودند از صبح تا شام
 غیر از خوب و کنگ قضا و تناوان نموده ام و در آن حیره تاریک بدر دخو
 گرفتار لاکس با و جو این صدمات قلب سرد راست چه که فرسید است این زحمت
 بر من وارد شد بقدر چهار ساعت از شب گذشته دیدم سه نفر آمده در اطاق
 را کشودند مرا بیرون بردند دیدم پنج نفر آخوند کونا قد بلند قد مثل قوم بروج

که چون حاضر نزد معلوم شد سه نفر از اولادها شیخ حسن بن زرار را از آن
 و یک نفر اولاد شیخ نصر و یک نفر دیگر مذکور نمودند که چون اغلب شب اجاب بود
 ما سخن ابیده ایتم شنیدیم امروز یک نفر باند را در کتله با چوب زده او را حبس کرده
 اند ما هم فکر کردیم و دیدیم نوبت اعظم از آن نیست که بیائیم این باند را از بیت غایبم
 چوب طلبیده قدری بر سر دکنه پشت بهلول اقل زدند و چون شیخ تفر بان سه نفر
 داده که شما این باند را فلک کرده چوب کار ساختید که تماشا کنیم و بعضی بیانات
 ذکر نمود و آن عوام را شاد و مسرور نمود قسم بهر نحو که صواب است اعظم امروز از ازیت
 نمودن باند و کنشی آنها و بر نوح صدقه که ممکن است بر آنها وارد و بیارند نیت من
 ضامن می‌شوم که بر کسی در علم مرتکب شده باشد همینکه موفق بر ازیت این طائفه
 خاله مقله بشود کنایه مغفورا است و عیش میرود و خوشحال بشود که موفق
 باین عمل خیر شد بد از این قبیل بیانات بسیار ذکر کرد خلاصه در آن نصفه
 شب چوب فلک حاضر نمود از جهت رضای خاطر اینها شیخ چوب و افر
 بر حقیر زدند و آن چوب بسیار بر من سخت و دشوار بود زیرا که ابدان
 اینکه در این نیمه شب مرا چوب بزنند ندا شنیدم لکن بعد از این چوب مرا حبس
 ننمودند مرا بحال خود گذاردند و فرستادند چون زیر چوب نا حال شده بودم بعد از
 ساعت قدری بحال آمده افتان خمیزان بحال خود رفتم و در گوشه مهموم و غموم
 متفکر نشستم که ناگاه عنایت آنها شامل شد و نسیم جان پرور از مهتاب صوابت
 بوز بدن آمده علت بصحت و حزن بسرو تبدیل شد فتوحات قلبیه

حاصل شد الهامات بلا دروغی چون غیث کما ظل بر قلب نازل بانف غیب نداد در اد
 طوبی بک بشیر بک حق بمقتوی نزول میفرماید از ان نذر روح افزا سرور بر
 سرور افزود و مستعد لغا جانان شدم که ناله نور ساطع این کلمه و برانته
 داد سینه و قلم طور مسجد از اقصی و بیت محو شد در بد کیفیت ان بمقال در
 در بنیاد من لم یذوق لم یدر در ان حین رب العالمین سلطنت روستن زمین
 راب شرط بمن تقویض فرمود ان شرط انقطاع واصطبار واستقامت است ^{ابراهیم}
 مذکور نمود که صاحب این سه صفت اگر کسی باشد سلطان است اگر کسی هوار
 ریاست و سر داشته باشد چه انقطاع اگر نخواست در بلا با و مشقات نداشته باشد
 چه اصطبار اگر استوار خاوت از او صادر شود چه استقامت دار این سه صفت
 از خوف طمع و هوا و هوس فزه و بد است بار مذکور نمود جمع که از منزل بیرون
 آمد تمام این خلق در نظام از پیشه خیر تر و بکار خوف از من برداشته شد که اگر
 جمع ابر عالم با تیغ سنان بقصد من حرکت نمایند زره خوف در عنایت ابتدا
 کابری گرفته ریشمانی بگردن او بسته در مسجد حاضر نمودم و ریسان بخلق در مسجد
 بستم چون بر پشت گرفته ان کلب را مخاطب نموده چوب بر او میزدم میگویم اس
 حجتة الاسلام مفسر ایام از ظلم خون آشام تا چند حکم ناحق جنائز
 و از حق اعراض میکنند پیمان ظلمت بر نیز شده وقت انتقام و مکافات عملت
 رسیده خلاصه ابراهیم چوب بر ان کلب میزند و این کلمات را ذکر می نماید و ان کلب
 فریاد می نماید مردم نام جمع شده تماشا می نمایند و کل در جیر کنند که واقع شده این

همان آبراهیم است که بوم قید او را بقدر رسوایی و در آن سر یقین بر
 هلاکتش نمودند یا چه شده که امروز باین دلیل و چارست باین افعال مشغول
 شده عاقبت حمل بر این مطلب نمودند که بایشها از بس صدمه و اذیت
 دیده اند کویا کلا دست از جان شسته متفق شده اند که بیرون آمده قصاص
 نمایند و ابراهیم را باین اعمال تحریک نموده که اگر ما با او معترض شویم بیرون
 آمده ما را بقتل رسانند انجماعت خود این خیالات موهوم را منوعه اسباب
 خوف و عیب از بر سر خود مهیا نمودند و همگرا خائف با و تکلم ننمودند ابراهیم
 این مطلب را دانسته بر عجزت و جراتش مافزایدان کلب را از حلقه در مسجد باز
 نموده داخل مسجد بنماید او را در محراب مسجد باز داشتند مجدد چند خوب با او زده
 کلام تشریف کر بنماید بعد او را بر منبر بالا بنماید و او را توبه میدهد که دیگر خلاف نرود
 رفتار ننماید و از خلق رشوت اخذ ننماید و مال مردم را بغصب تصرف ننماید
 و بعد آن کلب بیرون آورده رجا بنماید و کار در بر کوز زده در کوه بازار
 مشینماید تا وقت زوال مؤذن بر بام مسجد بر آمده که اذان بگوید ابراهیم کار را
 از کمر کشیده بسور او میروند آن بیچاره از خوف فرار بنماید خود بجای مؤذن ایستاد
 نوده مرتبه بصوت جلیله الله اتمه میگوید آن روز از خوف امام جماعت مسجد
 نمیدرد از این حرکات سلطان ابراهیم جمیع اغیار یقین بنماینند که لابد حضرات
 با بینه خیالی در زیر سردارند و کل خائف شده اظهار خضوع و خشوع
 بنماینند و حال آنکه هیچ کدام از این افعال او را ضعیفستند باین چند روز در

در میان کردیش نمونه بزرگ آمد حین ورود بمنزل حقیق را عده این از کار را بیان نمودند
 مفصل آن عرض شد و دیگر بیانات ذکر نمود که بنوع او بر سلطنتش در لیل بود
 از این قبیل بود میگفت این امر مبارک را بد است که وقت آسما را خواهد
 شد و صیت صولت امر آسمان در جمیع افق منتشر خواهد شد لکن آن
 کسیکه در این ایام شهادت بین العبادت و روستا الا شهر با علی الله کلمه مبارک
 الله ابراهیم را فرموده ابراهیم است احدی برین سبقت ندارد و کسیکه اول
 مسجد و محراب و بنیادین را خراب نمود و تمانه جزای اعمال و سوء مال
 ایشان را نمود ابراهیم بود و اگر نبویان سلطنت الهیه احدی قادر بر این
 افعال نبود خلاصه چند بوم درین زمانه نزد تمام اجباب رفته بزم
 خود ایشان بشارت میداد شبها را بمنزل حقیق را بعد از پنج بوم مراجعت
 بنظر نمود چند روز از طلا عازان نداشتم روزی اصغر اخوانش که نمود
 که ابراهیم را دیدم دستها را و با عقب بسته هر نفر همراه او بودند از منظر
 او را آورده باری حکومت میردند نظری که بمن گفت بر فقا بگو ابد
 نشوی مگر نداشته باشد حرف همان است که گفتم حقیق بسیار متفکر بودم
 که ایادیکر ابراهیم چه فتنه و فساد برپا کرده که او را بشهر آورده اند و بوم
 از این مقدمه گذشت در خانه نشسته بودم دیدم کسی در ب خانه را
 بگو بد و ز مزه میسراید در را کشودم دیدم ابراهیم است نه کلاه

بر سر دراز نه کفش در باغها نرسد سگوف انرسی ایستاده وارد خانه شد
 از کیفیت حالاتش پرسیدم و سبب اینکه او را بشهر فرستادند نزد حکومت
 جی باشدم چنین بیان نمود و از بعدم معلوم شد آنچه ذکر نموده اند بر وجه صدق
 بوجه از بند بخت گرفته همه روز سرد در کوچه و بازار در میان اجباب
 و اخبار گردش نموده شبر از خانه بیرون آمده بقصد اینکه زینب العابدیه نام
 ملقب بقنفذ که او را از بیت نماند چون فدا نشخصی در عشاء از احمد زیاده
 بوده بلکه همه عشاء فدا و محبت اهل عشاء بوده ان شوهرم خیال ابراهیم را فهمیده
 احتیاط بیکرده انشب ابراهیم او را پیدا نمیکند زینب العابدیه مذکور نازده کمر بزرگ
 احداث نموده و بدقت تمام سنگها را کلان از جاها و محوان کمر بزرگ بیرون آورده
 بودند ان سنگها با ارم در ان جاها را اندازد و آنچه توانسته خاک سنگ در ان کمر بزرگ
 ریخته راه آب را سد و در مرغی بد و دیگر باغ درست کرده بوده است که اشجی نش
 از جان کمر بزرگ میداده ابراهیم اکثر ان اشجار را با باره قطع مینماید و پشته خاک
 لاورد پشت در خانه زینب العابدیه کذا کرده آتش میزند و در خانه او را
 میوزانند صبح زینب العابدیه از خواب برخاسته در ب خانه را سوخته
 ملاحظه مینماید از خانه بیرون میآید ^{تماما} تفهیمش ^{ببیند} اب ان کمر بزرگ بیرون
 نماید در باغ نازده احداث مرغی اشجار انر مقطوع ملاحظه میکنند
 و احوال خود را معاینه با حکایت مذکوره در کلام شریف مطابق ملاحظه ^{بنمایند}
 بقوله تعالی واضر لهم مثلا رجلیین جعلنا لهما جنتین من اغاناب

و حوضنا ههنا بحمل وجعلنا بينهما زرعاً كما الجنين آنت اكلها ولم نعلم
 منه شيئاً و فرجنا خلاهما نهراً و كان له شرف قال لصاحبه وهو يحاوره
 انا اكثر منك مالاً واعز نفراً و دخل جنته وهو ظالم لنفسه قال ما اظن
 ان تبعد هذه ابداً و ما اظن ان اعدت قاضية و لم يردت الى ربك احد
 خيراً منها متقلبا قال له صاحبه وهو يحاوره اكفرت بالذي خلقك من تراب
 ثم من نطفه ثم سوكت رجلاً ^{اي ابراهيم} الحكما هو الله ربى و لا اشرك به احداً و لولا اذ
 دخلت جنتك قلت ما شاء الله لا قوة الا بالله ان تقول انا اقل منك مالاً و اولاداً
 فعسى ان يكون خيراً من جنتك و يرسل عليها حساباً من السماء فتصعب صعيداً
 زلقاً و يصعب ماد و يا غورا فمن تستطيع له طلبها و احبط بنوره فاصبح يقلب كفيه
 على ما انفق فيها و هي خاوية على عروشها و يقول يا ايترى لم اشرك به احد
 چون اين بيانات مذكوره در قران و حكايه ابراهيم و زرينه العابد بنم موافقت
 و مشابهت در اين مقام ذكر شد و اگر حفيظ بخوانم فقره بقره موافقت انرا
 مفصل ذكر نمايم بطول الكلام و نبيد عن المرام زين العابد بنم بيجا بيميل
 من يقلب كفيه و ستمار خود و حركت بتار داد و فر يار بيگزار و ابراهيم
 با چند نفسى مذكورينمايد كه بنزينه العابد بنم بگوئيد گلا برايم است و خود
 حاضر در ان جاي كه فر يار بگنزد و بگوئيم فعل هذا انه من الظالمين قالوا له
 سمعنا فسر يذكرهم يقال له ابراهيم بعد از استماع اين كلمه فر يار

حریره فانسره و آلهامکم باند ^{بنیام} در شب خانه کلاستر حاضر می شود و کمر بنیان
 خود را چاک زده فریاد می کند کلاستر در اطاق بیدار می شود محل آمدن
 عارضین و سایرین است جاسی می شود زمین العابد بین قنقرو واقعه
 و شبین را ذکر می کند کلاستر میگوید بر این واضح است که این شخص حرکت
 دارد و او را باین کار با حرکت یک بنیامند باید فکر صحیح خود فراموشی میفرستد
 چند نفر از علماء و اشرف و اعیان و رئیس سفیدان را حاضر می نماید و ابراهیم
 را نیز حاضر می نماید در سر ایستاده کلاستر از او می پرسد در شب اینم خرابها را
 که کرده است میگوید بر اینم در شب واقع شده کار من است احدی مانع شرکت
 ندارد میگوید بر اینم را قطع کردن و کسر نیز را کور کردن و در خانه آتش
 زدن چه شکر از بر سر تو حاصل شده میگوید شکرش اینم است که در یوم جزا
 مکافات عملش باوداده شده مگر همین شخص نیست که در خانه عمار آتش زد
 و باغ فدک را غصب نمود امروز جزا عملش از دست ابراهیم صادر شده اهل
 مجلس از صحبتها ابراهیم شنیده بنیامند و بعد متفق القول میگوید بنیامند ^{ما}
 ابراهیم مخصوصه مرده شوست که از حسن فقیر تر و زلیل تر بود اینم شیخ
 و جارت را از کجی پدید کرده البته باینها او را قورولی نموده باین افعال
 تحریک بنیامند و بنیامند اسباب فرد دست نمی بندد باها از ایشان دست

کتبه ایام ایشان دست از ما بر نیاید از هر جا که خواهد آمد
 که ابراهیم را بفرستند نزد حکومت و وقایع گذشته عرض نمایند تا شخصی
 حکومت ابراهیم را بفرستد از او جو یا شد پیش از فتنه و فساد را برود و در
 این بود که دستها او را از عقب بسته شد و از راه نمودند ابراهیم خلیل
 خان که حاکم یزد بود از جانب ظل السلطان با صفهان رفته بود و همان ایام از صفهان
 بسمت یزد بیرون آمده بود و روزی در ابراهیم مندرس ابراهیم خلیل
 خان وارد شد علاوه آمد مهر گلانتر ابراهیم را با بخش حکومت آوردند نایب حکومت
 نسیم یعنی یزد و عریضه گلانتر که وقایع کارهای ابراهیم را در آن نوشته بودند با او
 میدهند میگویند او را در مجلس نگاه دارید همین روزی ابراهیم خلیل خان را آوردند
 صلاح دانند محمول میدارند ابراهیم را وارد مجلس نمایند در مجلس بعضی از مشهورات
 جنون ظاهر بینمایند و بر اهل مجلس حکومت منمایند و نایب مجلس را امر بینمایند
 هر وقت وارد میشود باید نزد من سر فرود آید زیرا که من سلطانم او هم اطاعت بینماید
 نایب مجلس کوزه با و دارد میگویند ابراهیم سلطان قدر از برابر خیمتها خود آید
 ابراهیم بیرون آمده کوزه را زمین گذارده فرار منمایند و مرا بد بجان حقیق سر برانند
 و پاس بر منتهی لکن ذکر فرار نمودن ننمودند که بپیل من تفویض نمودند
 گفتند میخواهید بیخواب بمان گفتیم حالی میروم اگر خواستم بر میگردم بقدر ساعت
 توقف نموده بیرون رفت ببا زار رفته فرشتهها حکومت او را گرفتند مجلسی بینند
 و او را در کوزه و زنجیر بیند بعد از ورود ابراهیم را در حضور میطلبند و با او

گفت شنیدیم تا بیدار بودیم متفرقه در پریستان کوشش میزدند و احوال خوب بود
 را بروز میدادند میرسد نامت جمیت میگو بر سلطان ابراهیم میگو بد باض همناک
 من خان همتم تو سلطان بعد بیکدیگر این شخص دیوانه است او را در باغها نگاه میدارند
 ابراهیم را مرخص میخوانند هر روز و بیکر باز مراجعت محل حکومت نمودند
 وارد محبس بنشیند و در محبس بنشیند او را بیرون نمیآیند نمیدود عاقبت فرشتهها آمده
 بوضیبه خوب او را از حبس بیرون بینمایند از اینجا بمنزل حقیق و قلیج را
 فکر نمود که گفت حال عمل من بخسته و تمام است وقت است که بمن در رفته و اول
 خود را از اهل عناد بگیرم و روانه فنسار شد لکن دیگر از این امورات
 از او صادر نشد و از آن زمان اهل حجاب در فنسار آمده اند و ابراهیم
 نیز بهمان خیال سلطنت باقی باقی در عبدالحین ابن حاجز بن عبدالحین
 مقام بود مطلب با این کشیده عبدالحین مذکور ۳ برادر دیگر دارد یک نفر از آنها در فنسار است
 و ۲ نفر دیگر جناب ابوالقاسم و محمد ابراهیم مدت بیست و هفت سنه است
 که در راض مقصود بخدشات موفق و مؤید اند ابوالقاسم همه وقت در باغ
 رضوان باغبان بود و محمد ابراهیم در قصر بهیج و جنین و غیره بخدمت مشغول است
 هفده سنه قبل که فاله با حمت قدس مشرف بودم روزی با محمد ابراهیم مذکور صحبت
 بمعرفه بودم در ضمن صحبت مذکور نمود که وقتش جمال مبارک در یکروز موافق مقدر
 که حال با من حضرت من اراده الله علی جمیع ان مقامات که بقدم جمال قدس
 مشرف شده بر داشته اند شریف داشتند حول آن مرغزار و نیز در آنجا که کباب
 اطراف آن خاک شده بود آتش گرفت و شراره نار بلند شد جمال قدر تو چشم

توجه چشم نمود و فرمودند ابراهیم برو آتش را خاموش نما من رو بورت آتش
 رفتم و منظر کرم این آتش را چگونه خاموش نمایم نترس یک آتش رسیده بود شما را
 از جلو آتش حرکت کرد و فعلها را را بعقب برگردانید مثل اینکه آتش بقیه را
 از من فرار یعنی بد پیش رفته قدر خاک بر انداز بچنه خواش شد و معنی با نار
 گویند بردا و سلافا علی ابراهیم از کلمه مبارکه میگذشت از من نقطه منبت ادراک نمودم
 جلت عظمت ربنا الهی العزیز عبد الحی و علی بعثت نوحه
 عیال و اولادش نیز در راه ابلیس آمده اند از جمال قدم و حضرت
 غصن است الا عظم الواح دارد و جلش مؤمنه موقنه است و السلام علی من اتبع الهدی
 محمد ۱

ابن ملا میرزا محمد

جناب لایب زاجین در پنجاه کاتبه بهاد الله از خانه واده علمای در سنه
 تصدیق با مرجالی قدم نموده بعد ایمان و ایقان مجذوب و مشغول شده
 قیام بر تلبیع امر جمال قدم نموده بیگانه و آشنا بر اطفال و اخوان و محبت قیام
 مستقیم و ایشانرا شانت و ملاکت میکنند طعنه اغیار دارد عاشق
 از بی و بیکن هر که عاشق شد چه باک از طعنه اغیار دارد شرح حالات
 خود را از ابتداء الحیون مرقوم فرموده اند مع حکایت جناب لایب زور قای
 روح الله و جناب حاجز ایمان در وقت حبس در طهران در یک سلسله
 بوده اند علیهم بهاد الله و شانه و رحمت و انطافه و محبت و زکات شهادت
 جناب طبیب و ابا بکر و جناب آسید اشرف علیهم بهاد الله را ضمناً مرقوم
 نموده اند تمام ان وقایع در این کتاب آزر و خط جناب ایشان نوشته میشود

~~بیتاب ایشان و غایب او نیز زنجانی را با رجوع به حال صبحی آن مرقوم نموده اند~~
 فکران در این مقام لازم نیست و آنچه از شرح حالات خود مرقوم نمودیم که در
 فویل عرض میشود بسم زبنا البهر الابرار

پس از حمد و ثنا سر محبوب آفاق و نعت و صنایع مرکز میثاق بنا بخوابش
 یک نفر از اجبار حاتم از این خانه میرزا حسین زنجانی شروع نموده بعضی
 از وقایع حجاب که بدو فصحی از حسین واقع شده مرقوم می نمایم بگونه
 تذکره الامم حدیث و تبصره لمریدین و الجا هدینم لعل تکلیفات بیانات رحمان
 که مصداقش در آفاق و انفس ظاهر مشهور است ملا حفظه نمایند مو لم غتر
 فکرها و لبسوا نکم بشی من الخوف والجوع و نقص من الاموال والانفس
 و اشترت خلاصه والده این خانه از علمای متعصب بود روز یک نفر
 از مریدها ایشان جزوه از الواح حضرت اعجاز و جمال ابها بدست آورد
 نزد والده آورد ایشان قدر تلاوت نوعی غضب شده ان الواح را
 پاره پاره نمودند و آن پاره پاره با خورک چک گفت ببرد و محترم و فنی گوی
 من بایشان گفتم چرا فنی نماید گفت چون بعضی از آیات قرآن را در دیده اند
 و با کلمات خودشان ترکیب کرده استش را آیات گذارزه اند و بعضی
 از کلمات نامربوط هم ذکر نمودن مانع نگذشت در یکم از قرائت نزارع واقع شده
 یک نفر گفته شده ابو حقیق بان فریسه رفته که خون بست نماید و اطلاق کند

در وقت مراجعت برف باران میخورد راه را کم کرده هوا تاریک بارها پیاده
 میشوند و قدر این طرف آن طرف رفته راه بخای نمینند ابوالنضیب را در پناه کوه مانند
 دست پایش اسرا میزنند آخر بزحمت تمام خود را بنزنجان رسانیدند و در
 در بستر خوابیده مرگم کار بنمود عاقبت انگشتها بش از مفصل سوا شده آنها را نزد خود
 جمع کرده با خود کوچک گفت اینها را بیرون قبرستان دفن کن فراموشی یادم آمد امروز
 که با جمعی انگشتها لوح را پاره نمود با خود خیال کردم که شاید آن کلمات حق بگویم
 و او بناحق پاره کرده جزا عملش با او داده شد این خیال در منگ قوت گرفت
 و در عهد تحقیق بر آدم و با اهل بها مراده بصوم و چند روز میان اقبال و اعراف
 موقوف بودم تا اینکه سید عالم از اهل بها و از نجان شد لکن بحکمت رفتار خود
 با احباب معاشر را و دنیوی در منزل حقیقه بهمان بود و چون ایام صیام بود روزها
 بیشتر بر آمده معرظه میوه و مطالب عالیه بیان میکرد از مصاحبت انجناب
 برهان و دلیل آگاه مردم و بسبب هم راه یافتم و نه پیده بنام تبلیغ و چند نفر از
 اقوام و اقربا را تبلیغ نمودم ابورمطرح شده مرا طلبید قدر نصیحت نمود و از
 سوء حال و تلف شدن جان و مال مرا ترسانید و حارثه زنجان را ذکر نمود
 و آیه مبارکه و لا تلقوا با بیدرکم الیه الله لکه را شنیدم و در وفات هم کل مطالب
 ایشان تصدیق نمودم لکن دلیل بر حقیقت قرار دادم چون دیدم کلماتش در من
 اثر نکرد مرا عاق نمود و بعقبات رفته در اینجا بعد از قلیدند تر وفات نمود
 از خداوند رحمت میطلبم که از عصیانش در کبیر ذانته هو العفو العفور^۲

و بعد فایز آنچه در خیر اهل و انعم از عمارت و کوشش و غیره فروخته بر سر جان
 آدم و در اینجا با اهل بها معاشره و مراد مردم در اینجا بعضی از اهل بیان که تابع
 ازل بودند صحبت نمودم ایشان بعضی کلمات و بیانات ذکر نمودند و مراد از
 انداختن از برویت انفاس ز مهر بر سر بنجر محو شدم آخر خیال بر این را قزل
 دارم که باید بروم و طرفین را خوب ملاحظه نمایم بعضی از اسباب خانه و غیره را فروخته
 و اسباب سفر درست نموده که بصحابت جناب لامیرزا زین العابدین جرات سفر
 نمایم با اتفاق ایشان بقزوین رفیق جناب فاضل قاینی و رفق و بنی شریف
 داشتند مگر خدمت ایشان رسیدیم و آنچه سوالات داشتیم از ایشان پرسیدیم
 و جوابها را شناسا کافر فرمودند و هم چنین خدمت جناب سمندر و سایر اصحاب
 رسیدیم و از بعضی صحبت و تفاسیر بیک بهره وافر اخذ نمودیم و از اینجا بمباد کویه
 و شیروان آمده عریفه بفقو نموده اذن حضور خواستیم اذن نشد فلذ بنزح
 مراجعت نمودم بعد از چند روز عنایت و اذن شرفیانه حاصله چون بمایل
 عیال مانع از ایشان مخفی بیرون آدم و بیست شیروان عازم شدم از
 راه رشت بشیروان آدم لاکن وجه مخفی هم ندارم لکن جناب لامیرزا زین
 العابدین تعالی در این مدت از عمل کنی سر داخل نموده و بجهت مخفی دارد
 مذکور نمود که من بقدر کفاف به نفر وجه دارم چون اذن ندارم اگر ممکن است
 که منم برفاقت شما بیایم خوب است با جناب ایشان متحد شده عزم
 کعبه مقصود نمودیم و بلقاس جمال و الجار مشرف و فائز شدیم و بجهت اعمال

حق تعالی رو پریم در همان ایام جناب کلیم صحو فرموده بودند هم بوم بعد از
 صحو جناب کلیم بوم را احضار فرمودند در آن حین نزول آیات بود از آنجا
 عند لیب احدیته محفوظ و مأمور و سرور شدیم طوبی لنا بشر لنا بیننا لنا کفنه از ما سوز
 نیاز شدیم و بعد بیانات مفصل در ذکر استقامت و اخلاق مرغیته جناب کلیم
 فرمودند و فرمودند عبد حاضر بگوید صحو خوب چیز است بد خوب است اگر
 بمثل کلیم بود که ما از ایشان راضی بودیم و حال هم راضی هستیم طوبی لم انتم
 اگر بخوام شرح ایام شریفانه را ذکر کنم کلام طولانی میشود بعد از آن بوم اذن
 رجوع از عهد را آنکه صادر شد بحال روح و ریحان مراجعت بنزحان نمودیم
 و بعد با مر جمال قدم جل ذکره الاعظم فانی از جمله معلم اطفال اجاب بسیار مامور
 شدم با ابریت بسیار رفته مشغول تعلیم اطفال بودم مدت یک سنه در میان
 باعیال توقف داشتم تا اینکه در ماه محرم فرمایید اجاب و اخبار نزاع و جدال
 واقع شد خورد خورد و هنگامه بزرگ شد طرفین را حکومت خواسته و بر او معلم
 که اجاب ابریت نبوده اند از چند نفر فدا که از اخبار بودند با حکومت ایشانرا
 از میان اخراج مینمایند عداوت آنهاز باره میشود بیم فدا کلیم جناب حاجن
 احد میدان حقیر است ابریت بهیچان طلبیدند چند در میدان توقف نموده
 و بعد ابر و عیال را بر داشته بنزحان مراجعت نمودم اراده داشتم
 منفرداً بسیار مراجعت نمایم اسیر لکر زده پارس حقیر اشک مدت
 چهار ماه مشغول سحاب بودم و بعد لوحرا از جمال قدم جل ذکره عنایت
 و امر بحکمت بیفرمایند قوله عز ذکره و ان یوم جهنم الاخر لا یخزن

عمار و در علمای فرسیدان انصار فرسیدان نورک و العراب عرب و
 الخراب عمار ان الله معک فی کل حال ۲۹ آخره بعد از رسیدن ابراهیم لوح
 حضرت و رقاً با اهل بیت و اطفال و ارد زینب شده و فرمودند
 از قرآن این لوح مبارک شما با پدر از زینجان بسخت و بیک توجه نمی‌تید
 اسباب خانم و تحفاتی را زوجه با اهل خانه و هم طفل بیطرف قفق زید
 آمدیم نزد یک عبد نوری بود و دارد هر کوبه در منزل جناب را عبد الخالی
 می‌مان جناب ایشان بودیم اما با نژده یوم و بعد بمشورت و ستان بعشق
 اهل آمدیم چون است که کلا با پدر با قتراف مشغول شوند حقیق بدکان جناب مشهور
 رحیم زینجان رفتم کفشی و ز مشغول شدم بعد از قلیل مدت جناب مشهور
 مرا با خود شریک نمود و اموات معاشی و اسباب منزل بنویس فراموش شد و بعد
 یک سینه صوفی جمال قدم واقع شد و ز کانی نگذشت جناب میرزا ابوالفضل
 بعشق اهل آمد و زینب ز کور نمودند که این ایام که است تیرلیغ دارد با پدر
 بنشر نفیات کتاب عهد قیام نما جناب تا میرزا صید وقت کفش و زینب
 کلمه ایشان در سنم شکر کرد فوراً و کان طهریم زده بسخت آذر با بجان حرکت
 نمودم و مدت هفت ماه بنشر کتاب عهد مشغول بودم و باز مراجعت نمودم مشغول
 کفش و زینب و ان ایام حضرت و زقا و روح الله و عزیر الله
 علیهم بهاء الله مشرف بودند جناب و رقاً در حضور مرکز میثاقی ذکر
 ان این فانی صوفی بود از قلم مبارک حضرت عبد البهائ، روحانی فقی

این قام و از اغراض و مویجات آن لوح مبارک که ابلیخ از قلمی است معلوم
بود که جام بلا در بزم اهل و لا در دوران است تا ساق فرضا که عطا نماید روان
لوح مبارک در این مقام ذکر نمود تا ابل نظر به نور احاطه علیه مظهر اسماء
و صفات الهیه را ملاحظه نمایند اگر چه صاحبان مرضی کلام از روی خوش
بوسمان خود مند و مستغنیان در خلف حجاب و کوران از ابرو آفتاب بهمانجا
ممنوع از شعاع آفتاب هرگز نور غیر از مسکن نیابد چشم کور را کن سخن را
رو سبب صاحب در آن است **فنعلم ما قال الله قادر المنعم** فرشتگان اهل
الفضلال و ان یروا کل آیه لکن یؤمنوا بها و فرستادیم آخر **وما نزلناهم الا**
طغیاناً و کفرًا صدق الله العلی العظیم و صدق رسول الله الکریم ان لوح
مبارک این است عشق ابله جناب پیر حسین ز نجاشی علیه بهاء الله الابرار ملاحظه نمایند
هو الابرار
از نظر مملوکت اهل خوشحال نفوس سیده به صرف فطرت منجذب الی الله
گشتند و بر قضا طیس محبت سارع بشهد فدا از جان و خاندان بیزار شدند
و از آنچه غیر رضای حضرت دوست بود در کنار گشتند چون فریب علیع بقربانگاه
شنافتند و چون سبوح فصیح بر صلیب بلسان بلبلخ مناجات نمودند
چون خلیل جلیل در آتش نرو و بیان افتادند و چون موسی کلیم
در دست قبطیان چون یوسف صدیق در سبیل اسیر زندان شدند
و چون نوح نجر در طوفان طغیان ستمکاران چون سید حصود در

دست قوم کفور افتادند و چون ذکر پارس مظلوم در دام اهل غرور چون
 سید یزید و امام بطحا و صدقات و مشقات لا یحصی افتادند و در تقدیر
 تکفیر و توبه بین اهل شقا چون حسین مظلوم و در دست قوم ظالم گرفتار شدند
 و در کربلا در شدت کرب و بلا افتادند و عاقبت جان باختند و در میدان
 فدا سب تاخندند از این تکلیف عالم اذن بملکوت آتس مشغولند طوبی لهم
 و بشر لهم من هذا الفضل الذی اختص الله به من نشاء من عباده المقربین
 ارض زنجان تراش بخون درستان آفند و هوایش از حرارت نار قرمان
 تا فته جدا نفس بدم اظهار نکین شده و شقی یقین از نار اهل وفا خوشتر نک گفته
 با نفوس در کمال شعف و شوق در آن محفل از دست ساقی فدا جام عطا
 نوشیدند و چه بسیار جوایز و جوی که چون لؤلؤ منور در آن خاک غلطیدند
 لهذا آن خطبه دیار در ساحت پروردگار قطعه از کفزار و جبار است و آن
 سرزمین در نزد قربانین از مواقع علیین لهذا اهمیت کبر و اشته و لزومیت
 عظمی که نفوس در اینجا مودود باشند که چون ابر آسمان تا بعد نسج آسمان خا بیند
 و چون نفحات از حار و نسفات اسحار قلوب ساکنین را حیات جاودانه
 بخشند اهل آن ارض را حرکت روحانی کردند و باز مانند گان شهدا را شوق
 ربانی نفحات الهیه را ناشر کردند و آیات رحمانیه را رافع این بسیار
 لازم و واجب اگر انتخاب ممکن باشد که مراجعت بان ارض فرمایند و
 بصنعتی که در مدینه عشق مشغول در ارض مشغول گردند و الفیض

و البرکة من الله و در این ضمن مشغول بخدمت امر کردند بسیار بظلمت
 آمد الی آخر بیانه المہم المہین بعد از تلاوت این لوح مبارک اسباب خانه
 را مراجع نموده بزنجان رفتم ح اهل و عیال اخویها استقبال کرده ما را بمنزل
 خود بردند و چند روز را غیاب و بیدارید نمودند و احباب نیامدند مگر جناب
 و رقایک دفعه شریف آوردند حقیر از خانه اخوان بجار و دیگر نقل مکان نمودم
 و ز منم غویب که اب جار داشت و مشغول بود خرید و در آن همانقدر کفاف
 با مدارا جناب در آن بنا کرده منزل نمودم و یک کفایت مشغول چون در این عمل
 درست استاد ما نبودم و در خانه کار میکردم کفایت فروش نشد انتظار رواج
 بانرا داشتیم جناب میرزا و رقاره معلم اطهره الفدا از زنجان عن سفر طهران
 داشت شنبه و جناب و رقاه و ۳ نفر دیگر از احباب بیدین عا ابرخان در تلکراف
 خانه زنجان بود رفیق چهار ساعت از شب گذشت مراجعت بمنازل خود نمودیم در
 بین را آخوند عارا دید و هیچ همان شب جناب و رقاه و حضرت روح الله بسمت طهران
 حرکت نمودند فاذ و جناب حاج ابراهیم ایشان را مشایعت نمودیم قدری همراه ایشان
 رفیق جناب و رقاه نمودند بر کردید و بحقیق فرمودند حام پریشان است خدایم در این
 سفر چه واقع خواهد شد حقیر مراجعت نمودم و جناب حاج ابراهیم و فرسخ با ایشان رفته
 مراجعت نمود ان آخوند که شب ما را دیده نزد علاء الدوله رفته بود و مذکور
 نموده بود که شب من چند نفر از بایها را دیدم که از طرف تلکرافخانه مرا مدند و
 و یک نفر از رئیس آنها تازه آمده شبها اینجمن را نیز و بمانند خود بیاناته دیگر

و کریمینا بد تا اینکه علاءالدوله علم بر آمد نمودن حضرت ورقا یغیا بد چون جناب
 ورقا در خانه سید فتاح منزل داشت چند نفر تو بچین بخانه سید فتاح میفرستاد طرف
 خانه محاصر و یغیا نیز سید فتاح و اخوانش در خانه نبوده اند سوار و آمده و ۲
 خواهر سید فتاح کسی در خانه نبوده خواهر بزرگ سید فتاح پشت بام رفته و کوله
 مشق میل در میان تو بچهها اندازد از این عمل و حسیانه ماده غلیظ میشود
 خبر بحکومت میدهند که با یغیا در یک جا جمع شده جمع دیگر را بخانه سید فتاح روانه
 یغیا بنده در خانه کفنه داخل خانه میشوند تمام خانه را کریش کرده سواران
 هم نوزن کسی را فرستادند انجارا قراول گذارده ان جمعیت آمده هر خانه مارا
 گرفتند در را کوبیده فوراً در را کفندیم بخانه وارد شدند سراغ از حاج ابراهیم گرفتند
 گفتیم اینجا نیست خانه را کریش کرده برادر حاج ابراهیم بنزد حکومت بردند دیدیم
 سید فتاح و اخوانش را در اینجا مشکبختی بینی یغیا که ان بهمان خوف انشان رهبر
 ایشان میگویی ما یغیا ننداریم و اگر ان شخصی حکیم را بگوئید که از تلکلا خانه
 مراده است و برو ز رفته است علاءالدوله از من پرسید که میرزا حسین کی است
 گفتم میرزا حسین منم گفت فخر را حسین بستران میرزا حسین کلاه بسردارد گفت منم
 الوقت کلاه بسردارده بودم گفت ان درویشی هم شد گفت درویشی نبود حکیم
 بود اسمش را نمیدانم لقبش میرزا ورقا بود پسر بزرگش در طهران درسا میخواند
 تلکلا فاقا پسرش خبر داده که منم آیم بوم قهر روانه بیعت طهران شده فوراً چند
 سوار طلبیده ایشانرا روانه نمود و بانها سفارش کرد که قزوین هم باشد باید او را گرفته
 بیاورید و حکم نمود در خانه مارا مملکت دند و مارا بردند بزرگان زنجیر کردند

و کند بیماها ساکنند و یوم بعد حضرت و رقا و روح و حاجران مع جمع ارباب
 از عکس و الواح بوقت عصر میآورد نمودند علاءالدوله نسبت بحضرت و رقا و بعضی
 کلمات ناشایسته ذکرین بر باو میفرمایند شخصی بزرگ نباید با این کلمات مستلکم شوخ خوب
 است شان و مقام هر کس را بدانند و میبفرس با و ساو که نماید علاءالدوله قدرش
 نجل شده بفراش باشی بگوید و رقا و پسرش و مقام اسبابها پیش بنویسده او را نزد خودت
 در اطاق فراش خانه منزل بده و شام نهایشان را بقاعده بده روز یک تو مان
 از بابت محتاج با نوح حساب من تمام لکن ان بدجنت خیس روز یک قرآن هم محتاج
 نصیحت خلاصه مدت پانزده یوم در محبت زنجان بودیم ان ایام ماه صیام
 شبها را جناب میز و رقا و حقیق را در مجلس حاضر میشدند علاءالدوله و مظفر
 الدوله و سایر ارکان حکومت و چند نفر از علماء زنجان در ان مجلس حضور
 داشتند و در خصوص این امر مبارک صحبت مینمودند جناب و رقا اثبات مینمودند
 و ایشان رو بگردند و جناب و رقا با قونطق و بیان و قدرت دلیل و برهان
 همه وقت برایشان غالب بودند بقسمیکه کل عاجز و ساکت میدنند و در
 و در آخر این کلمه را بر بیان قرار میدادند که جواب شما سوا شمشیر و سنان و نیز
 چیز دیگر نیست بل ن و بیان ما حریف شما نیستیم ما با بنوز یک کلمه فکر
 نکرده ایم شما ده کلمه از تورات انجیل و فرقان جواب میگوید آنچه ما میگوئیم
 معانی قرآن را هم کس نمیدانند قبول نمیآید و باز از بر اثبات مطلب خود ایا
 قرآن علاوه بر این میگوید هم بنص قرآن تورات و انجیل صحیف شده باز
 فکر دیگر مینمایند از این است که سوا شمشیر از بر شما جواب نیست این است

برهان قاطع بعد از هجرت علماء و صحیح مودن برهان را بسیف و جناب و در قایمان
 بلخانات روح القدس بفاصله یک ساعت سلسل فکرینا بیند که جمیع اهل
 مجلس مکتوبات بیخود در آخر بیفرمایند این است حقیقت مطلب که فرمود
 قد تبیین ارشاد من الغر لکن انی معلوم است ان لا اعبده ما تعبدون ولا انتم
 عابدون ما اعبدکم وینکم وینر علماء الدوله گفت برزاورقا حریف
 نباشد با این فضل و کمال و این تقریر و بیان ^{و حسن نظر} است درین اسلام قیام
 نمائی بر تعویذ و ابرو و بین اسلام قیام نماید آنکه ساکت شود و همین قدر بگویم
 از این طائفه نیستیم نه شخص هستیم حکیم و ساجد بار و اح ایدر نظام و بسره قبله
 عالم قبله عالم قسم است که اگر بگوئی من نیستم از مواجب شخص خودم سالی
 پانصد تومان و علاوه از دولت پانصد تومان مستمر از برادر تو مقررتغاییم و
 و عهد منغاییم که اهم وقتت زیر دست تو درختان جاس شوم و بگرچم بگوئی
 فرمودند من از جناب شما کمال امتنان دارم لکن ما در اول قدم سر با برزخارف
 ملک زده دست از جهان دما فیها شسته فقطعاً عن الحل در سبیل حق سالک شده ایم
 شما ما را بظهران بخدیت قبله عالم ایست نماینده بر حکم که در باره این عهد فرمودند
 من بان را ضمیمه و از برادر جناب ام و فرقیست با برادر من بخوانم تفصیلاً و محاورات
 و گفتگو علماء و مجار است و انتقادات آنها را ذکر نماییم باید که کتاب علیه مرقوم
 نمایم و فائده ام ندانست زیرا که صحبت علماء در این امر با احباب کل شنیده اید

کل بیگانه محلی حکم بنما بند چه از اغیار و چه از احباب اگر چه صد نفی خیزد
 از این چنگ چه نیکو بنگر دارد یک آنک علاء الدوله گفت من حجت
 بر شما تمام کردم و بگره چه واقع شو کند و خود شماست و دیگر در خصوص حضرت
 این قسم قرار داده بودند که مراد زنجان باشند و حاجر ایمان و جناب و رقا و روح الهی
 را بظهران بفرستند و این مطلب بسیار سبب حزن شده بود جناب و رقا در خلوت
 بعد از الدوله میگویند من یک مطلب بشما میگویم و خبر شما هم در است لایزال همین زنجان
 در عشق ابر بوده چون فصل عشق ابر بهما بهما عشق ابر اعلان مرغابیر که حضرات
 بایسته که از ایران با نفی است آمده ایشان را اطمینان دهید که اگر بایران راجع شوند
 کسی با آنها متوفی نخواهد شد و میرزا حسین با این اطمینان بزنجان آمده گفتن او در
 زنجان صلاح نیست او را با ما بظهران روانه نمایند علاء الدوله قبول بینا بر چند سطر
 معاین نموده که ما را بظهران برند از براس ما با از سکار اسب استرگرایه نموده و جسم گرایه
 از خود ماکر فتنه با آنها دادند و بخار طلبید کند با اندازه پاس یک دست نموده
 باز بنجیر حاضر کرده بهما و کردن ماها استوار کرده سوار نمودند حق عالم است
 که در آن ^{حقی} چه سرور از برابر این خانه رخ داد زیرا که زقبل این حرف بود که
 مراد زنجان میخواهند بکشند و از این سبب مخزون بودم انوقت که یقین کردم که
 با جناب و رقا همراه میباشم سبب سرور و جویو شد و جناب حاجر ایمان را
 سه یوم قبل از خروج ماها از زنجان ایشان را گذر بنجیر نمود و رفیقان ^{شده} نشان

و باز و ما بش را نیز بیست و طغاب با هم او بیست و پنج و فرقان حکم بیست و روانه طهران
 نموده و بعد ما را با چند سوار شاه حسن روانه طهران نمودند اما با چه دستگاه تمام خلق
 ز بخان از وضع و شرف از جهت تماشا بیرون آمده و از ازدحام خلق راه عبور
 مدود شده و بست سوار هم مستحفظ قرار داده اند دیگر معلوم است که چنگا منعم
 و بچه جاه جلال بجهت ایم خلاصه فرشته خلق را از میان راه و ر کرده جنو مالها سوار
 را گرفته از وسط بازار گذرانیدند تا اینکه از جمعیت و شدیم جناب و رقا بجهت نظر فرجه
 نبر نمودند فرمودند از راه عشق و محبت همین است چنانچه جمال قدم در قصیده عز و رخائیم
 میفرماید خلد عور الحبت او فارضی بی جرس بذاک جرس ط ان وقت فوضر
 قشرب باوالد بر من کل کاسه واسق دقا انظر عنی دم محبت
 این اسیر و کند زنجیر و شامت از صغیر بگیر از همان کوس است با بد است مید
 خلاصه ان بوم قریب بغروب بمنزل دیزج رسیدیم ما را در محله منزل دادند
 و نواز سوارها آمده گفتند سرتیب شما را مطالبه با همان حالت کند
 و زنجیر رحمت تمام بمنزل سرتیب رفتیم و ادا طاق طولانی شدیم دیدیم
 چند نفر آخوند و بعضی دیگر در آن مجلس حاضرند و چند نفر دیگر تفنگ در دست
 گرفته ایستاده اند شخص و بجناب و رقا نموده گفت حال چه میگوید جناب
 بان شخصی اعمنا فرمودند من کفتم آنچه گفتن بوده گفته ایم دیگر بنایت در
 ده کده از سر کبریم و اسنطاق بدیم و کمان نمودیم که این تفنگ ما را آمده
 که ما را بفریب کلوی له مالک نمایند بعد معلوم شد که این از حشم و اعیان ط

اولیاً با تقدیر نموده که مبادا ما را فرار نمانیم یا جبارت دیگر نماییم یک نفر حضرت
 روح الله ذکر کرد ای بچه تو ام بانگ استر جناب و رقاقا فرمود او هم تقلید پریش
 کرده و بعد بخار آورده از براس روح الله ام کند در سمت نموده بیابانیش گذاردند
 در جمیع منازل قبل از ورود چند سوار رفتند اهل آن قریه را خبر میکردند که چند نفر
 باید با سوارها آینه منزل معین نمایند و قراول بدید در حین ورود خلق آن قریه
 جهنم نماها حاضر بودند روز حضرت روح الله در وقت مرور میان جمعیت
 عبا خورشید را بر روی سینه کشیده و رقاقا ملتفت شد بوم بعد جناب و رقاقا بر روح الله
 فرمودند فرزند برادر چه کنی بوشید و مسور نمود که گویا خجالت کشید این
 فخر است از براتر چه در سبب جمال قدم است قدرش را بدان این عنایت نصیب
 همه کس نیست شهبز اخ ز غن ز بهار صید و قید نیست این کرامت
 محض باشه باز و با بین کرده اند از اول هر راه اسلام هر نفر از اطفال هم از ده سالم
 را کند زنجیر نموده اند اول سید سبجی داشت و هم تو ثالث نداری قدر انرا بدانی
 روح الله مذکور نمود که من از جهنم اینک با هم قدر سرد شده بود با عبا پریش
 و الا نهایت سرور را دارم که مورد این عنایت شده ام هر فواز سوارها
 را زل همراه بودند گاه گاه آمده تا زبانها بر ماها سوارها میزدند اینها میدویدند
 کند با حرکت میکرد و سنگین می نمود که گویا مثل اینک باها را از زانو میخواستند سوارها
 و آجدان که رئیس این سوارها بود مرد نجیب بود ایشان را از زالت مانع
 میشد لکن ایشان آنچه میتوانستند صدقه و اذیت وارد می آوردند یک نفر
 از آن ارازل آن کجیغ نام داشت گفت اینها گافند هر قدر ایشان را از زیت

ما تم کما یستحب فی شهر است حضرت و در نماز این کلمه احوال بسیار شده فرمودند که خداوند
 میان ما و شما حکم نماید نیم ساعت بعد از این بسر چشمه آب رسیدیم و دیدیم آنایست
 قبل ما آب تاخته بسر چشمه آب آمده قدر آب نخورده و دلش بدرد آمده شدت تمام
 و بر روی خاک غلط بنزد و فریاد میماند و آنچه حاجت نمودند علاج نشد و بوم بعد
 وفات نمود جناب و در قاف از این فقره بسیار حکایت شدند فرمودند من نبودیم این
 شخصی از آن من قم شد لکن از بار من ترک اولی شد خوب بود در باره
 او دعا میکردم و طلب هدایت می نمودم خلاصه آمده وارد طهران شدیم شب
 اول در راه طبل جهان شاه سر تیب بودیم صبح میرزا عنایت علی آبادی و عزیزان
 ابن جناب میرزا و قاف آمده ما را دیدن نمودند و رفتند و از بعد ما را بخانه معین الدوله
 برادر علاء الدوله بردند دیدیم جناب حاجر ایمان را آورده در اینجی حبس نموده اند
 و ما را نیز با اینا حبس نمودند بعد از چند ساعت جمع فرانس و میر غضب
 مع نایب انبار وارد محبس شدند ما را بر داشته از میان بازار با دستگاه
 جلال وارد انبار نمودند و در بین راه در محل اسامی ثابت نمودند
 اول ورود در حاجر ایمان شناخته با و سلام کرد حاجر ایمان او را شناخته
 گفت یوسف عمو بازم بود در اینجی مشرفقت بعد از مخرج فرقی منم مرخصی شدم
 از تنگ معیشت لا بد شده بنارس و در راه زننگ گذاردم گرفتار شده مرا
 حبس نموده اند و بعد معلوم شد که بیت و چهار سکه قبل جناب حاجر ایمان
 و چند نفر دیگر از حاجر ایمان و کاشان در همین انبار حبس بوده اند و این
 یوسف عمو هم با ایشان حبس بوده و او را رعایت می نمودند اند از این
 جهت غریب و مسرور بود جناب در قاف و لباس و او را خلاصه اینم گفته برزد

با ماها اشنا شده با ام کرد محبت بسیار کنیم و دیگر در مجلس با ماها خبر
 سید که بعد از خروج ماها از زنجان بچشم علاءالدوله سربازان با احوال
 و اسباب خانه سید فتاح را غارت نمود و هارتنش را ویران
 کرده و بعد اسباب خانه حقیر و حاجران ایشانی را بیخا برده عمارتها را خراب
 و ویران نموده اند اهل بیت حقیر با اطفال صغیر و اهل خانه حاجران ایشانی
 را که از خانه بیرون کرده بودند بهر کجا که میروند از حوت و حرمت اشنا بیگانه
 اقوام و اقربا کسی ایشان را راه بمنزل خود نمیدهد ایشان را بدشت شب
 میروند و امام زاده که زیارتگاه مردم انجاست خادم امام زاده ایشان
 را بیرون میکند عیال حاجران ایشانی پناه میدهد چون از اغیار پورده
 راه نمیدهند را بد اطفال را آورده در خاربه شب را صبح یعنی بند و خلق زنجان
 از زن مرد آمده ایشان را سب و لعن یعنی بند و شامت میکنند از خودها را قتل
 ملا محمد و ملا علی اصغر صبح آمده هما و جلال و طیبه را برداشته بخانه
 خود میبرند و با خود گفتگو یعنی بند که اینها طفل اند باید بک اینها کلمه شهادت
 گذارند طیبه طفل هفت ساله بود این حرف را که از عهدها خود شنیده
 خائف میشود یکمان اینکه کلمه شهادت که برایشان میکنند بکنارند میخواهند
 زبان ایشان را داغ نماید و قتل آنها را غافل نموده دست جمال را گرفته از خانه
 بیرون آورده فرار نمایند آمده بوالد خود ملحق میشود و در خاربه ملکن

مرتضیٰ بعد از ۳ روز از قریه خیر اباد فرج الله نام خود را در اهل بیت
 حقیر که از احباب است پسر بزرگ خود را میفرستد که اهل بیت اقل و اطفال
 را بخیر اباد برند او هم بخوف و اضطراب آنها را برداشته بقریه خیر اباد
 میرساند و مدت ۴ ماه پستارس غمها و اطفال حقیر مینماید و بعد جناب
 الامام حسن اینم حاجر ایمان اهل بیت خودشان مع عیال حقیر و همشیره
 خودشان روجه حضرت و رقابا بزحمت تمام بحقیق اباد سراورد
 خلاصه بعد از اطلاع خاندان عمارت و بردن اسباب را بعمارت جناب و رقابتم
 میفرودد و با حقیر مزاج می نمودند فرمودند منظر را جسد بازاری بودید که کفها فروش
 شود و دیگر از این بهتر میخواهد سودا چنین خوش است که یکجا کند کسی در
 انبار از او ابدی را جل اخذ داخل بر ماها سخت گرفته بود از بیرون هم کسی
 بحال ماها اطلاع نداشت نایب محبس در از بیت نمودن کوکاب میفرمود
 و شبانه روز نصف نان بهر یک از ماها میداد و در محبس قیاس نظام
 سر تیب قزوین از طائفه اگراد مقدر دولت محبس بود لکن در محبس
 هم معزز بودی بر حالت باها مطلع شد این نیز بیز را نمود تمام اهل محبس را
 بچلو کباب بیهمان نمود شخصت بشقاب چلو کباب در محبس آورده
 بهر نفر یک بشقاب دادند بخوار استند بنامانند هر سر تیب متفر شده گفت
 من تمام اهل محبس را بهمانی کرده ام کل باید بخورند بعد از ۳ بوم هر نفر
 از اهل محبس را ۳ قران پول داد و مقصودش اینم بود که بهما ببرد

چند یوم نگذشت که ماها خبر از بیرون نرسیدیم و احباب هم از ما اجلا علی
 نداشتند یک نفر از احباب ندبیر نموده پس خود را نبرد نایب محبس برده
 و از او خود پیش مرغی بد که این فرزند مرا که نافرمانی می کند و بفرم گوش
 نمیدهد او را چند روز در انبار نگاه دارد و قدری در همه با او میدهد نایب قبول
 نمود او را آورده داخل انبار نمود لکن او را کندز بخیر ننموده ان جوان کیفیت
 احوال بر یک را جو یا فیند از احوالات ما هم کمی مطلع شد و ابدا ابراز نداد
 و بعد از چند روز پیرش آمده او را از حبس بیرون برد جوان کیفیت احوال
 ما را با احباب بیان مینمود از بعد میرزا کاظم زنجانی با اسم میرزا محمد قاسم و سید
 فتاح که قبلاً از ایشان را بطلان آورده در انبار حبس نموده بودند مدتی و همه
 روزه از احباب مدد میسرید و اسبابها را جناب میرزا و قارا که در خانه معین الدوله
 بوقت باز کرده آنچه کتاب و عنکس و قطعات بجز مشکین قلم بود برداشته با بقرا
 با نبارش بفرستادند و تسلیم جناب ورقا نمودند ایشان به نایب انبار
 دادند که در منزل خود نگاه دارد در میان اسبابها نه آثار بند که از لباس و
 قند و جامه و نبات و غیره بود نایب قند حار و نبات را برداشته مهر نموده
 و لباسها هم هر کدام میخواست برداشت ورقا فرمودند در وقتیکه عاقر
 روس وارد بنی را شد اسبابها را جمعاً بر عموها مسجد بستند محراب
 آخور قدر دادند و راقی صحیفها را کهنه پارسی سال سر باز و اسبابها بخواه
 بنی را بکمان اینک آسمان خراب خواهد شد یک نفر از طلاب گفت خداوند
 اسمی نیازش مجلس کرده نه بقرآن اعتنا دارد نه مسجد و محراب

امروز هم تا همین قسم اسم بی نیاید جمال قدم جلوه کرده تا اعتنا بورق دارد
 و نه بالوان و نه باشیاء عنایتش و روزگار عکاس لایحه عکس ما با چند نفر که
 در انبار بودیم برداشت و عکوس اجاب که از میان اسبابها جناب
 ورقا برداشته بودند لاوردند که جناب ورقا اسامی آنها را در پشت آنها مرقوم
 نمودند و پشت شمایل حضرت اعلی نوشتمند شمایل حضرت صید باب عکسها
 و شمایل را برده بودند نزد صاحب الدوله که بنظر شاه برساند از روز غیض
 بنایب انبار میگردد ورقا باین جارت اسم سید شیراز را حضرت نوشته
 من حکونه این عکس را بحضور شاه برسم نایب آمده کیفیت را بجناب ورقا عرض
 نمود فرمودند بجای صاحب الدوله عرض نماید از قول من که بزندان شریف بیاورند
 بعضی را لب لسانا بایشان عرض نمایم بوم بعد صبح جناب ورقا فرمودند خواب
 دیدم گادسیا بر من حمله نمود و شاخ بر من زرد تعبیرش امروز معلوم میشود باگاه
 حاجب الدوله وارد شد جناب ورقا از روز کبر و نخوت پر سید بر چه کار داشته
 فرمودند که عرض من این است که کتب و نوشتهجات که از ما برداشته اند حضرت
 سلطان از قول محروض را برید که در آنها رسیدگی نمایند و ملا مقله کنند که کلمه مخالف
 دولت و یا سخنان انسانیست در آنها یافت میشود یا نه تا آنکه در محض انشاء
 عدلیه علمای حاضر شوند و جواب سوال شود و بعد آنچه در باره ما حکم نمایند
 محض آنکه فرمودند تولده شده در این زمین هستیم و این طفل من از نسل سید است
 حاجب باین حرفها اعتنا نکرده جناب ورقا میگوید مطالب را بگو یعنی اصل
 بانی آن در روزیم بل حضرت سید باب نوشته چند کلمه نالایق ذکر کرده

خواب در سر خود را برکردن و در کار زده بیرون رفت از بعد معلوم شد
 که بکمان اینکه جناب و رقا بخواهند بایشان پول بدهند و رقا فرمودند
 تعجیر خواب معلوم شد و بعد فرمودند از خدا بخواهید که یا نعمت شماست
 نصیب نماید یا خدا را از این حبس و بعد تعریف شهادت فرمودند و عظمت
 مقام آن فرمودند جمال مبارک بمن و عده فرمودند امید است که باین مقام
 فائز شوم بوم بعد حضرت و رقا بنایب رضی الله فرمودند در رب اطلاق
 که اسبابها را گذارده باز کن لباسها را غرض غایبیم در با باز عفو لباسها
 خود را بار حق الله عوض نمودند و در جهان چند روز میرزا رضا را نیز بفرست
 کلولم شاه را شهید عفو نمود و اهل محبس ابراهیم اطلاع نداشتیم و کمان از مردم
 این بوده که اهل بها، این جبارت نموده اند حاجب الدوله خود سرانم با چند
 فرانس و چهار میر غضب وارد زندان شدند کسی نمیدانند که چه خیال دارند
 جمیع محبوسین پاهایشان را در خلیج گذاردند و قفل زندان را محقر قلع و سید قناح
 را با زندان در یک سلسله نمودند نام اهل محبس مندرج است که آیا چه واقع شده
 بعد نایب لایحه بما چهار نفر گفت شما در اطلاق تحقیق بخواهند استنطاق
 نمایند از زندان بیرون آمدیم دیدیم هنگامه عجب است محس بیرون زندان
 پر است از فرانس و سر باز و پشت باسها اطراف فراوانها با نفک در دست
 ایستاده اند حاجب الدوله بکلید در زندان گفت اول و رقا و پسرش
 بیامورید زنجیر ایشان را باز کرده بطرف داران دراز بردند و در را
 بستند بگره ایشان را ندیدیم ناگاه دیدیم میرو نام زندان بان خنجر

خون آلود در زیر پاهای پنهان کرده دم سوسا انرا شست هم و حاکم ایمان
 ارج دیده و از بگد بگر گمان بچو ریم از بعد معلوم شد که در دیده بودیم و بعد فراش
 آمده فلک را برد ما کمان نمودیم که بچو اهند و رقا چوب کای ^{نما} خوش خون آلود را
 حمل بجزد بگر بچو دیدیم و حکایت شهادت حضرت و رقا و روح الله را چند
 فراش و سر باز که در دالان بودند این نوع ذکر نمودند همینکه حضرت و رقا
 را بدالان آوردند حاجب الدوله پیش آمده گفت و رقا خوب کار خودت
 را کردی حال بگو اول تو را بکنم یا پدیت را فرمودند میل خوشی است فرمود
 خیز از کمر کشید بر شکم و رقا زده خنجر را تاب داده گفت احوالت
 چطور است فرمود الحمد لله از حال تو بهتر است حاجب الدوله غضبناک
 شده امر کرد کردن حضرت و رقا بخنجر کنز کرده چهار بر غضب حد مبارک
 او را پاره پاره نمودند در مقابل چشم روح الله و بعد نزد روح الله آمده (۱۱) زنجیر است
 میگوید احوال پدیت را مشاهده نمودم حال بنیاب پدیت و با بیها معنی نما
 تا من از دولت بر ارتق بکرم دستم قرار دادم روح الله با و اعتنا بینماید
 میفرماید ما دیم را بدینا شیخ و شیم صحبت یوسف به از درام معدود و آن مردود
 در غضب شده حکم منماید طایب فلک را بگردش انداختم فراشها ملک
 را بلفظ نموده او را صلیب وار محقق نگاه بیدارند قدر دست پازده ساکت میشود
 او را بر زمین بگذارند بعد حکم کرد ببنده و حاجب ایمان را واردان دالان
 نمودند تا گاه حضرت روح الله چون مرغ نیم بسمل از زمین بر جسته
 و باره بر زمین افتاده تسلیم شد حاجب الدوله از حلا و ظلم

(۱۱) زنجیر است
 بقره نزاله

خوف و اضطراب بر او متوجه شده فوراً بیرون گفتم اینها را ببرید رفت
 نگاه دارید فردا ما را وارد حبس خانه نمودند و هنوز از کشته شدن شاه
 اهل زندان اطلاع ندارند خلاصه آن روز شب را در مصیبت و رقا و رواج
 بگریه و ناله مشغول بودیم صبح فرستادند زندان آمده لباسها را با بیرون کرده در
 عوض لباسها مندرس پوشانیدند و حقیر با جناب حاج ابراهیم یقینی برگشتن خود نموده
 ایتم و یک حالت سرور و انقطاع عیب دست داده که بوصف در رخسار آید قدر
 بول داشتیم بید فلاح و محمد قلی را زیم که ایشان بعد از ما خرج نمایند چون
 ایشان اقرار بپاک شدن نموده بودند خیال کشتن ایشان را نداشتند لکن ما در نظر
 مستعد شده بودیم قدر نبات داشتیم بحاج ابراهیم گفتم بد ایتم با پدر محبوس فرمودند
 برابر چه نباتها را بخوریم که خون مان زیاد شو گفت معلوم نیست که ما را طلبند
 بیندازند یا سر ببرند گفت انشاء الله سر ببرند چه عرض نمایم که فاصله
 چهار ساعت چه حالت خوشتر داشتیم لکن چه فائده که قابل این فیض
 اعظم نبودیم و بعد از ظهر آنروز و بیدیم غام اهل سخن بر ما بد رهن نمایند
 حشر سید فلاح و محمد قلی که با بیها شاه را کشته اند شاه بنا بود همین چند روزه
 جشن خواندند این ما را امر خاص نمیاید حال با بیها باعث شدند که ما در حبس
 ماندیم از شنیدن اینخ خبر بسیار پریشان شدیم و بر ساعت خبر کذب
 جعل نموده اند رسیدند امروز چند بانه را گرفته کشته اند در تمام بلاد ایران
 با بیها را میکشند و بیکر حقیق عالم است که چند روز بر ما چه کز زنت حال انکه

معلوم شد که طائفه جمهوری طلبه بوده اند و در روز ۱۵ اردیبهشت در خیابان کاشانی باین
 امر خطیر جارت نموده است قدر آن سوده شدیم بعد از نوبت
 یوم میرزا احمد کرمانی و سید حسین و سید ناصر که از طائفه جمهوری طلبه
 بودند ایشان وارد زندان نمودند و کندی بخیر کردند و مقارن همان
 ایام جناب ملا محمد رضا بنزد مشهور بهمد ابادی در قسم یوم روز
 میرود و نزد چند نفر علمای در این امر مبارک صحبت بینا بد ایشان از جواب
 عاجز شده بریان قاطع را بعبان آوردند و جناب ایشان را کتک و آزار
 زده ایشان را بحکومت تسلیم نمودند او را بظهران بحضور صدر اعظم
 میفرستد صدر اعظم بگویند او را ایشان هم در ریت در ویش بان نیت مرخص
 است جناب ملا رضا بگویند بان همتم و نایب السلطنه مرا بشتاسد صدر
 اعظم میفرماید حال که بان است او را بهرید بنزدان فرشتهها او را بیرون آورده
 چند شتر بسرا ایشان نیزند جناب اخوند شکر و محمد اکبر بینا بد از او بهر سندر
 که حد و فکر شما از برابر هم بود میفرماید شکر من از این جهت بود که مثل شما نادان
 و حیوان نیتم که از روی جهل و نادانیتت بسر کسی بنزیم یا نژده آمدن
 هست را بمن بد مندر ایشان از نیت غایبم بار جناب ملا رضا را وارد
 زندان نمودند کندی بخیر کردند و بهما سپردند که با و جواب و سؤال نشماییم
 و شهادت و رقاب با و نکواییم نایب زندان آمده بایشان کف

گفت باید با بیهارا جسم نشان و فرمود من کسی را نمیشناسم گفت
 چگونه میشود در طهران با بیهارا نشناس گفت من چند نفر را میشناسم
 حاج میرزا علی اکبر حاج میرزا حیدر شاه میرزا یعقوب شما ایشان را
 میدانند ایشان با بیهارا بشناسان بدهند نایب و بد از او
 مطلب درست فرمایید او را آورد پیش ما گفت او را موقوفه شویدا ایشان نزد
 ما آمده آسوده شدند لکن نه حکمتها را ایشان از برابر ما سبب آمدند
 و بر ایشان بود با اهل زندان و اجزاء زندان از نایب فراموشی و غیبه
 صحبت نمود و ایشان سخن پسته و استهزا مینمودند و سبب و لعین بگردانند بر زمین
 و حاج میرزا ایمان التماس نمودیم که قدر ملاحظه حکمت نمایند قبول مینمودند
 میفرمودند حکمت همین است شما حکمت را ندانستید ابد خلق هر چه یعنی هندی بگویند
 حق مقدس است از وصف و فرم ابرار مکان اگر بخوانم تمام اطوار و رفتار
 جناب ایشان را ذکر نمایم باید کتابست قوم نمایم روزی فرمودند فلانی نام
 حریفش بگویش مرا بگو ای تو نام میشود گفتیم نه فرمود اذن و اعیه استماع
 من نمایند از جمیع اشیا را فرمودند شوییت باو در آشپزخانه بدرگاه من
 مناجات مینماید و ناله میکند که اسب بوب من را بوی من خود برسان تا در
 تو فانی شوم و بعالم جبروت و راهوت وارد شوم قوه سمع و بصر کردم
 حال را در کرده ام که دعایش را مستجاب نمایم شما چه صلاح بدانید

لابد باید وجه تسمیه بدو را برابر ایشان بیست نامیم که وعاشا اورا سجابت نماید
 و دیگر میرزا محمد ناعق کرمانی جهته اخذ تر نزد ما آمده اظهار حوسه و مودت
 مینمود جناب حاجر ایمان چون او را بیضاخت باو اعتنا نینمود لکن او دست
 از ناخپاشید از ما و جهه گرفته تریاک بگرفت و بخورد و ما هم از جهت حوسه
 زندان از برابر تابوستان شده همه روز از برابر حاجر مس آورند ما هم با اهل
 زندان و نایب و فرشتها بذل و بخشش مینمودیم از این جهت در میان آنها معزز
 و محترم بودیم روز جناب حاجر ایمان بجنبه گفت درست ملاحظه کن
 میرزا احمد مسیح شده حرس تریاک او را بچه روز نشانیده میرزا احمد ملتفت
 شد گفت حاجر ایمان چرا میزها را محمدا فکر نکردی بگو علم و عرفان را نشان
 کن انشاء و املایش را ملاحظه کن استقامتش را بهین بیست سنه و مقابل بهاء الله
 ایستادم و رایت نفاق و نفاق مرتفع نمودم گفتم عاقبت چه شد گفت
 آنچه جمال قدم فرموده و اراده نمود در ملک نظر بر شد و آنچه من خواستم و هر
 نمودم بر عکس واقع شد و این آیه را تلاوت نمود *دعوة الحق و الذین*
یدعون من هم الا یستجیبون لهم الا کما سطر کفیه لا الماء لیباع فاه و ما
هو بهما لبعه و ما دعا الکافرین الا فی خلال و اظهار توبه نمود و رجعت نمود
 که توبه او رجعت حضرت عبدالبهاء معروض دارم حقیقاً عرض نمودم بمنظر
 مبارک رسیده فرموده بودند باز میرزا احمد در زندان توبه نموده تا حال
 چندین دفعه توبه کرده و توبه شکسته خداوند توایب است لکن او عهد را میگذرد

میرزا محمد با کفایت شماها صبیح اعراضی بر سر منزار پیر لوم حرداوت
 نمود که جمال قدم فزرا و را بیفزایند قوله جل و عز هو الالبهر
 واذکر الذکر نعتی فی هذا الزمان من ارض الکاف و ربیناه بایا دی
 اللطاف لیكون للامر ظهیراً و لقد اردنا ان نأخذہ بقهر من عندنا
 فناجانا ابوه الذکر کان من المؤمنین فی ستر مؤآده بند آء حزین ان
 یارب العالمین و مقصود المقربین فترا من اهل و کان قبل ذلک
 لعظمتک من اساجدیم فالظنمه البحر الرشم و اطفئه نار القهر
 فروه یا اهل البهأ بنقده انه کان فی نفس الامر له بنا امر عظیم
 وان فی اقباله ثم فی انکاره ستر مستر لا یدرک الا اول التهر
 وانه الآن عا شفا جرف بار فاقا ما ینقذه عفو التنا و اما یاخده
 عدل القهار و کان ربک نوآباً غفراً انتهم بار چند مدت بایر
 احمد قلوک و سایر محبوبین بسر بر دیم میرزا احمد و رفقایش سید ناصر و سید حسن
 تمن بروه انکس در داده حرکات از ایشان بروز نمود که ایشان از حبس
 بیرون بروند از شر آنها آسوم شدیم و دیگر هر نفر از آنها را احباب
 قیام بر خدمت و خلاصه ما نمودند عیال ما میرزا مؤمن اقا بکم که
 بدقار حضرت شه اراده الله فانتز شده برار حقیق خواهر شده بود
 و سوسن باجر از برار حاجر ابمان باسم ایبکه از زنجان جهته دیدیم

ما آئده اللهكم روزه بسر وقت ما را مدد آن خواران مهربان
 انچه عریضه سلطان و بزرگان دادند جو ایشیرون نیامد آخر شاه
 زاده عبدالعظیم رفته بحضرت سلطان مظفرالدین شاه تکلرافا
 عریضه کرده بودند دستخط مرخصی بحق سق امین الدوله صادر شد
 خواران بکمال سرور بزرگان آمده بجا بشارت دادند که از سلطان فرما
 مرخصی شما صادر شده در یوم عید قربان شما را مرخصی بینا بند روز
 موعود آمده زنجیر کران را از کرد ما برداشته زنجیر سبک گذاردند سید
 فتاح و محمد قلد را با ما هم زنجیر نمودند ما را از زندان بیرون آوردند
 نایب انبار در جلو و حمزه سر باز و فرارش از زمین بسیار ما را باین
 شوکت و وقار در میان بانزار بسخت خانه امین الدوله بهر و نند
 و هجوم خلق نشانی راه را مسدود نموده فرشتهها از جلو را بر باز میگذاشتند
 و جناب ملا رضا چون علیه بود او را پیشت حملی داده بودند که
 او را بهر اسباب بخانه امین الدوله آوردند از نزدیک غروب وارد
 خانه امین الدوله شدیم و انشب را مریع بود صبح نوریم و منتظر که اذن
 مرخصی صادر شود سید ابوالحسن نام از صفهائی و چند نفر طلبه وارد شدند
 یک نفر با آنها گفت بیایند قدر با این بهره مردمان صحبت مدارید ایشان
 هم آمده با جناب اخوند ملا رضا بنارس صحبت گذاردند ملا رضا هم چنانچه

عادت او بود با ایشان صحبت نمود و آنها با عین الدوله عرض کرده
 که اگر شما این پسر مرد بانه را بر ما نمائید با و همو اینکم خود اقرار دارد سبب حرمت و
 جرات پانها میگویند امین الدوله فرموده بود نیز که چهار نفر از نجار محصلند
 ملا رضا شیخ در این نزدان مرجوع دارند تا ما عرض شدیم او جناب حاج
 بنزدان قشرف بردند بعد از آن حاج ایمان گاه که بر بیدین ایشان گرفت و از هر یک
 ایشان چیزی به هدیه میر تا اینکه در حبس روحش بمقام قدس جاودان معر
 کزید علیه بهاء الله و ثناء و ما از خانه امین الدوله بیرون آمده بخانه
 سوسن باجر آمدیم و احباب آمده بیکدیگر ملاقات نمودیم و یوم بعد بخانه
 خواهر دیکر اکا بکم آمدیم و اگر احباب آمده دید و با بجمال انور سلطان روشن
 و منور نمودیم و بیک از مراسم احباب و زحمات امین و نفر مؤمنه اگر
 عرض نمایم ^{مطلب} حلو لای مظهر و از مقصد باز ما غم بعد از چند عازم زنجان
 شدیم با جناب ایمان وارد زنجان شدیم خانها را خراب و بران دیدیم
 سراغ از اهل عیال کریم گفتند با اتفاق آحسن ابر حاجر ایمان بعشق ابر رفتند
 و در عشق ابر که لا بیزا مهر نیز که صبیح حقیق در بیت ایشان عیال و اطفال
 حقیق را پرستار نموده بود بنده بعد از توقف یکماه در زنجان و خیر آباد
 عازم عشق ابر شدم و باز هم بکسب کفش دوز مشغول شدم و بعد
 از خروج از حبس عرض بفرمویم حضرت من اراده الله عرض نموده اذن
 شرفیانه خواسته ام و اذن حاصل شده است وقت ترقی و منتظم کن
 چگونگی اسباب سفر فراهم آید و اسباب را خداوند متعال اینم قسم فراهم آورد

عشق ابر

جناب ^{اعز} خلیل الله خیالی شرفیانی بسترش افتاد بدون اذن و تذکره و تبرک
 بطفلیس رفته او را مانع شده اند جناب ^{اعز} بنزله و چند نفر اجاب
 این قسم مصلحت دیده بودند لا بیزار حسین زنجانی اذن شرفیانی بر وارد
 جناب ^{اعز} الله مخارج سفر او را تحمل شو ^{هر} ^{را} ^{با} ^{خلیل} ^{الله} ^{بارض} ^{مقصود}
 روند از حین خلیل الله تذکره حاضر نموده مخارج راه برداشته بطفلیس
 رفته و ایشان را برداشته بارض اقدس شرف شدیم و زیارت عبثه
 مقدسه شرف شدیم و بغور نقاس مبارک من اراده الله فائز گردیدیم
 فاخ در ایام شرفیانی اقم از سان مبارک حضرت من اراده الله انما
 نموده در کتاب علی بن ابی طالب در این مقام ذکرش مناسب است
 هر کسی بدارشتم باشد بان کتابی جمع نماید در ایام شرفیانی ^{الله} ^{اعز} ^{بنزله}
 عرضیه باحت قدس عرض نموده بود که همین را حسین و خلیل الله به طرف
 که مرکز میثاق امر فرمایند بتالیف مشغول شوند فرمودند خلیل الله مراجعت نموده
 معاون ^{الله} ^{اعز} ^{بنزله} باشد میرزا حسین را بحت ایران روانه نمایند بنشیند
 نفیحات ^{الله} ^{مشغول} ^{شو} جناب ^{اعز} ^{بنزله} ^{الله} ^{استثنا} ^{لا} ^{ار} ^{مولاه} ^{متکفل}
 بعضی از امورات فاخ شده و فاخ زحمات عیال را اطفال را هم زاهد
 رجوع نموده بحت ایران توجه نمود مدرست ^{الله} ^{بنشتر} ^{نفیحات}
 مشغول بودم ^{الله} ^{انجده} ^{همه} ^{وقت} ^{مویده} ^{منصور} ^{بودم} ^{اگر} ^{تقصیر} ^{نکردم}

بیان مطلوب میشود بار بر بعد صاف است جهت آذر با بجان و سیان و راحت
 بعضی ابر نمودم چند نفر از اهل تبریز و بعضی از اجناس سیان عرفه مجبور
 حضرت من اراده الله عرض نموده بودند که چون میرزا احسن رسومات بلد
 مان میدانند مدت تمام در سیان بود رجای منی بهم که او را ما مور بسیار غایبند
 زمانه گذشت و حرامم اینم فایز دل میفرمایند اهل سیان مشتاق
 روی تو مستند البته شمام مشتاق ایشان مستفید بودند و ان شاء الله
 سبب بقای الفت است فایز اسبابها با عجباب فروخته از عشق ابر
 قطع علاقه نموده با اهل و عیال بسیار رفتم و با اجناس ان سامان بکمال
 سرور و حضور یکدیگر ملاقات نمودیم و احباب اهدت نموده محل و سحر
 جده او را اجتماع بنا نمودند و حاجت من تبریز قدری اسباب از بران محل
 فرستادند و خورد خورد اسباب انقدر واقف احباب فراهم شد از
 اغیار هم آمد رفت نمودند بعضی مقبل و برخبر عرض میفرستند جناب میرزا
 از الله قسم بسیار آمده استعمال احباب زیاده شده و هر جهت تعمیر
 مقام مقدس در حیف جمع نمودند و پنج نفر در همان ایام زمستان
 مسافر بارض مقصود شدند اجناس کوچک و بزرگ بشایعت ایشان
 رفتند اغیار از ملاحظه این رفتار نار غل و بغضا در قلوبشان متعل
 فریاد و اشکها بلند نمودند و با هم این کلمات سرودند با بیها و بینم خورا اشکار
 نمودند مثل سلمان که بگریه میروند ایشان هم بر ملا بعضا میروند بدرقه

میرود استقبال بنمایند باید چاره کرد و اگر فریاد است که مثل ایوب در بهار مار
استهزا بینی بند و بر لباس ما وصله نشان بگذرانند غیرت چه شد تعصب کجاست
خدا ص بعضی از مفسدینم که نوع آنها همه وقت در همه مکان اسباب فتنه و فساد
شده اند و اسم انرا اصلاح گذارده اند کما قال الله تعالی فقل لهم وانذا قبل
لهم لا تقدر وافر الارض کما لو انما نحن مصححون الا انهم هم المفسدون ولاکن لا یعلمون
از این نفوس محوک عوام کاللقوم شده و اهل قراء اطراف را بکثرت
آورده و افزونگت ارجح بنمایان آمده با حجاب نسبت داده و قلوب
انها را مملو از بغض و عداوت نموده خون آنها را بجوش آورده و آنها نزد علماء
رفته و ایشان را محلد و نحو قرار داده علماء جاهل بهم با آنها فتوا سر جهاد داده
ضعف الطالب و المطلوب و بایشان دستور العمل داد که شی با اهل قراء اطراف
که هم جوارشها مستند متفق شده محو نموده با بیها سیستان لهداک نما بیدایش
هم باین را اتفاق بینی بند لیکن بر خیز از اثر کلمه حق که میفرماید ان کبیر الشیطان
کان ضعیفا اجاب هم از خیالات ایشان مطلع میشوند طریق حزم و احتیاط
را از دست نمیدهند و در تدارک اسباب دفاع بر سر آینه تفکرها خود را
اصلاح یعنی بند بعضی که تفنگ و اسباب حرب نداشته ابتعا مینمایند عمار نیز
از تدارک اسباب اجاب مطلع شده مضطرب میشوند از خوف از سببان
کوچ نموده بمحلات دیگر میروند اجاب از کوچ کردن آنها خائف شده بگویند
اهل قراء اطراف ایشان را از بزوح نترسانند که در وقت هجوم ایشان بسیار
سوار جماعت با برسی و بسیار نباشد بار طرفین از این خیالات اسباب

حاج میرزا
و شیخ الاسلام

خوف و رعب از ایشان فراوان شده باری بعد از کویک نمودن اخبار اجباب
 کل مسخر شده و در فکر سنگ نین و عظیم دفاع نمودن حاضر شدند و آن شب که احدک
 خواب نگر و اطفال و زننها مضطرب و خائف صبح اجباب صورت نموده قرار
 بر این شد که جمعی بهتر بر رفته کعبه را بحکومت اطلاع دهند چهار نفر
 از اهالی میان مع حقیق و طفل جمال و جلال از میان حرکت نموده با اجباب
 با جمال و جلال وارد شیرین شدیم و مطلب گما استخوانی است عرض نمودیم
 و فتنه می شود و فریاد آنها را نزد حکومت ثابت نمودیم چند نفر سوار ما مور شده
 بر سرامه قریه حاضر افکام عهد و عهد از ایشان بود از آنها التزام
 گرفته تهدید بخشیدیم نوعی ایشان را آرام نمودند چند طرفین آرام بودند
 لکن ماده فقر قطع شده اخبار سردانز که وقت بهائت آورده با او و غوغا
 نمایند و دیگر تدبیر نوعی بحمله و تدریجند نفر از ضعفاء اجباب بوعده و عید و بیم آمد
 با همه همراه نموده در ایام محرم که همه وقت در همه جاها رفتند و فراموش
 بنام بهائت گرفتند با اجباب گذاردند و چند نفر از اجباب که در محله آنها نزل داشتند
 بر سر آنها هجوم نموده ایشانرا نیز نند از این طرف با اجباب اطلاع دادند فوراً جمعاً
 چوب چاق حریبه و براق غم نداشتیم نوعی بحمل آنها رفتند آنها مطلع شده همگرا
 نمودند تا با اسلح آمدند ملاصقه نمایم که چه بنوع دیدم در باره و در بلند است
 و مفره تیرام تفنگ خلا شد بسیار محضوف بودم که قتل واقع شود بعد از ساعت
 اجباب مراجعت نمودند و دیدیم چیزی واقع نشده بهائت با مور سفارت فرار

کرده اند و چند تیر تفنگ به هوا حلق کرده اند و بعد از مسخه غیبی احباب که نزد
 آنها رفته بودند را صبح شدند و توبه انابه نمودند علاوه بعضی از اغیار هم چون چند
 را غالب دیدند بطرف احباب آمدند و مذکور نمودند که ما هم وقت باشی
 بوجهیم اغیار چون مغلوب شکوب شدند مجدداً نسبت با احباب ابواب کذب
 و افترا گشودند و در بعضی اطراف رفته و بعد بتبریز رفته در تمام مجامع
 و محافل که روزه خانیه بوده اینها با حالت پریشان این صر و غها و نهانها را
 ذکر مینمودند که مادر ایام محرم روزه خوانند داشتیم با اینها مانع شدند بخورد بالله
 با کسی ناسزا گفتند آخوند روزه خوان را ریش بریدند بنبر ما را انشردند بعضی از
 نهانها را برده اند چند نفر از مردها را بر تار میزدند چه بسا آنها آمده است
 یا ایشان را کشته اند از این قبیل بیانات در صحیح دوات و شکایات مقامات که
 تعزیه خوانی بوده ذکر مینمایند و یک معلم است که از این صحبتها چگونه خون
 این مردم بخوشی مرا بد مخصوصی عوام را کن اکثر علمی و عقلا دانستند که این مطالب
 نادر و غایت حکومت تبریز جمعاً از طرفین بیطلبید مع کذا خدا را طرفین حضرت
 و بجهت از که خدا را احباب حاجت بینم العابدینم پیرسد اینها بر ارضه نزارش
 کرده اند عرض مینمایند بنده در تبریز بوده لکن از قرار یک بر من معلوم شده در
 سرزراعت و در خدمت نشانی نیک بجهت که خدا را اغیار ذکر مینمایند که سرودیم و مذنب
 بوجه شایزاده با و نهید بفرمان پیر سوخته در سر ملک نزارش مینمایند بیکو پیر سر دین
 مذنب بوجه و اینها باید بستند بشما چه بد خلقت دارد با بر ما شدند و بعد از حاجت
 زینم العابدینم پیرسد که با اینها چه میکنند بیکو پیر خداوند را لا شریک له میدانند

و جمیع انبیاء و مرسلین را از آدم تا خاتم النبیین و عند الله مبدأ نند و انتم انما علی
 علیهم السلام را محبت و مطیع و منقاد نند و جمیع آوا امر آنها را عاملند و نزار و مکاره
 را تارک و حضرت و بیهدر بیفرا بیدار فتنه الدوله حاجر خوب جواب داد
 و بعد حاجر بیهدر عرض میفاید که این حضرات مطایبر را نسبت باین طائفه
 در همه جا ذکر کرده اند و بسیر بر حکومت ام عرض نموده اند که باینها چنین و چنان
 کرده اند عرض ما باین است که چند نفر نفوس اماین را بفرستید تحقیق نمایند اگر
 بک فقه از این تهمتها که نسبت بجا داده اند راست باشد تمام حرفها ایشان
 صدق است و ما بافق و دولت و ملت میسیم و اگر تمام کذب و تهمت شد حکم ان
 با شامت و بیهدر فرمود حرف از این صانع نرو بهتر نیشو نوجبه باغیا فرموده
 شما هر یکو بیدر کل سکت صامت کو یا کلمات حاجر بیهدر بیهدر بیهدر بیهدر
 کلیم بخشید که تمام آلات کوه را بلیهدر و بطلان آنها را آشکار نمود حضرت و بیهدر
 چهار نفر از انسا ر خود را جهت تحقیق این مطلب بسیار فرستادند ایشان
 بناسر تحقیق گزاردند گفتند ان روضه خوان که ریش او را بریده اند کدام است کسی
 پیدانشد بر سیدن ان بنر شمار که سوزانیده اند در کجا و چه محل و مواز جواب عاجز شدند
 بر سیدن ان شمارش را که برده اند شمار با انها کیا بند و اسامان زننها چیست معلوم
 نشد گفتند ان چند نفر درها شمار که مفقود شده اند کیا بند معلوم شد کذب بود
 و چند نفر اسبابها را خانه خود را برده در محاسن مخفی نموده بودند و با حساب
 تهمت زده بود که اسبابها را غارت کرده از ان اغیار که آمده بودند

با احباب صح شده بودند میدادند اسبابها را در کجا حفظ نموده اند با احباب اطلاع
 دادند ان اسبابها را نیز آورده بیرون آوردند و بدین ترتیب سوانح ایشان بر همه کس
 آشکار شد و کلمه مبارکه ان الله لا یصلح عمل المفسدین مصدر افضی ظاهر شد و مفاد آیه
 مبارکه جنم اللہم الخابون محقق و معلوم گشت خلاصه ان نفوس بعد از تحقیق از
 آنها و در فلق و جزیره گرفته و چند نفر را تنبیه نمود در آخر اصلاح داده بتبریز
 مراجعت نمودند چون اغیار هم جمیع الجهات مایوس شدند لا بد تسلیم
 شدند لاکن قلوبهم نکاد تلتئم فی الغیض اجبار تبریز خیر مرقوم نمودند
 که از سیان حرکت کرده بروم تبریز شاید قدر عداوت ایشان کمتر
 شود چون این فتنه و آشوب از وقت آمدن این فانی بسیار پیچیده واقع
 شده ام بسیار هم بر فتن حقیر اثر میثوند که ما با همید و رضای اغیار عمل
 نمیکنم زبده از انچه کردند کار از دستشان فرایند زمانه نگذشت از حضرت من
 اراده الله لو حرنازل و میفرمایند از سیان با طرف حرکت شما اگر گاه کا هر
 بسیار تردد نمائید جائز و جناب میرزا اسدالله قریب از تبریز آمده با احباب
 سیان قرار این قسم گذاریم که حقیر اهل بیت را به حق ابراهیم و هر گاه از
 مرکز میثاقی امر شد خود و حده بسیار ان آیم اسباب خانه با احباب فرودخته
 از سیان حرکت نمودیم جمعی از احباب و جناب اسید اسدالله هم را بر
 آمده بقیه ما با کنیز وارد شدند از ده خانه از احباب در ان قریه است
 در خانه سلطانیه که رئیس احباب است منزل نمودیم پانزده یوم ما را
 نگاه داشت و آنچه لازم محبت بود ایشان را احباب انجا بعمل آوردند

و از آنجا بار دیگر آمدیم چهارم در اردیبهشت کوفت نموده احباب
 آنجا ملاقات کردیم حین اقامت در خیر مراغه در اینجا تشریف
 داشت بسیار مشتعل مجذوب بود و از اردیبهشت بعشق ابد آمدیم چون
 صبیبه حقیقه که در خانه جناب هیزامهد است در فیروزه که میدانی عشق
 اهداست در اینجا بود جناب هیزامهد هم ما را با اهدایت با کمال جمال
 جلال فیروزه بردند چند روز با هوسمانی که در فیروزه بودند بسر بردیم
 جهته باز دید منزل جناب استادی اکبر سهار نیز در فتنه ملاطفت شد مشغول
 نوشتن شرح حال بر یکت از ما جریسیم که بعشق اهدا بجزت نموده اند ^{شغول}
 و رقوم مرغابیند قدر آن کتاب را قرائت نمودم حکایات و بیانات
 رنگارنگ دارد مثنایه بوستانه است از مریخ از بار و اشعار و انواع
 شقایق و ریاحین در آن موجود است بسیار از تلاوشش ملذذ و محظوظ
 شدم لهذا فایده هم سرگذشت و قایح خود را رقوم نموده با ایشان دارم که در
 کتاب تاریخ خود درج نمایند و جناب ایشان فرمودند که حکایت
 شهادت جناب طبیب و ابابصیر و آسید اشرف را بعد از قایح خود
 فیکر نمایم لذا قایح شهادت ایشان چنانچه واقع شده و از منسوبان
 خود شهدا شنیده ام از ام اشرف و غیره عرض مینمایم حکایت جناب
 هیزامهد و طبیب ابن مرحوم حاج میرزا معصوم طبیب این
 است که بعد از حرکت جمال قدم از دارالسلام جناب نبیل زنده

نیز جهان را آینه جناب طبیب را ملاقات مینمایند چند مجلس با ایشان
 صحبت مینمایند ایشان مقدمات میکنند و ایشان عریضه بحضور جمال
 قدم عرض مینمایند و بجناب آقا میرزا احمد نراق میرهند که حین شرفینا بر
 در ارض سر تقدیم حضور نماید جناب آقا میرزا احمد و جناب
 لامصطفی در شهر تبریز گرفتار حزب خون ریز میشوند ایشان را با هم
 دولت شهید مینمایند در میان نوشنجاب ایشان عریضه جناب طبیب را
 پیدا نموده بحضور سلطان میفرستند بعد از آنکه امر بقتلش مینمایند عظیم
 خان حاکم زنجان در ایام ماه رمضان بوقت افطار طبیب را احضار
 مینماید که بکرازینها راه حرم ناخوش احوالند طبیب وارد حرم سران شده
 شده در یکرازی حجرات جاسی میشود و بنا بر وقت قرآن مشغول و منتظر عظیم
 خان بجهت ناگاه و میر غضب حاضر میشوند و برایشان سلام مینمایند و بعد
 ملکلاف شاه را که خطاب ب^{خان} عظیم بوده که ایشان را مقبول نمایند با و میدهند
 جناب طبیب میفرماید با پنجه ما مورید محمول داریم فروش اطلاق را جمع نموده
 طشت حاضر کرده سرایش نژاد را در آن طشت میرند و جسد مبارک او را در
 باغ پادشاه آورده چند قبور اول دوران گذارده بودند نام اشرف فرمودند
 بعد از آنکه منضم شدیم جسد مبارک طبیب در باغ ^{سنت} مقیم تا او را زیارت
 نمایم قراولها مانع شدند از خون مطهرش در جاسی را سب جمع شده
 بسته بچون خون با خاکها بیکه بان خون اوده شده بود جمع کرده بخانه رانج
 شدم و بعد که آمد شهر از این واقعه مطلع شدند تلخخوم ماهوم مله نند

و تاسست خورد در از حیث و کونعم موافق مخالف و جسد شریفش را
 در زیر همان عمارت و کنبر که جناب طبیب از برادرش ساخته
 بود دفن نمودند از جمال قدم زیارت نامه با سلسله نازل همه وقت احباب
 بزیرارش میروند عجب انجیست که اخبار هم باو اعتقاد دارند و مخفی از
 احباب می آیند خاک قبر طبیب را برایشان میزنند و رقبه وایم کنده شده
 حکایت جناب لاسید اشرف و ابابیر علیهما السلام و شانه آسید اشرف اینجاست
 جوار فروش جناب میرجلیل با چهره و نظر از قیامه اش در دعوائش نجبان
 شهید شدند برادرش میرصلاح نام داشت این دو برادر رشید شجاعانها ظاهر
 نمودند تا بدرجه شهادت فائز شدند جناب لاسید اشرف در وقت شهادت
 بدرش طفل بود بعد از بلوغ در مقام تحقیق برآمده تصدیق بامر
 نقطه اول و طلعت اخر جمال ابهر یعنی پدرش متولد و منجرب شده فردا واحد
 با در نه عازم می شود و بشرف اقا محسوب فائز بعد از نیک مقصد
 بزنجان مراجعت می نماید چون در آن ایام اثر اجازت نجبان از نجی بودند
 جناب سید اشرف و ابابصیر بر اثبات امر جمال قدم قیام نمودند و مردم را
 بر حقیقت امر و حقیقت جمال قدم آگاه نمودند و بسپرد و حجاب
 شیخ و شاب را بر امر مالک رقاب دعوت نمودند و صدقات
 زیر از اخبار و هم از جماعت از لیها کشیدند و بعد جناب لاسید اشرف

مرده از عظم سرفراز است اقدس بیخا بدستگیره محترمه خود را ضیائیه همراه
 ببرد و جناب حاج ابراهیم را از بر سر خدمت با خود ببرد و بشرف لقا
 فائز میگردد و آنرا از انقضای مدت وصال جناب سید اشرف بیفرمانند
 مادت از فراق تو محزون است تو را بیطلبد باید بروی او را در بخش
 نماز و ضیائیه که بجای تو نامیده شده ما او را ~~بجای~~ بخشدیم
 بایمان شما را فرستید ایشان هم را فرخواستند شد و ایشان را
 افزون تر خصم فرموده بزنجان را جعت نمودند و جناب سید اشرف
 با ابا بصیر بتبلیغ امر مشغول میشوند روز رسید اشرف به والده
 خود میگردد تو از جمال قدم را طلب نمودی جمال قدم عنایت فرمود
 حال تو در عوض بر جمال قدم چه امرتقان میداد میگردد بدست قابل
 و لایق جمال قدم چیز ندارم مگر تو را قربانی جمال قدم نمایم سید اشرف
 فرمود امیدوارم که این قربانیش قبول شود چند ننگ داشت ملاقات
 در بندر بظهران میرفت وارد زنجان شد اهل زنجان پیش ایشان
 رفته از جناب ابا بصیر جناب سید اشرف شکایت نمودند و
 شهادت بر بانی بون ایشان دادند ایشان قائم ظلم و اعساف
 برداشته رقم قتل آن موءمین موحد صادر نمود فتوای قدر داده
 از زنجان بظهران عازم شد از قرار مذکور زمان ننگ داشت که
 بمقام اهل خود مقرر کرد اهل زنجان بحل حکومت اجتماع نموده

که باید حاتم در بندراج اشرف الزمان مجدالدوله خالوشاه حاکم رنجان
 بود از زنجان بقرا اطراف حرکت نمود بفراش باشرا اجازه داد باین
 قسم که سید اشرف و ابابصیر را در محضر علمی حاضر کن اگر تبتتر جنته و اباعون
 مرخصی نما و اگر اقرار کردند بفرموده علمی عامل شود و چند رقیب بود جنت
 جناب سید اشرف و ابابصیر نازل و در آن لوی تلویح و اشاره مدک بر شهادت
 ایشان مرقوم و ایشان مشق جانبا از شعور منتظران وقت بودند
 و مستحق شهادت ام اشرف فرمودند ابابصیر در خانه تا بوق ناکاه کسی
 درق الباب نمود فوراً جناب ابابصیر بر خواسته شال کمر خورا محکم بست جزوه
 ایات در بغل داشت بیرون آورده بمن سپرد فرمود عقب من آمده اند من رفتم خدا
 حافظ من همراه ایشان رفتم در را باز کردم و بدم چند نفر فرستی حکومت
 دست جناب ابابصیر گرفته بمنزل حکومت بردند چند نفر از علمی حاضر
 بوده اند بایشان صحبت مینمایند ایشان بکمال شجاعت و استقامت اثبات

مطلب یعنی بدلائل جز اشک و او بار شکر حاضر نمیشود ایشان حبس مینمایند
 ۳ روز و در حبس بوده اند و فقه ام پارس مبارکش را در فلک گذارده
 چوب بزنند ام اشرف میگوید من در حبس بدیدن ابابصیر رفتم و بدم از
 بس چوبه بر پاهایش زده اند خون از ناخنهایش جاری شده پاهایش خون آلوده
 است حالت رقت و است داده گریستم فرمودند گریه میکنی مستقیم باشی بهم خواران
 ما بگو در مصیبت عاجز و فرغ نماند و با حدس بکنند نشوند صابرو شاکر باشند
 بحاجت فسخ هم فرموده بود برو نزد سید اشرف با و بگو از شهر برو و کم گرفتار

نتواند آن حد که با او خود داریم که جان خود را فدای ما کنیم که شاید در بعضی حالات
 جمع شویم ملاحظه نمودیم این خلق تا انصاف بهیچ وجه مستعد نیستند حاجر
 نفع میگویند منی پیغام ابابکر را با سید اشرف رسانیدیم ایشان فرمودند
 از جهت اطاعت قول ایشان از خانه بیرون رفته در باغ منتظر تا قضا
 چه امضا نماید بعد از آن ابابکر را از حبس بیرون آورده بیدان آوردند
 میر غضب آمده میخواهد و ستمش را ببیند فرمودند من هرگز نوشته
 حرکت نخواهم نمود دست بستن لازم نیست جلاد تیغ را بکوبد ابابکر
 گذارده که سر را از بدن جدا نماید میفرماید اگر جلاد نزد و خوف محل فرج را
 نمیدانست دست خود تیغ را نگذاشته و آن جلاد سر را از بدن جدا نمیدانید
 و بعد مردم آن جد را سنگ باران مینمایند و بعضی سخنهای آهنگ بر سرش میگویند
 سه شبانه روز جدش در میان میدان مانده و بعد سبزی بپاک داروغه
 را با چند فرانس مامور مینمایند که سید اشرف را بجا آورند مرا میزند
 در باغ لاسید اشرف ایشان را استقبال مینمایند و یک مجموعه
 انکو را از برایشان آورد و داروغه میگوید قدر را بپایه
 و اشاره مینماید که بیرون رفته سید اشرف اب را آورد و از داروغه
 با و میگوید فرار کن ما از بر سر کشتن تو آمده ایم ما میگوییم او را اندریم
 تو فرار مینمایند میفرماید من اگر فرار نمایم بر سر تو تعریف نذار و از قضا
 آنگاه بکجا فرار نمایم داروغه بخشیم آمده سلیر بر صورت ایشان میزند

میگوید پدرت ام بمنزل تو غرور داشت که شهر زنجیان را او بپوشان
 کرد او را بر داشته محاسن حکومت میدهند ملا باشد عمید الملک
 بایشان گفتند بیفاید و در آخر میگو پدر بیجانم اشس بریز است او را
 بدست بر غضب و هید شایده خائف شو و اباشاید او را در میدان
 می آورند و آن بوم چون طفل از سلطان فوت شده به است و گامین
 را خلق بسته بود نزد جمعیت کثیر در میدان جمع بودند سید امام جماعت
 نزد جناب لاسید اشرف آمده ایشان را در بغل گرفته در کوش او
 کلمه میگوید و آمده در بغل مرغوب استاده میگو پدر ایها الناس سید اشرف
 معنی کرد بانی نیت متفرق شوید سید اشرف مفضل شده و ستار خود را
 بلند میاید میگو پدر ایها الناس سید اشرف معنی ننموده و نخواهد نمود
 معنی سزاواران ک نیت که از حق معرض شده شهید عبد الواسع امام
 جمع عبار خود بر سر کشید از بیان ان جمع بیرون میرود میگوید خود میدانید
 جناب لاسید اشرف بر سر نعش ابا بصیر آوردند همینکه نعش بر نعش
 پر خون ان شهید مظلوم افتاد فرمود پدر این میدان کل آسمان شده
 و این می بدت با سوز گداز نعش نمون تا تو مرا تنگ شد روز زمین ایصنم
 دل بخیز این ماجرا نیت عمین ایصنم در طلبت ناظم جان طلب حاضرم
 جان ستم جز ترا نیت ز همین ایصنم و خود را بر رو نعش ابا بصیر
 انداخته او را در بغل گرفت و در موخوی از خون او رنگین و مشکین نمود

و اکثر اهل ریجان بشهادت سید اشرف را فریبند و ندیدند بخواهند بهانه
 بدست آورده او را از کفن بجای دهند بعضی سراپیمه نزد والده اش
 آمدند بلکه او آمده فرزند خود را نصیحت نماید فرمود آن آمده او را
 نصیحت مینمایم نزد پسر حاضر شده فرمود از فرزند ارجمند مبادا خوش
 از برایت حاصل وقت شیریخ بر تو حلال است که تو را در خون
 خود غوطه و ربینم گفت اساور خواطر جمع دار دست از طلب ندارم
 تا کام دل بر آید یا تم رسد بجانان یا جان زخم بر آید اسلای نقر
 بود جراح بر غضب گفت یک زخم مختصر بر او بزین بلکه خائف شده از خیال
 خود متور شو و بعد من رحم گذاردان زخم را خوب مینمایم بر غضب
 هم در آن جین ممت بیخ کار در بر کوشه ابرو در راست ایشان بفریب
 تمام بیزند نصف صورت را تا زبیر زخ میگرداند و ضربت و بیکر بر کتف
 فرو آورده اما سینم کار کردید و ان سلیل جلیل را از پا آوردم مردم
 از خشم بر غضب راستن بالان نمودند و یک چشمت بفریب سنگ کور شد
 و در همان روز جوانان اهل محله جمع شده جد سید اشرف را برداشته
 غسل گرفتن نموده در امام زاده دفن نمودند آنچه ام اشرف سحر نمود که
 که او را غلند میند قبول نکردند و نحس ابا بصیر را هم نفر حال برداشته
 بیرون دروازه شهر در کوه البرقیان از نزد و شب اجاب رفته در
 همان مکان او را دفن مینمایند قبرش پنهان است لکن بعضی محل قبر را
 میدانند و یک بعد از شهادت اسید اشرف همسایهها دیوار خانه

لا یعقل

ام اشرف را خراب نمودند و در آن شب بود که حاجت ایشان تیر نمود
 و ملاک و متخلفات با ام اشرف را رسید که معنی و بعد از وفات
 ضیاء نیز وجه حاجت ایشان ام اشرف اولاد با سارا و پسر سارا معنی
 صبیح و چک حاجت ایشان که لقابیه نام داشت ام اشرف بکمال میل
 و رضا بعقد حضرت و رقادر آورد و بعد از شهادت و رقادر
 بعشق اهل آمدند و بعد از دید بعضی از اجباب لقابیه را جناب
 ناصر رضا باب اصفهان ترویج نمودند و جناب حاجت ایشان در
 حج فرزندان محمدش احسن و اولاد انش ساکن مدینه عشق شدند تمام
 شد آنچه جناب ابراهیم زنجانی بجهت خودشان و قوم نموده بودند
 مگر اینکه حقیر نو آلف مختصر تر از ایشان نوشتیم و گاه تغییر در عبارات
 داده شده و علاوه آنچه از نفوس با اطلاع شنیده بودیم بان ضم کردیم
 و دیگر چند بیت متفرق از جناب نبی اعظم که مختصر فرمودند نفاذ
 شهداء از بجان و غیر هم ذکر فرموده آخیرین بیانات مرقوم میساییم و اینها
 هر کسی از انقطاع سب و در جنت بر ما قبل خود خوش مکن
 اولی ان ارضی اعلی را طبیب ان شهید روح هم نام حبیب
 کریم بحضرت بر پندش و طاعت شد مزین به او جنات هشت

مع از
 اعلا
 ن است
 در زنجانی
 کتبه است
 میرزا داد

<p> در محبت نیر با اشتراق از شاہوران و نور منقر سر بر احوت با ختنه اندر وفا کشت در فرسوس اعدا شان وطن سالها بر آستانت سو بکف در هوا سرفشانده بالها کرد پرواز او سوسایع الجنان کز کم تا بیدر او را با بصیر راہ را بنموی بر یاران عشق یا بها کو بر ملا با اشرفش کم نشد از او ندر یا بهسا جمله زنجانیان را جان بداد اسفندش جمله ما چون او اشرف از کل و ز بحر است تا که در او رنم شد مشرف مرتبین چون که را جمع کنت خنجر بار شد </p>	<p> و تران مصطفی ز اهل نراق سومرا حد چهارم شان تقی اندر در قبیر نیز چون با مصطفی روح اعدا شادمان شد زان ^{تقن} پنج ایشان ^ع بعد نجف انهم از زنجان و لکن سامها تا که در طار تبالا بهان زان ششم شان امیر خوش سیر شده ز در سینه اش فاران عشق شد بر صبر تحمل از کفش سنگ باران شد ز خندان باران تا که جان خویش در زنجان بداد سرخ شد رخسار او از خون او هفت شان سید امل و ران او ز زنجان جاسای بنهار عین از انقا چون جام او سشار شد </p>
--	---

بود بصیرش بعد در زنجان انیس
 یا با کوه او در بانا رهها
 چون گرفتار بلا شد بود بصیر
 هر چه گفتندش که با تو نیست کار
 گفت ناز بر شهادت شایسته
 یک جد سمل است صد جان میدام
 مادرش حاضر نموده پیش او
 مادرش بود سپید پارس بود بصیر
 جمله گفتندش که با اینت جکار
 گفت وقترا شرفم کرد در پسر
 بود بصیر آمد چه در میدان شهید
 همچو جان بگرفت جسمش در کنار
 اندران حالت شهید و کشته شد
 مادرش با شوق گفت ای مؤتم
 چون ز نرس این بعد در عشق حال
 خلق در حیرت که ایسان بستند
 نفس آمد از ایشان محبوب

روز شب با هم بحب الله جلیسی
 نامه ممنوع از آزارها
 گفت اشرف نیز هم امشب اسپر
 تو از این اعا بیا بیما فرار
 چون کریم من ز شهادهش فایتم
 همیشه پگاه از زان میدم
 کاین پسر را یک نصیحت باز گو
 کاش منم بود من با تو اسپر
 پور خود را کن نصیحت ز بنهار
 که دهد اندر ره محبوب سر
 اشرفش چون عاشقان بسردوید
 خون او مایید بر رخ بیقرار
 خون او با خون او آغوشم شد
 این زمان را فرستد از تو قلبم
 پس چه باید بود احوال رجال
 این چندین سر باز هر چه بستند
 کاش انداخت بر کل قلوب

هشتم از سر فراز است رسول	ان نزلت فی شیع ارباب و رسول
هفت سال اندر رهت محبوبان	با غل و زبیر او ماؤس بود
چون علم افراختد در ارض سر	شد ز حب آزادان سلطان بر
شد به خدا داوز عشقت بیگانه	کتابت اشفوت را با سببان
بود سفارش حجت پنج سال	هر دوشی در جان فزون تر اشتغال
تا که در وقت سرشکس بدوش	در رهت شهید شهادت کرد نوش
بود ان سرشار عشق از اهل قم	جاس جام به او نوشید ختم

نخه ۱۷

جناب شهید رحیم کفشی در صبح اهل زنجان و والدین کرم در فتنه او آیه زنجان
 شهید شده در ان ایام طفل بود بعد از بلوغ با اصحاب یمین ملحق
 و در جرگه اهل یقین وارد می شود و از اهل سجدین الذین یکذبون بیوم
 الذین اجتناب مینمایند ان شیره زن که در دعوات زنجان سبقت
 از مردان گرفت و در میدان حرب بطالت و بیادیت ظاهر نمود
 خالم جناب ایشان است نامش زینب بود لباس حربی پوشید
 بر سینه معروف بود عاقبت بمقام شهادت فائز شد جناب
 شهید رحیم جو رحبت و وفاست و سازج صدق و صفاد در
 امورات خیریه از سابقین الی الخیرات است بعد از صعوبت حال
 قدم جل زکرة الا عظم بانفاق جناب روحانی بشروئیه و این جناب

جناب آفرین الله صاحب الله بساحت قدس سر نورده بر باریت در وصف
 مطهره و جمال سوز حضرت من اراده الله فافرشدند بعد از اینکه بنی ه
 و پنج سال از سن شریفش گذشته تا به این اختیار نمود زن شصت سالمه از
 اجباب تزویج نمودن آن مؤمنه در چهار سنه قبل جناب ما میرزا کاظم
 ابن الشهدا و را تزویج نموده چند روز بعد از وفات مرحوم جناب
 ما میرزا کاظم در خراسان بود و بعد با اولادش بعشق ابدا مدند و خردی
 را عریض نمودند پس در حال چند بلفش و در شغلها مشغول بود
 سه سال از عیش بگذرد عاقبت صدق آیه مبارکه یخس جهنم من النور
 الی الظلمات در شافش ظاهر شده و سبب خواند یعقوب از جوانها
 اجباب شده محمد خدرا که نسبت خود را از این امر مبارک قطع نمود
 زیرا اعمال و افعالش را یقینا بر این امر نبوه عجب این است که جماعت فخر
 که حال نسبت خود را با ایشان میدهند از او بیزار شده اند و اگر ایام او قائل
 در حبس و قزبات میگردد که یا وقت خوشی همان بودن در قزبات
 است چه که در قزبات خوراک با و میدهند که سده جمع نماید و در وقت در
 قزبات نباشد که سنگر مخور در زیر که غیرت کسب کردن ندارد و از بس
 برزالت معروف است کسی با و کارس جمع نمینا بد بکرا از اجباب گفت در
 دیوانی نه حاضر بودم شصت و سه امده آب پاشی که چهارم قطع نمود از او
 پرسیدند که رفیق و مکرر داری گفت بله یک نفر جافرا از بعد هم پیدا بینا هم

چند نفر دیگر گفتند آن بک نفر کدام است گفت ایوان و جمال را پیش آورده
 نشان داد فوراً شخصی حکومت تجزیه کرده او را امر بخروج کرد مردم
 خواست آن بیچاره حکومت عرض نمایند و بیکرک مس آوری کوشش
 بجفتی نداد آن فقیرام از آتش او سوخت و شخصی حکومت مذکور
 نمود که از بس آزار این شخصی مردم شکایت کرده اند من از رویت او بهزار
 شده ام آشنائی این شخصی با او بس ناسب نیست بکرم با حق خود بالو است
 صدق الله العظیم بقولم تعالی من اعرض عن ذکره فقد هود وان
 له عیشته ضحکا خلاصه جناب شهید رحیم از جمال قدم و حضرت
 غنی الله الاعظم الواح دارد و ما عند الله خیر و ابقر اولاد ندارد
 نش ۱۱

حلا حین که کار از من ایدر فینان مشهور بتدر حین ارباب شریفان
 تجار رفینان بوه و ابترا با اهل بها معاند بوه احباب جوان او را مرد با درد
 میبند با و بنابر صحبت گذارده تبلیغ مینا بنده غنی معالی را بحد بوق میناید و
 بر تدارک کافات قیام مینمایند با غوام و خواص در اینهاست امر جمال
 ایدر طلعت اعنا صحبت میناید و دلیل در برهان اقامه مینمایند لذا
 معاندیم در صد اطفال آن شخصه ربانی و اخوان جزوه فارا نشیر بر این
 جهر نزد حکومت رفته فریاد و ادینا و اشرفها بلند نمودند حکومت

حکومت جناب ملا حسین را حاضر بنمایید میگوید خلق او را نیز بگویند ملا حسین
 باند شده و مردم را گمراه بنمایید و بشریعت تازه دلالت بنمایید
 میگوید هر چه عرض نموده اند من مردم را براه راست هدایت نمودم
 و از ضلالت و گمراهیجات واده ام مگر جمیع ماها مکلف نیستیم
 که اصول و مبانی خود را از روی تحقیق بدانیم و تقلید ننماییم و از قول
 زور اجتناب نماییم چه قول زور از این بالا تر که جمیع علماء و فقها
 بر این امر متفق و متحدند که در اصول و مبانی تقلید حرام است و بر نفس باید
 مجاهده و تحقیق نمایند تا از زمره گمراهان محسوب نشوند و مصداق این
 حدیث شریف واقع نشوند من مات عن شریعة التقلید فقد مات ان
 شاء الله و یا اوشاء ان شاء الله حال اگر کسی در مقام مجاهده و تحقیق
 بر آید او را مانع شده بر رفتن قیام نمایند این است قول زور
 اجتناب از سخن شیخ ضروری است فرور که خدا گفته بما فا جتنبوا قول الزور
 خلاصه کلام بیانات و تقریرات جناب ملا حسین مزید بر عدت شده تمام
 دلیل بر باند بودن او حمل بنمایند ایشان را بسبب و لعن امر بنمایند میگوید
 من احدی را بسبب لعن نینمایم تکلیف خود را از سایرین بهتر میدانم
 چوب فلک حاضر نمودم او را با حاکم جو بکار مینمایند و آنچه میخواهند
 کلام ذکر کنند قبول نینمایند عاقبت او را چند روز حبس نمودند ملاحظه

از او گرفته او را برایشها بند از خوردن و در آن حجره اخصا نشی
 ز بهر تریشو حضرات اشراق و کائنات و انبیاش که پند و مهارت در آن
 و انبار همه آتش میزنند و تمام اشیا که در دکان و انبارش را میوراند
 مگر جناب ایشان با انواع و اقسام از نیت بنام بند آخر الامر لا بد شده
 دست فرزند بار خود را گرفته از رفیقان بجزت نموده از راه یزد و بمبهد
 و از شهید بعشق ابدی آید در عظمه وارد عشق ابدی شد در حقه پسرش عبدالقادر
 و نعمت الله و ک چون انبیاش بعد از در و جلوه کرد در لوط بود در بان عمل
 مشغول شدند و این مشغول عمل مذکورند و جناب ملا حسین بعمل مراف مشغول
 شد و در سال ۱۰۳۱ هجری چند روز ما خوش احوال شده طبر و حش از نفس این عالم
 قدس بقا پرواز نمود و بر شاخه سدره بقالانه و آستانه نمود رحمة الله علیه
 از مؤمنین ثابت را سخ بود این صدقات وارده و شفقات او را از حب جوب
 امکان است نفی بلکه بر محبت و انقطاع عشق آفرود از جمال قدم و حرمت غصن
 ال عظم الواح وارد اولاد گایش بمقاد و ولد و سترابیه و امر آنها ثابت را سخ
 و مستقیم اند پس بزرگ ایشان عبدالقادر و این ایام که منع شد بید است
 که احدی ساحت قدس تو جبهه نشما بید ایشان را حالت الجذب بر رخ داده شوق
 زیارت جمال عبدالیهها و شرفها بر حقیق مقدره بقوم نور استرکان افکاره
 آنچه اجباب محالعت نمودند عطش و طابش زیاد تر شد و قس محقران اجباب
 بسوت علیه عازم شده ساحت قدس مشرف شده بار زور و صل جان
 خود و اهل و تامل شده چون حالت شور جذب عشق داشته سفرش جوب

و مرعوب مطلوب واقع شده مورد عنایات لایتنایه مرکز جنتان شده
ایام معدودات در آن ارض مقدس مشرف بهم افکن مراجعت یافته
بکمال روح و ریحان وارد مدینه العتیق شده و دیده او بآء الله بحال
روشن و منور گردید قال رسول الله ص طوبی لمن زار عکا و طوبی لمن زار
عکا جناب نعمت الله نیز از احباب مشغول است در کس و محافل احباب
بجدت همه وقت مشغول است اسامی ایشان در عرقه ۶۹ مرقوم است

جناب ملا عبد الوهاب من اهل سبزوار ابن خا عبد الکریم ابره جابر
حاجر محمد جمع که از اشراف و اعیان و متولیان سبزوار بوده اند و حاجر محمد بیگ
ام برادرزایشان بجه خداوند تعالی بمصدق آیه ببار که المال و البنون زینت
الحیوة الا الدینا باین برادر عطا فرموده جناب حاجر محمد جمع ۹ پسر و ۲ دختر
داشتند که تمام آنها محدر شده و حال رسیده به طبع نائل شده اند و جناب حاجر محمد بیگ
بیخ پسر و دختر داشته است محمد خدایم از بنایر و نتایج ایشان در این
یوم مبارک کنشرف ایمان و ایقان با مر حمن فائز شده اند جناب حاجر میرزا
عبد الکریم از جمده عباد زت با د جمع هم وقت فرایض و مستحبات را عاقل بجمع ۲ مرتبه
بطواف بیت الله مطرف شده خلاصه بتیج عمل صالحی اند که بیخ پسرش
وز یوم ظهور رب حکم طورا اقبال نمودند چنانچه جمال قدم جل زکوه الاعظم
در ایام که حق مشرف بجمع لوح خطاب بوالده حقیر تازل بفرما تقو که عز زکوه
از آنست الله اعلمت در حشر اکبر بسبیل عا قبل اکبر مجسم و در امام وجه حاضر
افرح و کن من انشاکرین

اولی که با بیهان فائز شده جناب ملا عبدالوهاب و بعد این اخوان ایشان
 عبد ابن ملا عبدالمجید و بعد اخوان ایشان ملا عبدالمجید مذکور و اخوان دیگر ایشان
 حاج محمد جعفر که حال و در حیات و ۱۲ خورده دیگر محمدی و حاج اسماعیل که در ایام
 و بانی است اینها خوش و با از اینها دار فنا بعالم بقا شناختند و زوجه جناب ملا عبدالوهاب
 نیز مرض مذکور بر حمت ایزد در واصل شده مؤمنه ثابت بوده است و زوجه مرحوم
 ملا عبدالمجید مقدر است خانم بنت مرحوم صاحب محمد بیگ ص ۲ و دخترش و ۲
 پسرش محمد و عبد الجواد مؤمنه موقن بوده اند جناب ملا عبدالوهاب
 سبب فصد بقی نبودن خود را چنین بیان بنمایند که در وقتیکه سن من
 بنوزده رسیده بود پدرم بی فرستم و از مقدمات علوم نیز صرفه نشو مطلق
 و غیره میخواندم و گاه کاتب هم با طاقی که محمدی ابراهیم حاجی اصغر بزرگ که با
 والد رفیق و آشنا بود بی فرستم چون شخصی خوش مشرب و مزاج بود در روز
 وارد حجر ایشان شدم و دیدم جناب حاج محمد رضا را صفحان انگاست
 و کتاب در دست دارد میخواهند که محمدی بمن گفت حاج محمد رضا باند شده و
 حال کتاب با بیهارا میخواهند گوش بده بهمین چه مطلب است من سواد
 بنوارم هیچ نمیفهم جناب حاج بقریک و رقی از این کتاب تلاوت نمود
 بر سیدم چه کتاب است فرمود کتاب ایقان لکن نوعی کلمات و بیانات
 خلق که نسبت باین طایفه شنیده اند لکن حقیقت در باره آنها ندارم لکن
 همان استماع آن کلمات که جناب حاج محمد رضا تلاوت نمودند یا بمنزله
 بزرگ بود که در قلب گاشته شد و من از آن نه خرم و چندان اعتنا هم نکردم

و آخر آن ام تراستم و استدراجات ایشان را بجز شبیهه ام مثل اینک تلاوت
 مبارک جمال قدم نغظه اولی جناب نبیر از این قبیل بسیار است ششین بودم غیب
 خواب دیدم که طلعت مبارک را بخانه خود و عده گرفتیم ام و بیک اطاق
 را از جهت محل نزول اجلاشان با انواع زینتها کوه تا کون از اقصیه و پیر و پاس
 الوان زینت داده ام و صد بیها با طرفان گذاردم ام و در وسط اطاق
 چند مجموعه از حویات گذارده و خودم در ب اطاق ایستاده ششم کلاب
 بدست گرفته منتظر ورود جمال مبارکم تا گاه صدار او از ر بگو ششم رسیدم که شش
 ایات قرآن را تلاوت بیند و استم که طلعت مبارک تشریف مرا و رتر جهتم
 استقبال پیش رفتم دیدم جناب حاجر محمد رضاست که در جلو طلعت مبارک
 بخونذ ایات قرآن مشغول است در عالم خواب با خود کفتم این همان حاجر
 محمد رضاست که با و اعتماد داشت حال از تو جلوانتمه و این آیه مبارکه را تلاوت
 نمودم الت بقولنا بقول او نك المقرئون و جمال قدم و ستر بالا نشانم حفر
 گذاردم دست بگم ایشان انداخته وارد اطاق شد و بر صدرم جاسی کردیدند
 چند نفر دیگر از جناب در اطاق بودند امر فرمودند بالا ر صد بیها جاسی شدند
 و حقیر بر همه آنها کلاب و بعد یک لوز از حلوا سفید برداشتم خورد
 خورد و نخوده بینده دادند که بهر یک از اجباب وادم و قدر اسم بهم دادند
 و بعد بیدار شدم دیدم وقت سواست چه مبارک سیر بود چه
 فرخنده شبین شب قدر که این تازه بر استم دارند چشم روشن شد
 و قلبم کلزار و کاشن بدون شفقت و رحمت و ریخ بکنج با بیان استم

جميع اشعار با مرصع قائم و بند کوشش ما ملوک دینیم و کلامه بیار که کل شیخی بسجده
 محمده و لکن را نفقهون تسبیحهم را داشته و بیع فو آدا صفا نمودم من حیون مطالعه
 کتاب و آثار و دلائل تقوی و کفایت با مر خداوند ملک مختار بود من و موقن شدم
 اسمیت کردیا و اصحمت غریبا و بخت با احباب معاشر و مراد شدم
 من بعد ترک مدرسه نجوم و از اصحاب کبر و غرور و سوسه اجتناب نمودم
 و چند کزنت تا اینکه خیرشهاد جناب ملا علی سبزواری و شهید آیزد بسبزواری
 رسید و عرفی حمیت اهل فساد بنا فو شد و ایام ماه رمضان که بهار فتنه و فساد
 اهل غرور و تابعین قول زور است در رسید و بر رذیلس منا بر بنارس سب
 و لعن گذاردند از ازل و اجام را بر فساد تحریک نمودند شیخ روضه خوان
 اصفهان که بعوس الذاکر بنام معروف بود و از اسنن رسمش معلوم و سید بنزد که
 او را عنتر اسادات بیضا میدند که او هم از لقبش به کلاش مفهوم بر منابر
 بر آمده احباب سبزواری یکت بیک اسم بردد ایشان را سب و لعن می نمودند
 تا آنکه روزی یوا نموده جناب شریعتمدار را نگذاردند نماز نماید و در مسجد با را
 بستند و اهل بازار داکین بستند و یای کویان بر مردم بیان دین محمد رفیقا نمودند
 فنعم ما قال فیما نهم قران کنند حقا بطله کنند تیغ یا سبین کنند حرز و امام
 مبین کنند با ذحام بسرا شریعتمدار فتنه چند نفر از احباب در اینجا گرفتند
 کتک زنان برده در محبس حکومت حبس نمودند یوم بیست و هشتم ماه رمضان
 بود بدرب خانه حاج عبد الرسول آمدند بنده و جناب ایشان در خانه بودیم
 صدرا بلوا و فریاد مردم را شنیدیم و انستیم که بقصد ما آمده اند فکر کردیم

اگر از خانه بیرون نرویم این قوم جور چون کلاب حضور بجای نرسد
 ما را از ام میر نند و اهل عیال مضطرب فراخین توکل بر رب العالمین نموده از
 خانه بیرون شدیم ایشان بر سر مار پخته کنگ ها فرسیدند و ما را سرباک
 برهنه بسرا حکومت بردند و حکومت امر نمود ما را در بیکر از جهات اندوختن
 حبس نمودند هفده یوم در آن محفل حبس بودیم و در این مدت از اقوام
 و اقارب کخی را نزد ما راه ندادند تا آنکه بی بی شریعتمدار و تملکافات
 بخارا زبند و غیره از ظلم آن امر شده که محبوبین را بمشهد روانه نمایند و نفر
 از اجباب که پنج نفر از اهل بود پنج نفر از اهل سبزوار بودند با او از ده سوار
 روانه مشهد نمودند از اهل سبزوار نیز عبدالوهاب و جناب قیصر مدایت و نیز از محرم
 و ۳ برادر یک صباغ بود و دیگر نجار و از اهل بزو جناب حاج عبدالرسول
 و امجد صادق چیت ساز و امجد ابن جناب حاج محمد ابراهیم مبلغ و خالو امجد
 عباس و واعلی رضا خلاصه ما را بمشهد ماورده ما را بجای مؤتمه الملک سپرد
 صاحب دیوان نمودند چون حکومت سبزوار با او بود و در ایام با او آمد مشهد
 بوقت نایب الحکومه او در سبزوار بود در سبزوار نایب الحکومه قرار داده
 که مبالغه گرفته مرخص نمایند محبوبین اللهمذا ما را در خانه مؤتمه الملک بردند
 و بعد همان مبلغ معهود که پانصد تومان باشد گرفته چهار نفر را نمودند
 جناب حاج عبدالرسول و امجد و حقیر و واعلی و ان شش نفر دیگر بعد از چند
 از ایشان چهار گرفته مرخص نمودند از آن ایام تا حین از سبزوار قطع علاقه
 نموده ساکن مدینه عشق شده ایم تا بعد خداوند چه مقدر کند و قضا چه ادضا نماید

کردند حاج میرزا و در آن شب ۱۳۵۰ تصدیق بار مبارک و نعم و اهل
 ایمان معاشره را در دیده رفقا قدیم که او را یار و ندیم بودند بان
 ملاحت کف و دست و راخاد نار محبتش نمودند و خریدند بلکه بر استغفار
 و محبتش افزودند و از او بریدند و در هنگام شهادت جناب حاج محمد
 ان جسد مبارک را ایشان در نصف شب با حبیب حسود کرد و چند نفر
 سادات بیرون شهر برده مدفون نمودند و مدتی سوار جناب حاج محمد
 محل قبر را نمیدانست بعد از چند سال بحال قدم ان قبر را ساخته بر روی ان
 سنگها حکم انداختم چند نذشت سنگها روی قبر را حضرت معاندین
 خراب نموده قبر را نبش نموده بودیم جسد بیرون آوردند چند نفر کمانها برده
 ایشان فرار یافتند ترکمانها با خبر دادند جمع از جناب رفته ان قبر را نزع
 حکم ساختیم که نتوانند نبش نمایند صندوق را با جسد بیرون آوردیم و محل
 قبر را بقدر سزای کوه بر روی و اطراف انرا با سنگ چیده صندوق را در پائین ان
 سردابه گذاریم و بالای صندوق را با سنگ پوشانیدیم و از اجناس و ساور زمین
 با سنگ و کلاهی چندیم و سنگها تراشیده را بالای ان انداختیم کس نیکه در ان
 بوم در این کار کمک نمودند اسامی ایشان فراموشی جناب کردند حاج محمد
 مذکور جناب اسامی مشهور ضامن است که از اهمه زیاده تر است کتب و نام جناب انور
 اسامی اصغر جناب اغلا محیی اصغرها حاج محمد حین اصغرها جناب حاج
 ابوطالب اهدان را صاحب زور و چند نفر دیگر که اسامی ایشان در نظر نیست
 لکن هنوز هم معاندین دست بر میآوردند هر روز سنگها را روی قبر را میکنند

و جناب بیگم بزرگوار در سال ۱۲۱۳ هجری قمری که بدو حاج میرزا سبزواری یعنی
 اباد آمده اند جناب امجد اسما عمیر که فرزند ارشد ایشان بود و از احباب مشغول
 منجذب در سن ۲۴ ساله در سبزواری بر حمت بزوانی و اهل شرف نام او محمد اسما عیال
 او بود حال چهار پسر و یک دختر دارد در همین سن ۲۴ صبیبه اش جناب است
 عطاء الله کفاشی اردبیل را داده است جناب عطاء الله از نجباء احباب است در
 سن ۱۲ او در عشق اهل بشفرا ایمان فائز صاحب سجا یا سر ضیه است ضلع
 جناب کربلایی از امامت حضرت بزوان است جناب کربلایی حاج میرزا محمد از جمال
 قدم و حضرت غصن الله الاعظم الودع دارد با خلعت بضاغت با سخاوت است
 غم ۹۱

جناب استاد احمد کلاه در این مریزا بر این سبزواری از احباب سابقین و اهل نقین
 بود در سن ۱۲۱۳ از سبزواری از ظم اشرف فرار نموده یعنی اباد آمد و در سن ۱۲۱۳ عیال و
 اولادش یعنی اباد در جناب مذکور با وجودی قلت بضاغت و تنگ دستر است
 وقت بیسوط و مسرور بود و مشغول و منجذب در علم موسیقی با وجود خوف بود
 چند روز زینین اعظم آمده اطفال را با او از تعلیم میداد لاجل این امر مبارک
 مورد صدقه و بلیات شده چند ایشان را حبس نموده اند نفوس عدیده را
 با بریدج بتلویغ نموده کلمه العلام نور و یقذفه الله فی قلب من یشاء من عباده را معده
 مسائل مشکلم و کلمات غامضه را با نفس بیبا و احسن تبیان تفسیر می نمود مشرب عرفان
 داشت قبل از قصه یعنی با عرفان فانی بود و با عدم سواد در نزد جناب
 حاج میرزا حکیم سبزواری اقتباس انوار حکمت می نمود بعد از اقبال با

فرمود

عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من قرأ سورة الفجر في يومه لم يمت حتى يرى مقادير أعماله
 ساکت شد و بعد از لحظه فرمود آنچه وجدان قبول نماید ببیان رفع آن نشاید
 در بیان این سه کم جناب لبث از ذهاب و از ذهاب و از مذ هبت
 جناب حاج محمد رضا شهید ام فرمودند لوح بسبب طه الحقیقه را سه روز در بر
 خانه حاج ملا باد در رفته نسخه اندر بایشان دارم گفتم ایم لوح را مطالعه نمایند
 فردا آمده از شما میگیرم ایشان لوح را گرفته و من رفتم فردا آمده ایشان گرفتند و ابدا
 ذکر نکردند خلاصه جناب استرا احمد چندین ناخوشی احوال شده این عالم فانی
 را و در آن نمونه بهالم باقر شافعی در حین صعودش حقیق حاضر بودم بروح و در بحال
 جان را بجانان تسلیم نمودم ۱۳۱۷ در حقیره آنها بهما او را دهن نمودند رحمة الله علیه
 از جمال قدم و حضرت غصن الله الاعظم الواح دارد عیاشی اظهار ایمان مینما و الله اعلم
 بحقایق الامور و پس از او باقر محمد و امیرخان حاشا معلوم نیست است
 عاقبت ایشان بخیر ختم شود ان الله یکلش قدره فی عمره ۹۲

جناب استر شهر رضا کفایش این استر علی من اهل سبزوار از قدما اجاب است
 فی سال ۱۳۱۷ بعضی اهل آمده از نفوس مستقیمه در امر نر تا اهل اختیار - نموده است سنتی
 از پنجاه پنجاه و ناست از نفوسیکه تا بنا بر مشرق الاذکار آمدن گذارد اند و همه
 روزه آمده ۹ نفر بکسر از آن نفوس همه جناب ایشان نکر که در اسرار
 بمشرق الاذکار حاضر می نمودند و ما کنز در اکثر مجالس و محافل اجاب حاضرند
 و دیگر جموع از اجاب هستند روزی یک دفعه ضیافت بینما بیند جناب
 ایشان نیز با آنان موافقت دارند از جمال قدم و غصن اعظم الواح دایره نر در اجعل
 عاقبت امورنا و امور خیر ۹۳

کربلائی محمد علی مردان اوف والدش ابراهیم است بوجه از انجا بسبزوار آمده
 و بعد بشهر رفته تا اهل احبصار نوم جناب کربلائی محمد علی نیز چون کواکب سبزه
 بر روز در برج میزان داشته چند در مشهد و مدت در سبزوار و در آو خرد در
 تربیت چند سنه در ظل حضرت شهید کبیر از اعلام رضا رشتخار خودش و اولادش
 تربیت شده اند جناب کربلائی محمد علی بعد از تصدیر و اذعان بامر
 حضرت رحمت بدون سز و کتمان با عالم و نادان صحبت مینماید و باد که در برها
 ظهور مظهر سبحان را اثبات مینماید کم و بیش بعد از شش ایام مرغایند و مبرخر
 بسلامت و شامت مشغول میشوند براهنجذاب و اشتیاقشان مبرا فراید
 طعنه اغیار دارد عاشق از ته و یکنی ^{مگر} که عاشق شده چه با کس طعنه اغیار دارد
 عاقبت بمنورت ابرار از جور اشرار از تربیت نجات نموده با چهار اولاد
 خورد بزرگ بمدینه العاق که مدتی ^{سها} از اولاد هایش جناب احسن
 و جناب حاج حسن که بزرگ و رشید بودند بکس مشغول شدند جناب حاج
 حسین بکفش و زر مشغول شد فرالحمین در عشق آید در این عمل از کل متمنا است
 از همه رقم کفش که باب روسی و باب اهل ایران است تمام مرغایند
 و بقسمت خوب میفروشد و در این مدت میازده سال که در عشق آباد است
 با احد نزاع جدال ننموده صاحب اخلاق مرضیه است جناب احسن هم
 ابتداء با جناب ابور مشغول عمل در باغ شدند حال هم بهمان کسب مشغول است
 ایشان نیز صاحب سجایا مرضیه اند از بنات لاجمده حسن بشو و عیس
 ۲ نفر دیگر هم جناب احسن است و دیگر یک زوجه جناب حاج حسین

بنات لاجن از طرف اب و ام جناب باب الباب خویش و قرابت دارند از طرف
 ام والده ایشان صبیہ جناب لانا و رقتہ الغدوش مشہور باب الباب است و جناب
 احمد صبا ایشان هم از مشہور دیگر باب الباب است کہ از قبل مرحوم شدہ است لکن جناب
 و رقتہ هنوز حیات دارند فیض صحبت ایشان را در بدست سنہ قبل دریافت
 نموده ام ۹ بوم با جناب حاج میرزا حیدری در خانہ ایشان مهمان بودیم در
 اطاق مخصوص کہ محل جناب باب الباب بود منزل داشتیم انار خطوط جناب
 باب الباب کہ بر دیوار این اطاق مرقوم نموده بود هنوز با قریب خدایم
 فرزند دیگرش ان ایام طفل بود ندیدی خان را بکند داد صبیہ اش ۴ سالہ بود او را زنی
 اصحاب پرستار میخواندند تا آنکہ بگذشت رسید جناب کربلاک محمدی او را با خود ماری
 مقصود برده بشرف زیارت عنہ مطہر و جمال باکمال حضرت عبدالہیہ شرف شدہ
 بمدینہ عشق راجع شدند و او را بعقد و نکاح جناب استاد محمد رضا بنیاد بزرگ
 در آوردند و خود بہت مرو بخارا و نمر قندروانہ شدند بشغل طبابت و جز آخر
 مشغولند جناب کربلاک محمدی و ابناش لاجن و حاج حسین از جمال قدم و حضرت
 غصن اللہ الاعظم الواح دارینفقہ از ان الواح بتوسط حقیق بایشان رسیدہ است
 نمہ ۹۲

استاد زلفکار بزرگ این مرحوم لاجن علی عکرت در سنہ اہل قریہ بہر در سنہ ۱۳۰۰ بعشق اہل آمدہ
 بعلمک مشغول کم کم بعمل بنیاد مروط و مشغول شدہ چند سنہ در نزد استاد محمد رضا بنیاد بزرگ
 کار کردہ استاد او تکمیل شدہ و چون در این مدت با جناب معاشدہ را ود
 بوجہ بر حقیقت امر فقط او را و طلعت اخرا کماہ شدہ و بچہن حسین ایس
 داخل شدہ ایشان لاجن سلوک شدہ خاص عام اند و محبوب القلوب تمام
 بلطف خلق توان کرد صیدا اہل نظر بہ بندہ دام نگیرند مرغ و انارا

در چند سینه قبل بیدار شده در فریه میبید تا مزه را شنیده او را عقد نمود
 با خود بعشق اباد آورده ان نیز بشرف ایمان فائز شده و سبب ایقانیش اینست
 مطلب شده چند مرخص بود و قتر از ضعف بهوشش گو یا حین بهران مرض او
 در ان عالم چنین بگذشتش مراد که طوطی بهم که نشاء مومناست است بدت
 جناب مرحوم السید محمدی سرورش بعیادتش آمده از او احوال پرسینماید مگوید
 احوال خوب نیست باو مگوید هیچ باک ندارد بر سر خیز فوراً بهوش آمده حوال
 صحیح و سالم ببیند غره ۹۵

جناب استغری اکبر نجار من ابرار فسخان محلس فریه داوران بعد از طلب
 و بی هدهه بمقام عیان و مشاهده میرسد از صراط امر کف شده وارد جنت
 ایمان میشود از سر شراب ظهور و نشئه گاساگان مزاجها کافور سرت
 شده در اختیار بتبلیغ امر پروردگار قیام مینماید نفوس چند را در عرصه
 محشر شفاعت نموده از فزع اکبر نجات میدهد اهل تابوت و ساکنان
 و ادب بر موت بر عداوتش قیام نموده او را بخت لگد نوازش مینمایند و
 فریاد بخت جنگیم از ضنا او نتعودن فریادنا از جان بر میگشند لا بد از
 وطن خود بجزت نموده با عیال و اولاد و اطفال صغیر از راه بزد
 بخراسان و از خراسان بعشق ابرار بگذر بین راه ار قلمت سخا^{عت}
 و عدم اسباب بر ایشان بسیار سخت گذشته تفصیر سافرت

۱۵۲۴ ع ۲
 وارد عشق اباد شد

وزجات ایشان اگر در شرف با عتق کدورت و ملال است از
 اجبار ثابت و راسخ است بدت ایشان روجه جناب لایبمهدی
 کلایگانراست عیال و اولادش از اهل ابها نند ۴ اولاد دارد ۲ پسر
 و ۲ دختر اسم پسر بزرگش عدا محبس عدا سال وارد بکرش عبا مرف
 ساله است جناب اشهر از جمال قدم و حضرت غصص الله الاعظم الواح
 وار و در سن ۱۳۱۰ بحال ابها و طلعت اعان ابها آورده در ۱۳۱۱ وارد عشق ابها شده

نخه ۹۶
 ذکر جناب ملا احمد و نامبرزا حین و آبریزا عا ابر و آبریزا محمد ابنا محرم
 ملا رضار بیاض بیلا فی ۴ نفر مذکور از یک پسر و مادری جناب ملا احمد
 و آبریزا حین همشیرند و جناب بیزا عا ابر و بیزا محمد نیز همشیرند ملا رضا
 با احباب بسیار معاند بوده و حتم الامکان بد اولیاً آذیت بینوده
 رخماً لائفه این شعله شرار سر بکر بیانش بیرون آورده اولادش
 بار جمال قدم جلا اسم الاعظم اقبال بنمایند جناب آبریزا حین بعد از
 اقبال شغل مجدوب شده بساحت قدس سفر نموده به قمار جمال و الجلال
 مشرف میشود و مدت در بلاد صورتی و اطراف کررش نموده لایحه روح بخش
 از شرطه و پار جانان استغاثت می نموده پس از نهم مراد و سیاحت
 بلاد بوطن خویش راجع شده نفوس چند را تبلیغ نموده فرستاد مع جناب
 ملا احمد به عشق ابها آمده اند و انخوری بکرشان جناب بیزا عا ابر

چند بعد از اخوان از حضرت همان ایمان آورده به حق ابراهیم
 جناب ایشان با کمال است آراسته اند مخصوص در رفتن تشریح خط فسق
 و مستعین را خوب بنویسند سفر بارض مقصود شرف شده مدتی
 در آن ارض توقف نمود بشغل کتابت مشغول بودند و بعد از آن
 فیوضات بدین عشاق راجع شدند و بشغل کتابت و غیره مشغول
 بودند از زمانیکه جناب ابراهیم به شریف آورده و در
 وقت مراجعت ایشان با حجت قدس ایشان را با خود همراه بردند
 و از آنجا با اتفاق ایشان بطهران رفتند حال در راه معارف بیشتر
 فضایل شغولند و از حجت محبت سلطان لقب یافته اند و ضیفه مطابق
 شان و لقب ایشان میدهند برزرا محمد خورک حجت ایشان بعد از فوت
 والده اش بطهران رفت آن زن اقبال نداشت عیال و اولاد جناب
 ملا احمد از خورد و بزرگی کل تابع مادر شده اند اگر اسم قبلی آنها و جدنا ابانها
 عا اتمه و اناعا اثارم مقتدوم میگفتند حال فرزندها را ملا احمد و جدنا
 امهاتنا عا اتمه و اناعا اثارم لمهدون میگویند جناب ملا احمد در وقت
 اجتماع اجابیه در هیئت اعظم و بیست و یکم جماعت حسن بلاوت ایبا
 یمنما بیند جناب ابیرزا حین و جناب ابیرزا ابیر نیز ایبا را خوب
 بلاوت بینما بیند جناب ابیرزا حین و جناب املا احمد از جمال
 قدوس غصن الله الاعظم الواح دارند جناب ابیرزا عا ابیرهم از غصن
 اعظم الواح متعدد دارند

جناب شهید عالی مقام مرحوم زید بن علی العابدین من اهل بیت و بیومه در ۱۳۴۱
 بامر جمالی قدم ایمان آورده از فرزندان روحانی حقیر است سبب
 تصدیقش اینکه سید از اهل شیروان از سلسله علما بعثش آمد
 آمده عازم مشهد بود چند روز در سراسر حاجر محمد نقر منزل گرفته
 توقف نمودم بدیدن ایشان بی رفتند و از تقریر و بیانش تعریف
 می نمودند ایام عید نوروز بود یک روز حقیق و جناب حاجر محمد ز ضار
 شهید منزل ایشان رفتیم جمع در منزلش نشسته بودند ما نیز جالس شدیم
 جناب شهید عمامه در میان آن جمع حاضر بود بمقتضای وقت و مناسب
 حال آن جمع با جناب سید صحبت نمودیم چون مشرب عرفان داشت ما هم
 بحر فان با فر مشغول شدیم و تفسیر آیه مبارکه شرح حال حضرت خلیفه اولیما چون
 علی بن ابی طالب را گویند که ای ائمه در مقامات شریعت و طریقت و حقیقت
 بیان کردیم که اشاء بگویند و فرودش است و چند بیت مثنوی که حقیق
 مناسب این مقام گفته بودم در آخر آن صحبت فرمودم این است ان اشاء
 چون خلیفه از غارتنم بیرون نروم تا بیند گویند را از امام
 لیک باید دل از آن گویند برید تا که آید در نظر ما هست برید
 بر فلک بار و کرازیخ حجاب چشم بکش تا ببیند افتاب
 کرازا این معنی در خوشی گفته آنچه او و جهت و جهر گفته

چون شد در فانی اندر و جواد کل غنی عالمک الا وجهه محو
 بعد از صحبت برخواستیم و بجناب سید عرض نمودیم که اگر اراده
 باز دید ما داشته باشید منزل مادر جنب همین سراسر است شهر عیار و
 مذکور نمود که فردا صبح جناب آقا و شما بیایید و در منزل من فرمایید
 جناب شهید و حقیر بمنزل شهید ^{رضی} رفتیم جناب سید ام شریف لاور و نیز
 مدت ۴ ساعت در امر مبارک ^{حضرت} و طاعت آنها با جناب سید
 صحبت نمودیم و شهید ^{رضی} در این میان هیچ خوار و اعضا و ارکان کوش
 شده صحبت طرفین را استماع مینمود و چون غرض نداشت و مجامد بود
 همین قدر داشت که بدلیل و برهان ما بر سید فایز آمدیم و بعد از این
 روز از برابر تحقیق بمنزل ما آمده بایشان گفت شنیدم که تا آنکه بر مطالب
 کمی بر اطلاع یا بهتر حقیقت کواهر داد و بعد از ورود در حصن حصین
 ایمان و ستایش و شهنش شدند و آشنا یانش بیگانه بعد از قیام
 نمودند مخصوص والد ایشان بغض از کل زیاده بود و بر هداک فرزند
 نحو ساعت بود لکن در انجام ان جام را خود نوش نمود و دیگر از مزاج
 حول عشق ابر بشغل زراعت مشغول بود شبر چند نفر بالا سرش رفته او را کشته
 و باغ و چه نقد که مدتها بر حمت انداخته بود بر ذرا چشم نجس نمودند
 قاتل او یافت نشد و وجه شهید ^{رضی} مؤمنه است اولاد هایش اهل
 ایمان اند از جمال قدم و حضرت عصی الله الاعظم الواع دارد اولاد و عیالش
 در یک از الواح مذکور ^{شماره} ۹۸

جناب استاد عبدالوهاب سالکان ابن مرحوم باد کوبه اروستان
خالص و مومنین ثابت و راسخ است بتمام صفات حسنه آراسته است
در سنه ۱۳۰۳ از میان اموات قیام نموده با حزب اهل حیات محنور شده از
فزع اکبر ایمن گشته بعد از چند روز جسم اش مرحوم شده از امانه موقنه بوم
جناب استاد از بهار کوبه خانیه و سباب را فروخته قطع علائق نموده بعشق
اهل آمده مع طفل هفت ساله اش عبدالجبار در سنه ۱۳۱۰ در عشق اهل خانه
ابتیاع نموده یار از امانه موات از اهل خراسان تزویج نموده از ان زن
هم بکثرت دختر وار و عبدالجبار هم بختر رسیده آثار نجابت و انسانیت
از سیمایش اشکار جناب استاد بین الاقران از حسن اخلاق ممتاز است
از جمال قدم و حضرت غصن الله الاعظم الواح دار و نسله تعالی بان
بودند و آیاه علی العلی فرضاه انه قریب الخیما و سبغ لعمراه
نمره ۱۰

شهید محمد علی ابن مرحوم باد از صدای نغمه صور و صوت سا فورین
اهل قبور قیام نموده و توفیق بمالک بوم ظهور نموده و از بدساقی عنایت صفا
ظهور را شامیده از این بهانه اسبابی گفت و بجانب و معاشرت و ستان و
و افارب و اهل بلد شده الذین لا یعرفون ایان بیعتوان لا بد مسافرت
اختیار نموده عاقبت بعشق اهل آمده در سنه ۱۳۱۴ در عشق اهل چند سیر کردان
و پریش بیچار مانده تا اینکه دکان قهوه خانه در میدانگم باز نموده رونق
در کارش پیدا شده اهل و عیال خود را از بابل حرکت داده بعشق اهل
آورده عیال و اولادش از اهل ایمان آنرا این ایام در سخن بشارت
لا محمد بن اسکندر حسن اوف دکان باز نموده بخیر و فریوش مشغول است
چند سنه با حق طرف حساب بود که دکان و کاروانسرا او داده بودم بکمال دیانت و صداقت
رفتار نمود از نفوس با غیرت است نمره ۱۱

حسین ابن محسن اسم اهل انارک با جناب مشیر جعفر که اسم خود را بعد از اقبال
 با رغبت متعال تقیر داده میرزای محمد معروف بود در سال ۱۳۱۱ وارد عشق ابر شدند
 این ۲ نفس اول کس نمیکنند که در انارک ایمان آورده و صحبت امراتهم را
 در انارک و اطراف و ضوا حیران انتشار داده اند مخصوص جناب میرزای محمد
 خلاصه ابتدا بشغل کوره پزیر مشغول شدند مبلغ صد تومان وجه همراه داشتند
 تمام نمودند میرزای محمد بینای مشغول شد چون جزایر بطور و بناهای داشت
 و حسین هم بعمل معسر مشغول شد چندین بغزل ابر در فتنه درانی مشغول
 عمل معسر کرد بعد در اینجا ناخوش احوال شد چون مرض شدیدی شد بهر شوکم
 بهم خود را بعشق ابر رسانید حسین و رود او را به بیمارخانه بردند بعضی از اصحاب
 بدیدن او رفتند عصر همان بوم از این دارخانه بی عالم باقر انتقال یافت
 در مقبره اهل بلد فون است بعد از آمدن حسین و میرزای محمد از انارک
 جناب حاج میرزا و جناب لا محمد ابراهیم المعینی بنشاط حاج والده حاج
 میرزا و والده میرزای محمد بعشق ابر آمدند جناب بنشاط و حاج میرزا اصحاب
 در میدان نکه دکانه باز نموده بداد ستر مشغول شدند و میرزای محمد بینای
 مشغول بود و بعد از چندین با والده اش عازم انارک شدند و قدا ساس
 اجبار انارک بحضور حضرت من اراده الله فانه عرض نمودم لومحراز جهت
 محوم نازل که بتوسط حقیر بابشان برسد حقیر ان لوح مبارک را ابر
 نمودم جناب بنشاط و حاج میرزا چند سینه در عشق ابر توقف نموده
 و بعد بوطن خود مراجع شدند جناب میرزای محمد باز خیال آمدن بعشق ابر
 میخاید با والده اش روانه شده در بین راه میرزای محمد مرض بر او مسوم
 شده در شاه رود چند روز توقف بینا بیند بعد از چند بوم طبر و حش

باشان قدس بقا پروردار میگردان فادر بیچاره نیز بعد از پنج روزم پسر خوش
 باحق میشود در حمت الله علیها. جناب نشاط ابن جناب حاج میرزا محمد باقر
 کاه کاه حضرت بابین فانی مرقوم بینا پیدایش اشارت حجب دار از اهل کمال است
 میرزا ابراهیم کنفی من اهل اهل ارومیه از علماء طاعت فصارا بعضی بتوسط
 جناب کابیرنا حسین مدد هدایت شده و بهراط مستقیم سالک گشته
 بعد از ایمان و ایقان حفظ خود را نتوانسته و مراعات حکمت ننموده
 شده خاص و عام گشته مرجم و طریق شده و رسال مبلغ هزار نقات از
 دولت روس با ایشان بر سبزه از سعایت بد خواهان قطع نموده اند
 لاکس چون شخص نیکو مشرب و خوش قیافه است مردم ارومیه چندان
 با او عداوت نیندازند از دولت ایران هم لقبین با او دارند از جمال قدم و حضرت
 غصه الله الاعظم الواح دارد چند سنه قبل بجناب ابراهیم چند در عشق ابراهیم
 توقف نموده پرده و حجاب در کویچه بازار با اجاب راه میرفت این
 مطلب بر حضرات اراغه کران آمد بخوفت عارض شدند حکومت
 او را خواسته جواب سوال نمود بسیار صاحب نفی و تقریر است
 از در مقوله که از او جواب شدند بقاعده جواب داده چیز بر او وارد
 نیامده بطرف داشکمز و ترک استان سفر نمود ملاخر معقولی نوع
 بوطن خویش راجع شد سنه قبل با پسرش اسکندر وارد عشق آباد
 شدند چند در عشق ابراهیم مانده بعد پسرش را بجناب ابراهیم گذارده
 بعیت مرو بخارا رفت پسرش ناخوش شده او را به بیمار خانه بردند
 مرضی شدت نموده از سعایت اسی باس حاصل شد حکما گفتند چاره
 پذیر نیست بجناب میرزا ابراهیم کنفی تکلیف نموده تقصیر او را خوا

ان ایام در خواب بود و برود در مراجعت بعضی اباد نمود بدین فرست او را
 بهوشی بد حال در بد بقیه که دست از او برداشت و دل از او بر کند و امیر از
 او برید علی س آورد و او را در حالت بهوش نشانی نیده علی او را برداشت
 و نزد اجباب اعده مشورت نمود که بعد از فوت او را در جی دفن نماید
 بعقبه اهل بهادری کند یا در عقبه اراغه برد یا بقیه استان روسها برد اجباب
 صلاح بران دیدند که او را بقیه استان روسها برد چه که اراغه ارومیه چند
 سینه است که در عقبه تاج ملت روس شده و از این جهت به لغز از دولت اراغه
 بکنند اراغه ارومیه و اطراف اعانه میدهند چنانچه جناب میرزا ابراهیم
 صاحب زینات میدادند و بعد موقوف نمودند خلاصه ابراهیم مستظرف و فرزند
 که چه وقت فرزندش از رحمت این مرض فایز میشود با جناب کربلا محمدی
 و باغ بیمار خانم میر و نورا نجان در بیمار افتاده بهوشی مرشد کربلا محمدی میگوید
 من قدر نیات شکر از ارض مقصود آورده ام و ارام قدر با او میدام
 یا شفا میاید یا فایز میشود فوراً قدر از ان نیات را در فریب انداخته
 حل نمود همان او را باز کرده بخلق او بریزند بعد از هر دقیقه چشمهایش
 باز کرده پدر را بالا سر خود حاضر میبند بر خواسته مرشد و بعد از هر دوام از
 بیمار خانه صحت یافته بیرون مراد سن ۱۱ پسر ۲۲ سال بعد در
 معلوم است که بعد از رحمت این فرزند چه حالت از برادر پدرش وقت میداد
 ابراهیم جمیع اجباب را در زمین اعظم وعده گرفته میهمان نمود میگفت
 مرده زنده کردن حضرت سبح را شنیده بودم لکن در این ظهور اعظم دیدم
 که با غر ستر که اشی اموات را احیاناً و بعد پسرش در عشق اباد

گذارد و گوید جماعت بخودند و در کستان همه بعد از انجام عمل بجهت آباد
احده با پسرش بوطن خویش راجع شدند و گاه گاه بر خطه محقره مرقوم
میباشد از فرار بکمه که ذکر میشود در میان ارا مناره و رینه چهار نفر از اصحاب
همین چند نفر ایشان در عشق ابراهیمه بقبضه ملاقاتشان معصوم شدند

عمره ۱۰۳۵

او انس از سزا صفهان من اهل جلفا در سخوات قبا و ارد عشق
ابا و شد در چند صنعت استاد بود صنعت عکاسی و کفاش و رنگ سازی
و نقاشی و شیشه بر چند درم عشق ابا بشغل رنگ ساز و شیشه بر مشغول
شد و با اصحاب مراورد و معاشرت و طریقه لوطی پیچید و جماعت

پرستان را میستود حقیر با ایشان بسیار صحبت نمودم تا اینکه در آغواذغان
نموده و اظهار ایمان میکرد و با ارا مننه اثبات امر جمالی مبارک میکرد و از
تورات و انجیل اقامه دلیل می نمود از بزرگم و قنبر تعریف از او نوشته
بودند حقیر کتاب از مقارنات پرستانیه از او خواسته بودم اریس نموده
لذا حقیرم اسم او را در این کتاب ذکر نمودم که بیاد کار بماند طولم و فریفتن آنست

جناب استاد سوار از غرض اهل همذان در بزرگتر برادرش که خیا طایفه

کنازاده جلال الدوله به بخت خیا طایفه مشغول بود جناب لاجورد جعفر
ابهم مرحوم لاجوردی فخرانی ایشان را تباغ مینماید ایشان از صحبت برافروخته
مشغول میشوند و نه برره با آزاد و برده صحبت مینمایند از نوکرانشان زیاد
با او معاندت مینمایند از آنها نخبیده بعشق ابراهیمه آمد با اهل مدینه عشق هم از خود ساز
شد و بکس خیال مشغول بسیار جوان معقول است بک نفر دیگر را از ارا مننه

اهل ایران تبلیغ نمود
ان ام اراهل کمال و صاحب سواد است

ایشان هم مشغول مجتهد شده اند اعتبار با صغار کبار محبت مینمایند برادرش
از مبلغین طائفه پرستانست و در امر یکاست ایشان هم عازم امریکاشند
که برادرش خود را با امر مبارک تبلیغ نمایند تا عاقبت کارش چه شود خدا همه جناب
کسوار از سفر و امر برادرش که هم روزی از برادر او مکتوبم مرقوم شد و او را
طلب میکردیم ایام روانه بزد شد در ماه خرداد اول ۱۳۲۲ بانا تا نهایت الفت داشت
جناب ملا محمد المجید نشا پور در ۲۶ ذی الحجه ۱۳۲۵ بعثت ابر آمده مخصوص
روضه خانة چرخ پیش از او روضه خوان از ایران زیر آمده بودند با و اعتناء
نمودند و در آخر قرار بر این داده بودند که آنچه وجه از برادر فاکر بیستم جمع
مینمایند قدری جهت خرج راه بیاورند و حضرات فاکر بیستم را ضرر نمیشد تا اینکه
بهانه بدست آورده با و چیز ندادند و در عوض او را بصدقه انداختند لکن
بعینه همان حکایت عس و ان عاشق نکس شد که او را بوصول معشوق رساند
بیان ان واقعه اینکه آخوند در کوه چه عبور نموده از خانه نواری ساز فارما
میشود و بعضی درونخانه داخل ان خانه میشوند از محل مائشکه خانه بوجه
آخوند هم خبر نداشته جهت تماشا وارد میشود و نفرایز روضه خانها او را
بینند که آخوند در این محل داخل شد فوراً آمده نفوس متعده از برادر
فدر را خبر میمایند که این آخوند ما را رسوا نموده بلکه همه مسلمانان را بدنام
کرده با محاصره و عبادت در وسط روز بهائشکه خانه رفته و فریاد و اشریعنا و
اسلاما بلند می نمایند جمعاً از اول او باش بر او شسته بسر آخوند میر و نر عمده

اورا بگردنش انداخته سرد پارس برهنه در میان کوه و باران باران
 بود او را آورده وارد کاروانسرا شد نمودند و سهام کمان بیجا بند
 که این هم یک قسم از تعزیه داران سلیمان است متعرض نمی شوند حقیر و جناب
 حاج محمد رفاد در بالا خانه سرد کاروانسرا بودیم حقیر رئیس اشترار
 هاشم قمر صاد از دم و از این واقع جو باشدم تقصیر را فرمودم و گفتیم
 اخونزاد بر داشته بهائید بالا او ۲ با آخوند و چند نفر دیگر در بالا خانه آمدند
 حقیر بقتضای وقت محبت داشتند ایشان را ملائیم نمودم و آخونزاد
 دست ایشان بجات و اوم بشرط اینکه فوراً از عشق اباد برود و مقصود
 ان ۲ نفر و ضمه خوان ایمن بود که انوجه که همه خرج فرار شده باوندند هفتاد
 از ایشان مهلت گرفتیم که آخونزاد منزل ما بماند و فردا صبح روانه شود قبول
 نموده متفرق شدند آن شب را با آخوند در ظهور را بر بدیع صحبت
 خودیم جناب آخونزاد چون مهاجر و جهاد له تصدیق نمود و چون نوبت از
 صراط گذشت وارد جنت ابرمان شد و نزد بکر امام او را در منزل نگاه
 داشتیم و مطالب را از فیه باو القا نمودیم و یوم بعد در خارج نمودیم روانه
 شد و مذکور نمود که چون جناب حاجر عبدالمجید نسا بور را مشاهده نمودند
 خداوند این عبدالمجید را بمحوش نمود لکن ما اطمینان باو نداشتیم کمان
 می نمودیم که چون او را از دست اشترار بجات واده ایم با ما همراهی بدلائل
 بعد از ماه از نسا بور بهیاده بعثتی ابد مراجعت نمود لاجل اکامیر از
 بعضی فطایعات و برداشتن سواد بعضی از نوشتهجات مذکور نمود که در نسا بور
 نزد هر یک از ان نفوس که باین اسم معروف اند رفتیم همه اشکار و ابا نمودند
 و در بیگانه فرض نمودند لایب شده بعثتی اباد آمدیم بیچ یوم در عشق اباد توقف

بعضی از انواع جمال قدم را در علم لغت و معنی بصورت جمال مبارک عرض
نموده مراجعت بنمایند و بعد از چندین طاعت قدم جل ذکره الاعظم
لوحی معنی نازل که بنویسد فائز شد ایشان از آن زمان از
حین آنچه از او جویدم خبر از او نیاورم سنش ۲۰ سال بود و همین قدر
مذکور نمود که در یک از جلگه اطراف شهر شادبور مسکنی وارد اسم آن جلگه
از نظام محو شده خلاصه لوحی نیز حقیق مانده حال بازده سنه است
خلاصه رفتی در فاحشه خانه سبب ایمان و ایقانش شد که لک بهیول الله
اسمیات با غنای آنرا کلاشی قدر یک سجده با کرد مرد و در شهر
یک سجده ناکرده سجده و پیش نه اینک ز مهر نه آنت ز کین نو از و بیای جهان آفرین
ضلع حضرت اسم الله الا صدق والده شهید ابنه الشهید میرزا علی محمد ابنه اصدق
و جناب میرزا حبیب الله علیهم بهاء الله و ثنائیه و در ششم ۱۳۱۳ با اتفاق جناب میرزا
احمد قاسم بنیاد بنیاد جناب الاحباب علیها بهاء الله و جناب آ میرزا محمد تقاش
از طریق عشق ابر بارض مقصود رفته بشرف زیارت عتبه مقدسه و روضه
مطهره فائز شدند و زیارت جمال منور غصن سدره بقا و اعظم بخاطر شخصی
جمال ابها که از افق هیکل عبدالبهاساطع و لامع و مشرق است نازل شد و بعد از
در کوفیه ضلالت و عنایات لائنها یات بعد از اذن راجع شد در زمین
راه مرض جزئی بر جد اینک نا حاد شد کزت سن و صدره راه مانع
از بردن آن مرض بوجه عاقبت مرض غالب شده ان مخدوره نیز غالب را کس
نموده از محال و بحالم قدس بقا انتقال مینماید و در واقعون قریب
بعشق ابر بوده ایشان را بعشق ابر آورده او را غسل کفن نمود تمام احباب
در شمع جنازه اش حاضر شده برای نماز گزارده در مقبره ابر بهما او را دفن
مینمایند و در زمین اعظم احباب جمع شده چندین ابیات و بناجات

تلاوت بین چند و کوه و چاه و غیره بنام این است که حضرت عاصبت بحرس
 که پس از سن و شکر و زیارت علیه مقدسه و در روز نیوضات و طاری شدن
 از سیاحت و حج باره آورده شد به منتهای کفایت پاک با کوزه از جمع کدورات
 منقطعاً عن خل الکلمات بهالم قدسی نورانی علی غایت لطیفه و حسن قاصد ۱۰۸
 جناب استاد عبداللہ بن ابی حرم حنیف تبریزی در سلسلہ اشعری اہل آئندہ
 و چند سنہ بعد والدہ و عیال و اولاد شی آئندہ اند جناب استاد با جماعت
 عالیہ مشور و مانوس بود و ملک ایشان را خوش داشتند اجاب با ایشان
 صحبت نمودند و لابینا عظیم اکام بینا بیند و بہراط مستقیم ہدایت بیگتہ ۱۳۱
 بایمان فائز شدہ و با الیہا امر از و مسازگشتہ اقوام و اقاربش بنامی
 معاندت گذارده چارہ جز معاہدت از ایشان نیافتہ از و طریقت
 نمودہ ہمدینہ العتاق آئندہ و یکب مشغول شد و راہبجی نیز اہل تبریز
 چون کلاب حقور بقصدش و ندانہاں خود را نیز نمودہ بعد از نشہر خواستہ ایشان
 بقوہ استقامت و شجاعت ایشان را مغلوب نمودند بلکہ الحمد امور است
 ملکہ و ملکوت ایشان منظم است بہم اولاد کوردار و فرزند بکبرش عباس علی
 بدت بہار سالہ و سنہ قبل او را داد نمودہ چند با بندہ عبد او باب شریک
 شدہ ہداد سنہ مشغول بودند بہتبار با و یافتہ و اہل تقواست فرزند
 دیگرش ہمدینہ سنہ شانزہ سال است جوہر محبت و مفاہت ہم
 وقت در مجالس و محافل اہل اہم بمشرق الانہ کار حاضر ہشود و خود
 مجلس ترتیب دادہ اجاب و دعوت بہاید ۴ نفر از اطفال ۹ سالہ
 و ہفت سالہ با کول بیرونہ و طفل دیگرش ۳ سالہ است زوجہ و والدہ اش
 مؤمنہ موفقتہ اند جناب استوار جمال قدم و غضن اللہ الاعظم الواج دارند

جناب استاد محمد بن ابی بن مرحوم که در این نظر بر سر این کتاب در عشق اهل
 برای شما اهل و داد بسند رجعت و معاد عارف شده و بمالک بوم تمام
 ایمان آورده و وجه اش سبب بدایتش شده از اهل یزد است بدت مرحوم بدت
 بافروه باران است ان زن و قاضی طولانی است موقع ذکرش بدت که پنجم
 سبب بابین و لا آتده و از اقوام واعوان هر شده با این زن مؤمنه بوده است
 لکن احدی از اخبار و احباب اطلاع ندشند شورش هم از احواش اطلاع
 نداشته و نفس از شورش میسر با بیها چه میگویند میگویند اطلاع ندارم با و میگویند
 تو با این جماعت اشکال داری یک کتاب از ایشان گرفته از بر این بیاید
 تا مطلب ایشان را در یافت نمایم چون آن از اول خط سواد است مشهور محمد
 از احباب کتاب خواننده کتاب ابقای ما و بعد مندان زن چند روز کتاب را مطالعه
 میکنند استاد محمد میگوید که این خوب کتاب است و بعضی از مطالب آن کتاب را از
 برایش میخواهند استاد محمد میگوید این کلمات حق است زن میگویند بدت است
 که منغ با شوم استاد محمد میگوید بد خود میدانی هر کس تکلیف خود را بهتر میداند
 جناب استاد محمد بانکه زمان بعد اقبال بیاید و با احباب معاشر و مربوط است
 از نفوس مقدسه است اهل دیانت و صاحب تقواست علیه به آید و عنایت
 جناب استاد نظر بن ابی بن مرحوم جهانگیر تبریز ایشان با جناب استاد محمد
 مذکور هم وقت رفاقت و در عمل بنائ شراکت داشتند و این امر مبارک
 هم با ایشان موافقت همین پیدا بینم است معنی شفاعت در بوم قیامت
 چنانچه در احادیث مذکور است که در بوم قیامت دوستان خود را شفاعت
 نموده وارد جنت بنمایند و ان شفاعت یافتگان نیز دوستان خود شفاعت

خود را شفا حدیثی پیدا کرد و با کذا ایمن قسم است که ما سجد الله چنانچه جمیع ارباب مراد
 و را این و قیامت که قیامت صغریه و قیامت کبری است که در آن روز در آن
 اول و نفوس را بر سر ظاهر شد را که بر اقدس میانه و غنایت و با ایمن در رتبه شدت
 آگاه شدند که آنرا فرشتانهم و ما بشعرون ایان یبعثون قال عز و کره و ما تدریک
 الساعه لعله قریب استعمل بهما الذین لا یؤمنون بها بجه هراحت ایمان بیفرمایید
 کاینکه توحید دارند و منتظران یوم اند چنانچه اجمل اجمل میگفتند و دست حسرت
 بر زانویند و ندیدند که بیدار اینها بقیامت ایمان نخر آورند چنانچه ملاحظه شد همین
 گروه در ظهور قائم و قیوم معرض شدند لقد صدق علیهم ابلیس ظنه
 چنانچه از آن تا بکار خداوند جبار نیفر ما بد قولم تعالی قال فیعزک
 لا تعدن علی صراطک المستقیم ولا غویبهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین
 چنانچه بوعده خود عمل نمود و جمیع را از صراط مستقیم که مظاهر است و صفات
 آنها اند در رعب و عجز و سیر و فرار از ارض فافظ و اکیت کار عاقبت
 از زمین من قبلکم بار جناب استند فقر بشفاعت رفیق خود استند محمد وارد جنت
 ایمان شد و بشمار سلفیه روحانیه مرزوق گفته است نه اسم و مرثیه شماره ۱۰۱
 استرا سدا الله و سلمان سنی اهل اینجی که فرمایند میدان و مسغان واقع است
 چهار صد خانه و در آن قریه ساکن اند و تمام آنها علیهم السلام مرشد ایشان
 غلام محسن اقا و نجف اقا میباشند جناب اسدا الله و چند نفس دیگر براه
 خانه علی محمد اینقدر الله سر طرکه در آن صفیات بطاریک و شیار
 معروف است با کمال جمال قدم اقبال یغایند و علیهم السلام اسدا الله و سلمان ح

چند نفر و یک فرار و عشق ابد شدند و در کنگره امیر شاهرخ مشغول شدند و سلمان
 چند شتر گرفته از بر سر کوره پزها پنهان آوردند و ۳ نفر دیگر هم سوار ایشان از اجلاس
 در سر کوره مشغول بودند جماعت فکار با ایشان بنا بر عداوت میگذارند اجتماع
 نمود و بیلباب عارضی میشوند که چند نفر آن در سر کوره آمده و با عملجات ما صحبت مینمایند
 و میخواهند ایشان را با بر سر شتر خواندند و میگویند اینان لایق خدمت شما نیستند از سر کوره
 بیرون و بعضی نسبتها کذب هم بایشان میدهند از پاسبان ایشان را مبطلمینند
 اسد الله سلمان ملاک نرود در عباسی مخانی مشهور ستار مخانی چهار
 نفر ایشان جوان بوده اند حبیب میخاید مشهور ستار میخانی چون مرد پیر بود
 او را مرخصی یعنی بد مشهور ستار میگوید من از رفقا خود سوا نمیگویم او را نیز
 با ایشان سه روز حبس مینمایند روز سیم ایشان را از حبس بیرون آوردند مشهور
 ستار یکو اینها را تعقیب کن که کار یک نداشته باشند میگویند کوشی بنحیضی دارد
 اند که با بر سر شتر اند ایشان سر کوره را میگردانند در شتر مشغول کار میشوند اسد
 اسد الله پاران و ز با سلمان از دهاات اطراف گاه خریدند بشتر آورده بیفروختند
 در بکران قراسمت غریب شهر در مجلس شب بخوابند و شترها را ایشان ام در نزد
 خود نشان بده بیای صد تومان قران ام در نوس چهار شتر محض کرده بود نزد قریب
 بطلوع صبح چند نفر با اسد الله رفتند بقصد کشای ایشان چند ضربت
 بر ایشان میزنند از شمشیر و گارد فوراً بر جبهه دادند فریاد مینمایند ضاربین
 فرزند منم ایشان ام بیهوش من افتد یک نفر از اهالی ایران در آن نزد دیگر
 نزاعند داشته بعد از فرار نمودن ضاربین بر سر ایشان مراد ایشان را
 عرق در خون شاد بود یعنی بد فوراً نزد رئیس آن قریب رفت او را خبر میدهند
 او ام بزود در ارباب حافر نموده ایشان را در راه یک گزارده بکشت حکومت

میرساند و بیست بظهر بود که در شهر بارش بود بامداد که در نظر با بر سر او در بیابان
 کشته اند و نعش ایشان را بدیوان خانه برده اند و مردم فوج فوج شاد کنان
 جمته نماشا میروند جمعاً از جناب ام رفتند میبینند اسد الله و سلمان استند سلمان
 کار و بر شکمش زده باره نموده اند بفرماید بیه و روده از شکم بیرون آمده و اسد الله لا
 چند رخم کار زده اند لکن رخم در تن دارد و حرف میزند سلمان بگلر بیوش است
 لکن نعش قطع نشد ایشانرا بیمار خانه بردند بکن امید به بود در انداختند و کتربا
 حاضر شده ز شهر را بر کدام لازم بود بخیم زدند و شکم سلمان را نیز بخیم نمودند
 و از عنایت پروردگار علی الرحمن اغیار بر او شفا یافتند و بعد از مدت یک
 ماه صحیح و سالم از بییاری خانه بیرون آمدند و دیوان آنچه نقتیش نمود ضاربین را یافت **خبر ۱۱۱**

بناب مشهور فتح الله و قائم بابا باخوان مکرم ابتداء عبدالمؤمن اهل بناب جناب
 مشهور فتح الله فرستاد بعشق ابراهیم آمده است و چند رجوع اخوان ایشان آمده مشغول
 عمل و باغری شده جناب فتح الله آنچه سخن بود که عیان شد از بناب بعشق ابراهیم
 آورد محکم نشد و طلب طلاق نمود ایشان ام او را طلاق دارد صبیبه مشهور
 اردو بیله لا تزویج نمودند در عدا سینه قبل امسال پس فتح الله که از روجه قبل
 او است بعشق ابراهیم آمده بجد و سالم است جناب فتح الله مقارن سنه صعود
 بارض مقصود رفته و بمقصود خود فائز شده از جهان قدم و حضرت
 غصن الله الاعظم الواح دارد اینم فو برادر در سما محبت الله می گوید که المعتمد
 در خدات امریه و العقار مجانس خیریه در رسم او کات حافظه علمها بهای دالت
 و ثنائیه و رحمت و انطاف **خبر ۱۱۲**

جنات آسید مهدر کلمیا یگانہ (بسم مرحوم) امیر ابو القاسم امام جمعہ کلمیا یگانہ
اجداد ایشان از سلسلہ سادات جلیله و علماء و فضلاء عصر ہجرت ہند با جناب
امیر ابو الفضل قرابت دارند در اصناف ان تحصیل علوم بنمودہ اند و اہم
در اینجا نتیجہ انانکہ عرفان معلوم است فائز شدہ و بعد وصول
بمقام یقین و اقبال بامر رب العالمین صاحب کوش بدیع و چشم جہد
شدہ تسبیح جمیع اشیا را استماع نمودہ و از انقباض اثر نار موسوی بار
یافتہ خلع نغابین نمودہ است از کونین شمسہ تا سور اللہ را معلوم شدہ
اللہ توجہ نمودہ و مصداق آیه مبارکہ فایما تو لو فتم و جبہ اللہ را مکتوب
معلوم مشاہدہ کردہ عنم و اوی طور و سینا مطلع ظهور نمودہ بار
السلام آمدہ زیارت بیت اللہ مشرف شدہ و در دار السلام خواب
میبیند کہ مشعر بر صوف جمال قدم جل ذکرہ الاعظم بعہ و پس از چند لوم
خبر صوفی برسد بہب حزن و پریشان ایشان میشود بعد از آن عالم
بارض مقصود میشود قطع منازل و طریق حل نمودہ وارد مدینہ محصنہ
عکا بنشود و بشرف زیارت وضع مطہرہ مبارکہ غنا و طلعت منورہ
حضرت عبدالبہا آء مشرق و فائز شد اشارت سدرہ طونہ و فوارکہ جنبہ بہا
را از حمایتون غصن شجرہ مبارکہ اصلہا ثابت و فرخہا فراسما
ملاحظہ مینماید مشہور متوالیات دوران ارض مبارک اقامت
در جمیع اوقات مورد عنایات و عطوفت بودہ اند میناکہ و مرہبا

پس از انقضای بیفتات و احوال نبیونات و عنایات افزون رجوع
 از مصدر امر صادر از طریق قفقاز به بعضی اهل شریف آوردند چنانکه
 حقیر عازم باریض مقصود بودم در راه کوبه خدمت ایشان رسیدم
 همان روز که ایشان وارد کوبه شدند حقیر از باد کوبه به سمت
 طفلیس روانه شدم ایشان بعشق اهل شریف آورده اند چون
 در افاق عشق جوین کوبک نور انشا طبع و لامح و قلوب ابرار از
 اشع افوز بیانات کهر بارشان روشن و نیز در انکول اهل بها بامر
 مولی او بر بتعلیم اطفال مشغول از جمال قدم و حضرت عصی الله الاعظم
 بافتخارشان الواح منیع ملیحه نازل بقوله تعالی لا تعادل بکلمته
 خیر اینک المملک و ما عند الملوک و السلاطین روجه ایشان بنت استر
 عاتکبر نجار من اهل قریه داوران کرمان مؤمنه فایده راضیه مرضیه
 فی یوم ۱۴ شهر رمضان سال ۱۳۱۳ جناب اسید مہر اورا بنگاح خود
 در آورده و طفل از ایشان دارند اول اثاث ثانی فرزند کور جناب
 ایشان در ارشاد از شئون علمیہ و زینت از فنون کاتبیہ بهره وافر و حق
 کافر دارند صاحب اخلاقی و سجا یاسر مدینه اند چهار زبان میدانند
 عربی فارسی و روسی از جمال قدم و حضرت عصی الله الاعظم الواح طار
 نام ایشان در دفتر اسامی نفوس در نمره ۱۱۳ مرقوم است

جناب عبدالحمید خان منج اهل محمدان ساکن فرید سدا بکر و ۱۳۵
 بعضی ابر آمدند و در این مدینه رحل اقامت افکنند و ایشان از اشراف
 و اعیان انولا بوده اند لکن او هم و از ارباب است ملک نیز شده و هم
 عروج بلکوت نموده اند بلباس درویش طلبی شده در سبیل طریقت سالک
 شده مسلک علی الهی را اختیار نموده چند در آن طریق سالک بودند
 و ارادت به تیمور ثانی داشته اند چون از قباقر تیمور نامی در کمران شاه
 بقتوا علماء مقتول نمودند که جمع کثیر از جماعت علی الهی با و ارادت داشتند
 خلاصه بعد از چند رسی از قتل تیمور این شخصی مدعی بر این شد که من رحمت
 تیمورم و او را تیمور ثانی نامیدند و جمع با و کردید جناب درویش عبدالحمید
 خان ام از اخلاص ایشان ایشان بهم چنانچه خواهی ایشان مذکور نمودند
 در میان آنها آثار و علامات از نظم و نثر بزبان کرد و در کتب آنها مذکور
 و مظلوم است که با ظهور حضرت اعظم و جمال ابر موافقت تامه وارد و بعضی
 از ان اشعار را بزبان راجع می نمودند خلاصه پس از ارتقا و نداد در مقام
 طلب بر آمده بمطلوب فائز شده اند و بز ظهور قیامت صفر که ظهور
 حضرت اعظم و قیامت بر طلوع شمس جمال ابر است از عان نموده اند
 و مصداق آیه مبارکه و اشرققت الارض بنور ربها را مشهور معلوم مشاهده
 نموده اند پس از آن چند در بلاد سرتا انکه بدینته العنق و ارا و شدند

چهار روز در منزل حقیق شریف و اشغله و بعد فرمودم در راه نجی خیال انعامت
 دارم میخواهم بجای مشغول شوم چند روز سر میدان بخیر بفروشی و بند و آخر بوزه
 مشغول شد و در کار و اشغال در جنب منزل حقیق منزل گرفتند و مذکور نمودند
 که یک غلبت مهم که بایدان عمل در عشق ابرو با بنجام رسد و ان عمل بر
 عهده من است که تمام نخایم و عهد کرده ام که در این حدیث ان عمل را تمام
 نمایم و ان این است که باید در دهه عاشورا شبان روز متوالا صائم
 شوم هابین سربت از اسرار و تا این عمل فطوری ظهور و بروز را از آن کما
 نخواهد و در سنه اول پنج بوم متوالا صائم شد و چون بنیانش از دست رفت
 بود اجاب او را بجمعه بر افطار نمودند و از علا و ظله اینم ریاضت
 تشریحی محل آمدند بعضی ساده دلان شده و باین سبب بعضی تبلیغ با مردم
 نمودند جمله جناب شهید حبیبی نیز از است که بعد از اقبال با ساحت قدسی
 مشرف شده ام در آن محل مبارک بجای و بار در سنه بعد در ایام عاشورا
 هفت شبانه روز صائم شد و آنچه اجاب میخواستند که او را از این عمل مانع
 شود نپذیرد و چون بدین که قریب الموت است مجبوراً روزها او را
 کتورند و سال سیم نیز در دهه عاشورا صائم شد و چون از قبر ریاضت شنیده
 و مشق این کار کرده ۴ شبانه روز صائم بود و مانند مکه تشریح شده بود
 و یک بوم دیگر داشت که ده بوم تمام شو جناب حاج محمد رضا شهید ۳ بوم
 قبیل از شهادت روز ایشان را باز کرد و بعد از ۳ بوم شهید شد در پیش

عبدالحسین خان بیلقنت چون جناب شهید سید شکر که یک یوم بعد از وفات
 من اطفال رفووم شهادت ایشان عوضی ان یک یوم حساب شد حال
 عمل تمام است احباب تفصیلاً صوم ایشان را بحضور جمال قدم جل زره
 الاعظم عرض نمودند از سماء عنایت لودع باسم اب عبدالحسین خان نازل
 در آن لوح مبارک میفرمایند عمل شما قبول است و لاکمی حال میگوئیم بخو و بیام
 و بعد از آن شرفیای حاصل نموده بشرف لقاء حاضر شد و باحاط عنایت
 ملحوظه چند در باره الله بر خان نهار آتھ حاسی و بما تشکره الانص و نلذ
 الاعین مرز و و محفوظ و بعد بسمت فارس مامور بتبلیغ شد از جمال
 قدم و حضرت عمن الله الاعظم الواح دارد علیه عنایت ابر در حتم
 نموده X ۱۱۱۶

جناب مہدی قاسم ابن حسن ابن فرضا ابن عبد الرزاق ابن قاسم بنانہ
 شرح حال خود را چنین بیان مینماید کہ بعد از سن واز ده سالگی
 میل عبادت نمودن و بمسجرفتن پیدا شد و بم وقت بنماز جماعت
 حاضر میشدم و مجالست و مرادت با علماء را عنیت میدانستم از زمانیکہ
 مدت محمد ۲۰ سال رسید ان ایام در بناب میان و نواز علماء نزاع
 واقع شد ملا نذر محمد کہ شو بر خالہ حقیر بود از علماء متشیخ بود و دیگری
 لا محمد پسر قافر کہ بسیف العلماء ملقب بود شیخ بود و بر امام جماعت

مردم بیشتر بر انور محمد اهدا نمودند و جماعت قلیان سیف العلماء و این
 سبب حد و عداوت او شده کم سبب نزاع و جدال شد و مذبحین بین
 فوالک هم امداد نمود عاقبت محب و ضرب انجا مید و ماجرا بحکومت
 که در را غم جو رسید و جمعاً با ملا نور محمد جهت نضام بمراغه نزد سهام الدوله
 رفتم سیف العلماء قباله آورد ما ۴ بمراغه بما ظهور خود بحکومت عریفه نوشته
 و یک معلوم فاکم که در دست دشمن افتاد چه خواهد نوشت لکن حجب در
 این بود که حکومت چگونه قول مدعی را صدق دانست و این چند نفر که
 با ملا نور محمد آمده بودیم همه خوب کار نموده حبس کردند بعد از هشت
 ماه را از حبس بیرون آوردند و بهک عبا با خون خلعت داده روانه بناب
 نمودند در بناب آمده ملا ضلع کریم کما نیکه بحمایت آخوند بمراغه
 رفته اند زیت ایشان در بناب دشوار است چون سیف العلماء بحکومت
 رایجان است و ما ۴ را بر روز بعنوان صدقه و اذیت خواهد نمود لذا بر کدام
 بطرف منفرد شدیم حقیق بشهر رستم و از انجا بعشق ابد امدم و رفته در
 سر کور یا سحر نیز مشغول کار شدیم بعد از چندر جناب بشهر فتح الله و انور
 ایشان از بناب بعشق ابد امدند لکن با ایشان اشنائی نداشتیم بمناسبت
 ام شهر بفتح باهم آشنا شدیم و باهم در یک محل منزل نمودیم و ایشان
 بهائی بودند و هم اطلاق نداشتیم از رفتار و گفتار ایشان متحیر بودم.

لاشک اینسان به حاجت ذکر میگردید و فخر جناب شهید فخر الله مذکور
 نمود که هیچ میدان این جماعت با بیته چه میگویند عرض کردم نمیدانم در بنیاد
 یک نفر از اقوام ما باین اسم معروف است یک شب بخانه او مهمان بودیم
 از مطالب با بزرگتر نشد ملا نور فرمود که شب بخانه آن شخصی رفتم ایم مرا
 ملامت کرد و غرق کرد دیگر بخانه آن شخصی مرو حقیق دیدم بخانه او رفتم
 اگر در اینجا کسی یافت میشد که قدر صحبت میکردیم بدنبود شهید فخر الله فرمود
 من یک نفر پیدا نمودم مرا و بیا از رفته مراجعت نمود که یک نفر دیدم ام
 شب مراد خوشحال و هم دم فرمود و منتظر که شب شود و آن شخصی بیاید و ساعت
 بعد از غروب جناب لایزال حیدری اسکونر شریف آورد و بقدت ساعت
 آنچه مفصل حالت این عید بود صحبت فرمود و در همان زمان موهومات و رنگ
 تعلقات را از صیقل بیانا و نغمات روح قدر از آئینه قلبم زدود و این نحس
 وجودم را از یکبارت بر این آیات و بینات بزمه ابریز تبدیل نمود
 آنچه زرد میشود از پر توان قلب سیاه بکلیها بیهت که در صحبت درویش است
 و بعد از شریف بردن لایزال حیدری بجناب شهید فخر الله و اخول
 ایشان عرض کردم من بانی شام شما خود میدانید ایشان فرمودند ما مدت زمانه
 است که این امر مبارک را قبول نموده ایم خلاصه چند از نشانه حقیق محقق
 ایمان با مرجع قیوم است مدحوش و سرشار محذور بودم و بسور و جهور
 ایام و لیاکرت بر میردم و عریضه بساحت اقدس عرض نمودم و بیواسطه

الحامير سبب افئاف ارحام شر بعد از قتل قدس لوح از شهد عنايت
 است الارباب بافتخار اين فاني نازل شد در اين مقام ذكر مي شود قولم نعال
 بسم المظلوم من العالم
 لوح انزل له مالك القدم عن اقبل اليه و فاض بيوم له المذ و سر فر كتب
 النبيين والمرسلين انا اظارنا الامر و انزل لنا الحجية و البرهان ليشهد
 بذلك من نطق امام الوجوه الملك لله المقدر العليم الحكيم يا محمد في
 قبل قلبي قد ذكرتك افئاف و حضر كتابك امام وجه سعنا نراك اجنبا
 ان سر بك هو الباعع المجيب فلما اسر و فا ذكرتك مانح بحس البيان و نطق
 لسان العظمة في ملكوت العرفان يا ملاء الاديان اقبوا الي و وعدتم
 به من قام الله الا على ثم اشكر واس بكم المشفق الكريم انه اظهر نفسه
 وانجز وعده فضلا من عنده وهو الفضال العليم انا ذكرنا في هذا الحين
 او ديانة الذين هناك ليحمد بهم الذي كمن الي هذا الا حق المبين قل يا اكرم
 يخوفكم ظلم الظالمين او سطوة الذين كفروا بعرب العالمين قل سبحانك
 اللهم يا اكبر اسمك بعزتك وعظمتك وقدرتك وسلطانك وبالملكوت
 الذي جبر من اولئك وبالنور الذي سيطر من افق سماء جودك النبي
 تجعلن مستقيما على امرك بحيث لا تمنعن شبهات الجهلاء وضوضاء كل
 عالم بعيد اى سبب افئاف و وجهي باب عرفانك ونور قلبم بنور صفك
 ثم اكتب لي ما كتبه للمقربين من عبادك انك انت الذي قمت امام الوجوه
 واظهرت ما كان مكتوبا مخفيا ونا مستورا عن عبادك وخلقك انك انت المقدر
 على ما تشاء لا اله الا انت المحييين على من في السموات والارض ضييين

خلاصه در آن ایام بحکم فرستادگان بودم اما از ما بیکه خبر صحیح بحال قدم و غیر
 ذکره رسید کلی سقط است و بر ایشان شدیم همان ایام ام از مشهد اخور بحقیق خط نوشت
 بود که من از بناب بسراغ تو بشهر آمده ام و حال معلوم شد تو در عشق اهل شهر
 و بجهت ناخوشی و بارها را قریب کنه گذارده اند و من نمی توانم بفرق آباد بهایم البته بیما
 بشهر تا آمد یکرا ملاقات نمایم حقیق عازم شهر شدم و هنوز خبر صحیح بشهر
 نرسیده بود حقیق کتاب عهد را با خود ببردیم و با حجاب رسانیدم و اخور را
 در مشهد ملاقات نمودم و بعد از چند روز در عشق آید ناخوشی و با شدت نمود
 جهت از اهل قفقازیه و خیره که ساکن عشق آید بودند از عشق او فرار کرده بشهر
 آمدند و بعضی از آنها که مرا می شناختند در خیال صدمه و ازیت برآمدند و بتوسط
 حاج عباس اسکندر نیز در کنی العدالمه رفته کیفیت با ما بودم حقیق و محتاج عشق
 آباد را که با بیها سبب شدند که چند نفر از مردمان معتبر را بسیر فرستادند و ما باید ملاقات
 نمایم شوا بر قسم صلاح و انبند و ستورا سحر بفرمایند تا بجز در اینم رکنی العدالمه
 میفرمایند خوب است شخصی مدعی او شو که من فلان قدر امانت در عشق بتوسپرد
 ام و حال امانت خود را از تو میخواهم را بکار بیاید الوقت اول بنزد من آورید
 من آنچه لازم عدالت است اجرا خواهم داشت معنی رکنی العدالمه همین است که
 مردم را این قسم تعلیم دهد بر عکس نهند نام زنگر کافور جماعت بدستوار العمل
 رکنی العدالمه در میان ارازه اشرف ناسط حسته و تعلیمات رکنی العدالمه
 را با و مرا آموزند آمده مدعی شهر قلمر بشود که من در عشق آید مبلغ صد منات

نزد و اما تک سپرده ام پول بده و او را این طرف آن طرف برده ببلع
 یکصد پنجاه قران ایشان را صلح میدهند که مهر قبیله اشرف بر مهر و مالغ
 دیگر بسات و طلا آب میدهند بعد از آن خن پول در خیال تلف نمودن
 بر سر ایشان که تفهید آنها ذکر شود این اوراق کفایت ننمایند را بدانند
 بلباس تبدیل فرارینا بد چونکه تمام دروازه ها را سپرده بودند ایشان معاونت
 استاد محمد سمانه و یعقوب بیگ توپچی و سید محمد بنان از شهر بیرون آمده از طرف
 قهقهه روانه عشق ابر میشوند مهر قبیله میگویند که امروز از خوف جائی اسایش
 نکردم از طلوع افتاد غروب رفتیم بده کرده رسیدیم بهر کجا رفتیم را منزل ندادند
 در محراب چرخ فرار دیدم که آنها از اکراد نبودند از ایشان پرسیدیم بلما اهل کجاست
 گفتند ما اهل شهر هستیم در اینجا به غده های مشغولیم کفتم مکان است من از مشرب نزد شما
 بخوابم و صبح از اینجا بروم گفتند بی محکم است حقیقتش را نزد ایشان خوابیده
 صبح عازم راه شدم پرسیدند بکجا بروی گفتیم از راه قهقهه بعشق ابر گفتند این
 راه را غلطه آمدن این راه قهقهه مکان است و از اینجا قهقهه مکان سه فرسخ است
 و در اینجا باج گیران است بابت نشان داده بیرون شدم راه آهن و از اینجا
 بیرون بعشق ابر ایشان را دراع نموده آمدم بقره مکان دیدم چند نفر اینجا نشسته
 برای ایشان سلام کردم جواب دادند پرسیدند باش برو و اگر بدست جدیت
 ما دست قیادیدم فوراً برخواست بر سر من ریخته داشت لکده سیلر مرا زدند بفرست
 بهوش و بعد از مدتی بهوشی آمدم باز برخواست بافت لکده مرا میزنند و

و در تمام میدان میدهند که در روز سبت ما و اسپهاس ما و اهل کج شد و اندر ما را با فتنه اییم
 و دستها را محکم بسته که مرا پیشه بر کرد و اندر آن شخصی که چرخ در اینجا بود گفت لازم نیست
 که شما سه نفر با او بروید و شما با خسته اید در این جا بمانید یک نفر سوار این شخص را بر داشته
 بمانند و در ایشان ام را فرستند راه همراه یک سوار روانه نمودند و آن سوار با ما بیانه
 هرگز دو جلد اسب خود میدوانید تا اینکه ما مدیم در همان ده که غذاها را میهند در
 اینجا بودند و را اینجا پیاده شده قدر ما با زیاده نوازش کرد و از من پول طلب نمایند
 گفتیم و رسم را با من تا پول بقیه بدم دست مرا باز کرد از آن غذاها بیخه توان گرفته چنانچه
 گاه جواب و خوراک خودی دارم مرا بدست غذاها میهند و رفت گاه جووانان بگرد
 غذاها حکایت را از من جو یا شدند من شرح حال خود را تماماً با ایشان نقل
 کردم ایشان مرا تسلی دادند بر سینه پول دار کفم بیخه نشی توانی دارم گفتند آسود
 باشی ترا از دست او را بیفاییم در این ضمنها آن شخصی برکت ایشان او را کارف نمود
 با صحبت او را اعلام نمودند و از او خواستی نمودند که این شخصی را را ما کن برود
 و ما بقیه یک چیز میهم بگوئیم بر خواسته فرار کرده بهر قسم بود او را از من نمودند
 که مبلغ پنج تومان تومان بگیرد و مرا را نماید و نوشته هم آنها با و بدهند که ما میهم
 آن شخصی شب از اینجی فرار نمود و مرا بعد از رفتن مبلغ مذکور را با منفردان
 رفقا آمده راه بار یک نشان دادند که از این راه برو تا بهر سبب راه این از اینجا
 برو و بعشق ابر من آن راه گرفته بهزار شقت از درجا و بهت بلند بها گذشته در
 میان دره دیدیم شش نفر از سوارها سر کمان آمده مرا از ترس فتنه با من راه
 مانع شدند یک نفر از سوارها که قلیچ مراد نام داشت با من آشنا بود و رسید
 کج بود و یکی بیرون حکایت را با و فر کردم که کیف رفتن تو با این راه ممکن

نیت این راه کا جفا است و ما را فرمان داده که هر کس از این راه برود ما او را
 بتیر بزنیم و چون فلان زده ایم و جد ما ایشان را بچشم نشان دارند و راه بر چرخ نشان
 دادند که از این راه برو و غوچان چهار قران بایشان داده قدر زمان از ایشان
 گرفته روانه شدم راهی در میان دریاها بود دست نمایان نیت که آن راه
 گرفته خود را با هر کسی که راه را نمی کرده بایم طرف آن طرف میر و نشکر هم غلبه
 کرده اب ام یافت نشود آن خیال کردم که بروم بالا سر کوه و با طرف نگاه در کجا آباد
 بنظر آید با نوروم تا تاب توان داشتم بان کوه و در کجا بالا رفتم قوت زانو تمام شد
 نشکر هم رو آورد در کوشه بیمار بیدم باها نیز آبله مخصوص باز قدر افتان خیزان بالا رفتم
 آفتاب غروب آمده در پناه سنگر بگریه کردم و آن شب هزار حفت و زحمت و خوف
 صبح نموم برخواستیم بزحمت تمام خود را بر سر قله آن کوه رسانیدم با طرف نگاه
 کرده ایام بنظر در آوردم رو بسمت آن ابر سر از زیر شدم در بین راه باب صاف
 رسیدم از آن آب آشامیدم و دست با خود را شستم و از آن نانها گفتم باب زده خوردم
 و براه افتادم ساعت بخواب مانده وارد بان ده شدم و هر کجا رفتم مرا راه ندادند
 تا بمزله پیر زنی رفتم و در قران با و دارم و نان طلب نمودم و قران دیگر با و دارم که مرا
 منزل دهد از حال جو یا شد حکایت خود را بیان کردم بر خانی نیز ختم نموم مرا منزل
 داد شب شور و سر بازی لامدن سر گذشت مرا با ایشان بیان کرد ایشان بمن اظهار
 مهر باغ نمودند و نهایت احترام محراب داشتند و صبح راه غوچان را بچشم نشان
 دادند بسمت غوچان روانه شدم مدت چهار روز در راه بودم روز چهارم وقت
 غروب وارد غوچان شدم آدم در مها نمانده قدر آن عصر شده از آنجا بیرون

بیرون آمدیم که قدر زمان بیکم دیدیم و نفر میاگر که آیه مبارکه معروف الحواری
 بیما هم را مصداق بودند آمده مرا گرفته که شما از مشهد فرار کرده باید ترانزد
 شجاع الدوله بریم و نفر را بجز سیده از کیفیت جو یا شد اصحاب سباین
 فرستادند که این باید از مشهد فرار کرده ما او را گرفته نتر شجاع الدوله بریم
 بایشان گفتند فائده این کار از برای شما چیست شما او را رها نمی کنید ما بگویم یک
 تومان بشما بدهد نام پورا شنیده قدر سیدت شدند آخره تومان گرفته مرا رها
 کردند چون دیدیم اسباب فتنه مهیاست فوراً بیست عشق اهل روانه شدم در شب
 راه بیفتم و روز در محله مشرف شده استراحت بنمودم شب هم آمده صبح وارد
 باجگیر ایران شدم آمدیم در قهوه خانه جام طلب نمودم بیرون آمده قدر زمان
 و انگور گرفته مشغول نان خوردن بودم که ایبر نام از اهل مرند که را بشناخت نتر مخ
 آمده احوال پرس نمود و رفت مخ دانستم که باز اسباب فتنه موجود است فوراً بر خواسته
 عازم بیعت باجگیر روس شدم بنور بیاج بیکر روس نرسیده دیدیم و نفر سوار از
 عقب مخ آمده که تو باید به باجگیر ایران مراجعت نمایی زیرا که تذکره تو ملاحظه شده
 مراجع اسباب و انبوه بر کردانیدند به باجگیر ایران - و مرا گرفته مرا کتک
 فراوان زدند و مرا برهنه نمودن لپاس و اسباب و غیره نقد داشتیم بر
 داشتند میرزا محمد کاخکردان ایام در باجگیر ایران و آن محمد اردبیل در باجگیر
 روس میرزا محمد خوراسان سوار شده به باجگیر روس رفته چگونگی را با محمد اردبیل
 مینماید با اتفاق نزد دکتر روس بیرونند جهت فرستادن در اینجا بود دکتر خط
 نوشته بایشان بدهد که در باجگیر بنویس اینجا بدهد مهر قدر ام حسی

بهر زانچه که با حکم خط را گرفته فوراً مراجعت بیناید در راه بعد کنگر کردن و بر سر
 کردن هزار بار کرده بودند در راه نیز با محمد رسیم فرودمخ جهت خلاص شدن از دکتور
 خط گرفته حال که الحمد لله از دست این جماعت سلامت بدر رفتند و خود را
 به حدروس رسان که از شتر اشرار آسوده شوم آمده بهما جگر روس رسیم دکتر
 گفت تو همان هستی که در باجلیر ایران دست شتر ایران گرفتار بودی گفتیم بله من همان
 شوی هستم سرور شد گفت ۳۰ یوم در اینجا بمان و بعد روانه عشق ابرو بنور را کج حفاظت
 معاندین بعد از بیرون آمدن ایشان شده بودند که مهربان را گفت از دست بدر
 کردیم اگر او را گشته بودیم که از ما مواخذه خون اول بگیرد نذر رئیس رفته در این باب
 گفتگو بیند قرار بر این بکنند که شش سوار بفرستند بهما جگر روس باین
 بهمانه که در دراز مشهد قرار کرده بایم صفحات لامده است و ما او را بشناسیم
 آمده ایم ک نیک در قرینه هستند ایشان را ملاحظه نمایم هر گاه در میان آنها
 هست او را بایران برگردانیم و کمتر هم امر کردیم جسم آدم در قرینه لعل آمده
 ردیف هم صف کشیدند سوار آمده آنها را ملاحظه کردند تا بچشم رسیدند گفتند از
 همین است دکتر چون معوق بود عطف را دانست بایشان نهیب کرده بسان
 روس ایشان را شغاف داد ایشان با بوس مراجعت نمودند لاسید محمد و انور
 حین هم آمده در باجلیر روس بهم ملحق شدند بعد از ۳۰ یوم که قرینه تمام شد بعشق ابر
 آمدیم و بکار خود شغوا شدیم بعد از بیست یوم جناب حیر ابو طالب و جناب
 شهید فتح الله از ارض مقصود مراجعت نمودند لوجب از حضرت حیدر اراکانه
 باسم این نامه داشتند چون مدال بر صدقات و مشقات وارده است در این بنامه
 لاجل تبیین و تبرک مرقوم بشود و حقیر حکایت جناب مهربان را که بخط خود

روزم فموص بود و نلت انرا سرک کرده نلت انرا و نتم که خدا هم مطلب بود
لعن باسم هدر فلان هو الایس

استمحل بلا یا و شقات و زیا یا در سبیل جلی ابر روح لاجانه الذین زاقوا حلاوة
البلاء و سیر هو الی شهد الفلا فداء شکر کن جمال قیوم را که بدرقه عنایتش و
فضل احدیتش رسید و شامل شد که در سبیل خبثتت جام بلا نوشید و زهر جفان
چشید و در آتش ظلم و عدوان چون کل و ریجان شکفت و از شدت جور مستکلا
نیاشفتت شتم نقیم در سبیل عشق یا در بدیع شهد فاققت و تلخرتت در راه
شیرین تر از سلسبیل سائل نعمت اخدا در راه حق نعمت و وسکان است
وز رحمت ظالمان رحمت نامایان چه که ایام در گذر است و حیات
نی تحمات بلا یا و زیا یا فرسید الله فی فائده و فرور عاقبت ایام چون
تا مثل نماید و ملا و ظلم کند که اوقات در میان شد اند و مسها تب
فی حب الله نتم شد بهتر است و یا انکه شاید و کند که در بالین راحت
گذرانده چون بر روی گذر شتم است اول کوارا تر بلکه فرقه شجر حیات روح پرور
باشند و ثانی لم یکن شیئا مذکورا بلکه باعث اسف و حسرت کرد
پس حمد کن خدا را که باین موهبت که اعظم آمال مقررین است فائز شدی
کرد عطا بخشید اینک صدقش و لها و رتبه بلا آید اینک هدرش جانها
اخو لاجینی را انرا قبل یکاشته با و به محبت الله بگیر ابدع ابره برسانید
و المرح و الیه علیک و عی اجاد الله

جناب اعدا الزوف و جناب شهید عبدالصمد من اهل مراغه
 از احباب سابقین و از اهل یقین اند مدت در راه ایام جمال قدم در
 باطوم قهوه خانه داشتند و از براس عابریخ سید که بقدرس خلیل
 و بطواف کعبه رب جلیل می رفتند بسیار سهر و آسان بود در وقت
 زحاب و ایاب بمنزل ایشان وارد میشدند و ایشان جمیع زحمت
 مسافرین را تحمّل می نمودند و بلایها را ایشانند قناسل از روس و عثمانی
 و ایران برده ایک امضا نموده بسا فریخ میدادند و بلیت بران خود
 ایشان گرفته ایشان را روانه می نمودند لکن بعد از چند در اینجا چند نفر
 با ایشان بنام عناد گذاردند ایشان هم استقامت نمود در مقابل آنها
 ایستادگرم نمودند ملا و ظلم کرده عاقبت این عناد بفساد مرانجا در اینجا
 قطع غلابی نموده بعشق ابر آمدند در ۱۲۶۱ بعشق ابر وارد شده اند
 و بکب یاد رسد مشغولند جناب اعدا الزوف از مؤذنین ثابت راسخ
 است صاحب تقریر و بیان است در تعداد مبلغین محبوب است
 صاحب اخلاق حسنه و سجا یار مرضیه است جناب شهید
 عبدالصمد نیز از مؤذنین ثابت راسخ است بسیار مظلوم محبوب است
 علسها بهاء الله و ثنائیه

شهر خبیر العفاری من اهدار و باریک است بحسب ابعثق ابدا آمده بخرازی
 فروغ مشغول است او بیت باهت و غنم الطبع لاکن بفا عتزاز در
 با وجود کمر بضاعت در حدیقات امدیه و مصارف در امورات جزیه
 بقدر القوه معا و نت بینا بدو هم وقت در جواب و محافا اجاب حاضر
 میشود و اظهار محبت بینا بدو اللهم اجعل عاقبة امورنا و اموره خیرا ۱۱۷

جناب آریضا اجم مرحوم لا محذور تقریر میلان ذکر از من نین او نیمه در زمان
 نقطه اولی بعلم که اینان تراخ چند نفس دیگر بطلان برده محبوس نمودند
 و ایشان چند نفس دیگر شهید شدند مختصر حکایت آن نفوس و اساک
 ایشان ضمن شرح حال جناب حاجر خلیل میلان ذکر شده بار جناب
 آریضا از طلب ان مواعظ حلقه ظاهر شده و قدر موعظه مقدسه بسین ایشا
 و در هر رضا و تسلیم پرورش یافته بعد از بیداری و هوشیاری خود را در
 رضوان ایمان مشاهده کرده بدو من فضل الله یوتیم من یشاء و هو العظیم الحکیم
 ۲۵۳ جناب آریضا بعثق ابدا آمده ابتداء با جناب ملا محمد و جناب
 آیراجین بر فافت و شراکت و کائنات از نوع بروج و برین مشغول و او ستر
 بودند و نهایت رضایند از یکدیگر داشتند در این ایام جناب آریضا در
 خبوشان بجز است مشغول است هر کجا هست خدا یا بلا است

باجلان حسنه و سجایا منجبه آراسته اند فهو کشفه مغرور
 عند مجاری المیاه التی تعطش ثمها فراوانه و ورقها لایزال
 و کل ما یظهر منه محبوبه محموده از جمال قدم و حضرت غصن الله
 الاعظم الراح دارند متعلقانش از عیال و اولاد کل اهل ایمانند علمم بها الله

۱۱۱

جناب مستطاب حضرت افتنان اعظم و کبیر الدوله حاجر میرزا محمد تقی
 ابن مرحوم مغفور حاجر سید محمد طاب شرافه شریف از حاجر سید محمد خالد حضرت
 اعراضه ماسواه فدا بود در اواسط شهر جماد الثانی ۱۳۳۱ هجری و عتیق ابدا
 شدند تمام احباب از صغیر و کبیر ایشانرا استقبال نمودند و ایشانرا مع انجال
 مکرم جناب حاجر میرزا محمد و جناب لاسید القادر نهایت عزت و احترام
 وارد نمودند و مدینه عشاق را بانوار وجهه تورا مغفور فرمودند و بسبب مسافت
 ایشان باین ولایت بنام مشرق الافکار بود که بامر حضرت غصن الله الاعظم
 از بزر حرکت فرمودند لکن الحمد بعد از ورود ایشان اسباب بنام انعام
 فراخ آمده ان بنیان مبارک را بنام نمودند بنام مشرق الافکار یوم جمعه ۲۱
 بیت هشتم صبح ۱۰ صبح و در آن روز جمیع احباب در زمین اعظم
 جمع شدند بعد از تلاوت آیات و مناجات جمیع احباب مشغول بکار
 شدند و کدام چند کبر در آن بنا گذاردند و کبر و حمد آنها را بحال آوردند

که باین محل مبرور موقوف شدند لکن وجد و سرور این فانی از علزیز تر بود
 زیرا که در خصوص این بنا مبارک از قول جمال قدم جل اسم الاعظم
 بخطاب مخصوص مفتخر و سرفراز بودم چنانچه در بیک از الواح قدس ربانی
 که با اسم حقیر نازل شد میفرماید قوله تعالی بناؤ و اباد در اینجا باشد هذا
من فضل الله علیک این غمخیزت که بدوام ملک و مملکت باقی
و پاینده است هیناً لک و مرئیانهم و ایشاً یوم شریف آوردن
جز نه اکرم سوینچ که اوراق تاریخ بنا مشرق الافکار را در تحت یکبار
پایها قرار دهد جمیع اجباب حاضر شدند و در وسط محارت مشرق الادکار
که مرتفع تر از همه جای بود در برپا نمودم آنچه لازم بود فرام نمودند
فروشی نصف انداخته میز استول اطرف گذاردند از فواکه و حلویات و غیره که لازم
تشریفات جناب جنر بود حاضر بودند ابتدا جناب جنرال اوراق تاریخ بنا
که بخط رسو فایس مرقوم بود در جعبه نقره گذارده در محلیله جهت حفظ آنها موقوف
بودند بدست خود گذارده اطراف آنرا با سنگ سخت محکم فرمودند و بعد شریف آورده
مع صاحب منصبان در سرا پرده جالس شدند حاکم و سایرین هم فرمودند و اظهار
مرحمت و رضامتند از این خیز نمودند و اظهار بشاشت و سرور لاجل
این بنا نمودند و یک فواز احبابه خطی به که مشعر بر حمد و ثناء الهی
و ذکر خیر سلاطین عادل و وزراء کامل بود انشاء نمود و آن یوم دهم
شهر جماد الثانی ۱۳۳۳ که مطابق ۲۱ نیا بر ۱۹۳۳ بود

و در اسرار جمیع اجباب حاضر بود و کلی اظهار بشاشت و سرور میبود و بدین
 و ثنائی و محبت عادل و طب اللسان بودند خلاصه حضرت افغان اعظم
 جناب امیرالدوله حاج میرزا محمد تقی علیه بهاء الله میسین اخلاق و سخای
 مرضیه ایشان و کمالات او بیته که در ایشان موجود است از قوه
 تقریر و تحریر ایم فلا خارج است الواج منزله در شان ایشان از
 جمال قدم و حضرت غصن الله الاعظم شاهد و ناطق است و من
 اصدق من الله حدیثا و ربدر ظهور حضرت اعلا ایشان پس بانزله
 سال بود و بجزفت اعلا کی ارادت و اخلاص داشته اند و کتاب باسم
 ابو ایشان مرحوم حاج میرزا محمد طالب نراه نازل شده و جناب حاج میرزا
 ابو تصدیق بار حضرت اعلا نموده اند ایشان قبلاً از جمیع افغان
 کلمه الست را بلی گفته اند و هم چنین در امر جمال قدم جل و کراهه الاعظم هم من چون
 نرودید و توقف اقبال نموده اند و همه وقت مصدر امورات خیریه شده اند
 چنانچه در این ایام موفق و موید بر بنیان مشرق الافکار و در عشق ابد شده اند
 که اول بنیان در این امر مبارک است با وجود کبر سن که بهفتاد و پنج رسیده
 مشاعر و قوا را ایشان ضعیف شده خود بنف در جمیع امورات متعلقه
 بعمارت مشرق الافکار رسید که مینمایند و را او بلی که حقیر بعشق اباد
 آمده بلاخر اسکناس از مال جناب حاج میرزا جناب حاج میرزا از باب
 بود که ایست با سلا بلی اسکناس نماید از جبهه اسرقت نموده بودند

روزی حقیق بار حق مقصود عریضه عرض بنمودم جناب از باب فرمود
 که این فقره که در وجه جناب حاجی را از منزل برده در عریضه
 عرض کن بعد از مصدر فضل آتیه کلیمه ذکر شو که رفع نجاست من
 و سبب برکت از برای ایشان باشد حقیر هم بخوابش از باب عرض
 نمودم بعد از چند لوح منع اقدس که اول لوحیت که در عشق
 ابر نازل شده با اسم این فانی نازل بعد از این فقره بفرماید قوله
 عز کبریا نه قلم اعلا در این ظاهر را عظم ایشان را از ایشان در
 صحیفه حمراء و الواح اخرا فر فرموده در این صورت هیچ ضرر
 برای ایشان راجع نه بلکه ریح در ریح است و غنا در غنا و زوا
 اشتراقات انوار عنایت را مشاهده نمایند انتر انجال محترم
 و ابناء مکرمشان بر یک در افتق محبت الله بنجر ساطع و گو کبر را معتمد
 جناب حاجی بزرگ محمود و جناب حاجی سید محمد و جناب اسید آقا علیهم
 بهاء الله و فناءه بانوار اخلاق حمیده و سجایا بر مدینه مطرز و مدینه
 و رونق بخش محافل و مجامع احباب مخصوص جناب حاجی بزرگ محمود
 که منسب جمیع الجهات محمود است در خانه واره جناب حاجی اشیا نفیسه
 و آثار متبرکه که از خطوط حضرت اعلا و طلعت مبارک جمال ابناء

موجود است که جمیع عزت احم و عز این عالم با بزرگوار آنها برابر نماید

نازم بجز آنکه جهان آفرین دهد بخنده که هر چه دهد نازنین دهد

نمره ۱۱۹

نمره ۱۲

ایضا واقعه اخوان زاده عبدالله اینم اسم سلیمان در اوایل کتاب

ذکر ایشان و اخوان ایشان شده چون این حادثه بعد از چند ماه

دیگر واقع شده در این مقام مختصر فرکر میشود در شب ۱۴ ماه

ریقده شکسته او قد صبح حقیقت مشرق الادکار رفتیم به نور کسی

بنیامده چراغ راروش نموده منتظر ورود اخوان عبدالله و نصر الله

بودم چون ایشان هم وقت از سایر احباب زود تر می آمدند

و اکثر اوقات که احباب پنج شش این ^{نفر آمدند} برادر عبدالمکریم و عبدالله

و نصر الله همه روزها می آمدند و کار میکردند که عبدالمکریم کسی نمی نامد

در آیات جناب امته عبدالمکریم جهت تبلیغ امر مبارک بشهر رفتند

خبر اصد حقیقت نشسته افشرد بودم که ناگاه فریاد فغان نصر الله بلند شد

گریه گمان نوع زنان و از مشرق الادکار شد عمو چه نشستم که

عبدالله خود بدست خود را بریده است از بر سر خود

سراییم مضطرب برخواستند بخانه ایشان امدم از حضرت بنصره بر سر بزم تو
 هیچ اطلاع نداشتیم که از بهر چه این کار کرده است گفت نمیدانم لکن
 بوم قبل وقت غروب کلید صندوق خود را بمن داد گفتم بر این چه
 کلید را بمن میدی گفت تفاوت ندارد نزد تو باشد در این ضمن هم
 بعضی از اجاب مطاع شده آمدند چند نفر مذکور نمودند که در این
 دوران مجلس که اجاب اجتماع داشتند بعد از ختم مجلس عبدالله
 دم در ایستاد و باریک از اجاب مصافحه و معافقه نمود لکن
 کسی ملتفت نشد که چه اراده دارد حال اراده او معلوم شد که
 تدارک این کار را دیده بود است بنصره گفتم برو صندوق را بمن
 ببین در آن کاغذ پاکت گذارده است یا نه نظر او فوراً رفته صندوق
 کشوده پاکت را آورد در آن پاکت ورقه بخط عبدالله مرتوی
 انچه دوران ورقه مرقوم این است بالا شرحه نوشته است وصیت
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که هر کس در بوم او
 ساوی باشد بخون است و همچنین جمال قدم جل اسمی الا عظیم
 میفرماید که هر کس قوش از فعلش زبردتر علم او از وجوه او کمتر

و نماز او از چهار او نیکوتر و منجبت و قنوت است که علاوه اینکه
 نقره از برابر جامه شود تمیز نموده ام در این صورت نفاذ
 از بقا من بهتر است از این جهت خود را کفتم و فانی نمودم
 ۲۳ از یقده شماره ۱۳ و از روز صبح دیگر انور قمر صوت
 مطالبات و قروض خود را نوشته بعد از ملا حظه ان نوشتن قدرت
 پریشان حواس تحقیق نصر الله مذکور که در آن شب بروقت بیدار شدم
 دیدم چراغ روشن است و عبد الله شعول تلاوت آیات و نماز نزدیک
 صبح بیدار شدم دیدم چراغ روشن است و عبد الله نیت کفتم شاید
 بمشرق الاذکار رفته برخواستن از اطاق بیرون امدم دیدم در وسط
 حیات خانه که خوابیده پیش رفتم دیدم عبدالله خوب ملتفت شدم
 دیدم کلوش بر پد و خون ز بهی بنامه را در فرج گذاردم عود عاصف
 و جناب ملا علی مفضل بانه آمدند بالا سر عبدالله ایشان فکر کردند
 که از خانج کسی آمده او را کشته دیدیم بدست اشاره بنینه خود بکنند
 که خود من این کار را کرده ام بار علی عاصف و ملا علی و محمد باقر
 او را برداشته ملا و در اطاق انوقت نصر الله آمده بود بمشرق

کہ حقیرا ملوم و از بعد اجاب حقیر بالا رسد اور فتم دیدم چیزی را نوع برین
 کہ بگل این ماسوره جگر را قطع کرده است و اسفند زده شده است
 و با وجه اینکه چند قطع شده و نفس از آن ماسوره بر پیره بیرون آید
 چشمها پیش نگران و موشبار و ابداحالت ضعف از آب در او نیت و
 و اجاب منتظرند کہ همین چند دقیقه تسلیم خواهد شد حقیر گفت بعد الواب
 کہ بزود و کز و جراح حاضر غائبند ابتدا رفتہ جناب لایزال ازینم العابدین
 جراح را فرستادند و بعد عقب دکترا رفتہ بودند جناب لایزال ازینم العابدین
 آمدہ قرار شد کہ مجتہد اینان کلوا و الا نجیب نمایند ایشان ہم فرمودند ان ماسوره
 را کہ ممکن نیست نجیب بنزیم لکن پوست روان را بشو و انرا نجیب خودند و روک
 انرا بکنند بعد نفس از دماغ و در بیرون لا اولامتہ ^{نعم} کلیم بعد از ساعتی و کز آمد
 گفت او را باید بر بیی رخانه بر کہ اسم اسباب و رانی موجود است بعد فتم
 حاضر کرده او را بر روان شا با نیند بر سر و سلس او را بسمار خانه بردند
 در دفعہ ان نجیب را شکافتم مجدداً نجیب نمودند بعد از روزی شش شکر خواستہ
 با اجاب مصافحہ و معانقہ و یک نوع اشتعال و انجذاب از او مشہود
 بود کہ سبب حیرت کل بولاکن این حالت از اثر و بقیہ حالت اولیم
 بود کہ او را زنده پلا داشت چچا فرزند عبد الواب فکر کرد کہ با و گفتیم

که ایتم پسر دیوانگاری که از کوه هارطه و سبب این قدر صدمه و زحمت
 شد از برابر خود گفت از انوقت که من بدست خود را بریده ام
 ای حیوان که بجنبه زده اند هنوز من اهدا احساس در درخت نکرده ام مگر در
 وقت فرو بردن غذا از شیر و غبیره در کلویم سوزش بینی بد نوعی بود
 که احدی کجا ن بردن او نداشت تا بوم شنیدم که آن حرارت در او تمام شده
 روح پر فتوحات عالم قدس بقاصعوه شرف و تفسیر آیه مبارکه
 عَسَمْتُوا الْمَوْتَ ان کنتم صادقیں را بر کل مشهور معلوم نمود فل فائز اعلمه
 یا ملا الادیان ان کنتم صادقیں چنانچه جمال قدم بفرمایند که در
 از نه قبر چنین امور در احیان مظاهر ظاهر شده که نفوس از
 تا غیر کلمه این قسم مشغول و معذب شوند و منقطع شوند که بدست خویش
 چیزی خوراق قطع نمایند عبدالوهاب بگویند از او پرسیدم که در چنین
 بریدن چگونه طاقیت او در کتب این قسم سر خود را بریده بعد از استماع
 نبستم نمود کثرت من راحت و خوشتر خود را در این کار و بدم که اقدام بر این
 نمودم و ابدالاً حیوان احساس در درواهم ننموده پرسیدم که بک دفعه
 بریدن یا دو دفعه گفت سه دفعه ابتدا از اطاق با گارد بقصد فلا
 بیرون آمدم در وسط حیاط دم خوب رو بسخت شطرا اقدس

آنها نمودم و زیارت جمال فکر را هر وقت کردم و بعد نشسته بقوت
 تمام حنجر خود را بریدم و دست بگردن خود بریده دیدم ماسوره موصوله بگلر
 بگلر قطع شده خاطر جمع شدم که کار شما آنکه بکمان منقطع شدن آن فور
 انسان تمام به بود بیکر عقیدانستم که عمده رکب شریبان است بعد رو خود را
 سمت قبله نمودم و سر خود را درم جو بگذاردم که خونها در جوب ریخته
 شود و لباسم بچون آورده نشود خوابیدم و نیز صد که چگونه قبض روح
 میشود دیدم اثر نظر بر نشد مجدد برخاسته گارد برداشتم طرف یسار
 کردن را آنچه توانستم بریدم باز خوابیدم بقدر نیم ساعت منتظر باز اثر
 ظاهر نشد دفعه دیگر گارد برداشتم کفتم باید بگلر اینم سر را از بدنه جدا
 گارد را مقابل حنجره قطع شده گذارده آنچه قوت داشتم هر سه مرتبه
 کشیدم لکنی از رفتن خون از بدنه آن قوه او بیست و نه داشتم باز خوابیدم که ناگاه
 نصرتی اخور را بالا سر خود حاضر دیدم و او بنا بر فریاد گذارد سایه عین
 بر سر من جمع نمود خلاصه حکایت عبدالله از آثار عجیبه در اینم کور اعظم است
 که جوانی بیست پنج ساله اول جوانی و هنگام بروز قواش توانای او باشد
 این قسم اهد تفوق که از ایام بلوغ الی حین صعود ترک اولی از او صادر
 نشده باشد و در جمیع امورات خیریه ساعیه جاهد باشد و اگر از سایر
 احباب خطا صادر بدد سبب پریشانی و اندوه او بود چنانچه عبدالمکریم

انور او ذکر اینها که بعضی شبها بیدارم که عبد الله مخزون واقف دره
 خواب است سبب را از او جو یا بیدارم فکر نمی نمود ناگاه به اختیار کریم
 میشود مثل آن جمله ذکر نمود که بعضی از اهل کوه خانه باز کرده اند
 و چون با اسم بهای ان نفوس معروضند ان قهوه خانه ام باین معروف
 شده من امروز عبوراً بان قهوه خانه رفته ملاطفت کردم شکر مشغول
 بنواختن است و هم فراهم نشسته با کاغذ کتبخانه باز میبیند
 ایاستوار است که محل و مقامیکه باین اسم مبارک معروف است این
 نوع اعمال در آن مجرب دارند و بنا نمود بهار با بصوت بلند کریم
 چنانچه یک روزم در خصوص همین قهوه خانه بمحض افتاء بنامش
 آمده مذکور نمود که من مخصوص آمده از شما خواش بنامیم که تدبیر
 بنامیم که احقر حرکات در بیان اجاب موقوف شو حقیقاً بوم
 بطی مزاج عرض کردم فرموده اند **حدا** عذرانش محبوب مکن **عبد الله**
 در تقوی و هر میزان حد **عبدال** خارج شده اچین برکت و باز
 و باز بیکر خانه نرفته در مجالس عروس و غیره که جشن او از طرف بعضی نرفته
 از این طرف در جمیع محاسن و محافل حاضر و از آن یوم که بنامش **عبد الله**
 بمشرق الاذکار شده یک روز آن را ترک ننموده چنانچه جمیع
 تصدیق داشته و دارند که **عبد الله** را ثانی نیت و همین **عبد الله**

و آئین محکم ملل بر او طاق لغوار است که چون جمال قدم فرموده است
 که بر کسی قولش از معاش زبیر تراست عدمش از وجودش بهر است و فغانی
 از بقایش نیگو تر بجای البقی و حق البقی این کلمه را صدق دانسته و با پنجه
 آن بهتر فهمی سخن فرموده است و امثال ما بار امتیبه نوده است که امر الله شهر
 شمرده ایم و لعن صبهان فرض کرده ایم و بقولهاست عهد از خود را فرشته ایم
 در مناسب این مقام خوب میفرمایید بر مهووف و کبر از آن خندیده
 زانکه خود را نیک مردم دیده در این مقام هم ذکر ۲ خواب که با این
 واقعه موافق و معارف است مرقوم میشود و شب قبل از این واقعه
 حقیر در عالم رؤیا ملاحظه نمودم که حضرت من اراده الله بعشق ابر شریف
 آورده اند و در خانه یک نفر از اجباب در بیک سمت حبات که با پنجه
 و اشجیا است بالا کر سر جالسند و می سن و کبوان مبارک را رنگ و حنا
 بسته اند و بسیار مشغوف و فرحناک و اجباب هم بطور درایره اطراف
 ایستاده اند و دست مبارک را چنانچه رسم لاواریه خانهاست دم کوشی
 گذارده بالجان خوشی تعنی بیفرطیند و بعد از تعنی بنام خود نندید دست زدن
 و با حباب هم فرمودند شما هم دست بنزید اجباب همگرم دست میزدند
 و یوم بعد از وفات عبد الله بخانه ایشان رفتم و در آن موضع که عبد الله

سر خود را بریده بعد از آنکه در آن روز با چند سب قبل
 و آن محل بنظم لامله که همان موضع بوده است که من در عالم رؤیا دیده ام
 و ایضا رؤیا در آن روز که در آن روز که عبد الله وفات نمود بنده در دکان
 که میرزا مهدی نیز در آن روز بودم این مکتوب را تلاوت می نمودند بعد دادند بحقیق
 که تمام این مکتوب را بخوانید جناب اسیدمهدی خواب بر دیده اند سر قوم
 نموده بود که در خواب دیدم که بالا رفتند قابوس بیریق بسیار
 زدند و مناد در پاران بیریق ایستاده نداد داد که ذکر مرکز بیثاق
 در عالم تمام شد مرقوم نموده بود که این خواب را بسیار پیش
 نموده است در همین تلاوت مکتوب شخص از بیمار خانه آمد و
 گفت عبد الله تمام شد حقیق جناب آید از مهدی کفتم بنویس بایش
 که خواب شما تعبیرش ظاهر شدن مناد است که نداد داد که ذکر مرکز بیثاق
 تمام شد از تحت حجت و کمالت بر آنه چنان از بدو طلوع کو کتب بیثاق
 الی جین جمع شئونات و اغار بکه در ره جمال قدم جل ذکره الاعظم از او آباد
 و اجبتا ظاهر شده بود در ره طلوع غیر بیثاق هم بطور آنم و اکل ظاهر شد
 چنانچه جان فشانی شهدا از تربیت و شهد و خاک فارس و طهران حضرت
 و رقا و روح الله علیها بیها آینه و در آبرو قو نفوس گاس شهاوت را که مال
 شوق و الجذاب است میداند الا این یک فقره اعظم از کل بود که بکس
 بدست خویش سر خود را بریده جان را در راه جانان فدا نماید فشره بود

جناب شهید یوسف میرانی ابن مرحوم حاج محمد حسین میرانی
 در شب با اتفاق شهید ابراهیم آملی ابن مرحوم لاجوردی
 بعشق اهل آمله اند بعد از حقیق و جناب حاج محمد رضا و حاج عبدالرسول
 ایشان آمده اند و با هم مدت زمانی بشراکت مشغول بودند بعد از
 چند سینه ابله و عیاشان از بدان حرکت داده بعشق اهل لاور و نرباهام
 مدتی جمع المال و شریک بودند و بعد عیاشان از طرفین سبب تفریق
 شراکت ایشان شدند و در کدام سوالاتی بکس مشغول شدند را کس آنست
 و ارتباط و رفاقت ایشان برقرار این دو بزرگوار از اجله اخبار
 و ابرار نبرد و جمع موارد مهمه را جمع با مر حاضر حاضر و ساعده
 اند از جان مال مضایقه نموده اند علیها بهاء الله و رحمة والطف
 جناب شهید یوسف در بعضی از موارد از سایر بزرگان بیشتر اقدام
 نموده از بابت مخارج اشغال از اجرت تعلم و غیره که در راه مشغول
 مخارج داشت بنده شکر بود و مخارج تفرقه هم را شکر بیغریب
 سجایا برضیه ایشان بسیار است در آوایل تصدیق جناب
 ابوسر برایشان سخت اند و ایشان لابد شکر مینموده اند و در وقت
 برایشان بسیار سخت بیدارند در عالم رؤیا اسباب تعجب
 ایشان میندرد و با ایشان قدس بر فرق مدارای رفتار مینموده
 اند باز بعد از مدتی فراموش نموده اسباب صدمه و اندیت ایشان

ایشان بوده من جمله از خوابها بلکه مرحوم ابوالحسن جابر محمد حین
 ویدار اینم که در عالم رؤیا مشاهده مینماید که نذر کبیر است و صحبت
 کثیر که کل باید از این نذر بگذرند و در حین عبور اکثر خلق در آن نذر
 غرق میشوند ملاحظه مینماید که مشهور یوسف سهولت از آن نذر
 گذشت و علاوه معاونت جمعی دیگر نموده ایشان را آن نذر گذرانید
 و ابوالحسن هم از آن نذر گذرانید بار از این قبیل خوابها میدیده و چندی
 مزاحم ایشان نبوده حدیث زمان سابقین نوعی بگذرد بار آخره جناب
 ابوسف از میدان هجرت نموده بعشق ابراهیم الله الحمد امورات ملکی
 ایشان هم منظم و بطور و الخواه میشود و اقوام و اقارب ایشان هم
 بعد از آمدن عمالشان هم بعشق ابراهیم این جناب جابر محمد حین هم
 تنها میمانند ایشان هم لابد بعشق ابراهیم حرکت نمودند در بین هفتاد
 پنج بود نذر که وارد عشق ابراهیم شد نذر مشابیهت نام دارد با حکایت
 حضرت یعقوب که چون یوسف را در مصر بر سر عزت یافتند کل از
 کنعان هجرت نمود بصر آمد همین قسم تمام منصوبان یوسف به انرا
 عمداً آفرید یوسف کنعانی از میدان هجرت نموده بعشق ابراهیم رفتند
 و جناب جابر محمد حین از راه قمی یوسف دیده بصورتش بینا شد

و در آن کبر سن و اله شیفه جمال ابها شد که آنک از تبر بصر ابی قویب
 من راجحه قمیص المحبوب بعد از سن پیر و شتر هم تولد تازه
 یافت و جوانی را از سر گرفت و بر تدارک ما فات قیام و همه وقت
 در محافل و مجالس از کار و هدایت ادکار حاضر بود و آن نشی علی الدوام
 بکلمه مبارکه الله ابها ناطق لاد الحمد ختم امور ایشان بخیز شد چند
 ناخوش احوال شده در شهر حبش^{۱۳۲۲} طبر و حش از خاکمدان
 ترانجی بال افشان و با شبان قدس عالم بقا پرواز نمود در حبه الله
 علیه جناب شهید یوسف و مرتبه بواسر مقدس طور بنزایات
 جمال ابها و عتبه مقدسه نور مشرف شد دفعه قبل از صحو در ایام
 جمال قدم و کره آخر بعد از صحو جمال قدم بر فرا آنگا ابر بیدار
 و بنزه راده عبدالوهاب فی^{۱۳۱۶} بنزایات روصه مقدسه و جمال
 منور حضرت غصن الله الاعظم مشرف شده اند از جمال قدم و حضرت
 غصن الله الاعظم الواح عدیده یافتن رخشان ناز و عنایت را ابها یات
 شامل لاعا ابر ابهم مرحوم لاد محمد جعفر از اقوام ایشان است که مطهر است
 ایشان مفتی است عبال لاد شهید یوسف خالم لاد ابر است جناب
 لاد ابر در سماء محبت الله نجم در تملح در رخشان بین الاقران
 ممتاز است محو و شیدا جمال ابهاست شیفه و فریفته طلعت عبدالبهائ
 دفعه مجدوب وار منقطعاً شاموا مسافر مسجد اقصی شده و در نخل

یعنی برادر شو
 و داماد
 میباشد

عصن سدره شهر مفر سکون یافته و از فواکه طیبه جنبه شجره طوبی بر روی شاره
و حقیقت آرزو و سرفی در جان که وصال جانان است فائز شد و مدتی صلاح
و مسابشر زیارت روضه مبارکه نائل بود و بعد از نیت مقصد بخدمت العشق
راجع در مجالس و محی فدا حیات الله بالحنانات روح افراشه وقت تلاوت
ایات و مناجات بینا بد از جمال قدم و حضرت غصن الله الا عظم
الولح دارد از نفوسی تسعه است که بها و نیت بگد بگرتا بس مجالس نمودند
شایه بهر آء الله و رحمته و عیایته ۱۲۱

جناب شهید ابراهیم ابراهیم زکریایان با جناب رفیق شفیق ایلیان
جناب هاشم ریوسف شده در ایام جمال قدم بشرف لقاء الله فائز شده اند
با جناب سناطاب حاج احمد بدان قرابت و نسبت خویش دارند و از
صفات حقه صاحب طراش مرفیه مطرز و مزیینند در این مدت که در عشق
اباد تشریف دارند تفسیر از ایشان نیز مجیده در حسن سلوک ممتازند
سلیخ جلیل ایشان محمد تفر از جوانها معقول است مدتی در اقبال
بار غنم متحالی یوسف داشت چندی سنه است اقبال تقوی و بر تدارک
ماقات قائم و جاهد است ایشان هم در اداد جناب آقا
یوسف و بیباکانه جوانانیت با همت و غیور ابرار حفظه من کل
البایات والایات اک عا کل شیئی قدر یر ۱۲۲

جناب کرامت جابر آبرو و شرف اهل خراسان از احباب سابقین و نفوس
 ثابتیه است بعد از اقبال بامر عنقرضتعال عدت زمانه با اهل و عیال بفتح
 حکمت رفتار بینی بد که شاید مندرجاً در آنها استعداد پیدا شود و القای مطلب
 کلمه حق نماید فائده و غیر حاصل نیش و بعکس آنها بر اعتقاد و اسرار ضمایر
 علی برده در مقام صدمه و ازیت بر می آیند و چون پس از جناب حاج محمد
 که سحر در شهادت پدر خود نمودند و بسبب نیک نام خود شدند و در بین عوام
 کالای نعام معزز و مفتخر شدند عیال و اولاد ایشان هم در خیال افتادند
 که نیک نامی و تحصیل ثمن ابتدا اسباب تلف نمودن مال ایشان را فراهم
 آورده ایشان بخانه شرع عرفی نیک خانه و اسباب و اموال او را گرفته
 بعضی بحکم شرع و عرف داد و باقر را حقه تصرف نموده اند دیگر معلوم است که
 در بلاد ایران اسباب برای همه مال مردم خوردن بهتر از این نیست که شخص را در
 محضر شرع عرفی با اسم بان معروف نمایند دیگر انواع شهادت دروغ
 در حق او صواب میداند خلاصه جناب حاج را بد از مشهد بجزت نفوس
 بعشق اهل مراد بد فرجه در اثر ^{تلاش} و بعد از سن شصت سالگی بعلت مشغول
 و امر معیشت خود را بگذرانند و مشغول و مسرور است و در وقت شهادت
 جناب حاج محمد شید روح بدم اطهره افتد در مشهد بعه حکایت آن را
 ذکر مینماید حقیق در این ^{مقام} و کفایت شهادت این ترا حقیق قبل از شهادت

بخط خودشان مرقوم نمودند و آن عرض بینا بسم حقیر محمد الف مدلس در عشق ابر
 هم روزه بفیض ملاقاتشان نماند و از صحبت و مجالستشان بهره مند
 و فعه اول فرسار بیع الاول ۱۳۱۲ از جور مار قاین مظلم طالبین از شهید
 فرار کرده بخش ابر آمدند و در خصوص مزرعه ده سرخ و کما بنده مدعیان
 بودند و خویش بیکانه تفصیر آنها را ذکر فرمودند و نوشته جاتر از شرح و عرف
 در خصوص مزرعه ده سرخ که ملک طلق ایشان است همراه داشتند فرمایند
 متعدد از حضرت سلطان ناصرالدین شاه داشتند و از تمام علمای مشهور
 حکم داشتند مع هذا هر روزه اسباب را فعه فراهم نمود ایشان از آن
 مزرعه بیرون نموده حاصل را ضبط می نمودند جناب حاکم از اجاب
 مشورت نمود صلاح ایشان را رفتن بطهران دیدند ایشان بعد از ۲۰ روز توقف
 در عشق ابر ۲۴ خ ۱۳۱۴ از طرف به کوبه و شربت عازم طهران شدند
 چند روز در طهران توقف نمودند و دستخط از حضرت سلطان گرفته بر سر حکومت
 که مزرعه را بایشان تصرف دهند و آنچه از حاصل و غیره غلط نموده اند
 رد نمایند و بشهر مراجعت نمود و مدتی با سعادتین خارج و داخل زد و خورد
 نموده عاقبت فراراً از راه دره جز بعشق ابر آمدند و ماه نهم در عشق ابر
 توقف نموده عازم مشهد شدند آنچه اجاب ایشان را مانعت نمودند

که از برادر شما اسباب و سایر مهیاست نروید فرمودند بالا تر از گفته شد
 چیز نیست و این شهر آقال من است که باین فیض فائز شوم و این محاسن سفید
 بخون خود رنگین نمایم من قریب هشتاد است من بعد از این زندگان برادر
 من بیفای است و بقصد شهادت عازم شهر مقدس شیراز شرح احوالات
 لاحوشان مرقوم فرموده اند این هو المحبوب برادر و الا و محبان

جمال ابر مخفی نمایند که چهار نفر اولادنا خلف از عیال بهم رسید آنها را هزار
 خون جگر بزرگ کردم عی و حسن و مهتر و احمد باشند آنها را داد نمودم
 و شدند کوفتند و مادبان و ماده کا و بابشان دادم و املاک باقر خانه بخره گذران
 خود و چشم غلام مجین و دو صبیته و عیال گذاشتم این چهار نفر حسادت نموده
 بنا بر خرابی زراعت و سرقت انبار و خانه گذاردند بالاخره چندین دفعه مرا زدند
 و قصد کشتنم کردند بنواب مستطاب و الارکن الدوله عرض نمودم حسب الامر
 ایشان این چهار نفر را از منزعه ده سرخ بیرون نمودند چند را سوده بدم
 بعد از مغز و اشرف و الا بخدای آنها آمدند با من نفر طلبه شوه خوار مدلس مع شدند
 از شهر از سابق بنا بر خرابی و سرقت خانه و انبار گذاردند خواستم منع نمایم
 بنواب مؤید الدوله باسم بالا عارض شدند در بین راه که بده برفتم مرا گرفته
 بر کردانیدند اسب خود برداشتم حضرت و الا ضبط نمود اموال و مخلفات خانه

و علمه و آنچه در باره لغت و املاک و بیگ را ضبط نمودند و مدت شش ماه
 در حبس بودم و بعد سیصد تومان قرض نمودم و درند و از حبس خلاص شدم
 نظماً بدر بار معدلت مدار شهر بار رفتم و بخاک پارس شاه شاهر تاب نگاه
 و امنارت قاهره عارض شدم فرمان مبارک و اکام متعدد در محنت شد
 که اموال و املاک و بر وجه جهتم گرفته اند و نماینده و پسرهای ناخلف را
 کما فی کما فرستادند از ده بیرون نمایند و در این بین نواب مؤید
 الدوله معزول شد و جناب آصف الدوله حاکم خراسان شدند
 مجدداً این پسرها با ان و نفر طلبه پسر تدبیر با اسم بانکه بجناب آصف
 الدوله عارض شدند و بیخ پنجاه تومان هم پیشکش میدهند و با همفت نذر
 مأمور شاه سعید نر بان نفهم بر انصاف برداشته آمدند در زرع ده سیاه
 بنده گرفتند و پیاد آوردند در نزد بیک فریجان و فاز چندین دفعه سه چهار
 نفر بقصد کشتن مرادند که غش نمودم مبلغ هجرت تومان مطالبه تعلق
 مینمودند بالاخره شب مرا بزرعه با قرآنها آوردند انجا هم از بیت زیاد
 نمودند جبه و قبا و اخالق و کمر چین و سینه بند را کلاً بیرون آوردند و بعد
 رفته به بنان الملك الحی انصاف عرض نمودند که هجرت تومان

و عده خلق نموده و حال نمیدانم فرمود بروید بگریید و بعد بیدار چند
 نفر سواره قبره سوران او را بیستان برده در اینجی حبس نمایند و مقید
 سازند بنده آورند به با با قدرت چهار شبانه روز این هفت نفر
 بنده را با قسام اذیتها و شکنجه و جوب اذیت مینمودند که بتقریر نیاید
 ماه آه تا جرس چند بنده دفعه خواستم خود را هلاک نمایم قلمتراش باریکی
 پیدا نمودم هر چه خواستم سرم را بپوشانیدید از همه جهت تا بوس شدم در این
 چهار شبانه روز چهار سیر غذا نخوردیم و در آن خاکه بودیم در ب کوناه تنگ
 داشت و هفت و رویم در اینجی منخوا بیدند و احدی قدرت فرار نداشت
 شب تاریک و مواسرد و باران باریده توکلت علی الله نموده و از جان گذشت
 بحول الله و قوتی فرار نموده بشهر آمدم در خانه مطایع معظم جناب آسید محمد زیارت
 نامه خوان چند شب پنهان بودم بعد بمنزل جناب مطایع آسید ابوالقاسم
 مردانگه نموده از اینجی شب تاریک بده رفتم چند روز بگویمها پنهان بودم از ده
 سرخ میخواستیم از راه غوجان بعضی اهل بروم که و نفر از پسران حسن و مهدی
 مرا بکیر آورده بکرات بردند و مدت و ماه در حبس کرات بودم و عریف
 متعدد بچی کبار مبارک مظفر الدین شاه روم فداه و انار حاکم و صدای
 عظمی عرض نمودم مستحط مبارک و احکام متعدد آمد بجناب آصف الدوله
 که حاضر محمد رخصت و اموال تالانه او را گرفته رد شما و پسرانش را از ده

اخراج نماینده حسن نام پسر بزرگ را جناب آصف الدوله خواسته
 و با وسفارش زبیر نمودند که باید پدرت را با احترام از کلات بیاورد
 و سه سرخ بالا اسدکش باشد حسن آمده حکم را آورده منحصراً بنده را گرفته
 با هم آمدیم در نزد بیزن کلات حسن باز میخواست مرا بکشد که چند نفر توپچر
 رسیدند نتوانست بنده با آنها همراه آمدم بزرگه آلدرو از آنجا بده سرخ
 دو ساعت بعد از بنده حسن آمد و از خجالت نزد بنده نیامد و کل زن
 و مرد سه سرخ آمدند و عیالم گفت که آنچه در اینجا غله کهنه و کندم دیده
 بوده پسر ما در نبودن شما برده اند رفتم خانه حسن و گفتم و تکیه در کلات
 حسین بودم حاکم کلات بمنه مهربان میگردد شام نهار خوب میداد و حال اقل
 شما از حال خودم نان خلا بمنه بدید جواب در سر نداد با خرد گفت بگماه دیگر
 شریاک بیدار حالا قرض کن بخورت تا الوقت و بعد قرضت را بیدار منحصراً
 بقرض هم پیدا نشد آخر الامر بسبب الاسباب سبب ساخت جوان در آن
 نزد یکس ناخوش بود و هفده روز بود که مطبقه بود و چشم باز نمیداد اهل
 خانه و مادرش مایوس شده بودند و حکیمش از خوف فرار کرده بود صاحب
 کار گفت بنده اگر بدانی جوانم در بلندی است و سخن طبع علی داشت نسبت
 باین ناخوشی داغتم بفرموده ایشان چند روز باو معا لجه نمودم خداوند

مرحمت فرموده است بخند اول مقدار پنجاه سکه کفتم خود در سر کلاه
 مرحمت فرمودند بده سرخ آورده بعزت گذران میکردم تا تریاک عمر
 آمدان مهدر تا پاک بر پاک ام الفه مفتخر کتاب آمد که ظرف بدید
 که تریاک را جانمایم بعد از آن فردا آمد کلبدانبار را خواسته که انجی بگذارم کلید را
 دارم و تریاک جمع نمودند و بازار ع بخش نمود هر قدر خواست حیف میداد
 بالاخره انچه در انبار بود با ظرف تریاک ضبط و غصب نمودند هر چه التماس
 نمودم ندادند و آخر جماع کرده بنده را زدند و گفتند فلان سکه را بجهت تو عوض
 تریاک میدییم تا پنجاه تومان بخامد مشک داریم و حکم گرفتیم که با ما مرتد واجب
 است املات مال این چهار نفر بر مؤمن و شیعه است این ان طالب است و با فرزند
 با عیالت با ما هستند و حق ندارند آدم بشود که بنواب عین الملک روح فدا
 عرض نمایم انها بدروا نمی رفتند و تریاک بنده را با فاضل انصاف دادند
 و چند نفر طلبه بجهت ریختن خون بنده بر انکینند لا بد اینها بجناب حجت الاسلام
 آقای حاج میرزا باقر سلمه الله بروم بعد از چند روز با دم جناب حاج میرزا محمد باقر
 حجت الاسلام بده رفتم این پسر او نفرامور با چند نفر طلبه از رئیس طلاب گرفتم
 بجهت ملاکت بنده بده سرخ بنیاورند از طهر به بنده خبر میدادند فراراً بخور رفتم
 بعد از دو شب پنهان بده آمدم دیدم راست است فاضل فرار نموده به دار شفقت
 و تعجب بده جز رفتم مدت بودم و از اینجا بعشق ابد و ماه هم در عشق ابد بودم
 که خبر رسید محمول را نواب مستطاب عین الملک ضبط نمودند و اسباب

سخانه را طلبها و با فرستادن بارانها و با نام ساخته اند و بدر برده اند و اهل عیال
 هم فراراً بشهر آمدند را به ناچار شده تو کلت علی الله گفته بشهر مقدس آمدیم دیدم
 ان عیال طرانی که چه مشقتها بر ابرام دیدم آنچه اندوخته داشته از نقد و اسباب
 خانه که پنهان داشته و بنده مطلع نبودم بقول چند نفر معتبر جهات ابرام و بقول
 خودش ده عدد پیریه سه سال قبل از این بحاجت صندق باور فروشش در تیمچه
 امام جمعه برده و امانت سپرده و سزد گرفته ان لا انصاف بر من هم خورده و در این
 مدت ضعیفه رفته نزد او کریم نموده چند تومان از قید قوی شکسته و قلیان بر سر
 بقیه کران با داده و ما بقرا ننگر شده و وقتیکه در حبس کلات بودم این ضعیفه
 در صفت بروی که چقدر در باره او زحمت کشیده و مخارج کرده بودم و خوبها
 نموده بودم و چند دفعه با خوش شده حکیم با آورده او را ملاقات کردم تخمیناً هزار تومان
 مال مرا تلف کرده در زمان حبس کلات فرصت یافته مصالحه خطی تو بر سر که
 بجهت مصالحه خطی که بنده از جناب حاج میرزا جعفر بنوری گرفته بودم بجهت بصل
 با و دارم و او برده خدمت جناب آصف الدوله و مدعی شده و جناب آصف
 الدوله فرستاده خدمت جناب فاضل برده بر شوه و جناب فاضل هم مصالحه
 خطی و احکامات شرعی و عرفی را و فرما مبارک و چند کاغذ دیگر را گرفته که
 نگاه کنم بچراغ بخت یعنی تو کان تعارف خواسته او نداشته رفته از پسر گرفته
 با و داده و بعد از آن حکام شرعی و عرفی او فرغان مبارک را تمام برده بدست پسرها
 داده انوقت که بنده کور عشق ابرام بودم و بر کشتیم بر سر او و قبح اعمال این ضعیفه

بر خوردم زیرا که دیدم بنابر بد رفتار با بنده کدراشته و عیدانم چه بنیاهانی
 فاسد و ریحی دارد و دارند فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین
 من جمله هر چه داشتیم برده بخانه امروزید پنهان کرده و بر چه راهم که بیخما
 برده بودند و بر سر خجرتی معطل و سرگردان از یک طرف پسرای
 ناخلف و افتراها کذب و از یک طرف مکار این زن در صفت که مال
 و جان از او سفاقم نکردم و هر روز با و خترش با بنده دعوا یعنی وند
 که بر خیز از اینی برو اگر تو نبرد با منیم چندین دفعه خواستم بروم باز صبر
 کردم و از ستر این در حقوق نه صفت بخدا پناه بردم اما الان از مکر
 این ککار بد کردار از فرایند کوران چهار نفر تا باک رفته و با اسم بنده وصیت
 خطی ختمند که بنده یک نفر آنها را و سر کرده ام و در این نوشته ام که املاکم
 صالحه آنها باشد اولاً خدا و کل انبیاء و اولیادش آمدند که من هیچ وصیت
 خطی با ایشان نداده ام و خبر هم ندارم و ثانیاً چند سال قبل از این مقدماً
 بتوسط مرحوم موتمن السلطنه بنواب سنا ب اشرف والارکن الدوله
 عارض شدم و کل اهل و سرخ میدانند که حب الامراین پسرای ازده
 بیرون کردم و بعد بتوسط حاج محمد صادق و باقر ریش سفیدان آوردم
 و جناب افضل الفضا آقا شیخ محمد واعظ سلمه الله تعالیه مرقوم
 فرموده که منم خواهش دارم که پسرای را راه دهید و الحال بهم کاغذ حاضر

اگر کاغذ شریف داشتند آنوقت چرا بیرون نیاوردند و تا آنجا بگرویز جناب
 آقا شیخ مهدی سلمه الله که در خدمت مرحوم لایق میرزا مجتهد همه کاره بودند فرمود
 حاج میرزا محمد باقر بنو بیکمیر بکسیم باید ندان قدر بدین من حالا بنو اطراغ
 دارم بجز جناب لایق میرزا جعفر برادر تو کاغذ ساخته اند و اما بدین فرمود
 وصیت نخط است انرا بعد از چند سواد نمودند و پیش اشیا میرزا که اکثر مرا
 نمیشناختند و اهل بنده را رؤیت نکرده بودند و آنها بر داشته با برین نیت و برین
 نوشتند بودند گفته اند این خط خود حاج میرزا است نمیدانم فردا جواب خدا را
 چه میدهند بنده ام سو فراموش نمردم که هم کسی خط بنده را بنفشند بعد از این
 رفته از جناب حاج میرزا جعفر نوشته خاصند بگیرند و سواد داشته ام برده بودند
 ایشان فرموده بودند بروید اصدرا بیاد و برید تا من ببینم از خوف بنده بودند
 جناب ایشان باز فرموده بودند اینها مهر و خط من نیست و شما دروغ بگوئید و نوشته
 هم دادند بر کتف آنها جناب محقق الحقایق لایق میرزا با ششم منجم باشک کاغذ جمع وصیت
 خط آنها را دیده فرمودند بر فرض که این وصیت نخط خط حاج میرزا باشد این مصالح
 خط نیست در صورتیکه شما بر شوه و با اسم بابکر او را بدنام کرده اید بار خدا عالم
 است که بنده اعلیٰ خیرتر از من و او هم نگرفته ام و این چند رنوعاق بنده اند
 و از مال بنده بهره ندارند بجز کل علما بنور چشم خدا محبت مصالح نمودم و ان
 مصالح خط معتبر است در آوازه بدست عیالم دارم بجهت مصالح خط
 و خط که جناب حاج میرزا جعفر از بنده گرفته بود بر بطلان او اول باو

دارم کل عمارت و البان حراسان و معتبرین استیفاء و حکم نوشند که جناب آقا
 بزور و زور و عرف نصف ده سرخ را از بنده گرفت خدا یا برسان حاکم
 مقتدر که میان بنده و این چهار نفر فرزندان ناخلف ناپاک و این حاکم
 رشوه خو رن باک حکم نماید شیخ عبدالغنی مزرعه فریغانه را که سهم بنده
 را اجاره کرده و اجاره خط داد و قتیکه مطالبه وجه اجاره نمودم نداد و علاوه
 بر آن قلم نظام برداشته و بخونم رقم کشید و شهادت ناقص داد که این شخص
 حاج محمد است مقصود بنده محض شما را که آنچه املاک دارم نصفش از قرار
 مصالحه معتبره مصالحه نور چشم غلام محمد بن نورم الا مزرعه قزلباغ که آن
 مزرعه را مال الله قرار دادم و بجناب حاج امین فرو ختم که در راه خدا حاج
 نماید و نصف املاک دیگر مال برد و صبیبه است سمات بخند بچه خانم و لطیفه
 علاوه بنور چشم خدیجه مزرعه کل غنی را مصالحه شرعی نمودم حسن و عی و مهر
 و احمد بن چهار نفر عاق نمودم و از مال بنده بدهد اندر زیاده از حشمان
 گرفته اند و آنها افتراهاست یا در به بنده بسته اند که مال مال الله و عیال عیال الله
 و از انچه گفته اند که منم بگویم محمد بن عبد الله بنتم خدا کوه است که بنده از خودم
 هست کبریا نمیدانم بهیات بهیات این التراب و رب التراب ای یکاش
 بنده خاک پارس و ستان علی ابن ابوطالب بودم بار این فرزندان در فکر
 کشتم بنده استند تا چه وقت قسمت شود انتم این و قایع بود که حضرت
 شهید قبل از شهادت بخط خودشان مرقوم فرموده اندان اوراق نمر

این سعیدستان کاغذ را نجیب موجود است ابتداست که و قلم و بیا و امور و امثال
 توجه تا منموده آنچه جز او سزاوار کس است بجز دارند حکایت جناب شهید
 حاج محمد کل صدق ایبه مبارکه است در علامات قیامت در کتاب بین
 و فرقان عظیم زکر شده صدق الله العلی العظیم قوله تبارک و تعالی فاذا
 جائت الصاخره یوم یفر المرء من اخیبه و امته و ابیه و صاحبه
 و بنیه الکل امر منهم یومئذ یثان یغنیه و جوه یومئذ سفوفه ضاحکه
 مستبیره و و جوه یومئذ علیها غبوه ترهقها قنوره او نکر هم
 الکفره الفجره چنانچه صدق بیانات مذکوره کل ظاهر مشهور
 مدحله شد و بعد از شهادت ان مظلوم معتر و جوه سفوفه فاحظه
 مستبیره از و جوه مقدمه احباء الله شهود شد و تفسیر آیه و جوه
 یومئذ علیها غبوه ترهقها قنوره از جمله قائلین و ظالمین و ساعین
 این بوجه اکل دید شد و قایح شهادت حضرت شهید حاج محمد ترک
 من اهل آفر با بیان علیه بهاء الله و الطافه بدینگونه که مؤمنین که خود در
 شهید بوده اند متفق روایت نمودند من هم جناب لایبزا احمد قابض این نبل
 علمها بهاء الله جناب کربانی حاج محمد امین فروش جناب لایبزا کوچیک
 ابن مرحوم ملا علی بختانی و غیر هم علیهم بهاء الله و ثنائیه که این چهار نفر
 اولاد باسرا خلف متفق و هم عهد شدند که پدر خود را بهر نحو باشد بقدر رسانند
 ابتدا بناسید کور و نهامت و اقرار کرده در محام مجامع و محافل و مجامع

آنچه میخواستند که ملت و افترا نسبت به پدر خود ذکر بنمودند و عرق ابروی در آرزو
 ز خارف اقوال بحکمت مرادند و زرد و زرد در مسجد جامع رفته یک نفر از آنها
 بر منبر آمده و خطاب با اهل مسجد مینماید که ای مردم شما در دین ندارید پدرها
 پر ما بانی است بخدا و رسول او اعتقاد ندارد مگر کل انبیاء و رسل است هیچ یک از کتب
 اسما را قبول ندارد و جمیع اشغال ناشایسته را عامل است بارانچه بمانند خورشید بوده
 فکر مینماید و در آخر میگوید من حجت را بر شما تمام کردم دیگر خود میدانید در دین باید
 بر کس بنکایف خود عمل مینماید خلاصه از و سواس اینچ جناسها قوم خدا ناشایست
 بحکمت مرادند رئیس طلاب و شیخ اسما عیسی هم قدر ریشه گرفت معاونت
 پسرها نموده و فتوا میدهند و بعضی از طلب را جهت افرودن این نارفتند
 مآیاً مینمایند و سه نفر از سایرینم تقدم جسته این خدمت را قبول نمودند که جناب حاج
 شهید مینماید سید صادق بزرگ که در بزرگ از بسکه در زمان جوانی فسق و فجور را از او
 صادر شد و جمع را رسوا نمود اقوام او و خارج او را بکشد او را بشهد فرستادند
 البته این جور نفوس باید مصدر این نوع اعمال شوند که کفاره گناهان ایشان باشد
 و دیگر سید قاسم بزرگ این سید هاشم خادم که او صاف اولاد هار او را تمام اهل بزرگ
 میدانند که او نفر از اولاد هار او را که سید جواد میر جلالی باشد حکومت و سپه
 ایشان را قطع نمود و این منافق با جناب حاج رفاقت و آشنائی داشت
 چنانچه حجت حاکم مرقوم نموده اند که مردانگس کرده را بمنزل راه داد و از آنجا بیگ
 و دیگر رفتیم و دیگر از ایشان که سببش از اسمش معلوم است این سه نفر در ام
 معدود از اولاد هار جناب حاج را خد نموده چون که کان جفا پیشه قصد

برهم در پیرنخ یوسف مصر محبت اللہ نمودند در یوم عید ہم فاه رمضان
 ۱۳۱۱ ایام حکومت رکسی الدولہ ہم نفر مذکور با جمع از طلاب و ارازل
 اجماع نموده در شب خانہ حاجر حاضر میشوند درق ابواب میں غلامیہی در
 نزد حاجر بوده مراد را باز میں پیدان سه نفر شرف وارد خانہ میشوند جناب حاجر
 در بار خانہ شریف داشتہ اندان اشرا رجورا بہ جناب حاجر میگویند
 طلبہ شما را خواستہ میفرمایند خبر نمائید مثال بگرمتمہ فرالیم انہا فرصت نمیدہند
 و جناب حاجر از جلو ابوان بنییر ترانہ از نزد ان جماعت بچہ بر کرام بنوی
 صدقہ برایشان وارد ملامورند مثال کرایشان را بگردنشان انداختہ از خانہ
 بیرون میکنند و ایشان را در کنار خیابان با ازدحام خلق بہت بہت حضرت
 میبرند و جماعت رکس قربتہ الی اللہ صدقہ بان پیرہ ہند سالم وارد ملامور و سب
 معنی میں بیند بقدر حریت قدم از دم چہار باغ گذشتہ یک تیر شانی لولہ بر ہلور
 ایشان خانہ میں بیند مجد دیہلور دیگر ہم تیر خانہ میں بیند جناب حاجر بہ حال
 شدہ مرافتندان جماعت با این حالت ایشان را کفن کفن مراد و رنر
 نرزد یک بہت بار را خیابان میگویند در همین موضع باید کاری را تمام نمود
 در کنار نہر خیابان دم مدرسہ میرزا محمدی مقابل دکان علا فر در
 حالت کہ ان وجہ بہارک انہ ہوش رفتہ و در میان خون عوطہ و راست
 شبستہ نفت آورده بر سر و صورت ایشان ریختند و بوطہ ایسہ آورده اطراف
 ایشان چیدہ و بنفت آلودہ کردہ آتش زدند از سوزس آتش چشملہ .

باز نمود و فرمود **لا اله الا الله محمد رسول الله** علیاً و آله ان منافقان از خدا
 میخیزند گفتند تکلیف ما را از بلاد دنیا ما بیدار کنیم آنچه پسران تو در حق تو ذکر کرده اند
 راست است تو بجز او رسولش اعتقاد ندارم جناب امیرزاد حیدری که یکی
 از اصحاب است میگوید من از این مقدمه نه خبر بودم دیدم اذو حام عجیب است
 من پیش رفتم تا بر کما بر مطلب آگاه حاصل شایم دیدم جناب حاج میرزا
 ان جمع افتاده در حالتی که آتش نفت و بوطهاست میزدیم که اطراف ایشان است
 آتش زده اند و کما بر جناب حاج میرزا مینویسند که خود را بنهر خیابان اندازند
 ان ظالمان باجوب چاقی مانع میشوند و من از ملاحظه اینم نوعی معقلب
 اراحوال و پریشان شدم که بکلم خود را فراموش کردم نمیدانم کجا بوده ام یکی میروم
 در عالم خواب است یا بیدارم بعد از آن روح پاکت از عالم بخواب خواسته
 دلالت مقرر میکنی که بیدارم و بنده روح انرا از جوارح ربک راضیه مرفیه اصفا
 نمود و بعد در میان بر بار ایشان بست ان جدم مظهر را کشتن کن ان باجاء
 جدال بردند کنار قتلگاه دم بانرا سنگ تراشها در ان موقع جابرس بود
 سران جاه را باز کرده جدان یوسف در سعادت را اخوان لا و نادار
 ان چاه انداختند و بار انرا از سنگ و خاک پارچه ای بر برگردند و بعد از
 اتمام عمر نزد رئیس طلب رفتم این فتح نمایان را با و اخبار را دانند
 و مورد رحمت و عنایت او شدند ضعف الطالب و المطلوب و بعد
 این خبر برکن الدوله رسید بکلم بیکم را طلبیده او را جوب وافر زده معقول

نمود و بعد بجهت آنها را فرمود و نو بیا را بیرون آورده بر سر کوزها را جل رفیع
 اصحی خلال با سوار بر بازمانده ملائکه شداد و غداظ مهتبا ایستادند و تقابل
 و ظالمین که در سبب رفته بودند ایشان را ملائکه غداظ شداد الذرین لا یحسون
 ما آرزویم از سبب کشیدند و بتمام ذلت و خفت ایشان را در حبس حکومت
 انداختند و جمع نزد علما و فقو را میزدگان رفته که و فریاد و آرینا و اشرفینا
 بر آوردند که از برار کشته شدن یک نفر بایه واجب القتل این جنم کافه
 بر پا نموده اند و سبب حضرت رضا را که ملیح و ذنا من کل است احرام انرا
 از میان بردند و مقابل سبب توپ سوار نموده ان بیچی زها رؤسا مقرر
 از سطوت و صولت حکومت خاضع و خاضع شده کل جترانه مرشد ملیحین
 که میگوید ما انا بمصر حکم و ما انتم بمصر حرنا طوق شدند چنانچه از بعد بحقیقت تمام
 مظالم بیایم را سرکون نمودند و وجوه یومئذ نافر و وجوه یومئذ علیها
 غبره از انجبار و اغیار مشاهد شد و بعد از سه یوم جناب لا غلامحین ابدی شهب
 بایالت کبر عرض معنی ید که اذن بدهند که ان جسد مبارک را از چاه بیرون
 آورده رفن نمایند اذن بیفرمایند و چند نفر از نوکرها را همراهم نمایند
 که با اتفاق لا غلامحین رفته جسد جناب شهید را از چاه بیرون آورده رفن
 نمایند بر سر چاه آمده آنچه خاک و سنگ در ان چاه ریخته بر میدارند از قفاک
 انفاقیه جسد را که در چاه انداخته بودند در وسط چاه کیه کرده پائین
 چاه نرفته بوده جسد بیرون آورده غسل داده و کفن نموده در میان
 و نلگاه نزدیک قبر شیخ طبرس رفن نمودند علیه بهاء الله و عنایته

جناب سجاد صاحب محمد شهید الطیب صفات رفیه موصوف بود حقیر نگار
 فیض خدمت ایشان سفیض شده ام از سابقین احباب بود ایمان محض
 ای و اول ظهور رو و بعد مطاعت ابها مودع موقن بود و ثبات و مع ۵۴
 جنین که مرحوم شیخ احمد ای الله مقامه و جناب حاج میرزا کاظم رشتی نورین
 نیرین که پیش ظهور رین بودند فیض و نصیب برده بهر مند شد و آخر الکاس
 در رین ثابت باخ بر بیان سمرت و غده هوش بود تا آنکه در راه و سمرت یکتا
 جان بیاخت علیه بها و الله و رحمة و الطافه
 ۱۲۳

علما و جناب روحانی من ابرار بشو و صف کمالات روحانیه ایشان
 ز به از آنست که بتوان محیر نموه از اشعار و خطب و مناجات که از قلم
 کد بار ثبت نموده اند شونات کما تیه ایشان شهید در ۱۳۱۷ و ارد
 مدینه عشق شدند بعد از قلبی مدتی توقف عزم کبریا نمود و بشرف زیارت
 تربت مطهره فائز شدند و وجهه نور او حضرت من اراده الله زیارت نمودند
 و مجدداً کلمه مبارکه تو جهوا الاله من اراده بظا برو باطل نائل گردند و مقصد
 اصل قلبی را حاصل نمودند بعد از نیک مقصد راجع به مدینه عشق شدند چنان
 در مدینه الحاق انجمن انوار رحمت مشایخ مهر مند روشن و غیر فرمودند
 و بعد عازم مشهد مقدس شدند و به تبلیغ رجال و نساء مشغول
 بودند این ایا بسا انا فاد الله محض تبلیغ امر مبارکی طائف بلادند و
 طائف نسوان را تبلیغ مینا بند و ماه قمر علویته خانم زوجه

حضرت شهید ملا علی جان بشهر شریف فرما شدند جهت تبلیغ و جناب
 روحانی هم اراده دارند که لاجل تبلیغ بخت بزد بروند حقیقاً بقیه
 صحبت ایشان بهره مند شده ام علیها بهاء الله و عنایت

۱۲۴

و در حضرت و رفته انفرجی سخت جناب اول غم حضرت ^{آمین}
 باب الباب که ذکرشان سحر از وصف و القاب است مع ^{نقود}
 در ۲۱ رجب ۱۳۳۱ مفارن یوم بنا شرق الادکار و سبب ^{بجفتن}
 از بشرو عبیه بعشق ابد از جارت و زنا است او باش اهل بشروئیه که
 بخت یک گروه بدشوم الذینم رؤسهم کطاع شجرة الزقوم باعث صدمه
 و اذیت ایشان بشو جوش از قبر در ایام حکومت مرحوم عماد الملک
 دست تقدیر منافقین کوتاه بود و نفوس هم مثل مرحوم بدر محمد حین بیگ و
 غیره بودند از ازل جرئت جرات نداشتند حال شغالان قدر ^{سید}
 یا خسته اند و جولان بینیند لکن ولعاقبة للمتقین چنانچه مولانا ^{متقیان}
 میفرماید جولة الباطل ساعة و جولة الحق الى الساعه
 خلاصه این از طغیان اهل عناد و ظلم اهل فساد با این کبر سن که
 که قریب نو است در فصل سرد در هوا با اخفا و واقربا از بشروئیه

حرکت محو شدت تمام بعشق اباد لامر و مدینه عشق را بعد و م
 خود نیزین فرمودند و بعد از پنج یوم ان ورقه طیبه را ضیه مرضیه
 طیب روحش از این خارستان فنا بالافغان شده صحو بعالم بقا موصی
 برین خار سدره صونه مفر و مکن نموه علیها بهاء الله و رحمة و عنایت ۲ سم شعبان
 حقیقیت سنه قبله که بعشق ابرم لایم با اتفاق جناب حاج میرزا احمد
 به بیرونیه رفتم و در خانه جناب ورقه الفروس نزل داشتیم و اوده
 یوم در بیرونیه بودیم اکثر اوقات در خدمت ایشان بودیم و قایح
 مسافرت ایشان که مدتی با جناب طاهر هم سفر بوده از قزوین بهار
 السلام بگرد و نجف و طهران و حواری ان ایام را ذکر میفرمودند
 ایشان حواری این امر مبارک بودند و در این مدت انواع بدایا
 و رزایا را تحمل نمودند چنانچه لازم محبت الله است فشر به الدنیا
 من کل کاسه و قه و ماء و قهر غم دم مبهتر سفک الدنیا فرزند هب العشق واجب
 و حرق الحناء فرح الحیب من اول بیعتن بار و وصف کلمات ایشان
 از انواع منزله از سما و عنایت بیشتر سختم معلوم و غنیه است لازم
 بذکر این فایز نیت جناب ورقه و جناب اخت علیها بهاء الله
 از جناب لاسید حسین زوار علیه بهاء الله خواست فرموده بودند که
 و قایح بد و ظهور و مسافرت حضرت اول من آمن مع اصحاب

بسمت کارند و غیره را و جناب ایشان ام بنا بر خواهی ان اما در حاشی
 اطلاعات خود و آنچه از موثقین احباب و از نفوس بقیه السیف که اصحاب
 قلمه باقی مانده بودند که اسامی آنها را بوضع خود ذکر مینماید و در غایت
 تاریخ را مرقوم نموده همان نسخه که بخط خودشان مرقوم نموده اند نزد
 جناب مستطاب حاج محمد کاظم اصفهانی علیه رحمة الله و عفرانه بود از این
 ایشان جناب لاجوردی صاحب گرفته از روان در این کتاب ثبت نمودم
 که محفوظ و مصون ماند چون مطابقت در اوایل مرقوم میشود اختلاف هم
 دارد و در بعضی نسخ فلان نیت که کم و زیاد شده باشد اگر چه در کتاب
 باسم مالک صاحب زر و دشمن مرقوم شده کیفیت سفر کارندان و حکایت قلمه
 کاملاً مرقوم شده و چون بعضی مطالب است که در این کتاب مرقوم شده
 و در آن کتاب نقل لهذا مرقوم میشود تا مطلب تمام و کامل باشد و بروقت
 قرار شد تاریخ صحیح مرقوم نمایند هر دو را ملا و نقل نمایند و آنچه را موافق است
 ثبت نمایند و آنچه مخالف باشد وقت نموده بر کدام صحیح است مرقوم نمایند
 حقیر بدون کم و زیاد همان نسخه را در این کتاب نقل مینمایم مگر
 بعضی از عبارات بسبب بعضی که آنها را مرقوم مینمایم و بر بعضی بناست که
 فائده تاریخی در آن نیت حذف مینمایم و هو هذا

هذا كتاب وقايح الميمنية

بسم الله الاعم الاقدس

الحمد لله الذي من علينا بظهور مظهر ذاته ومعدان صفاته
وانه هو الحق لا اله الا هو العزيز المحبوب والحمد لله جعلنا
من الصادقين والمؤمنين المحبين بحضرة وانته هو المحبوب وانته
هو المعبود وانته هو المسجود لا اله الا هو المهيمن القيوم وصلى الله
على نقطة البيان وادخل امره بالعبادة والجلال اما بعد
جوز بعض اخوان ايماننا واجتار روحنا من اسير عالم خاكدان
اضعف خلق الله واحقر عباد الله تراب قدم امير بيان اقدار السادات
محمد بن ابي محمد هادي الطيب طيباً الملتصق به مهيمن در ارض صاد
خواجه محمود نذركه وقايح ماز نذران را تاليف نما كرمه حفيظ خولا را بنى وقابل
نذرتهم ورجون حضرت عايات ورفقات بركات معظمت جناب
والده وهشيد جناب اول من علمها سلام الله حفيظ قبول نعمه در سيد در
آدمه بناتنا بيق ايم وقايح نهادم اللهم اغفر لنا ولوالدي وجميع المؤمنين
والمؤمنات من اجل البيان اللهم ثبت اقدارنا بالايان بك ثم بحبك وصحت
او بياك اللهم احفظنا من نار النقص في يوم القيامة الكبرى وهو يوم
ظهور مظهره الله فاعف لنا وارحمنا وثبت اقدارنا بحك يا ارحم الراحمين

سبب برکت نمودن جناب اول من از خراسان جناب حاج میرزا محمد باقر
 حاج میرزا نسا بوری که از جمله بقیه السیف مازندران است میفرماید که چون جناب
 باب ابواب در سال ۱۲۴۳ از خدمت حضرت اعلی الخراسان رسالت تشریف آوردند
 و تبلیغ رسالت میفرمودند مردم بخدمت ایشان مشتاق شدند و بعضی که در ایام
 قلوبشان صاف بود نور ایمان در او جلوه کرده تصدیق بیمنی و کرد و در بعضی
 آنها تکذیب میکردند و در منزل میرزا محمد باقر ابراهیم محمد معتمد القاطنی الخراسانی مشهور
 به در منزل نمودند در بالا خبا بایان مدت بدین معنوال بگذشت تا آنکه مرتبه دیگر
 بمکان شریف بردند و بخدمت حضرات شرف شد بعد مراجعت نمودند و مردم
 نیز بخدمت ایشان شرف میدادند در همان خانه میرزا محمد باقر منزل داشتند
 در ۱۲۴۴ قائم جیلانی حضرت قدوس شریف فرما خراسان شدند و بعد
 از چند اظهار امر خود نمودند و نفوسیده تصدیق بامر مبارکی حضرت ای تموم
 بودند ایشان را نیز تصدیق نمودند چه که بیمنی تشریف نگردند و اصحاب برزویه
 بنهار جماعت حاضر میشدند مجتهدین خراسان را عرق حبه حرکت لامع در
 خیال نبود و فساد افتادند و بنواب و الا شایزه حزه میرزا عارض شدند در
 ان ایام شاهزاده با او در خود در کمال مشهور بیا قوت بسیار شد منزل داشتند
 شکایت مجتهدین این بود که حضرات بانه جمعیت فتنه عنقریب شهر شهید
 سایم خواهند زد و فتنه خواهند نمود شاهزاده بعد از شکایت آنها چند
 سوار را نامور نمود که جناب اول من را نزد او حاضر نمایند تا بر کیفیت مطلع
 شود سوار با پدر ب خانه میرزا محمد باقر حاضر شده مطالب را اظهار نمودند

بقائم خراسان محرومان داشته فرمودند فکلمت میر و بیم بارد و اصحاب
 عرض کردند که در حصی بفرمائید تا هم در مقام مدامعه و می ریه بر آئیم و جانها
 خود را در قدم مبارک شما نمانیم فرمودند تعجیل ننمائید وقت بسیار است قائم
 خراسان بخدمت قائم جهلان آمده کیفیت عرض نمودند و از ایشان رحمت یافته
 بیرون آمدند و غار شاه میرزا محمد باقر نومه سوار شدند و بایک نفر از نوکرهای
 خود که بشعبه می موسوم بود روانه اردو شدند چون خبر ورود قائم خراسان باردو
 رسید عبدالعزیز خان توب چو که سلطان ناصرالدین شاه بعد از سر بنامر منسوب
 سر تیب و بعد از سر بیس منسوب میر توبی نکر با و داده بود با استقبال این جناب بیرون
 آمد و بخدمت شرف شد و ایشان را بجا در نحو برده که خدمت بر میان بست
 و نهایت احترام بجا داشت و دیگر در زمان توقف در راه کرامات
 و خوارق عادات ذکر سنیند حقیق ذکر آنها را مناسب ندانتم و بعد از شرف
 بردن بار و خلق بنا بر جارت گذاردند و اصحاب را استهزا و خنزه
 می نمودند اصحاب هم نختر می نمودند و وزیر محمد حسن ابن آصارق که از
 اصحاب بود نزد بکر سدر جاجر میرزا محمد باقر استاد بود بکر از آدمهاک
 جاجر میرزا حسن بجهت نسبت با جناب ناسزائی گفته جناب ناصرالدین شاه
 سنازعه نموده بود آن شخص نزد جاجر میرزا حسن رفته شکایت نموده
 جاجر میرزا حسن حکم با حضار نمود که محمد حسن نموده بود بعد از بردن **اصحاب**
 ایچو فراتعد میر نومه بود و بعد بدست رارو غنه شهر سپرده اول

مهیار کرده در کوچه و بازار گردانیده تا آنکه نزد یک خیابان بالا رسیدند
 این خبر را میرزا محمد باقر رسانیدند ایشان بخدمت حضرت قدوس عرض نمودند
 و عرض کردند آنجا بفرمائید رفته این جوان را از دست معاندین خلاص نمائیم
 فرمودند بروید لیکن آنها که میزنند میزنید بعد جناب میرزا محمد باقر از خدمت
 ایشان مرخصی شدند و در الوقت جناب رضا خان و جناب میرزا سلیمان قلی
 خطیب الرحمن و جناب میرزا نصیر قزوینی و جناب میرزا محمدی نهر و جناب
 و جناب ملا محمد حسن رشتی که برایت از وجوه اصحاب بودند شریف داشتند
 که جناب میرزا این خبر را بان حضرات دادند و جمعاً حاضر بودند از اصحاب
 رفقا و نفر بودند باشند با کفیه یا صاحب الزمان کویان بیرون آمدند
 فوراً بان منافقین خبر رسیدند که اینک با بیها باشند با کفیه بیرون شدند
 میکنند و این جوان را از دست شما میگردانند فوراً آن جوان را برداشته فرار نمودند
 و او را در پارتخت داروغه حبس مینمایند و اصحاب با این طعنه آمده
 تا بگو چه باغ عنبر رسیدند که صدار قفقاز بلند شد و کلوم بهای سیکر از اصحاب
 که اسم او ملا امین مازندرانی بود خورد اصحاب اعتنا ننموده رفتند تا بمقبره
 نادر رسیدند در آنجا یکد از اصحاب گفت که ای مامور رسیدید که تا پارتخت وارد گم
 بروید گفتند نه از آنجا مراجعت نمودند ملا محمد نام رشتی شهید مقدس از
 عقب اصحاب سر آمد و در سر کوچه باغ عنبر مخالفین اسلحه ایشان گرفتند
 ایشان سگته ایشان را در میان ندراب انداختند و اطراف ایستاده او را
 میزدند چون اصحاب مطلع شدند از جهت خلاصی او برگشتند و در سر کوچه باغ

نزاع و جدال اتفاق افتاد جناب رضا خان یک نفر با شمشیر زد و ملا عبد المجید
 بالا خبا با نرسیم یکس از خم کار نیز معاندین فرار نمودند و اوصی به مراجعت نمود
 بخدمت حضرت قدوس رسیدند و اصحاب در شب جهت محافظت کنگرک بکنندند
 و منافقین این خبر را میرزا عبداللہ خوشتر که در آن اوقات حضور بود رسانیدند در
 همان شب چند نفر کنگرک را در سبب نزاع جدال را معدوم نمایند بمنزل جناب
 میرزا محمد باقر آمده ایشان عرض مینمایند که چرا بدون جده سبب فتنه و فساد نمودید
 جناب میرزا فرمودند تمام فتنه ز میر سر بجهتدین است و کیفیت مهار نمودن لا محمد حسن
 را و اذیت نمودن ملا محمد رشتی و غیره را بتی مذکر مینمایند بعد از آن آدمها
 نتوانستند بکشدند که شفا فتنه ننی نمید ما لا محمد حسن را بدست شما میدهم و آمده
 کیفیت را بتو عرض نمودند و میرزا محمد باقر امچہ واقع شده خدمت
 حضرت قدوس عرض نمودند فرمودند انجیر فیما وقع چون صبح شد فرمودند باید
 اصحاب متفرق شوند اصحاب مرخص هر یک بظرف متفرق شدند و خودشان
 هم با دو ققاز اجاب لا محمد حسن بنویسند و کردار آن علی الصغیر بنام کابینر تشریف
 بردند و درین راه فراتها سام سام از منرا ایشان را گرفتند نزد سام سام بردند
 سام سام بفراشها عتاب خطاب مینمایند که شما ایشانرا ابرار چه اینجی آورده اید
 حضرت بیفرمایند که ای اراک و ارباب تشریف میرید ایشان تشریف میرند و بعد
 از جانب متولر عقب امیرزا محمد باقر آمده ایشانرا بمنزل متولر و متولر
 با ایشان رفتار نمود و برو می نمود و چون شخصی ز خدار با سام سام عارض شد و این
 هم عقب میرزا محمد باقر فرستند برود در خانه متولر آمده ایشانرا نزد سام سام حاضر

بیجا نیز سام سام ایشان را از حرام لینا یاد میگوید مدعیان شما بسیار عزیزیم است
 که بشما صدمه وارد آوردند چند روز در اینجا میمانم تا فتنه بخوابد بعد منزل
 خود بروم و نمودن آنچه مصلحت دانند محمول دارند از برابر ایشان اطاعت
 سواگانه معاینه نموده و شخص را حجت میمانند ایشان معاینه نمودند و عارضه
 را مرخص نمودند و چند نفر سر باز فرستادند در ب خانه نیز اول باقی
 و بعد از چند روز که نارفتنه محو شد جناب نیز آمدند با قرا بخانه خود فرستادند
 و قرا و لها را طلبیدند جناب نیز آمدند با فرجه ملاقات حضرت اول من آخ
 بار و رفتند و خدمت ایشان شرف شدند و فایده گذشته گمان خدمت ایشان
 عرض نمودند و بعد بشهر مراجعت نمودند و بعد از چند روز شازاده از کال
 یا قوئ حرکت نموده بشهر آمدند و بجناب باب الباب فکر نموده بودند که

مصلحت در این است که سما سفر نماند تا قدر این فتنه بخوابد ایشان هم
 فرموده بودند که منمیدانم ندرم میروم اصحاب از رفتن ایشان
 مخبر شدند و همگس بخدمت ایشان عرض کردند که شما بهر کجا شریف بهر
 ما هم با شما آئینم فرمودند هر کس بیاید بیاید اصحاب همه در خدمت
 ایشان جمع شدند و ایشان در یوم نوزدهم شهر شعبان ۱۲۳۱ از شهر
 بجز عتبات عالیه حرکت فرمودند تا آنکه بنشای بور رسیدند و در
 نشای بوجهه خواطر حاج علی المجید که بکراکملین اجاب بود یوم توقف
 فرمودند و از اینجا روانه شده تا بسنوار رسیدند و ۲ روز در باغ
 سبزووار ماندند و بعد حرکت فرموده رسیدند بمنزله که انرا مزینان منامند

در اینجا نزول اجلال فرمودند که بگذارد عی احوال بنابر قاضی که در خدمت
 حضرت قدوس از صید رفته بودند و در وقت قدوس حضرت قدوس
 باسم حضرت باب الالباب لاوردده بایشان داد در آن دستور العبد و بیانات
 بر قوم فرموده بودند بکسان بیانات اینکه جناب باب الالباب امر نموده بودند
 که عمامه سبز بر سر گذارند ایشان در همان منزل غسل نموده عمامه سبز بر سر
 مبارک بستند و نام خود را صید علی مکن نامیدند و از اینجا حرکت نموده رسیدند
 بمنزله ای که انرا میامینا میخوانند و روز در آنجا ماند و کردار قهرمان را از اینجا روانه
 ارض با نمودند و چند نفر در راه با صاحب ملحق شدند و از اینجا حرکت
 فرمودند و رسیدند که انرا از میان میامینا میخوانند در زیر درخت بزرگش منزل نمودند
 نزد یک صومعه بود که یک شافیه بزرگش از آن درخت سکنه باران اجاب
 افتاد و کسی آسیر وارد نیامد از آنجا حرکت نموده تا آنکه وارد شهر شدند و در زیر
 شهر زبرد درختش منزل نمودند و اصحاب جم در زیر درختها منزل کردند
 بعد از ظهر سلیمان خان حاکم وارد با ملا کاظم ملا و در خدمت تمام
 خراسان جناب باب الالباب رسیدند ملا کاظم بناس مجاوله و معارضه گذارد
 و اول اعتراض او این بود که شما چرا عمامه سبز بستید این فرمودند برو و چه
 اول اینکه در زبان مرا از فرموده که عمامه سبز بر سر گذارم و دیگر آنکه از اخبار و
 احادیث وارد است که بر شریف میتوان عمامه سبز بر سر گذارد بارس عاقبت
 امر بمبا مصلحت انجامید و بعد سلیمان خان و ملا کاظم رفتند و جناب باب الالباب
 از اینجا کوچ کرد روانه شدند تا رسیدند بمنزله ای که او را ده ملا میخوانند در اینجا

جز رسید که پس ملاک طم شایر و در از درخت افتاده و مرده است و جناب لطفی
 میرزا با صحاب ملحق شدند با لباس درویش و بخدمت قائم خراسان مشرف
 شدند ایشانرا امر بتغییر لباس فرمودند و او را جناب باب الیاب با حضرات
 شیراز بهام منزل نمودند و از اینجا حرکت نموده آمدند بمنزله که انرا همگان
 دوست بنامیدند و وارد شدند در منزل چهار نفر از جناب زنجان و ۹ نفر
 از اهل صفهان با صحاب حق ملحق شدند در محل جادر از برار جناب
 باب الیاب برآمدند و صحاب در سایه دیوار آمدکن نمودند ملا احمد نامی
 از ابراهیم آباد با اتفاق ابراهیم خان بخدمت قائم خراسان مشرف شدند و بعد از
 صحبتها بسیار بنا بر معارفه گذاردند اخراج جناب باب الیاب در آن محضر
 شریف را شنیدند از حیات و حرکات بلا ادبانه آنها برآشفتنده فرمودند که
 بجهت افتاده آمد بر خیز برو و اگر جهته استفهام آمد گوش بده شخص دیگر از منافقین
 نیز متغیر شده از شان ادب خارج شد از طرفین کلمات کدورت آمیز را
 اظهار داشتند نزویک شد که شمشیر با کشیده شو جناب باب الیاب را
 ساکت نمودند ملا احمد و ابراهیم خان ام از اینجا بجز خود مراجعت نمودند
 قدر از طلب گذشته آنان منزل کوچ نمودند و از راه طافه روانه منزل آسمانه
 شدند و در اینجا قدر استراحت نموده فریضه صبح را بجای آورده روانه شدند
 و در آن منزل جناب رضا خان و جناب میرزا سلیمان بخدمت قائم خراسان
 رسیده بعضی حکایات سانه از حضرت قدوس و جناب طاہر
 در بدست و عرض راه رسیده بود بعرض ایشان رسانیدند و در

و در آن منزل آمد فرمودند جناب میرزا محمد باقر و جناب میرزا محمد تقی
 جوینر که اسامی صاحب را کلاً ثبت نمایند و در همه نمازین و از برای
 در همه بزرگتر قمار دهند و روز دیگر جناب میرزا حسن بجائی و ملا عباس
 بیاض روانه بار فروش فرمودند و فرمودند که ما چند بوم در این جا توقف میکنیم
 و بعد آهسته آهسته ما آنجا تا خبر شما بیاورد و بعد از ظهر از آن منزل روانه چشمه
 می شدند و در آن منزل چهار روز ماندند و در آن منزل صد نفر از هزار حریب
 خدمت حضرت شرف شده مراجعت نمودند و در آن منزل مقرر فرمودند
 که گفتگویی بکنند و جناب لطفعلی میرزا را سرکشیکجی با شرفی دادند و عدد اصحاب
 در آن روز دویست بیست و چهار نفر بودند و از آنجا یک نفر جهت گفتگویی
 میفرستادند و در آن اوقات که در چشمه می بودند فرمودند چند نفر از اصحاب را
 میخواهیم که در این آب غوطه خورند تا منی تمام شود تا منی جناب ملا علی مردان
 و جناب میرزا محمد باقر و چون پس از آن قائم خراسانی و بعضی دیگر از اصحاب خود ایشان
 رفتند در میان آب و بعد فرمودند با سه یا چهار یا درید بعد از پوشیدن
 لباس فرمودند که آری این چشمه چشمه می شود و نیت فرمودند و بوم بعد هم
 رمضان قبیل از ظهر از چشمه می حرکت نمودند روانه منزل که در راه
 کوه سبز شدند با نهایت سرور و قیامت رسیدن بان منزل که آنرا
 آکره می نامیدند محمد حسن ولد آقوادق خراسانی است بناخت این
 سردر آمده از اسب برید بنوعیکه گفتگویی او بدو حاضر شد

راین صدقه بر آنگ برب وارد نماید و روز نوزدهم شهر رمضان را در منزل
 آکره مانند روز نوزدهم در وانه فولاد محله شدند و از فولاد محله با استقبال
 نامه و قدر سهوه جات برسم هدیه آوردند و شخصی شکار رسم کوشنده شکار
 آورد با و انعام عنایت فرمودند و بعد روانه منزل و بکر شدند و درین راه
 کربلاء قبر عی از خدمت قائم جیدانی مراجعت نموده بخدمت قائم خراسانی
 مشرف شد و توفیق از حضرت قدوس بر اس ایشان آورد و در آن توفیق ایشان
 را سلطان منصور خطاب میفرمایند و حکم و روی بارض با بطریق حکمت
 فرموده بودند و از آن منزل حرکت نمود روانه شدند بمنزلیکه انرا چاشت گاه
 میان آمد و آمد شدند و در آن منزل خبر رسید که شاهزاده اردشیر پسر شاه
 حاکم مازندران بوف معزول نموده اند و شاهزاده خان لری پسر حاکم شده وارد
 سوادکوه شده و در آن شب تفنگ جناب ملا اشرف بر سر ایشان
 فریاد زدیده بودند هیچ جناب لطفی پسر تفنگ را پهلایند با ایشان رد
 نمود عدد اصحاب قبلی از اینکیم بمانندران برسند میدرد بجزیره نقر بودند
 تفتیشی از این قرار است اصفهان چهار نفر اردستان هفت نفر شیراز هفت نفر
کرمان سه نفر مشهد بیست و نه نفر ازاد بیست و یک نفر بهار سه نفر تبریز پنج نفر
براتر چهارده نفر تبریز دوازده نفر کاشان چهار نفر سیما نوزده نفر
قاین چهار نفر طهران نه نفر قم از دوازده نفر کاشان شش نفر کربلاء پنج نفر
قزوین دوازده نفر اصفهان شش نفر تبریز پنج نفر کاشان دوازده نفر کاشان سه نفر

بار فروش چهار نفر به سلمیر چهار نفر سبک سر ده نفر تا رود درو
 آمدی و نفر شیخ پسر و نفر حداد ستم نفر کفر دو نفر

۳۱ ص ۲

بزرگ نفر شاد و در سه نفر روم سه نفر هندی چهار نفر
 و از آنجا روانه شد و با صی ب قدغن بلخ فرودند که ایشانرا سید
 ملک که ساکن کر بلاست ذکر نمایند و اصی ب هم هم زوار میباشند که
 عازم عقبات هستند و اگر پرسیدند که چرا باین راه آمدید بگویند
 چون اکثر ماها پیاده بودیم و در این راه ابادی و منازل نزدیک دارد
 از این راه آمدیم و از آنجا روانه شده عابد شهر روانی رسیدند و در آنجا
 منزل نمودند و بعد ۲ نفر از آدمهاسر خان لر میرزا بخدمت قائم خراسان
 آمدند عرض نمودند شما را خیال چیست و باین جمعیت از این راه بکی بروید
 اسخفت فرمودند اراده کردید و دریم زوار هستیم چون بعضی پیاده اند و این
 راه ابادیش خوب است از این راه آمده ایم و نیز چند نفر از نجاران
 با خود دارند بخوابند تنخواه خود را بفروش رسانیده قدری به پیادگان بذل
 نمایند این است سبب آمدن ما باین ولایت و بیروز شنیدیم که شاهزاده
 خان لر میرزا حاکم جدید این شهر است و در نزد دیگر منزل کرده مصلحت
 در این دیدیم که امروز توقفه نمائیم و بخدمت شاهزاده برسیم و مطلب

بایشان عرض نمائیم و آن مطلب این است که جمعی از ستمکاران راه از راه بر بیرون
 آمده در بزور زایشان را غارت کرده اند بنا بر آنکه بگوئیم که مطالبه اسباب
 حضرات نمایندگان ۲ نوع عرض کردند که جمعی آمده بنا بر آنکه گفته اند که این شیوه
 از خراسان است و جعفری خان همراه ایشان است بخوانند ما نیز در آن را
 مستحق نماینده حال نماینده چند نفر را خدمت شما برزاده روانه نمایند که مطالب را با ایشان
 کما بر معلوم نمایند و خواهش نمایند که مأمور معین نمایند تا اسبابها را غارت شده
 را گرفته بجا بیاورند و نماینده بعد از آن حضرت فرمودند که جناب میرزا محمد تقی
 جوین و جناب میرزا باقر و جناب ملا محمد صادق و آسمیرین العابدین سبزواری
 و آید عبدالله گفتند خراسان بروند و با شما برزاده گفتند نماینده حضرات رفته
 نزد شما برزاده و بطوریکه مأمور بودند مشایخ را ذکر کردند تا آنوقت شما برزاده
 خائف بود بعد از آن مطمئن شده سوار شده آمد و اسب جناب میرزا محمد باقر
 و میرزا محمد تقی را قصاص نمود و چون شما برزاده آدم با طرف فرستاده
 بود و جمعیت جمع بود که از راه سواد کوه بیان و کوه با پید بگذرند و از
 حضرات هم خوف داشت و آن جماعت در سر قلهها و کینگاه با قرار داده
 بودند جهت احتیاط و قنیه اصحاب مطلع شدند که جمعی در کلبه ایشان
 هستند و سر باز هم در آن طرف رودخانه حافراست اطفی میرزا حدیث
 حضرت عرض نمود سر باز آمد از آن طرف رودخانه بخوانند و ما را احاطه
 نمایند فرمودند ما می شویم عرض کرد و خواهد شد فرمودند فرستادند

و بعد فرمودند اصحاب آلات حرب را حاضر نمایند و خبر بیداری را برآوردند
 بان چند نفر که نزد او رفته مر آنحضرت فرمودند اصحاب جمیعاً معمم شده
 و مراه شاهزاده ایستادند شاهزاده آمد ملاحظه نمود که اهل عمامه هستند
 اسوده خاطر شد و رسایه در خستش فریض کتزدند آمده جالس شد و با اصحاب
 صحبت نمود و فرمود شما جریمه بیدار خواب را باید بدید من در شب از خوف شما
 تا بصبح خواب نکرده ام بیان شاهزاده را خدمت قائم خراسان فرمودند فرمودند چیزی
 فراموش نموده باو بدید جناب میرزا محمد باقر قدر وجه نقد و قدر فیروزه از جناب
 حاجر عبدالمجید و چند طاقه شال بحضور شاهزاده آوردند شاهزاده حرکت نموده
 روانه شد و ۲ عدد فریض همراه ایشان نمود که ایشان را از فیروز کوه بگذرانند
 اصحاب روانه شدند و بقدر نیم فرسخ راه رفته انعام بفراشها داده ایشان
 را بر کردار بنیدند و بعد آمده در دامنه تلش که تشریک در میان بود که آنرا نواریم بود
 منزل نمودند و بعد ملائیر با با باس ارباب که ده مال او بود آمده خدمت حضرت
 مشرف شد و اهدا سواد کوه آمده خدمت حضرت مشرف شده بدقتند بعد از
 چند یوم روز را طواف ضمیمه را بار زدند و جمع اصحاب را احضار فرمودند و
 خطبه غایب بیان فرمودند و بعد از خطبه با اصحاب فرمودند که اصحاب حق
 طاه بهار که رمضان تمام شد و حال بشی میگویم هر که در این سفر همراه ما بیاید
 به بلایه عظمه و فتنه بگریز که فتنه خواهد شد هر یک از شما که بکشته شدن و بدیش
 را سوزانیدن و سرش را بدهد بر بدن و کرسنگر طردن و انواع بلیات را قوه مختار
 دارید همراه من بیایید و اگر نیتوانید من عهد خود را از شما بر داشتهم تا اینکه

شده اند و راه مسدود شده و مورث را احاطه نکرده اند بر و بعد از این
 فرمایشات دامان خیمه را با این کردند بعد از آن چند نفر را جهت با و طان خود
 نمودند و بعد با محاب فرمودند شما چرا نرفتید ایشان عرض کردند که ما در خدمت
 شما هستیم و دست از شما بر نمی داریم بهر گنجی که تشریف بفرمایید با شماست آئینم و بعد از
 چند بوم فرمودند که اگر مگر بطور بر فوشت عرش شاه بود و چند بوم بعد خبر فوشت ام رسید
 و در آن اوقات ملا با با اسرار محمد در خدمت رسیده تصدیق نمود و بعد ملا میرزا بابا
 فرمود شاه فوت شده و راهها مغشوش است همه باید کرد عرضی که تشریف بفرمایید
 بار فروش تا اصبحت حاضر شو با محاب فرمودند حرکت کرده روانه شدند و زمین
 چند روز باران زید بارید بعد از چهار روز رسیدند بزرگی و از آنجا حرکت کرده
 از آب شیرگاو گذشته و آنجا و شبانه روز گذشته بهار فروش رسیدند و قریب به
 فروش رسید که اهل بار فروش در تمام با شمشیر و تفنگ در میدان حاضر بودند فریاد
 بر آوردند که ما نمیکنیم و اگر دست بردار از این که آمده اید مراجعت نمایند فرمودند
 حال که راه نمیدهند بر کردید با محاب برگشتند و آن منافقین چوب زده سر فک
 را شکستند و چند نفر آمده جلوا سب حضرت گرفتند بخوابتند ایشان را پیاده نمایند
 دیگر سنگسار بشانند ایشان زر حضرت چون تجارت انقوم از حد گذشته
 فرمودند و فراع کشید و خود شمشیر کشیده نوره یا صاحب الزمان بلند نغم چند نفر را
 بهیزار خود رسانیده سا بر زمین فرار نمودند و با محاب فرمودند بر کردید
 معاندین باز و رتبه ای هم نمودند ما بهفت مرتبه آنها هجوم بکنند و حضرت
 مع اصبحت برای شام حمله نمودند آنها فرار میکردند و چون دیدند دست بر نمیآوردند

ایشان هم بجزم تا بیت بر مدامعه و مقالمه نیام فرودند و آن گروه را هلاک
 ساختند و جمعی را بدار اموار فرستادند از اوصی بام چند نفر بدیده شهرت
 یافتند از آن جمله ابوسعید خضری و ملا محمد علی بیگ و ملا و اینج حاج
 ملا احمد مهولای تبریز و دیگر منزه اهل صفهان که محمد نام داشت اهل سواد
 لا بزرگ و بنام صفهانی که در تبریز بودند همراه حضرت بارش از آن وارد
 کاروان شدند و از بیعت همان واقعه است که در کتاب ما نگین صاحب
 ز روشنی مرقوم نموده اند باقی حکایت را بان کتاب رجوع نماید بکارش
 در این مقام لزوم ندارد چند بیت از اشعار جناب مهجور مؤلف
 کتاب مذکور مرقوم میگردد که در فائحه بیان فعله تشریح و در
 خاتمه آن بیانات مرقوم فرموده است معذور که در فائحه نوشته

محمد و الله علق غالب آمده	بر لقا حق چه طالب آمده
شور عشقم در فتر اینها کند	کنز بیافش محشر بر پا کند
شد قبامت اشکار اندر جهان	از قیام قائم آخر زمان
گشته ظاہر و عده حق بپین	بر خدایق از کعبین از مبین
بدم حشر و نشت و بعث از نفوس	مومنین شعوف کافر در نفوس
نامه اعمالها پیران شده	اهل محشر جلاک حیران شده
شد بیابان حق بک حساب	ببدر ان یک ثواب ان یک عقاب
مومنین و اخلاص بحیات نعیم	کا فران کفر معذب در حریم

چندت جنت و دروغ دوستان داده حق تفصیل بر یک در بیان

مجالا گویم شما را اهل هوش

است تصدیق حق آیات حق

هر که عارف شد بحق جانش

سپه آنکس که جان خود سپید

یا دم آمد قصه باز در آن

لیک حیران گشته ام در این زمان

زانکه وارد گشته ظلم پیشا

شکر زان داستان جانگدار

و بعد از این چند بیت مشهور

وارده است ذکر مینماید و بعد از ختم حکایت

در مصیبت حضرت زکریا علیه السلام

یاران چه شورش است بار صومعه سما در

نرات حکمات هر غرق بحر حزن

دیگر چه روز داده در عالم که از غمش

افزاده شور غلغله از شش جهت چرا

بشوید و همچو در کبیرید بگوش

جنت اعلا که فرمود است حق

گشت بی شک داخل اندر جنتش

کرد در راه خداوند جلیب

ان ستمها بیکه وارد شد در آن

کنز که امین قصه اش سازم بیان

در بیان نماید یکبار صد هزار

کن بیان محبوب را با عجز و نیاز

حکایت واقعه در صلو طبریه و ابدان پاک

وارده است ذکر مینماید و بعد از ختم حکایت

در مصیبت حضرت زکریا علیه السلام

برپا شده قیامت موعود ما مگر

یکه نشسته اند بجا تم سیه بنیر

خورشید صاف شده مختلف قصر

حق ملک بدرض سما گشته نوصم کر

مستحق

کوز با عصه خم شده افلاک را کمر	کویا شده است مظلومات خدا شهید
گشته شهید حضرت ذکر الله البکر	آرزو ظلم و کینه از بدتر از بیزید
محبوب مانده اند نماز در سجود اثر	ساجد بحق تمام ز مسجد خونین
لیکن چه سود قول بنحیدر شان مگر	قائل بر آله ولا غیره سواه
منکر بحق شدند تمام و قد کفر	مشکوک بحق شدند نمودند ظلم و جور
گشتند آتم را و نکردند از او حذر	گفتند با آتم دشنا خستند آتم
خورشید آسمان بزین زلاله زر	شد غرق خون چه شمس حقیقت ز ظلم کین
از ظلم جور کینه این قوم الحذر	کردند جسم نور او را نشان تیر
کویا که ریخته نمن النور شی مطر	ان جسم پاک دکت شبک بفریب تیر
شقی شد ز غصه ارض سمانت منفرد	افتاد چونکه روز زمین جسم طارش
یا قوتیان نموده لباس عزابهر	را او تیان بمانم ها مو تیان هم
طار چه شد قضا و چه ثابت شد قدر	خاک سپاه بر سر ابد بیان بر سخت
زین غم گشت خاک مصیبت هم بر	ناسوتیان ز ریده کمر بیان بشور غم
کرد برده در مصیبت حق جمله نوسر	ر بزند خاک غم بر خویش و مناس
در سینه که چه شعله طاشم ز نذر شر	کله جور شو خوش که عالم کد اختی

